مجلهٔ دوماهه علمی - ادبی تحقیقی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور

Accession Number
124803
Date 30.8.95

فهرست مندرجات این شماره

مرام ما

پژوهش های دامنهٔ دار اخیر ، مبین این حقیقت است که معیار های مردم شناسی ومعیار ها ی نژاد شناسی ، برپایه پی اندیشهٔ فرهنگی وتجربه های زنده گی فرهنگی اجتما عیا ت بشر ی. استوار بوده وهمین شناخت هاست که راه رابرای وصول به شناخت فرهنگ ملت ها هموار می‌سازد .

« لسلی وایت » راعقیده برین است که شناخت فرهنگ ها بر نماد متکی بوده وبدون وجود نماد فرهنگی زاده نمیشود واستفاده از نماد است که فرهنگ راجاو یدانه می‌سازد برای آنکه فرهنگ مافوق انسان است وپیش از تولد یک انسان وجود داشته وبعداز مرگ اوهم وجود خواهد داشت واین افراد یک اجتماعی‌هستند که درون هستی فرهنگی پرورش‌می یابند وشکل می گیرند .

برمبنا ی این استشهاد ، بیدریغ می‌توان گفت ، فرهنگ یکی ازمظاهرهای اساسی معنوی ادمیان یااجتماعیات بشریست که ازلحاظ کلی‌حکم خمیرمایه رادارد. یابه افادهٔ دیگر ، فرهنگ چون درخت تنو مند یست که انشعابات وشاخ وبرگ های آن‌هریک پایگاهی برای یک پدیدهٔ معنویست .

به همین اساس‌که فرهنگ همیشه دراجتماع جلوه می کند وبا اجتماع حمل می‌شودوهیچ فردی قادر به فهم ودانستن تمام خصوصیات آن نخواهدبود یاوصف آنکه جامعه مردم است وفرهنگ . میوه های اعمال آنهاست .

دانشمندی اظهار عقیده می‌کند که: فرهنگ از لحاظ شناخت وتعبیر اشخاص کاملا یک سان نیست. فرهنگی که مردم شناس از آن سخن می گوید با فرهنگی که مد نظر یک فیلسوف و یا یک هنرمند است وفرهنگی که دستگاههای اداری برای آن طراحی ها می‌دارند به ظاهر فرق بسیار زیاد دارد وهدف هریک از آنها، نما یاندن جنبه های خاصی از زنده گی اجتماعی انسان بوده، هریک در تحمیل تعریف خود از فرهنگ، می کوشد و تمایل به قبول تعریف دیگری ندارد. به نظر یک مردم شناس، جامعه انسانی بدون فرهنگ وجود ندارد و انسان بودن مترادف فرهنگ داشتن است. درحالیکه فیلسوف رسیدن به حدنهائی پرورش روانی راداراً بودن فرهنگ می‌داند ودستگاههای اداری تو سط آنچه را که قابل عرضه باشد فرهنگ می خوانند.

مختصر اینکه، باهمه گونه تعابیرو تعریفات خود فرهنگ، سیمایی واقعی زنده گی جوامع بشری است، قسمتی از محیطیست که سازندهٔ آن انسان است که درازای نهاد های اجتماعی وباروری ها تحت تاثیر قرار گرفته است.

با در نظر داشت آنچه که گفته آمد درپاًدی همین مطالب، ما مجلهٔ رازیر عنوان فرهنگ در دست چاپ داریم که آرزوست این مجله، تکیه به صبغاتی داشته باشد که بازتابی از فرهنگ جامعهٔ پراز غنای فرهنگی ما باشد.

ما به این باور استیم که جدا نشین کردن کلمات وآوردن ترکیبات پراز تعقیدات وخواص در یک مقالهٔ فرهنگی، به هیچ وجه اعتباری به مقاله نمیدهد آنچه درخور تامل و تعمق استهما نا مایه ها نیست، بیرون از شیوه ها وقالب های مدرسه یی که روبهمرفته جامع، تحقیقی، علمی وبحث انگیز باشد.

التجائی ما از فرهنگیان آگاه ، در زمینهٔ فرهنگ به ناز خفتهٔ ما این است که در یادی امکان ها و اولویت ها ما را یاری برسانند.

در غیر صورت هر قدر که ما در برنامه ریزی و طرح مسایل فرهنگی موفق و پربار باشیم به دلیل توقع روز افزون و بیش از حدی که معلول پیشرفت های کشور و اعتقاد مردم به توانستن هاست، قدرا ست نخواهیم بود .

ما میدانیم که راه دشوار وصعب العبوری پیش روی داریم . ما در بحر بیکرانهٔ فرهنگ ملی ، بر روی قایق نیمه شکسته و بی سکانی قرار داریم که با وجود این ، باید در این بحر بی پهنه راه خود را باز کنیم ، بپوئیم و بجوئیم وحاصل آنرا بعنوان دست آورد فرهنگی به جامعه بسپاریم به طوری که ایجاد صلی دار ودست آورد ، نزد اهل خرد و دانش و فرهنگ ، نازل ، کم سطح و بی بها جلوه نکند .

ولی ما این راه دشوار را در پرتو دانایی و آگاهی فرهنگیان می پوئیم . سکان ما قلم های خامه بدستان توانا و اهل خرد دانش است .

ما اطمینان داریم اگر این نیروهای عظیم و فرهنگیان فرهیختهٔ کشور، ما را نیرو دهند و یاری رسانند از ژورفای این بحر عظیم و بیکرانه، داشته ها و دست آورد هایی خواهیم داشت سرشار از نکته سنجی های لطیف وظریف وعمیق ولالای خواهد بود گوا را که فرهنگ به ناز خفته، کشور ما را، با مهارت واستادی ازخواب ناز بیدار کنند وچهره فروهنده وتابان آن را از پرده استتار برون کشند به طریقی که از یک طرف چشم جهانیان درآن خیره بماند واز جانب دیگر، در نوبه ی این فراخ راه ما را از قصا رو سرافگنده گی در امان دارد،

فروغ فرهنگ

استاد احمد علی کهزاد

خاک افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی در دل آسیا افتا
و نویسنده گان اروپایی غالباً حقیقت را با صفت «چهار راه آس
تعبیر کرده اند .

شبهه یی نیست نه جریانهای فکری که از شرق و غرب و
شمال وجنوب از اینجا گذشته و ازین جا بهم تماس کرده و
برخورد بایکدیگر وبا آنچه از خود این سرزمین بوده جرقه ه
تولید شده که گاه بگاه تابش آن از سرز های ما گذشته وتا دو
ها رفته است .

در صفحه یی نه بعد این میاید کوشش شده تاجایی که مقد
باشد خطوط بزرگ این جریانهای فکری و مدنی را بصورت اید
ترسیم کنیم واز پیرایه های سیاسی وتعصبات منفی وجدل های لف
ومناقشه های نظامی بکلی دوری جوییم . باشد که فروغ آن ج
های فرهنگ این سرزمین که نسال باتعلقاتی که روز گاران باس
بامدنیت های خاک های همجوار داشته روشن تر شود .

* * *

تاین بی :- مورخ معروف معاصر انگلیسی که اینجا درذ
ما هم آمده ومسخرانی ها کرده و کتابی هم در مورد افغانستان

عنوان (بین اکسوس و جمنا) نوشته و در تحلیل مطالب تاریخی نظر خاصی دارد. به نظر این مورخ معمر انگلیسی تاریخ فقط همان تحول ذهنی وفرهنگی و مدنی بشر یست که در اثر آن وضع فرد و جامعه و سرزمین ازمرحلهٔ به مرحلهٔ بهتری میگراید. فرانسوی ها سلسله یی مفصل از تاریخ جهانی دارند که زیر عنوان عمومی (ارتقای بشریت) نشر شده و در ذیل آن برای هر ملت و کشوری جلدهای وضع کرده و هرجلد را یک یاد ویا چندنفر دانشمند به نام آن سرزمین نوشته و روی همرفته علاوه بر ذکر وقایع تاریخی که شکل تحلیلی دارد هدف نهایی این‌دورهٔ تاریخی معرف نقش فرهنگی وسهم مدنی و اجتماعی هر ملتی است درخانوادهٔ بشری که همه یکسان ازآن مستفید میشوند.

*　*　*

آیا میشود ماهم ولوبصورت ابتدایی باشد خطوط عمومی جلوه های مدنی وفرهنگی وهنری وادبی سرزمین های دیار خود را در روزگاران باستان (این مطالعه تحلیلی محدود بـه دورهٔ پیش از اسلام است) رسم کنیم؟ این کار هر قدر مختصر هم باشد، خالی از اشکال نیست و اسنادی که سخنان ما بدان تکیه کند، بسیار محدود اند وآنهم دراکثر موارد فقط از روی پژوهش‌های باستان شناسی و کاوش های کم وبیش، بدست آمده میتوانند.

*　*　*

درین کوه ها درین غارها، درکرانه های این رود خانه ها درین تپه‌ها ودشتها درین دره‌ها وبیشه هاووادی ها که پیرامون همه ما گسترش یافته چه‌وقت مراتب شعوری بشری آغاز وچه سان تحول یافته است؟

سوالی است که ازوضع حاضر هیچکس‌بدان پاسخ گفته نمتیواند درآق کپرک‌ودربرخی دیگراز دامنه‌های کوهها،درواخان،وبدخشان

و پامیر ، در نزد یکی‌های دره‌صوف‌ودر (قره کمر) در نزدیکی سمنگا
باستان شناسان امریکایی مانند (لوی‌دیوپری) (کارلتن کون
در تپه‌های (سرخ داغ) و (سفیدداغ) «زرنج قدیم هیرمند سفلی
علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) ودرحوزه ارغنداب در (د
مراسی غندی) (مندیگلک) و (ششمیرغار) باستان‌شناسان امریکا
و فرانسوی (فیرسروس) (لوی دیو پری) و (ژان هاری کزال
کاوش ها کرد ند این چندجای درشمال‌وجنوب وجنوب غرب کشو
بیش ازچند نقطیی نیست وبدان میماند که درصدهاجریب زمین دو
ضربه کلندزده شود سعذالک چاره نیست جزانیکه عجالت به هم
چندضرب کلند که به زمین خورده اکتفاشود وازحاصل‌آن نیتجه
به دست آید .

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم ، درجا هایی که یاد آوری نمو
میخواستند سراتب اولی وقدم‌های اولیه زنده گانی شعوری بش
را تعیین کنندودرتجلیات بسیار ضعیف آن ایش پای خود را به پ
قرار یکه درتمام جها ن دیده شده جرقه های اولی ازپا
های سنگ چقماق پدیده ودیدهٔ بشررا روش کرده . اگربه افس
های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن افزار سنگی
بخوانیم همه‌جاسر آغازداستان ازدوره قدیم‌سنگ یادوره حجر شر
میشود.پیش ازاینکه انسان، باشعور خود سنگ را بشکندواز آن ب
تولیدآتش‌ویابرای‌بدست‌آوردن‌آله‌وافزار کار بگیرد خود طبیعت
شکستاننده و پارچه های لبه داوو برندهٔ وتیز نوک ساخته
در (آق کپرك) ونقاط دیگری ازدامنه های کهسار طبیعت
کاورا کرده و انسان باشعور ابتدایی از آنها فزار طبیعی ،
بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آ نسانیکه درغارهای طبیه
آق کپرك یادرغارقره کمرسمنگان یادرششیرغاردرنزدیکی‌نه

قندها ر بین ۵۰ و ۳۰ هزار سال قبل زند ه گی میکرد ند (صرف نظر از مراتب اولی آق کپرك که طبیعت با عوامل طبیعی خود هزارن پارچه سنگ را تر کانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا رضی میرسد) د رراه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال برداشتند واز افزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غار نشینان هندو کش تاحدی که از روی شواهد باقی مانده ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مرد مانی بودند شکاری ، آتش را می شنا ختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چقماق به هم آتش می افروختند افزار آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و محتملا با تیر های خشن سنگی حیوانات وحشی ، بیشتر قوچ های کوهی را میکشتند واین چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده گانی آنهم زنده گانی شعوری غار نیشنان هندو کش است که بیشتر در پناه گاه های طبیعی سلاسل جبال افغانستان زنده گانی مینمودند.

* * *

انسان بعد از هزاران سال درك کرد که سنگ را به سنگ دیگر بمالد وصیقلی کند. همین کار بسیار کوچك که امروز پیش پا افتاده معلوم میشود ، مبداء یك دورۀ جد ید ارتقای فکر بشری شد که آنرا در تمام جهان دورۀ (نیولی تیك) یا دورۀ جد ید حجر یا دورۀ سنگ صیقلی می نامند .

به مجردی که انسان دارای افزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر و پیکان در فش و ارۀ سنگی وغیره) از غار ها بیرون شده و در کرانه های رود خانه های بزرگ به خصوص رود خانه های که سواحل آن آب و هوای ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو عامل مشخص این دوره است . ما نطوریکه قره کمر مراتب زنده گی قدیم بشر را به ما معرفی میکند ، مندیگك که در ۵۰ کیلومتری شمال غرب قند هار وادی ارغنداب و هیرمند مدارج تحول زنده گانی جدید حجر را

و پامیر، در نزدیکی های دره صوف و در (قره کمر) در نزدیکی سمنگان
باستان شناسان امریکایی مانند (لوی دیوپری) (کارلتن کون)
در تپه های (سرخ داغ) و (سفید داغ) «زرنج قدیم هیرمند سفلی)
علمای فرانسوی (گیرشمن) و (هاکن) و در حوزه ارغنداب در (ده
مراسی غندی) (مندیگلک) و (شمشیرغار) باستان شناسان امریکایی
و فرانسوی (فیر سرویس) (لوی دیوپری) و (ژان هاری گزال)
کاوش ها کرده اند این چندجای در شمال و جنوب و جنوب غرب کشور
بیش از چند نقطه‌یی نیست و بدان میماند که در صدها جریب زمین دوصد
ضرب کلند زده شود متاسفانه چاره نیست جز اینکه عجالتاً به همین
چند ضرب کلند که به زمین خورده اکتفا شود و از حاصل آن نتیجه‌یی
به دست آید »

* * *

دانشمندانی که ذکر کردم، در جاهایی که یاد آوری نمودم
میخواستند مراتب اولی و قدم های اولیه زندگانی شعوری بشری
را تعیین کنند و در تجلیات بسیار ضعیف آن ایش های خود را به بینند
اقرار یکه در تمام جهان دیده شده جرقه های اولی از پارچه
های سنگ چقماق پدیده و دیدهٔ بشر را روشن کرده. اگر به افسانه
های اختراع آتش گوش دهیم یا قصه های ساختن افزار سنگی را
بخوانیم همه جا سر آغاز داستان از دوره قدیم سنگ یا دوره حجر شروع
میشود. پیش ازاینکه انسان، با شعور خود سنگ را بشکند و از آن برای
تولید آتش و یا برای بدست آوردن آله و افزار کار بگیرد خود طبیعت آنرا
شکستانده و پارچه های لبه دار و برنده و تیز نوک ساخته است
در (آق کپرک) و نقاط دیگری از دامنه های کهسار طبیعت این
کار را کرده و انسان با شعور ابتدایی از آن افزار طبیعی، برای
بریدن و سوراخ کردن کار گرفته آنانیکه در غارهای طبیعی در
آق کپرک یا در غار قره کمر سمنگان یا در شمشیر غار در نزدیکی پنجوایی

قندها و بین ۵۰ و ۳۰ هزار سال قبل زنده گی میکردند (صرف نظر از
مراتب اولی آق کپرک که طبیعت با عوامل طبیعی خود هزارن
پارچه سنگ را ترکانده و تاریخ تخمینی آن به دوره های طبقات الا
رضی میرسد) درراه زنده گانی شعوری قدم های اول را به همین منوال
برداشتند و از افزار سنگی طبیعی استفاده کرده اند

غار نشینان هندو کش تا حدی که از روی شواهد باقی مانده
ایشان در (قره کمر) معلوم میشود مردمانی بودند شکاری، آتش را
می شناختند و حتی با زدن پارچه های سنگ چقماق به هم آتش
می افروختند. افزار آنها پارچه های سنگ غیر صیقلی بوده و محتملا با
تیر های خشن سنگی حیوانات وحشی، بیشتر قوچ های کوهی را
میکشتند واین چند جمله بسیار کوتاه شرح حال بسیار محدود زنده
گانی آنهم زنده گانی، شعوری غار نیشنان هندو کش است که بیشتر
در پناه گاهای طبیعی سلاسل جبال افغانستان زنده گانی مینمودند.

* * *

انسان بعد از هزاران سال درک کرد که سنگ را به سنگ دیگر
بمالد و صیقلی کند. همین کار بسیار کوچک که امروز پیش پا افتاده
معلوم میشود، مبداء یک دورهٔ جدید ارتقای فکر بشری شد که
آنرا در تمام جهان دورهٔ (نیولی تیک) یا دورهٔ جدید حجر یا دورهٔ
سنگ صیقلی می نامند.

به مجردی که انسان دارای افزار سنگی صیقلی میشود (کارد و تبر
و پیکان و نیزه و ارهٔ سنگی وغیره) از غار ها بیرون شده و در کرانه های
رودخانه های بزرگ به خصوص رودخانه های که سواحل آن آب و هوای
ملایم داشت مستقر میگردد. اهلی ساختن حیوانات و آغاز کشت زمین دو
عامل مشخص این دوره است همانطوریکه قره کمر مراتب زنده گی قدیم
حجر را به ما معرفی میکند، دمند یگلک که در ۵۰ کیلو متری شمال غرب قندهـ
هار تپه یی در وادی ارغنداب و هیرمند مدارج تحول زنده گانی جدید حجر را با

مراتب مختلفه آن طی دوره (کلکو لی تیک) ، (دورهٔ ایست از دوره های حجر که طی آن افزار سنگی صیقلی وظروف سفالینی یکجا مورد استعمال قرار داشت) دورهٔ برونزیا مفرغ را دربین ده هزار سال ق . م . آشکارا میسازد .

اینجا مندیگک را صفت (تپه) یاد کردم . در حقیقت اینجا کدام تپه بی طبیعی نبوده بلکه آنچه که شکل تپه را بخود گرفته نتیجه تراکم گل وخاك وخشت وسنگ تسلسل آبادیها و ویرانیها است که اقلاً در طی ۳ هزار سال ق . م . و ۵ هزار سال قبل از امروز سیزده مرتبه تکرار شده است .

اگر تسلسل آبادی وویرانی (مندیگک) وتپه های سرخ وداغ و (سفید داغ) زرنج را در حاشیه سیستان شمالی برای نشان دادن مراتب تحول دوره جدید حجر در تمام افغانستان بگیریم عملی به گزاف نکرده یم بلکه ساحه تطبیق آن از چوکات مرزی افغانستان کنونی وسیعتر است زیرا عین همین تحول زنده گانی که در حوزه ارغنداب و هیرمند نمودار شده در ماحول خاکهای افغانستان چه در حوزه (اندوس) سند چه در حوزه (اکسوس) (تپه هاو تورکان های سواحل راست آمو دریا در خاک از بکستان وتاجکستان شوروی) وچه در تپه های ایران (سیالك) و (جیان) مشاهده شده است ودانشمندان ازین تشابهات چنین استنتاج کرده اند که یک موج مدنی وسیعی سراسر خاکهای افغانستان وایران وهند وپاکستان وماوراالنهرو خوارزم را فرا گرفته بود وعین این تحول قراریکه خود دیدم در ماورای گوبی در ماحول پیکن در خاکهای بهنا ور چین هم مشهود است .

* * *

مندیگک :- بما نشان میدهد که باشنده گان پنج هزار سال قبل از امروز که حیوانات اهلی در اختیار خود داشتند وبه کرانه های رودخانه های بزرگ چون (اندوس) و (اکسوس) مخصوصه هیر-

سند که (نیل افغانستان) است ودر قسمت های وسطی وسفلای خود هوای معتدل دارد ، فرود آمده وبه گله داری مشغول بودند واز مالداری و زمین داری وشکار امرار حیات میکردند ایشان هنوز ساختن سرپناه را از گل وخشت بلد نبودند بلکه درچپری ها یی سر شب ازساقه وشاخسار درختان زنده گی میکردند ، ساقه های درختان را به اصطلاح امروز سانند چپری در نقاطی دایره شکل در زمین گور میکردند ونوك های سرساقه های درختان را بهم باشاخه های دیگرمی بستند وروی آن خس وخاشاك وبرگ و بوته انبار میکردند وبدین ترتیب چپری بدست می آمد که سرپناه ومنزل آنها بود در آغاز هزاره سوم ق م خانه سازی با گل بخصوص در سند یکباك شروع شدو شبهه یی نیست که درمرز (ایران) ودرجلگه بین النهرین (عراق مراتب ساختن سرپناه از گل وحتی خشت خام قدامت دارد وبه ۳-۵ هزار سال ق م میرسد) یکنوع ظروف گلی بسیار ساده و کلفت وخشن ایجاد کردند از حوالی دونیم هزارسال ق.م. در مرحله سوم اشغال تپه آبادی با خشت خام که در آفتاب خشك میکردند شروع شدد یوار های خشتی نمودار گردید ، ظروف گلی نازك ترو خمیره آن بهترشد ادوات وافزار سنگ صیقلی بخصوص سرهای پیکان دندان دار بسیار ظریف از پاچه های سنگ چقماق که در کوه های (شاه مقصود)و(کشک نخود) به رنگ های قشنگ زرد وسرخ موجود است میسا ختند با این سرهای پیکان دندانه دار سنگی صیقلی شده که بسرتیر های نیی وچوبی می بستند به سهولت حیوانات و مرغ های دشتی وپرنده گان راشکار میکردند

درهمین وقت افزار مفرغی هم نمودارشد ونمونه های آن مانند کارد ،چاقو، درفش ، تبر ، جوالدوز(استخوانی) هویدا گردید به نحوی که در مرحله سوم اشغال مند یگاك به بعد تامرحله هفتم در تمام طبقات زنده گانی آثار و شواهد مشهود است و

میتوان گفت که دوره برونز (مفرغ) درافغانستان بسیار طولانی ودرحدر سه هزار سال دوام کرده است

ازمرحله چهارم آبادی به بعداز استخوان توسط دست وپاو قبرغه حیوانات برای افزار سنگی ومفرغی خود دسته میساختند که

* * *

ازنظر معماری هنری در جریان هزاره دوم وهزاره اول ق.م درزنده گانی مردم در روادی های ارغنداب وهیرمند تحول شایسته یی نمو دررشد.

ازنظر معماری یک آبادی نسبتاً بزرگ ویک دست با فیل پایه نماها ظاهرشده است. از نظر ساختن ظروف سفالی مراتب را پیمودند که چگونه گی مهارت ایشان در اشکال قشنگ آب خوره ها قدح ها و ذوق هنری آنها در نقوش نباتی وحیوانی نمود ارست . تبارزالهام ازمحیطه طبیعی راد رآثار حیرت انگیز. (مار لیک) روی فیلمی در کنگرهٔ ایران شناسی در تهران دیدم (مار لیک) تپه ییست درجنوب غرب سواحل خزرد ر استان گیلان. (در میان آثار مکشوفه غیراز ظروف سفالی نفیس، اشیای طلایی زیبایی هم موجود است که به هزارهٔ اول ق،م . مربوط میباشد) روح الهام ازطبیعت درنقوش وتزئینات ظروف سفالی «مند یگک» بکمال وضاحت منعکس گردیده است. در قندهار امروز بته های گل پیچک درهرباغ و کنار هرجویبار ی دیده میشود. اشکال برگها وبیاره های قشنگ این گل وبرگ روی قدح ها و آب خوره های مند یگک با کمال زیبایی ترسیم شده که معرف ذوق هنریست. هکذا روی جدار این آبخوره ها، اشکال یکنوع قوچ کوهی؟ یاد شتی ؟ با بدن نسبتاً طویل وشاخ های بزرگ ویکنوع مرغ دشتی شبیه فیل مرغ وحشی یا اهلی نقش گردیده اند. نسل این

حیوانات وپرندگان امروز در وادی ارغنداب وهیرمند از میان رفته ولی در دورهٔ برونز (مفرغ بکثرت دیده میشدو مردم آنهارا شکار میکردند، میگیرفتند و تربیه میکردند. (روی ظروف سفالی تپه های سیالك ،جیان «ایران» عین نقوش برگهای پیچک و قوچ به سبک واستیل مند یگالک دیده میشود)

مقصداز تذکار این مطالب معرفی قریحه هنری مردمان دوره مفرغ در وادی هیرمند وارغنداب است واسناد تذکره نشان میدهد که مردمان این زمان در وادی های رود خانه های بزرگ افغانستان چه در شرق وچه در غرب چه درشمال چی در جنوب علاوه به مهارست در شکار و تربیه حیوانات ورمه داری و گله داری و کشت وکار و زمین داری از نظر قریحه وذوق هنری هم مراتبی خوبی راپیموده بودند وهمان طوری که پیش اشاره کردم، دامنه این مدنیت درساحه های بسیار وسیعی درشرق گسترش داشت وشباهت های نزدیک تر آن راد رشرق وغرب فلات ایران مشاهده میکینم از اتاق قبل التاریخ موزه کابل سرانسانی حجاری شده در سنگ (مکشوف از مند یگالک) دیده میشود که علی العجاله اند قدیم ترین نمونهٔ پیکر سازی در افغانستان پنداشته میتوانیم. این اثر ثابت میسازد که باشنده گان حوزه ارغنداب درطی سه ونیم یا سه هزارسال قبل از امروز نه تنها در نقاشی بلکه در هیکل تراشی وحجاری هم مهارت حاصل نموده بودند

در (ده موراسی غندی) که تپه ییست در (پنجوایی جنوب قندهار) هیکل کوچکی از گل پخته پیدا شده است. البته پیدا شدن این پیکره (که اضطراب النوع زمین وحاصل خیزی را نشان میدهد و آن را الهٔ مادر یاد بخ بانو « یا «انا هیتا» یا ناهید» وهمچنان به نام های دیگر میخوانندند) از نقاط مختلف آسیا از ما-

ما ورای صحرای گوبی تا سواحل بحیره روم از همه جا چه ازهند
ه از پاکستان چه از افغانستان وچه از ایران وچه عراق ویتن-
لنهروچه از شام ولبنان وجزیره قبرس پیدا شده و چیزی متعارف
ست ونشان دهمزده قسمتی از تشابه معتقدات مردمان این ساحه
سیع در روزگاران قبل التاریخ پیدا شد. ولی وجود آن در
فغانستان بخصوص در وادی ارغنداب (عین نمونه آن در وادی
سند از موهنجودیدو هره پروا به بلوچستان از نال وچاله وان
ید اشده) نمایان می سازد که زراعت وکشت وکار وزمین داری
ر غنداب وهیرمند که اراضی آن تاامروز نهایت حاصل خیز است
موب متداول شده بود وازهالی مندیگک وده موراسی غندی
. باشنده گان سرخداغ وسفیدداغ (زرنج قدیم) از وادی های
ین دو رود خانه در طی سه هزار سال ق. م علاوه از مالداری
ه زمین داری و کشت وزارعت توجه بسیار داشتند و حاصل
زمین داری ومالداری ایشان را نسبتاً آسوده ساخته بود ودر
ور ه مفرغ ذوق قریحهٔ هنری بخوبی پیدا کردند.

تا بلویی که تا اینجا رسم کردم متکی بر اسناد باستان
شناسیت که در اتاق قبل التاریخ در موزه کابل جمع شده نتایج
بررسی ها به صورت رسایل وکتب در دیار غرب انتشار یافته است
. ر پهلوی اسناد متذکره ادبیات شفاهی نیمه داستانی هم
.اریم البته مقصودم عبارت از سرود های ویدی و اوستایست
که مدتی شکل شفاهی داشت و بعد هم شکل تحریری بخود گرفت
. لی چه شفاهی و چه تحریری فرق بارز و محسوس میکند. چزحرف
،جز شعر وجز داستان نشانه های مادیی که ثابت کنندهٔ آن همه
سخن باشد تا حال از جایی دستگیری نکرده یعنی ذره یی ازآنچه
سرود ویدی واوستایی میگوید عملا از دل خاک ما و خاک های-

کشور های مجاور ما کشف نشده . منتها در بعضی از جا ها یا در ایران یا در ماوراالنهر یادر نیم قارهٔ هند و پاکستان بعضی لجام دهنهٔ مفرغی اسپ یا استخوان بندی اسپ یا برخی چیزهای دیگر را یافته و استناد میکنند که این اسپها را آریاها اهلی کرده اند و باخود آورده اند البته تا جایی در این سخنها حقایقی هست ولی مقصودم اینجا از آریا های عصر ویدی و اوستایی و داستان ها ست که در ادب این دو دوره و دو منبع بچشم میخورد و بگوش میرسد. پیش ازاینکه آریاها از «اران وج» یعنی شمالی آمودریا از حوالی فرغانه بر ساحه وسیعی بین سردریا ودریای مازندران (خوارزم به معنی وسیع) پراگنده شوند وبه خاک های کنونی افغانستان ایران پایان شوند چه در وادی سند و چه در کرانه های جنوبی جزیرهٔ خزر مدنیت های عالی و پیشرفته وجود داشت که مدنیت «موهنجو دارو» و«هره په» از یکسو و مدنیت های «سیالک» و«جیانی» از سوی دیگر و مدنیت «مند یگک» در نفس افغانستان مراتب آنرا نشان میدهند وآثار تپه های «مارلیک» و «چراغعلی» و«کلار دشت» در روز گاران نزدیکتر در حوالی یازده قرن تا هزار ق . م . کمال ذوق ونفاست هنری پیش از ظهور قبایل «اماری» و«پارسوا» رادر ان حدود ظاهر میسازد .

متاسفانه مقارن ظهور قبایل آریایی درافغانستان نظیر آنچه از تپه های «مارلیک» و«چراغعلی» از گیلان ومازندران و کلار دشت نزدیک چالوس پیدا شده هنوز ظاهر نگردیده پس عجالتا از تمام آنچه سرود های ویدا و اوستا بشکل داستان از روز گاران قدیم آریا ها نقل میکنند ، میگذریم و بدان نمی پیچیم .

شکی نیست که پیش از «ماد ها» و«پارسه ها» بعضی ازعناصر دیگر آریای درغرب ایران ظهور کرده که شرح جزئیات آن ، کار این مختصرنیست. هکذا به اوایل ظهور قبایل «مادی» و«پارسه» در

حواشی جنوب غربی بحیره خزر وبرخورد آنها بطرف غرب با عناصر سامی کاری نداریم.

* * *

درحوالی قرنهای ۷ — ۶ ق . م . قبایل آریایی «ماد» «پارسه» درغرب ایران روی صحنه می آیند وبقدرت میرسند . قلمرو سلطنت ماد هادر نیمه غربی خاك ایران کنونی محدود میماند ، ولی قلمروی دولت «پارسه» (هخامنشی) از خاك ایران کنونی واز آنچه که در اصطلاح جغرافیای طبیعی فلات ایران گویند، هم وسیعتر میشود واز سیحون وجیحون تادانیوب ونیل در سه قاره آسیاو اروپاوافریقا گسترش پیدا میکند و طوریکه درصفحه های بعد مختصراً خواهیم دید درطی دوصد سال (قرنهای ۵ و ۶ ق م) تحول اوضاع فرهنگی وهنری وادبی خاك های افغانستان باخاك ایران پیوست ومربوط است.

مقصود من اینجا نشاندادن ساحه ووسعت قلمرو وامپراتوری هخامنشی نیست بلکه باروش کهدراین اثرتعقیب میکنیم، شرح تحولیست کهدرزندگانی بشری بخصوص درمحیط خود ماد ربر توفرهنگ وهنر به عمل می آید

امپراتوری هخامنشی هامدت دوصدسال دوام کرد . دربین مدت طولانی درمراکز وایالات باختر پیش (باختربه مفهوم تمام صفحات شمال هندوکش) هاریوه(حوزه هری رود) هاراویتی (حوزه ارغنداب وترنك (زرنگا حوزه سفلای هیرمندوسیستان) گندارا (ننگر هار به معنای وسیع کلمه که ازکابل تا تا کزیلا تمام دره رود کابل رادربرمیگرفت) تا تا گوش یا «وثت گوش» یا کوهساران مرکزی افغانستان قامه های بزرگ باباره وبروج برای رهایش «خشترپاون» یا «شهربان» یا «استان بان» یا نایب الحکومه که یونیان «ساتراپ» میگفتند، به شیوه معماری هخامنشی بادیوارها کنگره دارومرتبه دار که

ه های در «پرسه» تخت جمشید دیده میشود ساخته شده بود
بسب خشت خام و سنگ تراشیده وفیل پایه های حجاری شده در
شهود است. شبهه یی نیست که هخامنشی ها، رسم الخطه رانه از بابلی
ا گرفتند ولی اصلاحات فراوانی در آن کرد ند و بجای صدها
میخی و «ایدو اگرام» الفبای ساده یی فقطبا ۳۶ حرف برای
ارش فارسی باستان اختراع کرده بودند معذالك
سوان ودفتر وسراود ، ومکاتبه سورد استعمال
اشت بیشتر در کتیبه های آبدات وعمرانات بکار
ت وزبان اداری ودفتری ومکاتبه زبان ورسم الخط ارامی بود
رپایتخت هخامنشی ودرانکار قلمروی مربوطه ، بحیث زبان
ی وواسطه مفاهمه بین الاقوامی بشمار میرفت وچون این زبان
بزرگ در فرهنگ افغانستان بازی کرده و کتیبه های
ی زبان ازدیار ما پیدا شده ، زآن مفصل ترصحبت میکنیم .

* * *

«آرام ها» قومی بودند سامی نژاد که خویشاوندی قریب با
ها داشتند. ایشان مانند اغلب اقوام سامی نژاد دراواسط
دوم ق.م. ازصحرای عربستان شمال برخاسته بشمال سوریه
نجا به خاك های بین النهرین پرا کنده شدند وبعداز یك سلسله
ها با کلدانی ها وآسوری ها وغیره درحوالی قرن دهم ق. م.
وج قدرت رسیدند وبعضی مراکز سیاسی هم پیدا کردند وی
ان قدرتهای بزرگ بابلی وآسوری کسب سیادت نتوانستند و
ز م - ه قرن (ازحوالی قرن ۱۳ ق م تا ۸ ق م) همه جا استقلال
ی خویش را ازدست دادند امادر ساحه یی که پرا کنده شده بودند
ی ورسم الخط ایشان موجودیت خود راحفظ کرد و تقریباً هزار
دیگر دوام نمود که زبان ورسم الخط عربی جانشین آن شد .
زبان آرامی مانند زبان آسوری وبابلی وفنیقی وعبرانی وعربی

نزد یکتر است . مبداء اصلی رسم الخط ارامی به فنیقی ها میرسد
که در حوالی هزارهٔ دوم ق. م . که الفبای ۲۲ حرفی را اختراع
کردند وآرامی ها فوری آنرا اتخاذ نمودند و چندحرف علامت بدان
افزودند . وباز هم ازحروف الفبای زبان خود آنرا اصلاح
و تکمیل نمودند ودراواخر قرن ۸ . ق . م .
رسم الخط ارامیان برتری خویش را به رسم الخط های میخی آشوری
وغیره ثابت کرد وبعلت سهولت طوری درمعاملات دفتری وداد
وستد بازرگانی وارد شد کهدرواخر قرن ۷ق .م . شکل زبان
سیاسی بین المللی را بخود گرفت وقتیکه «کوروش» مؤسس سلالهٔ
هخامنشی بابل وخاک های طلارا متصرف شد زبان ارامی در
دستگاه اداری ایرانی وارد شد وبا روی کار شدن داریوش اول
(۴۸۵و ۵۲۱ ق م)در قلمرو وسیعی بین نیل وسند گسترش یافت
چون امپراتوری هخامنشی مرکب از خاک های گوناگون ایالات
متعدد واقوام وملل متمایز بود و زبان های مختلفی در آن به
کار میرفتند . برای استقرار روابط باهمی احتیاج به زبان ورسم
الخط واحدی احساس میشدوزبان ورسم الخط آرامی این احتیاج
رارفع کرد . هخامنشی ها در تمام ایالات مربوط حتی درداخلی
پایتخت خود از منشی های آرامی کارمیگرفتند وبدین ترتیب ارامی
زبان بین الاقوام وبین الملل داخل قلمروی ایشان شدچنانی که
انگلیسی امروز زبان مشترک «کامن ولت» است .

زبان ورسم الخط ارامی طی قرن های ۵، ۴ق م در تمام افغانستان
از شرق تاغرب واز شمال تا جنوب معمول شد و کتیبه های که از
«درونته» ولایت ننگرهار واز «سرپوزه» قندهار کشف شده و
احکام اخلاقی «آشوکا» امپراتور بزرگ موریای هند رادرنیمهٔ
اول قرن سوم ق.م .به مردم گوشزد میکنند به زبان ورسم الخط
آرامی نوشته شده نشانده هنده آنست که این زبان و رسم الخط

که ارمغان ادبی عصرهخامنشی بشمار می‌رود ،در دوره های یونانی وموریایی باقی بوده ودوام داشته و با انتشار زبان ورسم الخط یونانی (بعد از فتوحات اسکندر در ۳۳۰ق م) تمامان در پهلوی آن موجودیت خود را حفظ کرد . این زبان وا ین دو رسم الخط طوریکه بعدها خواهیم دید قرنهای دیگر باقی میمانند و از آرامی رسم الخط دیگری در افغانستان بمیان می‌آید که بنام «خروشتی» شهرت دارد ودرجایش از آن صحبت خواهیم نمود و خود رسم الخط آرامی علی العموم تا ظهور رسم الخط عربی دوام میکند .
عصرهخامنشی (قرنهای ۶ - ۴ ق م) از دوره های بزرگ تاریخ ایران و افغانستان است مایه های مدنی و فرهنگی آن میراث مشترک این دو کشور ودوسرزمین است. یکی از افتخارات این دوره کشیده شدن راهای سراسری شرقیست که از دروازه های بحیره روم «شوش» «پاسا گارد» «پرسه» (تخت جمشید) را بهم و صل میکرد وازطریق «هگمتانه» (همدان پایتخت قدیم ماد ها)و «ری» «وگرگان» بکشور ما میرسید وبعد از هرات (مرکز هراییوه) شاخه شمالی بطرف مرکز باختریش (بلخ) میرفت .شاخه جنوب به «زرنکا» (زرنج قدیم مرکز سیستان) واز آنجا به مرکز هیرا ویتی حوزهٔ ارغنداب (محتملا به شهرقندهار) وصل مشدوسپس بطرف « گندا را » ولایت ننگرهار امروز و «پاراشاپورا» یعنی پشاور و «تا کزیلا» میرفت به حوزهٔ سند وصل میشد
این شاهراه کاروان رود وارتباط ایالات مختلف قلمرو هخامنشی در ارتباط سواحل دریای مدیترانه به سرزمین افسانه یی هندوستان نقش مهمی داشت و داریوش کبیر یکنفر از ملاحان یونانی موسوم به «سیلاکس»را مامور ساخته بود تا ازطریق همین راه به گندارا رفته مصب رودخانه ی اندوس (سند) وراه رسیدن به دریای هند را کشف کند وامتداد این راه منزلگاه‌ها ساخته شده بودو

سواران بسته رسان منزل به منزل با عوض کردن اسپاین فاصله های دور و دراز را طی میکردند و پیام های رسمی و سرکاری را از یک نقطه به نقطه دیگر می بردند و راه مراودات تجارتی و بازرگانی در خشکه همین راه بود

شبهه یی نیست که قبل از هخامنشی ها در مجمع الجزایر یونان قدیم ودر سواحل آسیایی در «لیدیا» سکهٔ ایجاد شده بود و قارون و گنج او که قصه هایش سر زبانها است همان «کره سوس» پادشاهی ثروتمند «لیدی» است. در شهرهای مختلف یونان قدیم مثل «آتن» «ل سی»، «اکانت»، جزایره اژه و جزیرهٔ قبرس سکه های زیبایی با نقوش قشنگ ضرب میزدند.

هخامنشی ها ضرب مسکوکات را از لیدی ها تقلید کردند هم سکه های طلایی داشتند وهم نقره یی مسکوکات طلایی آنها را «دوری» و سکه های نقره ئی ایشان را «سیکل» میگفتند و ۲۰ سکه نقره یی معادل یك سکهٔ طلایی میشد سکه های آنها فقط در یک روی خود نقش داشتند و شخصی را نشان میداد که یك زانوی خود را به زمین زده و تیری را در چلهٔ کمان گذاشته است چون مسکوکات خود هخامنشی ها برای دادوستد ومعاملات با زرگانی وسیعی امپراتوری کفایت نمیکرد قهراً مسکوکات قدیم تر از عصر خود ومعاصر خود را که در شهرهای یونان وجزایر حوزهٔ شرقی دریای مدیترانه و خاك های غربی آسیا بضرب رسیده بودند، متداول ساختند.

البته مسکوکات یونان و هخامنشی از نقاط مختلف آسیای صغیر واز خاك های ایران (ملایر نزدیک نهاوند) و از خود تخت جمشید کشف شده ولی گنجینهٔ مسکوکات کول چمن حضوری که در سال ۱۹۳۳ از حصص شرقی شهر کابل بدست آمده روشنی بزرگی بوضع مسکوکات اصیل هخامنشی ومسکوکاتی که درعصر ایشان

درداد وستدرایج بودند، می اندازد. از روی تناسب تعداد مثلاً در مقابل (۳۶) سکه یونان قدیم قرن ۶-۵ ق م وجود فقط ۸ عدد سکه نقره یی هخامنشی ناچیزاست . یکسال بعد ازانکشاف گنجینه کابل ازملایر نزدیك نهاوند (ایران) مجموعه پیدا شده که فقط (۳۰۶) عدد آن به موزه ایران باستان رسیده وتقریباً همه آنها مسکوکات یونانی نیست. بین محتویات مجموعه کابل و ملا یر شباهت هایی موجود است وقسمت اعظم مسکوکات هر دو مجموعه به قرن ۵و۶ق ازم به ضرب رسیده ازافغانستان مجموعه دیگری مسکوکات باعدۀزیادی زیور- آلات از کرانه های آمودریا درحوالی ۱۸۸۰ الی ۱۸۸۱ پیدا شده که بنام گنجینه (اکسوس) شهرت داردازروی مجموعه مسکوکات افغانستان وایران وآسیای صغیر معلوم میشود که در عصر هخامنشی مسکوکات ضرب خاك های غربی آسیاو شهرهای مختلف یونان بکثرت وجود داشت . در میان مسکوکات کول چمن حضوری کابل روی یك پارچه کوچك نقره دو سه حرف مبخی دیده میشود که به اساس نظریه «موسیو ابات » ارتباط به الفبای میخی فلاسی دارد . گنجینه مسکوکات افغانستان بقلم « کور یل » و « شلوم برژه » (چاپ ۱۹۵۳ پاریس) البته در مجموعه مسکوکات کول چمن حضوری کابل عده یی از مسکوکات محلی هم است که عموماً عبارت از مقطوعات نقره ی دراز رخ و مدور نما میباشند وبریك روی آن اشکال برگ و گل های مختلف نقش است ازین نوع مسکوکات بتعداد زیاداز گردیز (مجموعۀمسکوکات سرخ کتل مکشوفه سال ۱۹۳۷) وبسیاری هم از تا کزیلا پیدا شده در اوایل این نوع سکه هارا «هندی » میخواندند ،ولی ازروی محل پیدایی (کابل - گردیز - تا کزیلا) شلوم برژه معتقد است که باید جزء مسکوکات محلی ایالات شرقی هخامنشی محسوب شوند

*   *   *

مقصد اساسی در اینجا شرح چگونگی خود مسکوکات نیست بلکه یادآوری مطلبی است که در عصر هخامنشی مسکوکات خود آنها کمتر و مسکوکات یونانی قدیم و سکه های غرب آسیا بیشتر طی قرن های ۶-۵ ق.م در مساحات بزرگانی دخیل بود. نفوذ رسانیده اهمیت آن عصر در امتداد راهای کاروان رو که بدان اشاره کردیم، روابط تجارتی بین ممالک های غرب آسیا و خاکهای کشور ما ادامه داشت

روی همین راههای کاروان رو محصولات نباتی و معدنی از گوشه یی به گوشه دیگر آسیا میرفت و در داخل خاکهای ما بین باختریش (بلخ) و (گندارا) کابل و ننگرهار و «هاریوه» (هرات) و حوزهٔ هری رود و (هاراوتی) وادی ارغنداب و (زرنکا) وادی هیرمند وسیتان و (تاتاگوش) کهستانهای سرحدی سرود داموال و اجناس قایم بود و کاروانهای اشتر بختری (اشتر بلخی) از یک سو به سوی دیگر بین کرانه های دریای مدیترانه و قلب آسیا حرکت میکردند ودر بازارهای داخلی مسکوکات محلی چلند داشتند وما نمونه هایی از آنها را که در کابل و ننگرهار و پکتیا به ضرب میرسیدند ، می شناسیم .

در تعمیر و تزئین عمارات سلطنتی تخت جمشید چوبهای درختان سرو ولایت ننگرهار و عاج ولایت ارغنداب و لاجورد بدخشان بکار رفته و یک سر زیبا که مشل سبک پیکر سازی هخامنشی است و از لاجورد ساخته شده از خرابه های تخت جمشید بدست آمده است . این مواد و مصالح علی العموم ذریعهٔ کاروان های بزرگ اشتر دو کوهانه یا اشتر بلخی حمل و نقل میشد . این اشتر نیرومند و قوی که در اروپا به صفت «اشتر بکتریان» شهرت دارد ، از روزگاران باستان که تعیین مراتب قدامت آن آسان نیست در حوزهٔ آکسوس (آمودریا) وعلی الخصوص در (باختریش)

معروف بود ودرسایر ولایات غربی جنوب غربی ازحوزهٔ هری رود گرفته تاحوزهٔ ارغنداب بکثرت دیده میشد .

در پلکان کاخ «اپادانا» یا کاخ بار یابی وتشریفاتی تخت جمشید هئیت های نماینده گی این نقاط یعنی بلخی ها، هراتی ها وقندهاری های قرن ۵ ـ ۶ ق م صحرا که بیشتر دو نوع هانه بلخی باخود دارند به استثنای اهالی «زرنکا» (حوزهٔ سفلی هیرمندوسیستان) و گندارا (ولایت) ننگرهار موجود ، که به معنی و سمتر) باخود هر دسته گاوی آور ده اند واین گاو ها هم بین خود فرق دارند چنانچه گاوسیستان کوهان بزرگ دارد و گاو گندارا را دارای شاخ های بلند می باشد .

* * *

مردم دیار مادرقرن ها ی ۵ـ ۶ ق م علی العموم لباس های شبیه بهم می پوشیدند که ازهم تفاوت زیاد نداشت قبای بلخی ها هراتی ها ، قندهاری ها ، زرنجی ها گندهاری ها وها ونث گوش ها تقریباً شبیه بهم بودندوتاسرزانو یا کمی پایان ترازآن می آمد تاآزادتر حرکت بتوانند . علی العموم کمربند می بستند قبای اهالی گندها رای (ننگر هار) کوتاه تربود . همه شلوارمی پوشیدندو وشلوار بعضی نقاط مثل بلخ (باختریش) کشاد تر می نمود .

کلاه وعمامه در هیچ جا مرسوم نبود چون موهای سرراعلی العموم دراز بعضی اوقات تاسر شانه میگذاشتند برای انیکه پریشان نشود بدور سر خود یکنوع (پتی) یا نوار می بستند چون موضوع مطالعهٔ چگونه گی لباس مسئله اهمیت بسیار مهم و خوشبختانه درمیان نماینده گان ملل در تخت جمشید دیگرهای اهالی نقاط مختلف وطن خویش را مشاهده میکنم چه بهتر که مختصر جزئیات هر کدام راشرح دهم .

هراتی‌ها قبایی می‌پوشیدند که با کمربند به بدن می‌چسپید پاچه‌های شلوار نسبتاً گشاد بود و نوک پاچه را داخل پاپوش میکردند بدور سر نواری پیچیده نند که قسمی ازبغل روی‌وزنخ را در ه می‌پوشانید و احیاناً درمقابل باد گوش هارا محافظه میکرد .

باشنده گان حوزهٔ ارغنداب قبایی داشتند کمربندداره شلوار آنها چاك داشت ولبهٔ آن داخل موزه میشد آنها ازپاپوش ها اهالی هری رود بلند تربود وپنجهٔ موزه مانند چموس رو به با برگشته معلوم میشد. بعبارت دیگربه‌چموس‌های ازبکی شباهت زیا داشت . بدور سرخود نواری می پیچیدند و کوسی یاچین نمد معمول بود که در این‌دو نیم‌هزار سال کما کان باقی‌مانده اهالی گندهارا (ننگرهار) طبعاً به علت گرمی‌هوا قبای کوتا هتری می‌پوشید باآستین‌های نیمه‌ولی کمر بندِآنها پهن تربود . روی قبا یکنوع بالا درازی‌داشتند وپاپوش‌آنهاچپلی بود که هنوز هم متداول است

بلخی‌ها یا باختری‌ها قبای کمربند دار وشلوار گشاد می‌پوشید موزه‌نیم‌ساق به پا میکردند گو شواره‌های درازوبه گوش‌ها می‌زد برای جمع نگه داشتن موبه دور سرریتی می‌بستند که انتهای آ درسمت راست سرمحکم‌میشد.

اهالی‌زرنج وسیستان قبایی داشتند کمربنددار باآستین ها دراز روی قبا یکنوع شال نازك حمایل میکردند که در منتها خود پوپك داشت و به‌شانه چپ می‌افتد ونوار ساده به‌سرمی‌بست

این‌لباس هاعلی‌العموم از پارچه های‌پنبه یی وپشمی ساخ میشدند که درخود مجل می بافتند ومی دوختند نگاهی به صف پکمان کاخ«اپارانا» درتخت‌جمشید وصفوف هیت های نماینده

نقاط مختلف در حالیکه مهار اشتر های خویش را در دست دارند ویا گاو های خود را همراهی میکنند یا بعضی ظرف های تحایف واسلحه را حمل میکنند مانند سپر های مدور ونیزه های بلند اهالی سستان همه چون فیلمی درنظر میگذرد واهالی دونیم هزار سال قبل وطن را یکایک به ما معرفی میکنند.

* * *

افغانستان درعصر هخامنشی آباد و اهالی درستیهای آرامی و سعادت بسر می بردند . زمین آباد وباغ بسیار بود . باغ های شکار که آنرا «فردوس» میگفتند درجاهای مختلف وجود داشت وسیستم آبیاری باجوی ها و کاریز ها اکثر زمین هار اسبز وخرم ساخته وزیر کشت وزراعت آورده بود وشهرهای چندد ر شمال وجنوب وشرق وغرب بصورت دزهای مستحکم باد یوارهای بلندوبارهوبروج کنگره دار جلب نظرمیکردند واز آنجمله یکی شهر «ارته کانا» بود که «باغ بلند» معنی داشت درحوزه هری رود ومحتملا درحوالی همین جائی واقع بود که قلعه اختیار الدین درنفس هرات موجود ه اشغال کرده است .

این قلعه حتماً درعصر هخامنشی آباد شده وحتماً قرارگاه خشترا پاون» یاساتراپ یا (استان بان) یا حکمران زمان بریکی ا بلندی های آن اعمار شده بود متاسفانه ازین قلعه میشدهو شهر مستحکم آن اثری موجود نیست و اگرهم باشد زیرآبادی های هرات موجود مدفون است وجزنام که ازمنابع یونانی بمارسیده خبرد یگر از آن نداریم . مثل این قلعه واین شهر قلعه وشهرهای دیگری هم داشتیم چه دربلخ مانند «ازیاسیه» چه در حوزه فراه رود مانند

«فرد»چه درحوزه سفلی هیرمند مانند «درنگه» یاد رنج چه در-
گندارا چه در حوزه ارغنداب که شاید روزی مانند شهر یونانی
«ای خانم» سروصدای آن از زیر خاک وآوازها برآید و بلند شود .
در تعمیر و پلان این قلعه ها وشهرها حتماً سبک وروش معماری
و هنری هخامنشی مراعات میشد . همین قسم در حجاری و پیکرسازی
تاحال از خاک های افغانستان ازقلعه ها وشهر هایی که درعصر
هخامنشی ها آباد شده نشانی بدست نیامده . تا حال در دو جا یکی
درشمال در «آی خانم» درمحل تلاقی دو کچه و آمودریا ودیگری
درجنوب غرب دریای کوه «قیطول» درشهر کهنه قندهار سواحه
با بقایای شهرهایی هستیم که حتماً در جریان قرن سوم ق.م آباد
بوده یا اقلاً بنیادگذاری شده . درصورتیکه اسکندر خود آی خانم
را بعنوان «اسکندریه او کسیان» یا «اسکندریه آمودریا» بنا نهاده
باشد تاریخ بنای آن به سالهای ۳۲۹ تا ۳۲۸ ق‌م تصادف میکند .
رشهر کهنه قندهار کتیبه هایی به دوزبان (آرامی) و (یونانی)
داریم که درعصر «اشوکا» پادشاه موریای هندی مقارن ۲۵۰ ق‌م
در سنگ حک شده . میان تاریخ احتمالی بنای شهر (آی خانم) و
تاریخ احتمالی قرین به حقیقت کتیبه اشوکا هشتاد سال فاصله
است . آیا درین دو شهر احتمال پیدا شدن آثار آبادی عصر هخامنشی
نمیرود ؟ جواب این سوال را عجالتاً در قید احتیاط نگه میدارم در
آی خانم بعضی پارچه سنگ‌های تراشیده شده مکرر در آبادی را
استعمال شده ولی احتمال دارد تمام مراتب تکرار مربوط به دوره
های مختلف یونانی باشد که ازرمان بودن خود اسکندر در باختر
تاحوالی ۱۳۰ یا ۱۴۰ ق‌م (سقوط دولت یونانی باختری درشمال هندو
کش بدست اسکائی‌ها) را در برمیگیرد چون حفریات این شهر تازه
آغاز شده و اقلاً ۲ یا ۳ سال دوام خواهد کرد انتظار باید کشید

ناری مقدم بر دوره یونانی ازآن پیدا میشود یانی . بهرحال
ه روش معماری هخامنشی که شکل سنت محلی بخود گرفته بود ،
ط ، باطرز معماری یونانی درآنجا ثابت است .
اب شهر که نه قندها رهم جو اب عجا لتاً درقیداحتیاط است
ترین نشانه یی که در دست داریم همان طور که گفتیم ، کتیبه
کاه است که درحوالی ۲۵۰ ق م بهدو زبان (یونانی) و
ی) نقرشده است .
درست است که زبان ورسم لخطا (آرامی) چنان که گفته آمد)
رهخامنشی هادرحوزه ارغنداب ود رسائر نقاط افغانستان معمول
و وقتیکه اشوکا کتیبه خود را به زبان و به رسم الخط یونانی
بان و به رسم الخط «آرامی» می نویسد معلوم میشود که مردمان
کنهه قندهار هم (آرامی) وهم (یونانی) یعنی زبان های رامی
بتدومیخوانند که در دوره هخامنشی و یونانی (سلوسی) (در
۳۰۰ ق م بین سلوکوس اول یونانی شامی و «چندرا گوپتا» موریا
سلاله موریای هندی بعد از تصادمی در کرانه های «اندوس»
ن قرار دادی عقد شد) وسطابق آن جنوب هندو کش تاحوالی
نداب وهیرمند بدست موریا ها افتاد و محتملاً این نفوذ پنجاه
وام کرد . بهر حال بر شهر کهنه قندهار هم عجالتاً شواهد
مادیی در دست نیست که ما را به آبادی های عصر هخامنشی
نی کند . آنچه تاحال مسلم معلوم میشود آبادی هایست که
بر موریا در آنجا صورت گرفته است . سال ها انتظار کشید
ایك شهر یونانی ای خانم در شمال کشور کشف شد شاید سا
اسال های دیگر بگذرد تا گوشه یی شهر عصر هخامنشی منکشف
ایالت شرقی قلمرو هخامنشی آباد بوده روزی شواهد آبادی
ری آن را هم خواهیم دید .

مقدمه

در مورد سید جمال الدین افغانی کتب ورسایل زیادی تا کنون نوشته شده است. شاید نوشتن اثر جدیدی در این باره عاری از مشکلات نباشد. با این معنی که ممکن اثر جدید تکرار مطالب گذشته باشد و یا فاقد مطالب جدید تلقی گردد اما از اینکه هر نویسنده ومؤلف در مورد زنده گی و کارنامه های سید، برداشت بخصوص دارد، بناءً هر اثر جدید، ولو فاقد مطالب تازه یی هم باشد. شاید لااقل برداشت نویسنده دران سراغ شده بتواند وچنین برداشتها بدون شك برای ارباب که یکی برای شناخت بیشتر او باشد من در ین رساله کوشش کرده ام که این روش را تعقیب کنم ودر ابراز کار نامه های سید قسماً وظیفه یك کار نو نیست را انجام دهم و مطالب ذکر شده در کتب و اثار را، در قالب دیگری ویا تعبیری دیگر عرضه دارم وضمناً درباره بعضی کار نامه های علامه افغان برداشتها یی داشته باشیم که بعنی سوالهای مطروحه را در مورد شخصیت سید، بطور غیر مستقیم جواب گفته باشم. بطورمثال برخی از نویسنده گان نظر به تماس های سید با بعضی محافل غربی، اورا شخصیت مرموزی میدانند. لیکن من در ین مقاله که گنجایش جرو بحث بیشتر را ندارد، بدون اینکه باصل موضوع اشاره کرده باشم. این مطلب را تبارز داده ام که زنده گی و کار نامه های سید روشن. هدفمند بوده. غبار چنین اتهامات انرا نمیتوانند کافیست بگویم که سید پیرنبود و هرگز چنان ادعایی نداشته است اما بدون شك شکوه وجلال وی در برابر مستبدان معروف تاریخ به شکوه و جلال یکه پیرمیماند امید وارم این تلاش ناچیزم راجع به معرفی سید مورد توجه خواننده گان محترم واقع شود.

محمدشفیق وجدان

کابل-۱۳۶۷

چهرهٔ فرهنگی و سیاسی سید جمال الدین افغانی

شفیق وجدان

در معرفی شخصیت های بزرگ ودانشمندان معروف ، بااین که دانش شان بهمه انسانها تعلق میگیرد ودانش مرز و سرحدی را نمی‌شناسد ، به نخستین سوال یا سوالها ، طبق اصول ژورنالیزم ، پاسخ داده میشود :

ما وقتی از سیدجمال الدین افغانی نام می بریم کسی که او را خوب نمی شناسد بیدرنگ می پرسد که او پدرکی و ازکجا بود ؟

نگارندهٔ این سطور ، که خود عضو مطبوعات کشور خود هستم ، درمعرفی دانشمد و علامه بزرگ کشور وجهان شرق سید جمال الدین افغانی ، درآغاز باین پرسشها پاسخ میدهم :

سید جمال الدین افغانی پسرسیدصفدر (۱) است که در دهم شعبان سال ۱۲۵۴ ، دیسمبر ۱۸۳۸ ، در دهکدهٔ شیر گر یا اسد آباد کنر افغانستان بدنیا آمده است .

---

(۱) سید صفدر نوادهٔ سید مصطفی پسر سیدعلی ترمزی (پیربابای بنیری) متوفای ۹۹۱ وهمعصر همایون پسربابر بود که ازکندز به هند رفته بود .

از رسالهٔ « تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین » نوشتهٔ دکتور طبیبی به نقل ازکتاب « حیات سید جمال الدین اسد آبادی » تالیف محمد حسن هوتکیانی ۱۳۱۸ .

او بنابر نوشته اکثر تذکره نویسان و مورخان از ذکاوت سرشاری برخوردار بوده وعلوم مروج آن وقت رااز استادان داخلی وخارجی فرا گرفته بود .

سیدجمال الدین افغانی به حیث یك عالم دین :

سید جمال الدین افغانی درخانواده پرورده شده بود که از دانش دینی برخوردار بود . در عصر سید به خصوص درمنطقه کنر وقریه اسد آباد مکتبی ، به مفهوم امروزی ، وجود نداشت . مردان دانشمندو علم پرور ، معمولا ، فرزندان خودرا نزدامامان مساجدمیفرستادند تادانش رااز قاعده بغدادی وپنج سوره آغازوبا ختم قرآن کریم به فراگیری علوم فقه، صرف ونحو و منطق بپردازند. این دانش آموزان در پهلوی آن علوم ، به آموختن خط وانشاء نیز می پرداختند . این نوع آموزش در مساجد کشور مجانی بود . وپسران داراونادار یکسان ازآن بهره میگرفتند .

اماخانواده های ثروتمندودو متداردانشدرروستا هابه این نوع آموزش اکتفاء ننموده ، جهت تعلیم وتربیهٔ فرزندان شان نزد استادان خصوصی استخدام میکردند .

بدون شك سید جمال الدین افغانی ازهمین نوع فرزندانی بود که دانش مروج رانزد علمای جید وقت ، فرا گرفت ودرسن هجده سالگی اجازهٔ تدریس این علوم را،طبق معمول آنزمان،حاصل کرد . سید جمال الدین بعداز فراگرفتن علوم مروج در کشورش سفرهایی به هند ، حجاز وایران نمودودرین سفر هااز دانشمنداز بزرگ اسلامی استفاده نموده بردانش وتجارب خود افزود .

دربازگشت به وطن ، درجلال آباد باامیردوست محمد خان ملاقات نمود وامیرازصحبتش دریافت کهوی استادو مربی خوبی برای فرزندان امیر شده میتواند . سید به حیث یك عالم ودانشمند ازلا

فرصت وازین تماس باحلقه قدرت ، استفاده بردو موقف خودش را تثبیت نمود .

یك عالم دین درجامعه اسلامی ، طبق اصول واساسهای شریعت اسلام ، چی خصوصیات ومشخصاتی رادارا است ؟

یك عالم دین درجامعهٔ اسلام بایددارای اخلاق وسجایایی باشد که پیامبر اسلام ازآن برخوردار بود . زیراخود پیامبر این دانشمندان را ورثهٔ انبیاء گفته است : « العلما ورثة الانبیاء »

روی این اصل ، یك عالم دین درپهلوی دانش عمیق دینی ، باید ازعقیدهٔ راسخ ، شجاعت کافی ، صراحت لهجه ، تقوی ، گذشت آسان گیری ، مدارا ، تواضع ، افق نظر و سمع و غنای نفس برخوردار باشد تابتواند رسالت دینی خود رادر فضای عاری از تعصب بی ضرورت ، وآزادی کامل انجام دهد .

این صفات شاید ، برای هرانسان دانشمند ، ضرور باشد ، امادکرآن به طور مشخص درینجا بخاطر یست که در دین اسلام بر آن تاکید به عمل امده است .

یك دانشمند دین اگر نیاز های خودرا هنگام ضرورت ، زیرپاه کرده نتواند وقدرت رهایی ازبردگی نیاز رانداشته باشد ازاظهارحق ، مخصوصاً دربرابر ستمگران عاجز میماند اگر صراحت لهجه و شجاعت نداشته باشد ، حق گفتن بروی دشوار میگردد .

اگرعالم دین تعصب را کنارنگذاشته وازیکسری نپرهیزد ، ازعقیدهٔخودو حقایق دفاع کرده نمیتواند . بههمین منوال وجود صفات دیگری نیز در ادای رسالتش نقش سازنده دارد .

علاوه برآن ، یك دانشمند دین باید ، درکنارآندوخته های دینی خویش بادانش عصرآشنایی پیدا کنند و واقعیت های

شوار بهای مسایل روز را درك نمایند تا بتوانند ، باد یگران
یك جا درعصر خود زنده گی کنند .

سید جمال الدین افغانی ، بحیث یك دانشمند دینی ، ازین
جا با کاملا برخوردار بود . او به دین اسلام عقیدهٔ راسخ داشت و تطبیق
ساسات آن را بدون تردد باعث سعادت مسلمانان و بشر میدانست .

او میگفت : که دین اسلام ، در کنار ادیان دیگر ، برصفای
قل و خرد تاکید میکند و اوهام و خرافات را مانع انکشاف وصفادی
رد میدانست او عقیده برو حدانیت خداوند و توانایی عالم شمول آن
ات توانا راد رصیقل کردن عقل و رهایی آن از بند خرافات فوق العاده
ؤثر میدانست که او عقیدهٔ راسخ براین داشت اسلام به شرافت و کرامت
را نسان احترام دارد .

در حالی که در دین برهمنی و عقاید گذشته یهودی در جامعه
ه بعضی از فرقه ها و گروه ها استهزا تی قایل بودند و همچنان در
رد ین مسیحی همه چیز در انحصار علمای دین مسیح و کلیسا قرار
اشت و این چیز در جوامع مذکور باعث رکود فکر و تاریکی ذهن
ر یك مرحله گردید تا این که مصلحین در زمینه قدعلم کردند
این انحصار را در دین یهود و مسیح درهم شکستند .

از نوشته های سید برمی آید که وی از عقیده راسخ در دین
که شایسته یك مسلمان دانشمند است ، برخوردار بود .

شجاعت و صراحت لهجه یی سید جمال الدین افغانی بحیث یك عالم دین
ر تلیه آثاری که راجع به او نوشته شده ، ذکر گردیده است . او از
ظهار حقیقت در برابر بزرگترین مستبدان معاصر خود چون ناصرالدین
ماه در ایران ، تزار روس و سلطان عبدالحمید در ترکیه هراسی به خود
اه نداد و از شرکت مردم در قدرت دولت ، بااشان نصیحتها کرد (۱)

---

(۱) «تلاش های » جمال الدین دکتور طبیبی
«صحیحه جمال الدین افغانی » ابوریه .

زیرااوازجدبزرگوارش میدانست که «بزرگترین گناه ترس است.»
تقوا و غنای نفسی او را میتوان در رویداد های زنده گی او
جستجو نمود اوبزرگترین مناصب رادرد وری از وطن رد کرد.
بمال ناموس کسی دست درازی ننمود. وحتی از گرفتن پول های
کمکی بعضی اشخاص نیز ابا ورزید وبالاخره در مسایل اساسی
دین به مخالفت و تعصب متهم نیست اما جهان بینی سید ودانش
معاصرش همیشه مورد حمله متعصبان وتنگ نظران قرار گرفته است
او دوستانی ازهرکیش وآیین درشرق وغرب، داشت و برای ادای
رسالت خود آن را ضروری میدانست.

مباحثه های شفاهی وکتبی هستند. لوی باداننشمندان غرب بر
دانش وافق نظروی دلالت دارند. اودر هند، ایران، مصر، ترکیه
و کشورهای غربی، باتعصب بیجای مذهبی مردمان مبارزه کرد رنجها
وآلامی رادرین راه تحمل نمود.

اوازبی خبری مسلمانان بخصوص در کشورخودش رنج می برد
وتاجایی که درتوانش بود، بارکود ذهنی وبی خبری ازاسلام
بازبان وقلمش وباهر وسیله مشروع مبارزه میکردود رامربالمعروف
والنهی المنکرکه خاصه ووجیبه دانشمندان مسلمان است، کوتاهی
ننمود.

اینها همه، گواه برآن است که سیدجمال الدین افغانی بحیث
یك عالم دین از اخلاق وسجایای بیامبران بهره داشت و به حق
یکی از وارثان پیامبران است که در ادای رسالت دینی خود
جانفشانی ها نمود.

سیدجمال الدین بحیث یك مبارز دلیر در برابر استبداد واستعمار

سیدجمال الدین افغانی روزی که مسوولیت تعلیم پسران
میر دوست محمد خان را بنابر توصیه او، به دوش گرفت بهاین
اندیشه افتاد که جامعهٔ اسلامی چه در افغانستان وچه در جوامع

یگر، باامراض مزمن بی‌خبری، رکود ذهنی وعدم‌اعتماد به خود
رفتارا است و در برابر استبداد و استعمار درمانده‌شده است وباید
ز ان رهائی یابد . او به حیث یك دانشمند رسالتمند وظیفه
خود میدانست تا به مقتضای ارشادات قرآن بحیث
یك تن از وارثان انبیای کرام (ع) جنبشی را برای
امیدن این هدف‌راه اندازد طوری که از فعالیتها یش‌بر میاید
رابتداء بااین فکر بود که‌این‌کاررا ازراه‌اصلاحات دردستگاه ویا
ستگاه‌های‌سیاسی وقدرت‌ها کمه ،انجام دهد ویك کشور وجامعهٔ
نمونه‌را به‌وجودآورد وازراه ایجاد.جاز بهٔ این کشور وجامعه
جنبش خود را در سایر جوامع اسلامی گسترش وسازمان دهدوبه
ین وسیله درکشور های اسلامی‌وحتی شرقی‌به استعمار ونادانی
خاتمه دهد.

نخست این برو گرام را در کشورخود آغاز کرد واز خلال
تجربه درسی و تماس با شا گردانش دریافت‌که محمد اعظم‌خان
جسوروبا شهامت ، در میان‌پسران امیر ، شایسته آن است که بعد
ازمرگ پدر جانشین‌وی گردد ، ولی‌این کار صورت نگرفت‌وامیر
شیر علیخان جانشین پدرشد . بازهم سید امیدوار بود که روزی
محمداعظم خان به کمك عبدالرحمان خان‌برادرزاده دلیرش‌زمام
امور را به دست گیرد . سید بعدازین واقعه ،ازافغانستان
بیرون رفت وبه سفر مکه وعراق مصروف بود که خبر شکست امیر
شیر علیخان و به قدرت رسیدن امیر محمد افضل خان را شنید
ودرسال‌خود را به شهر هرات رسانید وازآن جا به کندهار ،نزد
محمد اعظم خان رفت .

درسال محمد افضل خان درگذشت و امیر محمد اعظم
خان زمام قدرت را به دست گرفت .وی مردی‌بود که سید به گفتهٔ
دکتور طبیبی میخواست چون ارسطو ، از او اسکندری بسازد وبسر

نامه جنبش خود را در سایه قدرت او به پیش برد ولی امیر محمد اعظم خان بیشتر از یکسال دوام نکرد و در اثر رقابت پسران دوست محمد خان برای کسب قدرت و دسایس انگلیس سلطنت او خاتمه یافت .

سید با نوعی از نا امیدی از نقشه ها وارزو های دامنه دار ش وطن را ترك گفت تا محیط مناسبی را برای دوام مبارزه خویش دریابد دانش و تجربه بشری نشان میدهند که یك شخصیت مبارز باید دارای چنان اوصافی باشد که بار گران مبارزه را در دشوار ترین لحظات آن به دوش کشیده بتواند . یك مرد مبارز قبل از همه باید به قدسیت هدفهای مبارزهٔ خود ایمان قوی داشته باشد ، در برابر زور گویان تا جایی که ایجاب میکند ، شجاع باشد . از دانش معاصر و بخصوص از دانش مربوط به مبارزه بر خوردار باشد از تاریخ فرهنگ و تمایلات فکری جامعه باخبر باشد ، وسایل مبارزه را تشخیص داده بتواند و بالاخره از تقوای سیاسی واجتماعی بهرهٔ کافی داشته باشد .

سید جمال الدین افغانی این همه اوصاف را داشت و به حیث یك مرد مبارز در برابر بزرگترین مستبدان معاصر خود و برضد نیرومند ترین قدرت های استعمار گر و توسعه طلب و در دشوار ترین دوره های تاریخ جهان به مبارزه پرداخت وسادر سطور آینده نمونه یی از مبارزهٔ مسالمت آمیز یك شخصیت آواره ولی مجهز با دانش معاصر وهنر سیاست را که هر لحظه با مرگ اهانت ، آزار و تبعید دست به گریبان بود بررسی خواهیم کرد .

سید در نخستین روز های مبارزهٔ خود با دسایس دربار نادان فرزندان امیر دوست محمد خان روبرو گردید . چنان که قبلاً ذکر نمودیم او برای تأسیس یك دولت نمونه یی اسلامی برنامه یی داشت و میخواست در سایه قدرت امیر محمد اعظم به تطبیق این برنامه بپردازد . اما شکست محمد اعظم خان و به قدرت رسیدن امیر شیرعلی-

خان ، موانعی در برابر این برنامه ایجاد کرد ودر باریان حسود وتنگ نظرورقابتهای مبنی بر تقرب به دربار، که غالباً با شیوه های زشت صورت میگرفت ، این موانع را قوت بخشید وهمکاری نزدیك سید با امیر محمد اعظم خان کافی بود که روابط او را با امیرشیر-علیخان به تیره گی کشاند. این کارد رجوامع عقب مانده وبی خبر از تعلیم ودانش امر بست طبیعی ، و لازم دیده نمیشود ، در مورد همچو قضایاء دلایل بیشتری ارائه گردد .

با اینهم سید جمال الدین افغانی باشجاعتی که داشت ، به خاطر امانت علم ووفا داریش بوطن وجامعه این برنامه را به امیرشیر علیخان ارائه داشت (۱) اما حاسدان دربارورقبای قدرت طلب این راه را نیزسد کردند وسید باذکاوت درك عمیقش بو دو باش خویش رادر کشور باخطر همراه دید . لذا تصمیم گرفت که وطن عزیز خویش را بامرارت وناامیدی ترك گوید. این مرارت وتأثر سیددر کلمات نامه یی روشنتر منعکس شده است که عنوانی ریاض پاشای مصری از پورت سعید فرستاده است :

«اگر به ملك خود برگردم باچشمان پراز اشك، صدای پراز شکایت وقلب پراز سوزوآتش است . در انجا مسلمانی پیدا نمیشود که به مصیبت من دلخون شود ، زیرا مسلمانان در برابر استبداد مقابله نمی کنندو به حال مظلومان وقعی نمی گذارند . ازین باعث ست که من بدون دارایی دیناپسر زمینهای سردمی میروم که فکر ، عالم گوش شنوا ودل پر از عاطفه دارند و میتوانم باینشان شرح هم که در شرق باانسان هاچه نوع معامله را روا میدارند. پس

(حیات سیدجمال الدین افغانی تألیف امین خوگیانی) ص ۱۳ .

از شرح حال واتش درد ومصیبتی که در وجود من شعله وراست یقین دارم که بارسنگین من سبك خواهد گردید»(۱)

سید باوصف این که مثل هر وطن‌دوست کشور خود را دوست داشت . اما هدف ، مفکوره وآرزوی خویش را که عبارت از اتحاد کشورهای اسلامی ، ایجاد یك کشور نمونهٔ اسلامی که در آن اسلام حقیقی حکمفرما باشد و مبارزه در برابر استعمار بود ، چون دل جان دوست داشت .

سید برای رسیدن باین هدف ، در دشوارترین شرایط ، دلیرانه وسرسختانه مبارزه کرده ، از کلیه وسایل که برای مبارزه درین راه ضروری بود ، استفاده نمود . رهنمان او درین راه نبوغ ، دانش وتجارب او از سفرهایش وتماس وی بامحافل وحلقه های باد انش جوامع دیگر بود .

او به هندوستان سفر کرد و از بسا مناطق نیم قارهٔ دیدن نمود و با دانشمندان آن جا تماسهایی داشت . بعد در سال درموسم حج به مکه معظمه مسافرت کرد . سید درین سفرها با حلقه های مختلف این جوامع از قبیل دانشمندان ، آزادیخواهان ، سیاستمداران ودیگر اقشار صحبت ها کرد و این یکی ازان تجارب ووسایلی است که یك انسان مبارز و صاحب مبدا ، برای تحقق اهداف ومبارزهٔ خود ازان استفاده می کند .

نا گفته نماند که مبارزهٔ فردی در هر عصر وزمان یك مبارزهٔ فوق العاده دشوار است ونمیتوان یك‌عقیده ویك‌مبدا را به تنهائی باآسانی‌در جوامع رسوخ داد

بناء سید راجع به یك وسیله فوق العاده موثر دیگرمبارزه که عبارت از تشکیل جمعیت و حزب است فکر کرد . نخستین جمعیتی

(۱) تلاشهای سید جمال الدین تألیف دکتور طبیبی ص ۳۸

ه سید به تأسیس آن پرداخت، در مکه مکرمه بنام «ام القری» بود. وجود
ین جمعیت در مکه معظمه، از نظر سید فوق العاده باارزش بود. زیرا
ای اعضای این جمعیت سؤثر بود که همه ساله باهزاران تن از
جاج تماس گرفته افکار و اهداف خود را ازراه ایشان به مسلمانان
هان برسانند. سید چنین جمعیتها و احزاب را در کشور های هند
یران، مصر و ترکیه نیز بطور مستقیم وغیرمستقیم بنیاد گذاشت که
نش آنهاد ربخش دعوت سید و قضایای سیاسی وملی آن کشورها فوق-
عاده باارزش بود ودر بیداری مسلمانان سهم بزرا زنده یی داشت.

سید برای پیروزی مبارزهٔ سیاسی ونشر افکار خود به تأسیس
رایه وروز نامه ها نیز پرداخت واین کار را برای پیروزی
بارزه و بسیج افکار عامه ونشر دعوت واندیشه ها سوءثر تشخیص
اده بود سید عملا ازین وسیله درشرق وغرب به صورت اعظمی
ستفاده میکرد ووجود مقاله ها ونوشته های او درجراید وروز
امه های شرق وغرب و بخصوص در جریده «عروة الوسقی» شاهداین مدها
ست سید ازراه این وسایل، منا برقهوه خانه ها حلقه، های تدریس
سخنرانیها، در برابر استبداد واستعمار تاآخرین رمق زنده گی
ود به مبارزه پرداخت. حقایق را پوست کنده وباصراحت لهجه
در حضور بزرگترین مستبدان زمان خود بیان داشته است ودرین
راه هراسی را به خود راه نمیداد. من دراین زمینه چندمثال از
جرأت وصراحت سید که در اکثر نوشته های مربوط بحیات وی ذکر
گردیده است، اکتفاء میکنم و قبلا ازآن لازم به تذکر میدانم
که سید بایک کار وقتی مبادرت ورزیده است که از اهل و دنیا
خود دور بود و یار و یا وری به جز ایمان وخدای خود درکنا
خود نمیدید و ازهمین لحاظ میتوان جرائت وصراحت او را واقع
پنداشت زیرا او در ان لحظات دوراز هرنوع هیجانی بود وبه

خدا، حقیقت جویی وضمیر زنده خود ، بهیچ کس و هیچ چیز اتکاء نداشت.

"سید هنگامی که وطن را با نوعی تلخکامی و ناامیدی ترك گفت وارد هند برتانیایی شد ودر آن جا خلاف انتظارش با پذیرایی گرم رسمی روبه رو گشت ودر اثر اصرار ماموران هند بریتانیایی ناگزیر به مهمانخانه دولتی رفت . درآنجا رفت وآمد مردم زیاد شد این آمدو شدهای شخصیتهای بزرگ زیر مراقبت مامورین انگلیس قرار داشت . درجمله این اشخاص کسانی هم بودند که حکومت آنها را از رفتن نزد سید منع‌شده نسبتو است واز تبجریان چنین ملاقاتها عاجزبودند. بنا حکومت وقت یکنفر مامور عالیرتبه را نزدوی فرستاد تا او را قبل ازموعدمعین که دوماه بود به ترك‌هند مجبورسازد

این مامور هنگامی نزدسید آمد که عده‌یی از راجه‌ها و دانشمندان هند درمجلس او نشسته بودند. مامور مذکوربه وی گفت : «حکومت هندبه شما اجازه داده‌تاد وماه دراین جااقامت نماييد اما حالامجبور گردیده به‌شمابگوید که اوضاع‌جاری‌اجازه نمیدهد شما بیش ازین درهند بمانید.»

این‌تهدید واخطار مامور مذکور حاضران مجلس‌رابرافروخت وخواستنداحتجاج نمایند. اما سیدمیان ماموروانان حایل گردیده وازانان خواهش نمود که ساکت باشند.

سید در پاسخ به مامور گفت :

«من برای این‌به هند نیامده‌ام که‌حکومت بریتانیای بزرگ را تهدیدنمایم یامردم رابه ضدآنان تحریك نمایم ویابر کارهای‌آن ایراد کنم . لیکن ازمسافروسیاحی چون‌من ترسیدن وحتی‌بر رفت سیاحان ضعیفتر از من‌قیدوشرط گذاشتن برسستی عزم حکومت وانسا ضعف شوکت ، بی عدالتی وباورنداشتن براداره آن

الست میکنند ودر تاریخ حکومت بریتانیا ثبت میشود واین حقیقت
به اثبات میرساند که قدرت حکومت در خاک پهناور هند نسبت به
درت مردم این سرزمین به مراتب کمتراست»

بعد خطاب به حاضران اظهارداشت «ای مردم هند!
عـزت وعدالت خداوند قسم که اگرشما در حالی که تعداد تان
را به ملیونها شما ر میکنید مگس می بودید وبرضد صاحبان
نگلیسها) وآن فرزندان خود که تعدادآنان ازده هزار نفرتجاوز
می کنند وآزادی شما را با زور شمشیر از بین می-
برند وثروت تانرا به بیرون میفرستند . قیام میکردید بمگس شما
سوشهای بریتانیارا کرمیکرد ونیروی شنوایی رهبر بزرگ آن
گلاد ستون) رااز میان می برد .

ویا اگرخداوند شمارا مسخ میکرد وبه قالب سنگ پشت در
آورد وشما از راه بحروارد جزیره بریتانیامی شدید حتماً
یتوانستید آن جزیره رادر آب غرق کنید و خود آزادواپس برگردید»

سید هنوز کلمات خودرا پایان نداده بود که گریه وفغان
ردم بلند شد. دراین هنگام سید به آواز بلند گفت :

«گریه خصلت زنان است . سلطان محمود غزنوی با گریه به
هند نیامده بود ، بلکه باشمشیر به هند داخل گردید . شما باید
دانید ، قومی زنده گفته نمیشود که درراه آزادی خود باسینه
راخ به استقبال مرگ نروند. »

بعد سید باسرعت برخاست تابه هر جایی که مامور خواسته
باشد برود .مامور گفت « کنون صبر کنید . فردا خواهید رفت.)
سید گفت : شما چی میخواهید به کجا بروم ؟

او پاسخ داد «بعدازاین که ازهند بیرون میشوید ، بهرجایی
که خواسته باشید میتوانید بروید».

کلمات آتشین سید قبل از هرچیز برجرأت بی نظیر وی بحیث یک انسان مبارز دلالت دارد .ومیرساند که او یک انسان عادی نبود وبا نبوغ وذکای خود درك میکرد که درچی مقامی چی نوع تصویر را به کار برد.

اودر پی تحقق مبدا ء وتأمین اهداف عالی خود ، درین اندیشه نبود که مسافر است ودوراز وطن ، بدون یاروباور زنده گی میکند . اوهرجاکه پامیگذاشت ، ازانسان مظلوم دفاع میکرد واستبداد واستعمار راشدیداً به باد انتقاد میگرفت.

سید این کار را ازراه جراید ، منابر ومجالس درشرق وغرب انجام میداد وازهمین لحاظ مستبدین واستعمار گران آن زمان در صددآن بودند که دربرابر زبان ، قلم وتدبیر سید به وسایلی دست زنند .

انگلیس ها بارها خواستند او را مصروف سازند و قلمروهای استعماری ازان جنبشهای ضد استعماری رابنیاد گذارد. ازین رو مثل سایه دنبالش میکردند . ودرهرجا کداز وی احساس خطر میکردند، اورا ازآنجا بیرون میراندند . زمانی خواستند اورا پادشاه سودان بسازند تا جلو فعالیت های ضد استعماری اورا باین وسیله بگیرند ، اماسید که هیچ گاه در پی جاه و جلال نبود ، این پیشنهاد رابا لهجهٔ بی آمیخته باخشونت ، رد کرد و به لارد سالزبری گفت :

«این تکلیف عجیبست ! ویك غلطی وبیخبری دیگرسیاست شما رامیرساند . اجازه بدهید ازشما بپرسم آیاسودان سرزمین شماست که میخواهید پادشاهی رابه آنجا بفرستید ؟ » انگلیسها که درین راه موفق نشدند و نتوانستند سید را مصروف سازند تا از مبارزه دست کشد ، خواستند او را بهچنگك یکی ازمستبدان شرق

زیر نفوذ بریتانیا پیدا نکنند ودرین تلاش خود موفق نیزشدند .
سید درسال ۱۸۸۲ میلادی پاریس بود که تلگرامی از ناصرالدین شاه پادشاه ایران بدست آورد . ناصر الدین شاه اورا به تهران

دعوت کرد . سید این دعوت را پذیرفت و در آن جا با اعزاز واکرام استقبال شد وبحیث وزیر دفاع مقرر گردید . اما دیری نگذشت که سید طرحهای اصلاحی خود را با ناصرالدین شاه در میان گذاشت که اساس آنرا بیداری مردم وشرکت آنان در قدرت تشکیل میداد . ازطرف دیگر نفوذ سید درمیان رجال دولت ، دانشمندان وسرشناسان رسوخ پیدا کرد وآنان همه طرفدار آن بود ند که سید به سرعت مفکوره های اصلاحی خود را تطبیق نماید .
اما سید به آنان میگفت که چنین اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد اماچون ناصرالدین شاه ازین برنامهٔ سید که مردم در قدرت شریك شونا ،دل خوشی نداشت ،وضع او در برابر سید تغیر کرد . سیدحساسیت شا رادرك کرده ازوی اجازهٔ سفر خواست .

او این پیشنهاد را قبول نمود. سید از ایران جانب روسیه رفت ا مردم درانجا ازشهرتش درجامعه بین المللی اگاهی داشتند . بنا ازوی پذیرایی گرمی به عمل آوردند وقیصر روسی نیزاورا به حضو پذیرفت وبه طور مفصل باوی صحبت نمود ودرخلال آن ازوی پرسه که مخالفت او با ناصرالدین شا مچی بود .

سیدراجع به حکومت مشروطه باوی صحبت نمود وبه ضرورت آ اشاره کرد وافزود که ناصر الدین شاه ازین نوع حکومت نفر داشت .
قیصر به وی گفت : .

« من شاه راحق به جانب میدانم زیرا هیچ یك از شاهان ا هنوز راضی نیستند که دهقان کشورش بروی حاکم باشد .

سید با صراحت و جرأت تمام جواب داد : « اعلیحضرت قیصر ! عقیده دارم نه برای بقا و دوام تخت و تاج بهتر است که سلو نها زارع کشورش دوستان و مخلصان او باشند نه دشمنان او که بادلهای پراز کینه در انتظار فرصت انتقام بنشینند . »

آنگاه در سیمای قیصر آثار غضب هویدا گشت وصحبت را باوی قطع کرد با سردی باوی خدا حافظی نمود وبلا فاصله به پولیس خود دستورداد تاهرچه زودتر او را از خاک روسیه بیرون کنند.

حال میرویم به دربار یکی از مستبدان دیگر تاریخ آنزمان ومیبینم که سید در برابر این مستبد یعنی سلطان عبدالحمید ترکی در مبارزه بود وچطور بیهراس او را در برابر حقایق قرار میداد؟

سلطان عبدالحمید میدانست که سید در هر گوشه و کنار جهان بر ضد استبداد واستعمار مبارزه میکند ودرضمن نوشته های خود، در روز نامه ها وجراید به اصطلاح هیچ کس را زیر سر نمیگذارد . و همچنان از مخالفت سید با ناصر الدین شاه پادشاه ایران بیخبر نبود .

براین اساس ، سلطان عبدالحمید میکوشید که سید را ازراه لطف به ترکیه فرا خوانده ودر قفس طلائی نگاهش کند ! سلطان ترک این کار را کرد واورا بااصرار از اروپا فراخواند واز وی استقبال گرمی به عمل اورد نزدیک قصر یولدوز منزلی برای او تهیه دید ومعاش خوبی برایش تعیین نمود وحتی خواست دختر را به نکاحش درآورد، اما سید که برنامه یی را برای وحدت مسلمانان درپیش داشت و میخواست این شیوه را به استعمارچیان پایان بخشد و با طرح نظام مشروطه به استبداد جامعهٔ مسلمانان پایان دهد گاهی این امید رادر وجود سردار محمداعظم خان میپرورید، گاهی درچوکات امپراطوری ایران (ناصرالدین‌شاه) وزمانی در خلافت سلطان عبدالحمید زمامدار ترک وخلیفهٔ مسلمانان . اما این آرزوی وی در آن وقت براورده نشد ، ولی این جنبش

فکری که معقولیت آن در آن زمان، قابل مناقشه نبود، زنده ماند و پیهم از طرف شاگردان ور و شنفکران دیار اسلام دنبال گردید و بالاخره به استعمار خاتمه داده شد و نظامهای مشروطه در سر زمین هایی که سید آرزو داشت جای نظامهای استبدادی را گرفت در واقع مبارزهٔ سید ادامه دارد و تا هنگامی که استثمار انسان توسط انسان تا حد ممکن، محدود گردد، آزادی های مدنی وحیاتی انسانها تامین شود، ادامه خواهد داشت و در هر مرحله روح بزرگ سید شاد خواهد گشت سید همان گونه که استبداد را در قلمرو ناصر الدین شاه مجسم میدید، برنامه یی مبتنی بر اصلاحات اساسی در آن جا طرح کرد و با صراحت به شاه ایران گفت که وجود دهقان، کارگر و پیشه ور سودمند تر از عظمت او و دربار یانش است، سلطان عبدالحمید را نیز به چنین اصلاحات تشویق میکرد. زما استبداد در هر جا استبداد است و مرض قدرت طلبی بیچون و چرا در همه جا و هر زمان همان است و همان.

برخی از دانشمندان میگویند که معتقد اند بسا این کسه در قیافهٔ دلیران زنده گی میکنند در حقیقت بزدلان اند، زیرا اگر مستبد نترسد، کسی را بیموجب بندی نمیکند، شکنجه و آزار نمیدهد و نمی کشد. سید با این که این حقیقت را میدانست با جرئت بی نظیر بزدلان را در برابر حقایق قرار میداد و از مستبدان نمی هراسید، بلکه معتقد ان بودند کسه از وی هراس داشتند ثبوت این ادعا در آن است که سلطان عبدالحمید نامه یی از ناصر الدین شاه به دست آورده تا سید را از بدگو یی باز دارد. سلطان از وی خواهش کرد این آرزوی شاه ایران را بر آورده سازد ولی سید در جواب گفت میخواستم اورا روانه قبرستان کنم اما حالا به خاطر شما اورا عفو میکنم. سلطان گفت:

نا مو اقعاً از شما بسیار هراس دارد .

سلطان عبدالحمید با این که سیدرا مورد هرنوع نوازش
رار میداد ولی این نوازشها برای آن نبود که سید انسانی بسیار
درشناس بود ، به مکلفیتهای دینی وبشری خود بسیار پابندی داشت
هیچ چیزاو رااز ین راه منحرف ساخته نمیتوانست یك وقت او در مورد
کی ازدوستان مصری خود به سلطان عبدالحمید سفارش نمود واو
عده داد که آن کار راانجام خواهدداد لیکن مدتی گذشت وامر سلطان
رآن موردصادر نشد . او بار دوم موضوع راطی نامه بی یاد اوری
مود ولی باز هم آن کار صورت نگرفت. این وضع سید را برآشفت و به وی
عصبیدست داد که سلطان چرا به وعده خود وفا نمیکند.

آنوقت ازسلطان درخواست ملاقات نمود (این اولین بار بود
که از سلطان وعدهٔ ملاقات خواسته بود) واو این درخواست را
پذیرفت وبه وی اجازه ملاقات داد . سید درین اثنا فوق العاده قهر
بود وبیم آن میرفت که مناسباتش در یك مسأله کوچك باسلطان
رهم خورد . سلطان به هنگام ملاقاتش همیش با گرمی ازوی
ستقبال می کرد و گفت «خیرباشد ، چی پیش آمده است ؟»

سید جواب داد : چیزی واقع نشده است فقط میخواهم باجازه
لطان بیعت خود را پس بگیرم ومن از بیعت خود با شما پشیمان استم

سلطان ازشنیدن این سخن تکان خورد و گفت : «سید ، سید انی
ی میگویی سید گفت بلی ، من به شما بیعت کردم وسلطان را
ا پشته نیست که به وعدهٔ خود وفا نکند . . . چند روز قبل من
ر مورد شخصی سفارشی کرده بودم وشما وعده کرده بودید که آن
کار را انجام میدهید اما بوعدهٔ خود وفا نکردید ».

سلطان درین اثنا حالت طبیعی خود را بازیافت و گفت : شما بر
سر این چنین موضوعات کوچك میخواهید بیعت را نقض کنید؟ لازم

بود با فضل خود موقف مصر و فیتهای مرا درك میکرد به . ممکن است من بعضی چیزها را فراموش کنم . شما باید مرا باز هم تذکر میداد بعد آن گاه سلطان امر کرد تا آن کار انجام شود و بعد با خوش طبعی با سید صحبت نمود و سید نیز بنوبهٔ خود اعتراف کرد : حقیقت این است که من اشتباه و عجله کرده ام و لطف شما مرا به این امر وا داشت .

سید جمال الدین بدون هراس بارها به سلطان میگفت که ماحول خود را از خاینان و ظالمان پاك کند و با مردم آمیزش نماید تا خواستهای آنان را از نزد یك ببیند از جد خود سلطان محمود پیروی کند . اجل انسان یك لحظه به تأخیر نمی افتد . سلطان عبدالحمید معنای کلمات سید را خود درك میکرد ولی میگفت که اصلاحات باید بتدریج صورت گیرد و وقتی باید به آن مبادرت شود که خطر دسایس کشورهای اروپایی برطرف شده باشد .

سید با این جرئت و بی نیازی بخاطر وحدت و آزادی مسلمانان به دوریك مرکز مبارزه کرد و این مرکز را بعد از این که در دربار سردار محمد اعظم خان و ناصرالدین شاه بدشواریهایی مواجه گردید ، در دربار سلطان عبدالحمید جستجو کرد . ولی در زنده گی خود به این آرزوی نرسید . اما بعد از مرگ او کلیم ستم آهسته آهسته بر چیده شد و این مبارزه باز هم در شرق ادامه یافت .

سید به حیث یك ژورنالیست

گرچه سید جمال الدین افغانی را «ژورنالیست» پنداشتن و در این راه او را یك شخصیت ژورنالیستیك حرفه یی گفتن تعبیری ست که شاید دقیق نباشد ، اما چون او عملاً در این ساحه فعالیت داشته و به تأسیس جراید به طور مستقیم و غیر مستقیم پر داخته و

مقا لاتی را به نشر سپرد ، لذا او را «ژورنالیست» گفتن بیمور نخواهد بود . علاوه بر آن او خود را «ژورنالیست» گفته است . لذ در انتساب او به «خانوادهٔ ژورنالیستان» تردیدی وجود ندارد یك وقت دانشمندی از شام بنام شیخ حسین جسر راجع به با موضوع مطبوعاتی از وی پرسش نمود و خواهش کرد که درباره جواب صدای خود را بلند نکنند تا دیگران احساس نکنند که ژورنالیست هستم سید با تعجب پرسید که چرا از انتساب به سلک ژورنالیزم اجتناب میورزد و افزود :

«این یك شغل شریف است . من خود ژورنالیست هستم د پاریس جریده یی داشتم ودر ان می نوشتم . » (مقصدش جرید العروة الوثقی است) .

بهرحال، انتساب سید به خانوادهٔ ژورنالیستان از عظمت دانش او چیزی را کم نمیکند . حقیقت این است که دانش ا عمیقتر از دانش یك ژورنالیست بود وشکوه وجلال او بیشتر یك علام وفیلسوف میماند تا به یك ژورنالیست .

سید جمال الدین افغانی مردی بود رسالتمند و یکی ازو سایلی که توسط آن این رسالت را انجام میداد ، مطبوعات بود سید با تشخیص این راه در هر جایی که قدم گذاشته باجراید ر روزنامه ها سروکار داشته به طور مستقیم وغیر مستقیم در تاسیس جراید سهم گرفته است . در این سلسله جریدهٔ العروة الوثقی جریده یی است که خود آنرا تاسیس نمود واز راه نوشتن مقالات در آن شور و هیجانی در جوامع انروز بخصوص کشور های اسلامی ایجاد کرد . اما جرایدی هم در آن زمان وجود داشت که سید به طور غیرمستقیم در تاسیس آنها سهم داشت . جریدهٔ «کابل »، «شمس النهار» در زمان امیر شیرعلیخان ، جریدهٔ «ام القری» در مکهٔ معظمه که اورگان جمعیت «ام لقری» بشمار میرفت، جرایدٔ «ابونظاره» «مصری»

: الشرق» و« التجاره» هم در مصر به کوشش سید تاسیس شدند
ن حساب، سیدجمال الدین افغانی پدر مطبوعات مصر پنداشته
د . شاگردان مخلص او چون یعقوب بن صنوع، ابراهیم
، عبدالله ندیم، ادیب اسحاق، سلیم العنوری وغیره، همه در
مطبوعات آن وقت مصر به رهنمایی او درخشیدند. بناءً سید
ها ژورنالیستی بود که به نوشتن مقالات می پرداخت بلکه
، چنان که در بالا به آن اشاره شد، در انکشاف ژورنالیزم
هم خود را ادا کرده است. او برای این کار کشور بخصوص
، نگزید، بلکه این خدمت را در هر جایی که میزیست، انجام
د . او در فرانسه جریدهٔ تاسیس نمود، در کشور خود افغانستان
به این کار مبادرت کرد و بالاخر این خدمت را در هند و
نیز انجام داد .

سید علاوه بر جرایدی که خود به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در تاسیس
سهم داشت در سایر جراید و روزنامه های کشور ها نیز مقالاتی
، سیاسی، اجتماعی و فلسفی می نوشت و به نشر افکار خود
پرداخت و با ژورنالیستان، نویسنده گان، سیاستمداران و ا
شمندان کشورهای جهان سرو کار داشت. بناءً با این تجربهٔ
طولانی در ساحهٔ مطبوعات، در پهلوی دانش عمیق فلسفی،
بی، دینی، وغیره، از دانش ژورنالیستیک نیز برخوردار بود
. من با همین نوع بررسی او را در این رساله به حیث ژورنالیست هم
یاد کرده ام .

سیدجمال الدین به حیث یک اندیشمند و سیاستمدار

سیدجمال الدین با فراگیری علوم مروج زمان خود، از استادان
نامور وقت، ادر پرتو استعداد و نبوغ فطری خود را از تمامی ارباب اندیشمندان
کشورهای جهان به حیث یک اندیشمند زمان خود معرفی و جود کرد

ودر بارۀ بسا از مسایل حاد زمان اظهار نظر نمود . دانشمندان ، ناموران وسیاستمداران معاصرش به این مقام وی اعتراف داشته اند. اوبابررسی اوضاع مسلمانان وشرقیان ، بصورت عموم که در آن زمان در زیر سلطۀ مستقیم ویاغیرمستقیم استعمار قرار داشتند ، نظریات خورا دربارۀ کلیه مسایلی مهم مطرح و حد ، در طول قرن نوزدهٔ عیسوی، تاروز وفاتش (۹ مارچ ۱۸۹۷) ابراز نظر کرده است.

سید در بارۀ ادیان واتحاد اهل ادیان ، دربارۀ الحاد وملحدان، دربارۀ دولت ، وظیفۀ علما ، انحطاط مسلمانان ، تعصب احزاب سیاسی ، شرق وشرقیان سوسیالیزم ، ربا ، ازدواج ، حجاب وحقوق زنان،استعمار، تربیه ، اصلاح وضع مسلمان ، زبان و غیره نظریاتی مشخص دارد که شرح وتفصیل آن در این رسالۀ کوچک گنجایش ندارد .

علاوه برآن سید دراد ای رسالت خود بحیث یك سیاستمدار نیز قید علم کرد ، زیرا سید شخصیتی بودرسالتمند و مردی بود مبارزواین دوچیز بدون دانش واندیشۀ سیاسی میسرشده نمیتوانند. لب ولباب مبارزۀ او این بود که کشور های اسلامی وجوامع شرقی باسلاح دانش مجهزشوند ودرپرتو اتحاد واتفاق، خویشتن رااز بند استعمار رهایی بخشند تایك نمونۀ عالی دولت اسلامی به میان آید و دیگر مسلمانان ازآن پیروی نمایند . اوبرای این کار مستبدان را دعوت مینمود تا اکثریت جامعه رادر قدرت شریك سازند وسطح دانش رادر جوامع خود گسترش دهند . این نوع مبارزه قبل ازهر چیز به دانش و بصیرت سیاسی نیاز داشت وسید از این صفات برخوردار بود .

پروفیسر برون مولف کتاب «تاریخ انقلاب معاصر ایران» میگوید : « . . . سید ازمال دنیا بجز زبان و قلم فصیح وعلم وسعت

روفهم سیاسی واقف ازوضاع وعشق خالصانه و پرشور برای
لام چیز دیگری نداشت . . . پادشاهان را روی تخت شان به
زه دراورده ونقشه های دول اروپایی رابهم زدو قوتهای
معلومی رابکار انداخت . . . »

سیدبعد ازاینکه ازراه مسافرتها به کشور های جهان تماسهای
رد باشخصیتهای سیاسی واجتماعی ومحافل بین المللی وازراه
شتن مقاله ها بعالم مطبوعات معرفی گردید شهرتی اکتساب نمود
مردم جهان اورا شناختند ، به نفع اهداف ومقاصد سیاسی خود که
صورت عمومی به دور جنبش ازادیخواهی در کشور های اسلامی
شرقی وایجاد اصلاحات سیاسی ، اجتماعی وفرهنگی درآن
میچرخید ، به یك سلسله فعالیتهای سیاسی پرداخت اودرین
عالیتهای خود بادرك این مقوله که « سیاست هنر بررسی امکانات
ست» ، به تاکتیکهای خاص دست میزد و بمنظور تحقق اهداف خود
دوست ودشمن کنارمی امد .

به طور مثال اوبادانش، تجربه و درك سیاسی به این نتیجه رسیده
د که قدرتهای بزرگ استعماری وقت ، باوصف این که درمیان
ودشان برسر مستعمرات وتامین مصالح استعماری رقابت دارند ،
گاهی درمورد مصالح مشترك خودسازش مینمایند . بناه کوشش
ی کرد که ازیك طرف درمورد کشورهای اسلامی وشرقی جلوسازش
نهارا بگیرد وازطرف دیگرر قابتهاردرمیان انان دامن زند .
ابه جان همدیگرافتاده نیروهای نظامی واقتصادی اتان به تحلیل
ود تا کشور های اسلامی وشرقی بتوانند مبارزات ضداستعماری
ودرا شدت بخشند وفرصتی برای اصلاحات پیدا کنند . بناه سید
وی این تشخیص گاهی باانگلیس گاهی بافرانسه گاهی باالمان
گاهی باروسیهٔ تزاری کنار میامدوازاین راه اهداف سیاسی خود
اتاجایی که میسر بود برآورده مینمود .

درخلال سالهای نیمهٔ دوم قرن ۱۹ عیسوی، دو قدرت استعماری
بیعنی انگلیس وروسیهٔ تزاری برسر تقسیم مستعمرات وراه های
رتی شرق وغربی در رقابت بودند بعدتر فرانسه والمان وارد
نه شدند . چون کشورهای شرق بیشتر تحت اسارت دو قدرت اولی
ر داشتند سید درپی آزادی این کشورها واتحاد مسلمانان تلاش
کرد . لذا پیهم ازین رقابت ها به سود جنبش و مبارزهٔ خود استفاده
مود . اما بعضی اوقات کشورهای رقیب برای حفظ مصالح
دو صدمه زدن به مصالح رقیب دیگر با یکی از رقبای خود کنار
آمدند وسازش میکردند . چنان که وقتی انگلیسها وروسها برسر
ین سرحدات میان افغانستان وروسیهٔ تزاری در قسمت دهنهٔ
الفقار مروو پنجده اختلاف پیدا کردند ، انگلیسها ازالمان
اضای حکمیت کردند . درست درفرصتیکه انگلیسها وروسها
یبات جنگ را گرفته بودند ، وآرزوی سید نیز همین بود . که
ن این دو کشور برخوردی صورت گیرد . المان برخلاف توقع
طرفدار جنگ میان این دو کشور برسرموضوع سرحدات مذکور
د (۱) همچنان سید تلاش داشت که انگلیس از مصر دست بردار
د وبه ترکیه نزدیك شود . وتوقع داشت المان ازین طرح
پشتیبانی نماید. اما المان برخلاف توقع اومایل نبود انگلیسها
را ترك گویند وفرانسه را بعد ازاین که تونس رااشغال کرده
در افریقا یکه تازمیدان بسازند . بدینوسیله نگذارند توازن
به نفع فرانسه برهم خورد . سید بپادرك این نوع سازشها
ن قدرتهای استعماری تلاش داشت از راه تماس با دانشمندان
متمداران وقت فرانسه ازقدرت فرانسه که با انگلیس والمان در
بت بود استفاده کند . چنانچه جریدهٔ « عروه الوثقی » را به همین

---

(۱) تلاشهای سیاسی سیدجمال الدین افغانی تالیف دکتورطبیبی

منظور در پاریس تاسیس ونشر نمود . ولی بدبختانه که فرانسه نیز
ازبرنامهٔ «اتحاد اسلامی» سیددل خوشی نداشت . زیرا این کار با
مصالح آن، در کشور های مسلمان شمال افریقا ضدیت داشت (۲) .
خلاصه، سید به حیث یک سیاستمدار زیرک وبادرک، به منظور
رسیدن به دوهدف عمده (آزادی کشورهای شرقی واتحاد مسلمانان)
از قدرت دوستان ودشمنان هردواستفاده میکرد ویگانه کوشش او
چنان نه قبلا تذکار یافت این بود که جلوسازش کشورهای توسعه
طلب را درمورد کشورهای شرقی ومسلمان بگیرد . ونظریه ایجاب
ازیکی از این قدرتها برضد دیگران استفاده کند . اوبرای همین
منظور دوستانی در انگلستان ، روسیه ، فرانسه وسایر کشورها
داشت که عندالضرورت از این اشخاص که برخی ژورنالیست و
ادیب وبرخی دیگر دانشمندان فیلسوف و سیاستمدار
بودند. با مسئولان امور آن کشورها تماس برقرار میکرد . وازینجمله
می توان ولفرد بلنت سیاستمدار انگلیس ارنست رنان فیلسوف
فرانسوی وکتکوف ژورنالیست روسی رانام برد . سیددر کشور
های شرقی نیزدوستان زیادی داشت که در وقت ضرورت اورایاری
میکردند . این شیوهٔ کار سید کاملا شیوهٔ کاریک سیاستمدارزیرک که
بی تعصب ، بردبار ، صاحب نظروسیع وفرصت شناس است. اگر
سیاستمداری چنین اوصاف را نداشته باشد ، بسیار امکان دارد
که در راه تامین اهداف سیاسی خود بانا کامی مواجه گردد .

سید به حیث سفیرسیاسی وغیررسمی کشورها

وظیفهٔ یک سفیرو دیپلومات چوکات ومحدودی دارد که میتواند
در آن محدوده به فعالیتهای دیپلوماتیک خود بپردازد . این وظیفه
قبل ازهمه بدور این نقطه میچرخد که مناسبات کشورش را با

(۲) منبع قبلی. تالیف دکتور طبیبی

کشوری که دران وظیفه اجرا میکند ، با نظر داشت مصالح ملی خود ، بهبودی بخشد وسهبول خوبی برای کشورش باشد. از وظایف مهم دیگر یك سفیر این است که امکانات تجارتی اقتصادی و فرهنگی طرف استفادهٔ کشورش رادر کشوری که کار میکند مطالعه کندو برعکس چنین امکانات را در کشور خود نیز بررسی نماید . تا بدین وسیله بتوانند روابط تجارتی ، اقتصادی و فرهنگی را به نفع مردمان هردو کشور بهبود بخشده و گسترش دهد .

روی این اساس سید روزی که ازروی مجبوریت کشورش را ترك گفت ، در پهلوی دیگروظایف برای کشور عزیزخود بحیث یك سفیرغیررسمی وسیار عمل میکرد . چون او یك شخصیت نمونهٔ کشورش بود ، شکی وجود ندارد که احترام به شخصیت سید در ساحهٔ جهانی درحقیقت احترام به کشور وهموطنانش است .

گویند« که نحاس پاشادر مراسم تاج پوشی جارج ششم به سفیر کبیر افغانستان در لندن این مطلب را یاد آورشده بود که مصر مدیون افغانستان است، زیراافغانستان جمال الدین راوسیدجمال-الدین،سعدزغلول رابه مصر بخشیده است .واوبود که به مصرازادی بخشید . » (۱)

آیا بالاتر ازین افتخاری هست که آزادی مصرسرهون اندیشه وتلاش سید جمال الدین باشد؟

او نه تنها مصر راآزاد کرد ، بلکه مکتب فکری وشاگردان اودرآزادی هند واکثر کشورهای شرقی سهم برازنده داشتند . وقتی سید تلاش میکرد که مسلمانان متحد گردند وبه پای خود بایستند ، قبل ازهمه درفکر کشورش بودو آنرا جز این اتحادفکر میکرد . هنگامی که موضوع سرحدات کشورش میان کشورهای

---

(۱) مجلهٔ کابل جدی ۱۳۱۸ .

امپریالیستی وقت مطرح میگردید ، سیدبلاوقفه دست بکار میشد تا تعین سرحدات بـه نفع کشورش انجام شود ودراین راه چنان که قبلاً گفته شد ، گاهی باروسیهٔ تزاری درتماس میشدو گاهی با المان وفرانسه وانگلیس . هنگامی که سید شنید اینها سردار محمد ایوب خان فاتح میوندرا تسلیم انگلیس مینمایند ، فورا (۲۰ اگست ۱۸۸۷) در «نیوتایمز» و «مسکو گزیت» چاپ روسیه حکومت ایران را نکوهش کرد وازروسیه تقاضانمود نگذارد این شخصیت ملی افغانستان ، که دشمن سرسخت انگلیس است ، به انگلیسها سپرده شود .

علاوه برآن سید نقاط قوت وضعف انگلیس را تشخیص داده بود وهروقت که سیاستمدران انگلیس روی قضیه یی باوی کنار نمی‌آمدند ، ایشان راتهدید میکرد که با فغانستان خواهدرفت و مشکلاتی برای شان خلق خواهدکرد .

گذشته ازین ، سید در نامه های خویش درمورد اتحاد اسلام به سلطان عبدالعزیز وسلطان عبدالحمید تاکید کرده بود که افغانستان مرکز مبارزه بااستعمار واتکای خلافت میباشد . بلی او همیش به افغانستان ودلیرانش ومردم افغانستان وبه دانشش افتخار داشته اند وتاابد بروی افتخار خواهند داشت . ازهمین لحاظ است که امروز بنای مرقدش ، چون فکرو قامت رسای خودش در کانون دانش یعنی پوهنتون کابل قدبرافراشته است .

آری ، مردم ما به شخصیت وی، براندیشهٔ والای وی، بردانش واحاطهٔ علمی وی ، برصراحت لهجه ودلیری وی ، برمبارزهٔ وی و بالاخره برسفارت وی می بالند ، زیرا اوبود که به حیث سفیر سیار وغیررسمی کشور ومردم مادر هرجا و هرنقطهٔ دنیا ازمنافع افغانستان نیک دفاع کرده است .

د پښتو متن څېړنې تاریخي پس منظر او پرمختیایي بهیرونه

معاون سرمحقق زلمی هېوادمل

کله چې موږ د تحقیقي متن اصطلاح کاروو، نو دا خبره باید ضرور ورسره وشي، چې په دې څېړنه کې زموږ کار له هغو متونو سره دی، چې په تحقیقي ډول د پوهانو له خوا برابر شوي دي، او بیا په داخل او خارج کې د علمي مؤسسو او نورو خپرونکو ټانکو له خوا چاپ او خپاره شوي دي.

دا خبره هم د هېرولو نه ده چې د پښتو په زیاته پیمانه متون د کتابونو د تاجرانو له خوا هم چاپ شوي دي، مګر موږ هغه ډول متون په دې لړ کې نه شو حسابولای، او دا ځکه چې دا ډول متون زیاتره د یوې واحدې نسخې له مخې پرته له کومه اهتمامه او علمي ذمه وارۍ یوازې د کتبي او تجارتي مقاصدو پر بنا تهیه، چاپ او خپاره شوي دي. ځینې متن پوهان دا ډول متون بازاري متون هم بولي، خو کله چې موږ د تحقیقي متن نوم واخیست، نو بیا په دې صورت کې دغه بازاري متون زموږ د مطالعې له ساحې وتلي، او موږ کولای شو، یوازې پر هغو متونو خبرې وکړو، چې د یوې واحدې او څو نسخو له مخې معاصرې متن څېړنې له اساساتو سره برابر تهیه شوي دي

پردې مشخصه موضوع د تحقیق په مهال باید موږ د اخبره هم هېره نه کړو، چې زموږ مقصد په دې برخه کې پرسېره پردې چې باز اری متون نه دي، د معاصرو شاعرانو او لیکوالو د ایجاد یا تو مجموعې هم نه دي. سره له دې چې د متن د تعریف له مخې (۱) وروستي کتیکوري آثار و ته هم متن ویل کېږي، خو د لته مقصد یو ازې هغه زاړه متون دي، چې په تحقیقي ډول تهیه شوي دي.

کله چې سړی په پښتو کې د زړو متونو د تحقیق پر مسایلو او د متن څېړنې پر پرابلمونو بحث کوي، په عام ډول د ې مسالې سړي ته د مخې کېږي.

۱ـ د پښتو متونو تحقیقي څېړنه او پاتنه کله پیل شوه؟ چا پیل کړه؟ څنګه پیل شوه او څه ډول بې د پرمختیا پړاوونه وهل او د اچار په کومه طریقه ترننه راو رسیده؟

۲ـ متونو په تحقیقي او هم چاپا ته د یو قدیم متن په برابر ولو کې زموږ مشرانو او یا معاصرانو د تصحیح له تومو ر وشو نو څخه کتنه اخیستې ده؟

۳ـ د پښتو متن څېړنې عام پرابلمونه کوم دي.

د څو د ر یو مسالو ته په پاملرنه سړی کولای شي په عام ډول په پښتو کې متن څېړنه و څېړې او کره کتنه پرې و کړي.

د لته د یوې بلې خبرې یادونه هم لازمه ایسي، چې په دغسې څېړ نو کې د برابر شوو متونو پر تیروتنو او ناسمو بحث نه کېږي، بلکه پښتو متن څېړنې پر روښو انتقادي بحث ها بې و شي.

د پښتو متن څېړنې د پرمختیا بې بهیر و نو د څېړنې لپاره چې ما لوړ کوم د ری عنوانه وټاکل د اهر عنوان د یو ی ځا نکړې مقالې د لیکنې ایجاب کوي، او په یوه مقاله کې ارتولو سو ضوعا تو بحث او د یوې اود مجلې او مقالې له حوصلې د باندې و ځي، نو ځکه زه د دې څېړنې لومړنی مقاله د پښتو متن څېړنې له تاریخ [illegible] پیل کوم:

کله چې موږد موضوع پرپس منظرخبري کو و، نوترتو لو د مخه ورته دا پوښتنې را د مخه کیږي، چې د پښتو تحقیقي متونود ترتیب ګارونه کله پیل شول؟ څنګه بې پراختیا او پر مختیاو مونډله؟
ماچې کله په ۱۳۰۹ هش کال کې د اسماء لحسنی د متن په تو ګه ردي متن کومه سریزه کښلې وه، نومې په دی سریز ه لې د مخه ګار له شرایطو سره سم د پښتو تحقیقي متو نوپر پس منظرهم څه خبرې کړې وي (۲) اوهم مې د (په پښتو ژ خوا کی د علمي او ادبي څیړنو رمختیائې یون) نومې رساله ؤوله مقاله کې په اجمالي ډول د پښتو خوا د سیمود متن څیړ نوپر کار ونو لنډې لنډې خبرې کړي دي (۳)
اضره لیکنه له هغو د وا ړ ولیکنو سره ار تبا طه نه لري ، او څیړنې د روش او پر موضو ع دا حتو اله امله له هغو یاد شو یود ړنو څخه تو پیر لري ، او دا بوه بله څیړنه د ه، چې ز موږ د متن یړنې د بهیرو نو ټا بو بومکمل جاج اخلي .
زه چې په دې څیړنه کې د پښتومتن څیړ نوپر تاریخي پس منظر کار کوم، نو بې په عام ډول په ساحو ویشم ، او د ساحوي ویش له مخې موږ د متن څیړنې ګارونه په دریو فره ګې ساحو کې مطالعه ټولای شو:
۱ د ختیځ پوهانو ساحه ۲ افغانستان ۳ پښتونخوا .
اوس په زه د متن څیړنې په بر خه کې د دې هرې ساحې ګارونه پر وډ بود روڅیړم.

دختیځ پوهانوساحه :

کله چې موږ د پښتو متن څیړنې پرتاریخي پس منظر خبر ې کو و نو په د ې لړ ی کې د ختیځ پو ها نو کار ونه ترهرڅه د مخه مخې ته ځي.
لسمي پیړې د لومړې نیما یې په وروستیه لسیزه کې ختیځ پوډې خوا ته تو جه و کړه . په دې لړ لی ا کاد مې ګه برنهاد

دورن (۱۸۰۰-۱۸۸۱ع) ترټولو دمخه دی. خوا ته مخه کړه، او په ۱۸۴۰ع کال کې يې د پښتو آثارو يوه منتخبه مجموعه تهيه کړه، چې لومړی يې د سنت پترزبورګ د امپريال اکاډمۍ په علمي بولتن (۴) کې نشر کړه او بيا يې د دغه نګړي مجموعې په بڼه ول هم ترتيب کړه او له يوې کوچنۍ آلماني مقدمې سره د اروپا فرهنګي حلقو ته وړاندې کړه (۵).

دې مجموعې (وړې خرېستوماتي) ترنشر وروسته نو موږ ی دورن (پښتو لويه خرېستوماتي) بشپړ کړه متون يې يکي متنوع او ډېر کړل. د مجموعې په پای کې يې (پښتو انګرېزي) فرهنګ هم ورسره مل کړ، او په انګرېزي ژبه يې يوه مقدمه هم ورسره راوړه. دا مجموعه په ۱۸۴۷ع کال په سنت پترزبورګ کې چاپ شوه، او په ۱۳۵۶ هش کال دوهم ځل په کابل کې د پښتو ټولنې له خوا چاپ شوه او مقدمه يې کاند يدا کاډميسين روهي په پښتو ترجمه کړه. پروفيسور دورن د متلونو په انتخاب، ترتيب او ډله کې تر هغه ځايه چې له يوه ختيځ پوه هم توقع کېدی شي زيار ايستلی دی. د رحمان بابا د ديوان منتخبات يې د دوو نسخو له مخې تهيه کړي دي او د متن اختلافي برخې يې په لمن ليکنو کې هم ښوولې دي. (۶)

تر برنهارد دورن وروسته بل ختيځ پوه چې د پښتو متونو نشرته يې توجه کړې ده هغه هانري جارج راورټي (۱۸۲۵-۱۹۰۶م) دی. ده د ګلشن روه په نامه د پښتو منظومو او منثورو آثارو يوه مجموعه تهيه کړه، چې لومړی ځل په ۱۸۶۰ع کال او دوهم ځل په ۱۸۶۲ ع کال په لندن کې او دريم ځل د فاضل استاد اکاډميسين رشاد په زيار په کابل کې چاپ شوه.

تر مېجر هانري جارج راورټي وروسته ډاکټر بيلو د خوشحال د کليات يوه نسخه چاپ ته آماده کړه، چې په دوو برخو کې تهيه

شوی ده، لومړی برخه یې ۸۹ مخه په ۱۸۶۹ ع کال او د و همـه برخه یې ۶۰۶ مخه په ۱۸۷۰ ع کال د پېښور د جیل په مطبعه کې د سلطان بخش د اروغه په اهتمام چاپ شوی ، اود وړی برخې یې په یوه مجله کې صحافي او نشر شوی دی .

په ۱۸۷۲ ع کال پادري هیوزد دلید افغانی غنیمت مجموعه په لاهور کې چاپ کړه، او په ۱۸۹۳ ع کال کې دو هم ځل بیا په لاهور کې او په ۱۳۵۶ هـ ش کال د ریم ځل لپاره په کابل کې چاپ شوه چې سرمحقق عبدالله بختاني پرې تعلیقات و لیکل.

په ۱۸۸۸ ع کال جیمز دار مستتر (۱۸۳۸- ۱۸۹۴ ع) د پښتو د ولس اد بیاتو بیلابیل ضبط کړي متون سره ر اوړل او (د پښتو نخوا د هار وبهار) مجموعه یې په پاریس کې چـاپ کړه، چې په ۱۳۵۶ هـ ش کال د دریم ځل لپاره په کابل کې چاپ شوه .

سی . بډلف په ۱۸۹۰ ع کال د خوشحال منتخبات لـه انګریزي ترجمې او ګرامري څرګندو نو سره په لندن کې چاپ کړل (۷) .

تر بډلف وروسته هاول او کیرو ، د خو شحال د اشعارو منتخبات له انګر یزي ترجمې ، سر یزې ، او نور تو لو سره چاپ ته آماده کړل ، او په ۱۹۶۳ ع کال د پېښور د پښتو اکاډیمی له خوا چاپ شول ، د دی منتخب په یوبخ کـې پښتو متن او پـه بـل مخ کې انګریزي ترجمه راغلې ده . (۸).

په معا صره دوره کې جـو نزا نولد سن د خو شحال د کلام څه برخې له د نمار کي تر جمې سره (۹) اود عبدا لرحمن با با سو مند پنځوس غزلې یې له انګر یزي تر جمه سره چاپ کړي دی (۱۰) او اوس اوس د لیننګراد د ختیځ پوهنې د انستیتوت علمي کار کوونکې ولا د یمیر واسلو ویچ کوشیف د علي ا کبر ورکزی د ګلشن افغان پښتو متن چاپ ته آماده کړی دی د ختیځ پوهانو د متن څېړنې په کار ـ ونو کې ما بوړزې هغه کار و نه یاد کړل ، چې د پښتو اد بیاتو

زاړه متون بې چاپ ته یکې آماده کړی دی، او دلته ما هغه مذهبی متون او نور متون یاد نه کړل، چې د.نو لسمي پیړی له دوهمي لسیزی را پدی خوا د ځینو ختیځ پوهانو له خوا په پښتو ترجمه شوی، او د عیسوی مذهبی تولنو له خوا په آسیا او اروپا کی چاپ شوی دی، لکه د زبو تورات، انجیل، او د نور آسماني صحیفو ترجمې یکې شاملې دی، چې د انجیل په ترجمو کې تر ټولو قدیمه چاپ شوی ترجمه د د لتر جان لیډن (۱۷۸۰-۱۸۲۱ ع) ده چې په ۱۸۱۸ ع کال (دخدای تمامی خبری) (۱۱) په نامه د هندوستان په سیرا مپور کې چاپ شوی ده.

دغه رنګه دها نری چارج را ورټی له ترجمه شوی (دایسپ حکیم قصی) د ۱۸۷۱ ع کال د لندن چاپ او نور ترجمه شوی آثار لکه: سیرالسا لکین او نور د ختیځ پوهانو له خوا د پښتو ترجمو پکاره نمونې دی. که څه هم دغه آثار متون دی، خوسا د متن څېړنی په پس منظر کې ونه څوول او تش مې یاد کړل.

د دغسی ترجمو ترڅنګه د پښتو ځینو آثارو متفرقې ترجمې هم ځینو اروپایی لیکوالو کړی دی، چې په هغو کې د الفنستون (۱۷۷۹-۱۸۰۹ ع) د خوشحال د ځینو پښتو نو ترجمې کا پو ۱۸۰۰ لانه سابقه لری (۱۲) په ۱۸۳۳ ه ش کال منشی موهن لال په خپل کتاب د پنجاب، افغانستان او... روز نامچه کې د رحمان بابا له دیوان څخه یوه غزله چاپ کړی ده، او ورسره یې انګریزی ترجمه هم ورته راوړی ده (۱۳) دغه رنګه په ۱۸۳۶ ع کال د کتر برنهارد د دورن د رحمان باباغزلي له آلمان ترجمې سره د امپریالی کاد یمي په علمي بولتن کې چاپ کړی، او هم په ۱۸۳۹ ع کال کې د میجرلیچ له خوا د رحمان بابا د غزلي ضبط او ترجمه د

د ترجمو د لړی ښخوانی پولګی دی .

خود متن څېړنی په باب د شیخ بوهانو اساسی کارونه هغه دی، چی ما د دی لیکنی په لومړیو برخو کی یاد کړل ، ترجمو اجمالی بحث می به دی اساس په دی ځای کی راووړ ، چی ځینی ښا غلی و نه وایی چی د متن څېړنی له اساسی کارونو د مخه ځینو ر هم شته ، چی ځینی یی د متونو له ساحی وتلی نه شی ، خو په اساسی بحث کی نه شی د راځیدای .

له د شیخ بوهانو د متن څېړنی کارونه ارزښت کړو ، باید ووایو چی په نولسمه پېړی کی د شیخ بوهانو په حلقاتو کی د پښتو متونو د نشر خوا ته توجه زیاته لیدل کیږی ، په شلمه پېړی کی یی سره له دی چی پرمختیا نه ده کړی ، مخ په ځوړه ، روان شوی دی .

د شیخ بوهانو د نولسمی پېړی د متن څېړنی کارونه په زړه پوری دی ، په خاص ډول هغه څلور مجموعی ، لکه : پښتو منتخبات کلید افغانی ، ګلشن روه او د پښتو نخواد شعرها روبهار خورا مهمی دی . هغه وخت چی زموږ مشرانو فرهنګیانو پر پښتو ادبیاتو تحقیقات پیل کړل ، نو د زیاتو ماخذو د نشتوالی له امله یی له دی مجموعو څخه زیاته ګټه اوچته کړه . که څه هم د غه مجموعی او د شیخ بوهانو د ی ساحی نور کارونه متنی غلطی ضرور لری ، خو د چی د پښتو ځینی ډیر ګرانبیه آثار یی خوندی کړی دی ، نو ځکه د پښتو ادبیاتو لپاره د یوی منبع ارزښت لرلای شی ، او موږ د قدر په سترګه ورته ګورو .

افغانستان:

په افغانستان کی د پښتو کلاسیکو متونو د نشر لړی په ۱۳۱۰ هـ ق کال پیل شوی ده ، او لومړنی پښتو زوړ متن په کابل کی چاپ شوی دی ، هغه د عبدالقادر خان ختك یوسف زلیخا ده ، چی په هغه لوړ یاد شوی کال د کابل د دار السلطنی په مطبعه کی چاپ شوه .

اما زموږ په هیواد کی متن څېړنه په اوسنی علمی معنی د روانی لمسی

څو ر لسمې پېړۍ په دوهمه لسيزه کې په کندهار کې د لوی استاد
مرحوم علامه عبدالحی حبيبي له خوا پيل شوه . لوی استاد په ۱۳۱۷
هش کال خوشحال مرغلرې او د يوې مفصلې مقدمې سره چاپ کړې ،
چې متن يې له څلورو خطي او يوې چاپي نسخې له مخې تهيه شوی و
(۱۴) په ۱۳۲۸ هش کال نوموړي لوی استاد ، د عبدالقادر خان
ديوان چاپ ته آماده او له ځينو څېړنو سره يې چاپ کړ . د دې متن
استاد د دوو نسخو له مخې تهيه کړی و (۱۵) دا دوړه تحقيقي متنه
د کندهار د طلوع افغان په مطبعه کې چاپ شوه .

په ۱۳۱۶ هش کال له په کابل کې د پښتو ټولنې تاسيس لرغونو
متونو د تحقيق او نشر لپاره زمينه مساعده کړه . په ۱۳۱۹ هش
کال لوی استاد مرحوم حبيبي د پښتو ټولنې مشر شو ، استاد د پښتو
ژبې او ادبياتو په باب د نورو اساسي تحقيقي کارونو د متن
څېړنې هغه کار چې يې په کندهار کې پيل کړی و ، د لسې يې پسې
تعقيب کړ ، او په همدې ۱۳۱۹ هش کال کې يې د لوی احمد شاه بابا
(۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ هق) ديوان له پلنو علمي څېړنو سره چاپ کړ ،
چې متن يې د درېو خطي نسخو له مخې برابر شوی و (۱۶) استاد حبيبي
په ۱۳۲۳ هش کال د پښتو ادبياتو څوره تذکره پټه خزانه په
تحقيقي ډول چاپ کړه ، او د متن څېړنې کارونه په دې ډول د استاد حبيبي
له خوا پيل شول ، د پښتو د ادبياتو نورو استادانو يې تعقيب کړه .

مرحوم استاد بېنوا (۱۲۹۲ - ۱۳۶۳ هش) په دې لړ کې ګټور
کارونه وکړل ، په ۱۳۲۵ هش کال کې يې د پيرمحمد کاکړ
ديوان د درېو خطي او يوې زړې چاپي نسخې له مخې (۱۷) او په
۱۳۲۸ هش کال کې يې د رحمان بابا ديوان د درېو نسخو له مخې
(۱۸) په ۱۳۳۱ هش کال کې يې د شيدا (۱۱۹۳ هق) ديوان د
درېو خطي نسخو له مخې آماده (۱۹) او د پښتو ټولنې له لوري
چاپ کړل .

تر استاد بېنوا او روسته د استاد رښتين د پښتو ټولنې د مشرۍ په دوران کې د پښتو متونو د نشر په لړ کې ښه کارونه وشول، په دې لړ کې د ده خپل کارونه د يادونې وړ دي . ده په ۱۳۳۰ هش کال د عبدالحمید مومند دیوان، په ۱۳۳۲ هش کال د خوشحال بازنامه چاپ ته آماده کړل، او د مله ځېړنو سره پښتو ټولنې چاپ کړل ، استاد رښتين د پښتو ټولنې د مشرۍ په لومړۍ دوره کې د شمس الدين کاکړ (۱۲۳۸ هش کال ژوندی) دیوان هم پښتو ټولنې چاپ کړ ، چې يوه تحقيقي سريزه پرې ښاغلي واصفي ليکلې ده . د استاد رښتين د تصدی په دوهمه دوره کې پښتو ټولنې ډېر متون نشر کړل ، چې ځینې د استاد رښتين په خپل زيار تهيه شوي دي ، او ځينې د دې موسسې د اديبانو د ډلې د علمي غړو له خوا برابر شوي دي، خو استاد رښتين کتلي او سريزې يې هم پرې ليکلې دي. د دې دورې نشر شوي متون دادي : پښتو عروض ، دستار نامه، طب نامه، د خوشحال رباعيات او نېرنګ عشق . ياد شوي متون کره په تحقيقي ډول چاپ ته آماده شوي دي .

د استاد رښتين د تصدی د وړ ودورو تر منځ استاد الفت (۱۲۸۸ - ۱۳۵٦ هش) د پښتو ټولنې مشرو . په دې دوره کې د پښتو متونو نشر ته چندان توجه ونه شوه ، او يوازې د ميرزا عبدالحنان بارکزي ديوان د عفو مهال چاپ شوی دی. په ۱۳۴۲ هـ ش په پښتو ټولنه کې تحول راغی ، د دې تحول په نتيجه کې د پښتو متن ځېړنې کارونو ته هم توجه وشوه . د خوشحال د کلیات د تهيې په کار کې چټکتيا راغله . په ۱۳۴۳ هش کال د دولت ديوان او د واصل خوشحال ونه چاپ شول ، په ۱۳۴۴ هش کال د میرزا ديوان په ۱۳۴۵ هش کال روښاني رساله ، په ۱۳۴٦ هش کال د رحمان بابا ديوان او د قلندر ديوان چاپ شول . د دې دورې کره متون په تحقيقي ډول يا په کوټلي ډول او يادوونه بادرو و ...

علمي څرونه سرسته تهيه شوي او چاپ شوي دي .

د پښتو ټولنې په دې دوره کې د او ړوپادو شوېوستو نو ذچا ترڅنګه دځينو نورو متونو تهيې او ترتيب لپار مهم اساسي کارو پيل شول ، او ډېر هغه متون چې له ۱۳۰۷ هـ ش کال راو روسته ددې موسسې له خوا چاپ شوي دي ، زياتره د پښتو ټولنې د ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۶ هـ ش کلو نو په دوران کې تهيه شوي دي .

په ۱۳۰۷ هـ ش کال د افغانستان د علومو اکاډيمي جوړه شوه او پښتو ټولنه يې د يو ځانګړي علمي واحد په توګه د ژبو او ادب پياتر د مرکز په چوکاټ کې پاتې شوه ، چې د همدې پښتو ټولنې د اد بياتو د څانګې له خوا د ۱۳۰۷ هـ ش کال نه تراوسه د غه لاندې متون چاپ شوي دي: د سرمحمد ګلونه ، د سکندر ليلی ومجنون ، د صديق د يوان ، سوات نامه ، د خوشحال کليات لومړی توک ، د کامګار د يوان ، د رحمت ليلی ومجنون ، د حاجي جمعه بار کزي د يوان ، د حبيب الله د يوان ، تذکرة الاوليا د ښانکل خليل څو شعر ونه حسن ودل ، د عبد الحميد مومند د يوان ، د واصل د يوان ، د مست منتخبات ، ګلزار روه ، د سکندر شمايل نامه او پند نامه د خوشحال بازنامه د علم رساله او د ملا لتاپه د يوان . د غه رنګه له لوړ وچاپ شوو متو نو سربيره د اکاډمي د ژبو او اد بياتو مرکز د پښتو اد بياتو په د پيار تمنت کې ځينې نور متون هم چاپ ته آماده شول ، چې ځينې يې چاپ ته آماده او ځينې يې تر چاپ لا ندې دي ، لکه : د عبد القا در خان خټک کليات (د يوان ، ګلد سته او يوسف زليخا) د خوشحال کليات دوهم توک ، د خوشحال د ستا رنامه ، فضل نامه ، طب نا مه او سوا تنا مه بيا چاپ ته آماده شوي دي . د جا نان قدوري کليات ، د جديد توخي د يوان ، او د عبد النبي بيټني د يو ان چاپ ته آماده کېږي .

د اکاډمي له نورو مراکزو څخه د پښتو څېړ نو ټون العالي

مرکز هم دوه متنه په آفیسټی دول چاپ کړی دی ، چې یو یکی د احمد شاه بابا څورچاپ ، او بل شرعة الاسلام دی ، د اد وه متنه مخینی څیړنی هم لری .

په افغانستان کی یل مرکز چې د پښتو متونو د نشر خواته یې توجه کړی ده ، هغه د کابل پوهنتون د ژبو او ادبیاتو پوهنځی دی . د غه پوهنځی د غه لاندی متن چاپ کړی دی : د شمس الدین غلجي مخلاصة المرید ین ، د بایزید روښان خیر البیان ، د میا فقیر الله اسماء الحسنی او نوید فقیرالله ، د خوشحال خان قرافنامه او نور ... د افغانستان د اطلاعاتو او کلتور دوزارت د سرپوطومو مساتو او بیا سوره سته له د غه وزارت څخه د جوړ وشو یو کتوله خو د غه لاندی متون چاپ دی : پښتو مثنوی ، د احمد شاه بابا د اشعارو پښتو شرح ، معرفة الافغانی ، د یونس خیبری د یوان ، د رحمان بابا د یوان ، د نورمحمد غلجي نافع المسلمین او نور ... په ۱۳۶۳ هـ ش کال د سرحدونو چارو وزارت د نشر اتو له لیاری د هجری منتخبات چاپ شول ، او سږ کال د اسلامی پوهنتون له لیاری د لیکنو متونو د چاپ خواته توجه وشوه ، چې د دی موسسی چاپ کړی متو نو څخه یاقوت السیر او کیمیای سعادت د توجه وړ دی . الس د دی موسسی په څو ښتنه د حاجی زبردست روضة النعیم او د دوست محمدمختک بر العلوم هم چاپ ته اماده لیږی .

په افغانستان کی د متن څیړنی په لړ کی دا کا د میرین استاد رشاد کاروته د توجه وړدی . ده د خپلی پوهاندی لپاره په کاڼل روه کی د بابو جان منتخبات تنقیح او چاپ ته آماده کړل ، او له دی سره یوه دد وی تر نظر لاندی یو هنمل څیړ من د نور لکه عشق انتقادی متن او بیا غلی جلال الدین د شاه و کدام متن تیار کړل ، د غه رنګه استاد رشاد خپله د مخزن الاسلام بیلا بیل رسایل په تحقیقی دول چاپ ته آماده کړی دی ، چې تر اوسه لانه دی چاپ شوی .

احمد ادول د اندیشمند حبیب الله رفیع د زحمت د اوی او عبدالرحیم
هوتک منتخبې غزلې د اخوند احمد ببلانېل رسایل ، ورک زوی څنګه
پیدا او د زوی قربانی ، د واصل الغنا سی ، د خوشحال خان فال نامه ،
سمرقند الافغانی او نور چاپ ته آماده کړی دی، چې د کابل مجلې او نور
نشر بوله لیاری چاپ شوی دی . زموږ په هیواد کې د رو ښتی
تهیه شوی متن د محمد رسول د یوان دی، چې ښاغلي سهیم د خپلې ماسټری
تیزس لپاره تهیه کړی دی .

زموږ په هیواد کې چې پښتو متن څېړنه په کوم شوق او
ذوق شروع شوې وه ، ډله ګڼه نا ګڼه یې بازار لږ سوړ شوی دی.
خو اوس یې پرمختیا یې یون په د سږ ی مخ په پره روان دی . اما
د احتیاط او د متن د صحت لپاره د هاند وهنې له پلوه د متن څېړنې
لومړنی د روی په زړه پوری . دی زموږ مشر انو ، لکه : استاد
حبیبی ، استاد رشاد او استاد رښتین په دی برخو کې دیر زیار ورنه
کاللی دی . د سر محقق دوست شینواری او ځینو نورو کارونه
هم په زړه پوری دی ، اما په او سنۍ دوره کې ځینې متن څېړونکي
د متونو په صحت لږ دیر دقت نه کوی .

زموږ د متن څېړنې په دې پنځوس کلنه دوره کې دیر په زړه
پوری متون هم چاپ شول ، چې ځینې یې پکې زموږ د ادبي تاریخ
لپاره د متنو ار زښت لري .

پښتو نحوا:

په پښتو نحوا د متو نو چاپ کابو یو نیم سل کلنه سابقه لري
او د غه ډول متون پښتو نحو د کتابونو تا جران اوس هم چاپ یوی.
څو موږ د لې پری بحث نه کوو ، او له هدف سره سم اصلي موضوع
ته ورد اخلیو و په پښتو نحوا کې د متن څېړنې کار د مولوي احمد
(۱۲۶۱ ـ ۱۳۰۰ هق .)
د ګنی دی. د عبدالرحمان بابا دیوان د څو نسخو له مخې تهیه کړی دی.

د امتن بابا دری هو زبه ۱۸۷۷ ع بهٔ لاهور کی خپور شو. (۲۰) او له
لومړی چاپ نه سل کاله وروسته به ۱۹۷۷ ع کال د سید رسول رسا له
۷۸ مخ زیاتی مقدمی سره د ربو نو رستی بك ایجنسی له خوا بیا چاپ شو. له
دوهم د امتن د خو نسخو له مخی ټه هم سوی دی، خود نسخو ورباندو
ته بی پکی د ته دی ښوولی.

تره مولوی احمد وروسته بیا سری چی کار نه دی سوړ په متن څېړنه
کی د برمطالعی لاندی دی ولای شو هغه مرحوم قاضی عبدالسلام زدارتی دی.
د ده علی خان او حافظ الپوری د دوا نو نه چاپ ته آماده کړی، شروح
یی پری لیکلی او چاپ کړی دی.

د متن څېړنی له د غو لومړ نو کارو نو چی کړمو د پښتو نخوا په
شمال مغربی سرحدی صوبه (پښتو نخوا) کی د متن څېړنی اساسی کار
و نه د روانی ع سوی کړی د دوهمی زمانی په لومړ نو کالو کی پیل
سوی دی او په دوو مشخصو ساحو کی یی انکشاف کړی دی چی یوه
یکی د منفرد و اشخاصو د کار ساحه ده او بله د دی سمی د رسمی اودا کا
د دمی د کار ساحه ده. د متن څېړنی د غه کارونه په دی سمه کی
لومړی . اشخاصو له خوا پیل شول او لومړنی مشخص چی په دی لاړ کی
یی استوار او متین گامونه اوچت کړل هغه مرحوم استاد دوست محمد
خان کامل (۱۹۸۱ ع م) و. ده به ۱۹۵۲ ع کال د خوشحال کلیات چاپ
کړل. چی متن یی د دریو نسخو له مخی ټه هم شوی و. دا کلیات بی دوهم
ځل به ۱۹۶۰ ع کال بیا چاپ شو. به ۱۹۵۲ ع کال کی یی د سکندر دیوان
چاپ ته آماده کړ، او د اداره اشاعت سرحد له خوا خپور شو. دوهم ځل
بیا هم چاپ شو. د استاد کامل د متن څېړنی تر ټولو مهم کار د تاریخ
مرصع ترتیب او چاپ ته آماده کول دی. چی د متن یی د سبو و نسخو
له مخی چاپ ته آماده کړی و، او په ۱۹۷۳ ع کال یو نیور ستی بك
ایجنسی له خوا چاپ شو. د لومړی استاد کامل د متن څېړنی وروستی
کار د رحمان بابا د کلیات چاپ ته تیاورل وو، چی د استاد قلندر مومند

اومرحوم لا ناجي صنو برحسيىن بمر ستہ بی تهیه کړی ، اودده
ترهپرینی وروسته چاپ شو.

دمتنځيړنی پهلړی کی په همدی دوران کی دمرحوم نصرالله
خان نصر ناروبهد یادونه بی وړدی. د معرفة القرآن (۲۱) دجهاندار
قصه اود عبد العظم رانیزیٔ دیوان چاپ ته آماده کړل. دمرحوم
نصراواستاد کامل په لار شوونه اومرسته دمتونو د نشراو تحقیق په
لړ کی د یاد ونی وړ کارونه شاغلی همیش خلیل کړی دی. ددمرزا
دیوان، دهجری دیوان ، دعبد القادر د یوان ، د شید اد یوان،
دسعیدد یوان، د معزالله د یوان، د بیدل ا یوان ، د رحمتداوی د یوان،
د قنبر علی د یوان، د حسین د یوان، شاهو کندا، خوشحال بازنامه،
طب نامه، سواتنامه، فرقنامه اوخوشحال تهمنسوبه اخلاقنامه، او
دغدا د یوان چاپ ته آماده کړی اوچاپ کړیدی دی، اوورسره یی
دو نی خزانی په د وارو تو کی همدیر متون خوندی کړی دی.

داستاد کامل د نارونو سرهسوازی په ۱۹۵۲ ع کال کی د پښور
موزیم د هغه و ختمنتظم محمد عبدالشکور د خوشحال دستار نامه، او
فضل نامه چاپ ته آماده کړل اوهماغه کال د اد رهٔ اشاعت سرحد پښور
له خوا چاپ شول.

د محمد ایوب له خواد محمد بیاض کندانه دد یوان ترتیب پهدی
سیمه کی ددی لړی بل کاردی. د دا کټر انور الحق له خوا د عبد
القادر، عبد الحمید اوشیدا دد یوانو ترتیب اوچاپ ته سپارل ، همددی
سیمی د متنځیړنی په کارو نو کی نه شی هیریدای. د پرو فیسور تقویم
الحق کا کا خیل له خواد علیخان دد یوان ترتیب اود خوشحال
د طب نامی چاپ ته آماده کول اوهم د تسنیم الحق کا کا خیل له خوا
د کا مکار دد یوان ترتیب، اود سید رسول رسا له خواد ارمغان
خوشحال ترتیب د پښتو نخوا په سیمو کی د متن څیړنی په عمومی
بیهر کی د استاد کامل د رهنمودد متن څیړنی کارونو د پښتو نخوا د څیړنی

شاعرانو ته خاص رنګ ورکړی دی. ده د محمدي دیوان، د ابوالقاسم
دیوان او د بایزید خیرالبیان په تحقیقي ډول چاپ ته آماده کړي،
چې په وروستیو کلنو کې د چاپخونې له لارې چاپ شوي دي.

د ښاغلي قاسم ښوی له خوا د خیرالبیان د یوې برخې، د میرزا د
یوان، د عبدالحمد دیوان او د علي خان د یوان له چاپولو خورولو
څخه هم نه شو کولای ددې لړۍ په شاعرانو کې سترګې پټې کړو.
د متن څېړنې د منفرد و شاعرانو بل شاعر پیر مطیع الله د دیوان چاپ ته
آماده کول دي، چې ښاغلي اقبال فناد اثار کړی دی. او د اشنن ده
۱۹۸۶ع کال چاپ شوی دی.

د منفردو اشخاصو تر څنګه په پښتونخوا کې د متونو د تحقیق په
لاره کې منظم کار له ۱۹۵۵ع کال د پېښور د پښتو اکډیمۍ له تا
سیس سره ددې اکاډیمۍ د علمي کارونو له خوا پیل شو. ددې اکاډمۍ
له خوا دغه لاندې متون چاپ شوي دي: خیرالبیان، مخزن، تواریخ
حافظ رحمت خاني، د خوشحال منتخبات، د عبدالرحمن مومند دیوان،
د میرزا خان، د نجیب دیوان، د احمد شاه بابا دیوان، احمدشاهي
شاهنامه، د خواجه محمد بنګښ دیوان، د کریمداد دیوان، د معزالله
دیوان، دل و صنوبر، بهرام ګلندامه، آدم خان درخانۍ، دلۍ او
شهۍ، ګلدسته، مناقب جمیل بیګ، مسدس حالي، د میا نعیم متي زي
دیوان، د شاد محمد خان دیوان، او همدا رنګه ددغې اکاډیمۍ
د خوشحال ریسرچ سل له لارې، د خوشحال طب نامه، بازنامه،
فالنامه او نور چاپ شوي دي. په دغو لوړو یادو شویو متونو کې
نوموړې اکاډیمۍ ځینې متون بیا چاپ کړي دي، لکه خیرالبیان
، مخزن، د عبدالرحمن دیوان تواریخ حافظ رحمت خاني، آدم درخانۍ، بهرام ګلندامه، ګلدسته او ګل و صنوبر.

د پښتو ر پښتو اکاډیمۍ د متونو د تحقیق په برخه کې سر حوه مولانا عبدالقادر، پروفیسور تقویم الحق، پروفیسور عبدالقدوس قاسمي، پروفسور محمد نواز طایر، پروفیسور پریشان خټک، د ا ښتر خیال بخاري د ښتر راج ولي شاه خټک او نورو برخه اخیستې ده.

د پښتو نخوا په بله سیمه (کوټه) کې د متو نو نشراو تحقیق ته چندان توجه نه ده شوې، بلدې سیمه کې نشرشوي دري متنه ما ته معلوم دي، لکه: خیرالدوام د کوټې پښتوا کاډیمۍ له خوا، دعلامه عبدالعلي شاخ ګل، د ګلستان د مجلې د اداري له خوا، اود حافظ خان محمد دیوان دده دزوی له خوا .

له چیري د پښتونخوا په سیمو کې سوږ د متن څېړنې او د تحقیقي متونو د براولو اوچاپولو بهیرته یوه کتنه وکړو، نور اشکاره به شي چې په شمال مغربي سرحدي صوبه کې د غه تاریخ په بره روان وي خو پښتونخوا په بله سیمه (کوټه) کې يې چندان د متونو د نشر خیال نه دی سا تلی په دې نشر کړو متونو کې ځینې د ير نا یاب متون هم دي، چې زمو ز ادبي محققین تري هیڅ خبرنه وو، لکه: مسري د یوان، د یو ان، د بیدل د یوان، د سعید د یوان، د قنبر علي دیوا ن (۲۲) د محمدي د یوان او ځینې نور. خو دد ي ترڅنګه د تکرار ي متونو د چاپ او بیا هغود کارا کو لوشه کمی هم پکې نشته .

ددي سیمې د متن څېړنې د کار ونو په باب بله عمده خبره دا ده، چې ځینو محدود و کسانو، لکه : استا د کامل، پر و فیسور تقویم الحق، قلندر او بودوه نورو د متن څېړنې له روشونو سره سم کارونه کړي دي . د نورو کارونه زیاتره د معاصري متن څېړ نې له روشو نو سره سمون لري .

ماخذونه

۱- هیواد مل، زلمی ، فر هنګ ادبیات پښتو جلد سوم، کمیته دولتی طبع ونشر ، کابل مطبعه دولتی، ۱۳۶۶ هش ص ۱۸۰ .

۱۵ - حبيبي، پوهاند عبدالحی، دعبدالقادر ختك ديوان، د طلوع افغان اداره، کندهار د طلوع، مطبعه ۱۳۱۸ هش ۱۱ مخ

۱۶ - حبيبي، پوهاند عبدالحی، لوی احمدشاه بابا، پښتو ټولنه کابل، عمومي مطبعه ۱۳۱۹ هش، ص - ف مخونه.

۱۷ - بېنوا، عبدالروف، د پيرمحمد کاکړ ديوان، پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۲۵ هش ۲ مخ، ۱۳۱ مخ

۱۸ - بېنوا، عبدالروف، د رحمان بابا ديوان پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۲۸ هش، ط مخ.

۱۹ - بېنوا، عبدالروف، د شيدا ديوان، پښتو ټولنه، کابل، عمومي مطبعه، ۱۳۳۱ هش رمخ.

۲۰ - ميکنزي، د بريتانيا پښتو خطي نسخو فهرست، لندن، ۱۹۶۵، ۷۳ مخ

۲۱ - مادا اسما الحسنی د متن لار ښوونه، په (ف) مخ کې د مرقعة القرآن د ښاغلي همېش په کار ونو کې شمېرلی دی، د يوه تيرو تنه ده، د کار بايد د مرحوم نصر په کارونو کې حساب شي.

۲۲ - د قنبر علي خان اورکزي (۱۲۰۷ هـ ق سر) يو بل اثر اشك قنبر د سيد حسين نوسي په زيار په ۱۷۱ مخونو کې په ۱۹۶۳ ع کال په پښور کې چاپ شوی، چې د متن څېړنې په بهير کې يې ياد ضروري دی.

نگاهی به شیوه تاریخ نگاری طبری و مسعودی

نیلا سید رضی نعیمی

تاریخ بیان روشنی از کارکردهای انسان پویا وشونده در روند تکامل هستی است ووثیقه یی ارجمند است که انسان ودستاوردهایش را برای آینده گان معرفی میکند و ایشان را برای شدن در مسیر حرکت جهان هستی تنویر وتشویق مینماید. نظر به همین ویژه گی های سازنده است که هر جامعه در هر حالتی که بوده ازداشتن وشناختن، نگرش ونگارش تاریخ، خود را ناگزیر یافته است. چون تاریخ نقش آموزگاری را مادام در سرنوشت جوامع بشری روشن ساخته است بنابران اقرار بشر وبویژه کسانی که کاربردهای شان درسرنوشت یک جامعه تعیین کننده بود، برای فراگیری شیوهٔ بیشتر شدن امور اعم از فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به تاریخ استناد کرده اند. (۱)

نگارش تاریخ درحلقه های علمی جوامع انسانی پیشینه چشمگیری دارد واین شیوه در قدیم ترین جامعه کاربرد مثبت داشته است. در اوراق کشف شده سومری ومصری والواح بابل وآشور تاریخ نگاری به روشنی دیده میشود. هیرددت را پدر تاریخ میگویند و این بدان سبب است که وی به تالیف تاریخ مدون دربارهٔ مراکز متمدن روزگارش توفیق یافت. در عرب پیش از روم نوعی صفت

تاریخ نگاری بنام «ایام العرب» موجود بود، بگفتهٔ اشپوب لرجز ثبات واقعی بزودی میان دو یا چند قبیله واقد ابیات قهرمانانه رهبران شان در آن توصیف می شد (۲). در دورهٔ اسلامی تاریخ نگاری به نحوهٔ بهتر و تکامل یافته تری طرف توجه قرار گرفت. قرآنکریم ملاک روشنی برای شناخت ارزشهای تاریخ نگاری می باشد که بخاطر تحکیم بخشیدن ومستند گردانیدن رسالت حضرت پیغمبر بزرگوار اسلام (صلعم) از تاریخ، استفادهٔ مزید صورت گرفته است.

دورهٔ حیات پیامبر اسلام و خلفای راشدین تابناکترین و درخشانترین دورهٔ اسلام است اما هرقدر که روزگار حضرت پیامبر برحق اسلام و یاران یا کباز و بالا بمانش ز مان فاصله میگرفت به همان پیمانه به شناختن اوضاع و احوال آن زمان و نحوهٔ مبارزهٔ پیغمبر وجانبازی وفداکاری یارانش احساس ضرورت مبرم می شد. زیرادر دوران خلافت اموی به همه ارزشهای اخلاقی و واجتماعی خلافت اسلامی پشت پا زده شد و طرح های نوین حکومت داری که بر داشتی از نحوهٔ سلطنت با رس وروم بود، پی ریزی گردید، این بدعت سیاسی بررویه تعداد ی از دانشوران و عاقبت نگران گران آمده وآنان را به سیمانگاری زمان حضرت پیامبر و یارانش وا داشت. همان بود که عدهٔ از آگاهان وبینایان دست به نگارش سیره حضرت پیغمبر اسلام واصحابش یازیدند و بدین وسیله عصیان خود را علیه خلافت بدعت گذار اموی اظهار نمودند. چون اسلام نبرد میان حق وباطل است وهمیشه از مستضعفین در برابر مستکبرین حمایت میکند، لذا گروهی ازرسالتمندان هوشمند برای تحقق بخشیدن اهداف اسلام، دست اندرکار مبارزه شد ندو تعدادی از مهم ترین افراد جامعه را به پیروی از برنامهٔ سازنده و مشیٔ انسانی خود کشانیدند، رهروان راستین راه حضرت پیغمبر

نیز صادقانه آن روش را که محتوای رسالت حضرت رسول اکرم را تشکیل میداد در عمل پیاده کردند و در توفیق یابی آن از دل وجان کوشیدند. بخاطر جلوگیری از تغییر راه ورسم اسلامی و نادیده گرفتن آداب ورسوم صدر اسلام، هدفمندانه برای بیدار کردن مردم تلاش کردند وبه سیما نگاری زمان حضرت پیغمبر و یارانش پرداختند. از کسانیکه درین راه جسورانه گام برداشتند ودلیرانه بجلو رفتند. ابان بن عثمان بن عفان (متوفی ۸۶ه) ـ عروه بن زبیر بن عوام (متوفی ۹۳ ه) ـ و وهب بن منبه (متوفی سال ۱۱۰ ه) ومحمد بن اسحاق (متوفی سال ۱۵۲ ه) میباشند. (۴) ایشان قلمزنان باشهامت روزگار خویش اند زیرا حقایقی را در آثار خویش روشن کردند که پذیرش آنان برای خلفای اموی وعباسی سخت دشوار بود. ایشان در نبشتن سیره ومغازی کمال همت به خرج داده راه را برای مورخان بعد از خویش هموار نمودند. موسی بن عقبه بن ابی العیاش که به لقب امام المغازی شهرت دارد کتاب خود را در اواخر خلافت اموی نبشت. (۳) نظر به ارزیابی نقادانه دانشمندان، اثر وی درسیره ومغازی متکی بر حقایق میباشد.

پس از اینکه قلمرو اسلام وسعت پیدا کرد واعراب برسر زمین های زرخیز خراسان و هند و پارس وروم و مصر دست یافتند و وقایع در اثر بروز حوادث ورویداد های نظامی و سیاسی و فرهنگی روز تاروز افزونی گرفت، جنگهای بزرگ و جنبشهای سترگ زدوبند ملل را افزایش داد و دگرگونیهای قابل توجهی راسبب گردید همهٔ این رویداد ها منجر به بروز تحولات عظیم سیاسی واجتماعی شد و مورخان هوشمند پژوهشگری را به کاوش ونگارش تاریخ در تمدن اسلامی برانگیخت و مورخان بزرگی چون محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۱۴۶ ه) ـ عوانه بن الحکم (متوفی

۱۴۷ه) - ابومخنف (متوفی ۱۵۷ ه) - سیف بن عمراسدی (متوفی ۱۷۰ه) قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ه) - هشام بن محمد بن سائب الکلبی (متوفی ۲۰۶ه) - محمد بن عمرالواقدی (متوفی ۲۰۷ه) - ابومحمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸ه) - ابوالحسن علی بن محمد عبدالله المدائنی (متوفی ۲۲۵ه) - ابومحمد عبدالله بن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶ه) احمد بن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ه) ابوحنیفه احمد بن داوود دینوری (متوفی ۲۸۲ه) وده ها نویسنده دیگر با تالیفات گرانقدری در نگارش تاریخ چهره نمایی کردند و نام نامی خویش را در تاریخ فرهنگ ودانش اسلامی مسجل و مخلد گردانیدند.

هرقدریکه عمر خلافت عباسی طول کشید به همان پیمانه رویدادها و حوادث، گسترده تر و خونین تر گردید. ضعف روزافزون خلفا روز تا روز از وسعت قلمرو خلافت میکاست وساحهٔ آنرا بیشتر از پیش محدود تر میگردانند تا اینکه قرن سوم هجری فرارسید و این زمانی بود که سیل حوادث دربنیان خلافت عباسی رخنه کرد و مردمان دربدست گرفتن سررشته امور خویش کوشیدند. دودمان طاهریان که اوضاع خراسان را بصورت کجدار و مریز به نفع حاکمیت بغداد حفظ کرده بود از حکومت خراسان کنار رفت و ابرمرد شمشیر وسیاست یعقوب لیث صفار مرد مردانه ایکه در پرتو شهامت و درایت خود از نوخ به کاخ رسید ه نخستین ضربت نیرومندانه را بر پیکر خلافت عباسی وارد آورد . وروی همرفته در اثر کاربرد های خود سرانه ورقابت های دژخیم منشانه ترکان تسلط بر امور شیرازه سیاسی واداری خلافت از هم سوپاشیده وازارزش و حیثیت خلفا که دست نشانده گان همین ترکان بود نه بصورت چشمگیری کاسته میشد .

تاسیس دولت مستقل صفاری به سال ۲۴۳ه درسیستان وخراسان و ایجاد حکومت سامانی بسال ۲۰۳ه در ماوراالنهر، ظهور دولت

ل یافتند در طبرستان تحکیم یافتن حکومت قرامطه بسال ۲۸۱ ه در
رین - اساس گرفتن دولت فاطمی بسال ۲۹۷ ه در شمال افریقا
تقرار حکومت نیمه طولون بسال ۲۵۴ ه در مصر و دیگر و دمان
ی مستقل که ذکر کلیه آنها به تطویل کلام می‌انجامد (۵) از یک
ف در تضعیف خلافت عباسی نقش فعالانه بازی کرد و از جانب دیگر
ردها، شورشها، تاخت و تازها، تاجگذاری‌ها، خلع شدن از مقا-
ها، کشتارها و به شهادت رساندن‌ها از ندانی کردن‌ها، میل کشید-
ها، تاراج کردن‌ها و ده‌ها حادثه خونین دیگر در سرتاسر سرزمین
ی خلافت شرقی، مصر و عراق و شبه جزیره عربستان و آسیای صغیر
ب گردید. قیام پانزده ساله بردگان در نواحی خلیج فارس به
ادت صاحب الزنج، قیام حسن بن زید در طبرستان از جمله وقایع
امل همین قرن است (۶) این گیرودارها و زد و بندها و تجزیه
ن‌ها، همه و همه انگیزه‌های نیرومندی در نوشتن تاریخ‌های طولانی
زرگ که بودند که طبری و مسعودی از لحاظ بنده گان با صلاحیت این
بحث به شمار میروند و ما در این مقاله میکوشیم که به شیوه تاریخ
گاری هردو مورخ بزرگ نگاهی گذرا بیافکنیم و شخصیت دار
شان را در پویهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی مورد ارزیابی قرار دهیم
ویژه گی‌های کار آنان را تا حد مقدور نمایان سازیم.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری بدون هر گونه تردیدی از دانشمندان
ها و مورخان قرون مایه و بزرگ فرهنگ و تمدن اسلامی است، بنا به
گفته سمعانی او متبحر واقعی بود و هیچ یک از معاصرینش وسعت ماهی
را دارا نبود. این بزرگمرد تاریخ فرهنگ و اندیشه بسال ۲۲۴ ه
در آمل از توابع طبرستان بر بساط هستی پا نهاد و علوم متداول روز-
گارش را فرا گرفت، قرآن را حفظ کرد و در قرائت و تفسیر استاد-
کامل زمان خویش شد. در علم حدیث چیره دستی خود را در قلمرو مار
ان خویش روشن کرد، احادیث را بر طبق مواضع آنها تصنیف نمود

اوشخصیت پرتلاش داشت‌ود رراه فرا گیری‌د انش مساعی‌حیرت‌انگیز بخرج داد (۷) آنگاه که باوج‌شهرت علمی رسید، وارد بغداد شد ودر آنجا به تدریس علوم بویژه فقه‌و حدیث پرداخت .ودر فقه تاحد اجتهاد و تاسیس مذهب همت گماشت . ابن ندیم هفده اثر را در رشته‌های تفسیر، حدیث‌فقه تاریخ وفنون‌ادبی‌به‌وی نسبت میدهد واورا علامهٔ باعمل وامام عصرو دورران می‌خواند. (۸) اوپس از هشتادوهفت سال کارو پیکار در عرصه‌دانش‌و فرهنگ اسلامی وقلم فرسایی درعلوم مختلف روز گارش به‌روز پنجشنبه ۲۶ شوال سال ۳۱۰ هجری‌از جهان فروبست وبمجاوریزدان پیوست . (۹)

طبری‌از دانشمندان بزرگ‌درعلوم‌متداول زمان است،حوادث‌خونین بغداد، ازیک‌طرف‌وروشن کردن پیشینه بشریت‌ازجانب دیگروی‌را بر آن داشت که به نگارش تاریخ دست یازیده ونام هیرودت اسلام رابرای خود کمائی نماید و بدون تردید سزاوار شهرت است که نصیب کرده‌است تاریخ بزرگ اوما را آزجستار بیشتردر شخصیت علمی‌اش بی‌نیازمیسازد . فضایل و کمالات جهان‌شمول‌طبری‌درقرن سوم و (چهارم) هجری سر تاسر خراسان را فرا گرفت و تا آنجا گسترش پیدا کرد که پادشاه دانش پرورو فرهنگ دوست سامانی ابوصالح منصوربن نوح بن نصربن احمد (۳۵۰ - ۳۶۵ ه) را، که چون اصیل اریائی در عروق و شرائینش جریان داشت ، بدان‌داشت که تاریخ بزرگ اورا بزبان دری ترجمه نماید چنانکه درمقدمه ترجمه تاریخ طبری‌درباره این جریان چنین میخوانیم :

«بدانکه این تاریخنامهٔ بزرگی است که گرد آورده‌ی ابی‌جعفرمحمد بن‌جریرطبری رحمت الله که درشهر خراسان‌ابوصالح منصوربن‌نوح فرمان داد دستور خویش ابوعلی محمدبن محمدالبلعمی را که این تاریخ نامه را که ازان پسر جریر است پارسی گردان هرچه نیکو تر چنانکه اندروی نقصانی [illegible]

کردم وپدیدم اندروی علمهای بسیار وحجتهاوآیتهای قرآن وشعور های نیکوو امثال خوب وسرگذشتهای پیغمبران وملوک ماضی ودارای فوائد بسیار. »(۱۰) مهم ترین اثر طبری که نفوذ شخصیت اورادر حلقه های علمی افزایش داد کتاب «تاریخ الامم والملوك »است که بنام های «اخبارالرسل والملوك »- «تاریخ جعفری »و« تاریخ طبری »هم شهرت دارد. «این کتاب از امهات کتب تاریخی به شمار است ومنبع گرانبهای برای مورخان همه اعصار وقرون بعدازوی بود است مخصوصا ابوعلی ابن مسکویه و ابن اثیر بیشترین استفاده راازین شاهکار هیرودت اسلام درآثار خود برده اند. این کتاب دربر گیرنده رخداد هاو وقایع جهان ازخلقت آدم تاسال ۳۰۲ ه میباشد. محتوای کتاب شاهد روشنی از اطلاعات وسیع ومعلومات گسترده وآگاهی های مبسوط وسعی بلیغ وتلاشی مثمر ابن جریر درگرد آوری وضبط وقایع وحوادث تاریخی میباشد. طبری پاسدار سنن فکری وعلمی اسلام ومورخ با بصیرتی است که رسالت خود را با نگارش تاریخ بزرگش دربرابر آیندگان ادا کرده است ومسعودی مورخ بزرگ دیگری که در همین مقاله روی شخصیت علمی و اثر بزرگ تاریخی اش سخن خواهیم زد، آنجا که ازمورخان پیش از خود نام میبرد وآثار شان را نقادانه مورد ارزیابی قرار میدهد درباره ابوجعفر طبری چنین میگوید: «تاریخ ابوجعفرمحمدبن جریرطبری از همه کتابهاو تالیفات دیگرسر است که اقسام حوادث وسرگذشتهای گوناگون را فراهم آورده و ازعلوم مختلف سخن دارد و کتابی بسیار سودمند ونافع است وچرا نباشد که که مولف آن فقیه عصر وزاهد دهر بود که فقیهان بلادودانایان سنت واخبار، علم ازاو گرفتند.» (۱۱) پژوهنده گان اتحادشوروی باین باور اند که طبری در تاریخ خویش از بسیاری منابع اصیل ودست اول و ازآن جمله آثار مدائنی وهمچنین تاریخ بغداد

که در قرن نهم میلادی بزبان عربی بقلم مردی از خراسان بنام
احمدبن ابوطاهر طیفور نوشته شده و کتب فراوان دیگری که از آن‌ها
از دست رفته‌و به‌ما نرسیده، استفاده کرده است. طبری بدون
تغییر وتحریف اطلاعات فراوان ومهمی را که‌در منابع مفقودوجود
داشته در آثار خویش با کمال امانت نقل کرده‌است‌وی معمولا این
اطلاعات را با کمال بیغرضی بدون اینکه تغییری دران بدهدو حتی
دررفع تناقض میان‌منابع دست اول بکوشد نقل کرده است. اثرطبری
ازلحاظفراوانی مطالب ودقت آنها بخصوص شرح تاریخ داخلی
بعضی از نواحی، درمیان تاریخهای عربی آغاز قرون وسطی‌نظیر
ندارد وازلحاظ تاریخ اسلام منبع مهمی شمرده میشود» (۱۲) در
باره شخصیت‌علمی وتوانمندی اودرعلوم متداول روزگارش همه
مفسران علوم ونقادان وتذکره نگاران یکسان نظرتائیدی دارند

مورخ دیگریکه بدون هرگونه تردید بعداز طبری مقام
والای رادر زمره مورخان بزرگ اسلام داراست، مسعودی میباشد
مسعودی درآغاز التنبیه والاشراف وپایان کتاب مروج الذهب،
نام و کنیه خود راچنین یاد آوری‌میشود: «ابوالحسن علی بن‌حسین
بن علی مسعودی» (۱۳) این مورخ بزرگ که اوراازجهانگردان
معروف نیزبه حساب آورده اند،در عرصه های مختلف علوم روز
گارش، بویژه تاریخ‌وارد گردیده واز ازسو نگاه‌آن‌موفق وسرافر-
ازبیرون‌شده است.وی به منظوراندوختن معلومات وشناخت قلمرو
اسلام، به بهگردی‌در کشورهای‌اسلامی‌مبادرت کرد. از ایران، سوریه
مصروعربستان‌وهندوستان بدن نمود. اوسیروسفر خود رادر قاره آسیا تا
سیلون ودرافریقا تاسواحل غربی آن ادامه‌داد مطالب‌سودمندی
درجریان این سیروسفرفراچنگ آورد. وی نسبت به‌مورخان‌روزگارش
دوامتیاز ویژدا رابود، یکی وسعت معلومات او در باره تاریخ
جغرافیای کشورهای زمان‌خود ودیگر زیادتی قابلیات درعلوم

فنون مختلف آن روزگار. از ۳۸ اثروی آثار خود ش و تالیفات دیگران ذکرشده، است

مرحوم سعید نفیسی وی را با مسعودی مروزی اولین شاهنامه سرا در تاریخ حماسه سرایی خراسان اشتباه کرده است. وی ابیاتی را که مطهر بن طاهر مقدسی در آغاز پادشاهی کیومرث و پایان سلاله ساسانی در اثر خود البدء والتاریخ آورد از مسعودی صاحب مروج الذهب دانسته است (۱۴) در حالیکه نظر به جستار ذبیح الله صفا اشعار مذکور از مسعودی مروزی میباشد (۱۵) و این نظر درست مینماید زیرا مسعودی مورخ عرب گمان نمی‌اورد که بزبان دری تا حد سرایش شعر تسلط میداشت.

مسعودی کتاب مروج الذهب را از خلقت جهان آغاز میکند و تا سال ۳۳۶ هـ میرساند وچنین میگوید: «وهمچنان تا سال سیصد و سی و پنج عمر بن حسن با مردم حج میکرد وهم اکنون که جمادی الاخری سال سیصدوسی و ششم است عهده دار قضای مکه است وقضا، مصر و ولایتهای دیگر نیز با او است.» (۱۶) پروفیسور بارتولد این کتاب مسعودی را به نظر قدر نگریسته واز ان به نیکی یاد کرده میگوید: «فهرست اسامی مورخان عرب وارد در دائره المعارف، مشهور مسعودی مروج الذهب میتوان یافت. مسعودی نامهای چندی را که در الفهرست ابن ندیم وجود ندارد. بدست میدهد.» (۱۷) مسعودی خور را از اعقاب عبدالله بن مسعود (رض) صحابه بزرگ حضرت رسول (کرم صلی الله علیه وسلم معرفی مینماید و به همین منظور تخلص مسعودی را انتخاب کرده است.

مسعودی این مورخ پر تلاش پس از سپری کردن عمری بارور و ثمربخش در جمادی الاخر سال ۳۴۵ هـ از بساط هستی پا کشید. وی در تاریخ نگاری زنجیره دستان روز به حساب میآید او اولین نویسنده ومورخی است که آثار مورخان پیش از خود را نقادانه ارزیابی

مینماید و نحوهٔ کار کرد آنان را ژرفنگرانه به بررسی میگیرد . این شیوه کار را فقط در روزگار ما مستشرقان . بویژه دانشمند بزرگ و پر مایه پروفیسور بارتولد در ترکستانامه عالمانه و آگاهانه رعایت کرده است . اما مسعودی نخستین مورخیست که با این بار بار ح دست بازیدو ژرف نگری و تعمق کافی را در این مورد بکار برد .

این بود مختصر مروری بر ترجمه حال هر دو مورخ نامدار همه سده ها و اعصار فرهنگ و تمدن اسلامی پیش از آنکه به ویژه گی های شیوه تاریخ نگاری طبری و مسعودی به پرد ازیم لازم است که گفته یکی از

دانشمندان صاحب نظر و آگاه از رموز علوم اجتماعی معاصر را بیاوریم که در بارهٔ شیوهٔ تاریخ نگاری ابراز نمود و میگوید: «تاریخ شعریست که مورخ می سراید ، نه واقعیتی در خارج که آنرا کشف کند لذا من بگونه ی میسر ایم و دیگری بگونه ای دیگر . هر کس آنچنا نکه بخواهد وبتواند .» شبیه این حرف را رومن رولان بطور جدی تر میگوید: «تاریخ عبارت است از کوهستانی که من مانند هر کس دیگر ، برای بنای ساختمانی که طرحش را با خود دارم در ان به سنگ تراشی می پردازم ، یعنی به گذشته میروم و هر چه دلم خواست و به هر شکلی که میل داشتم از ان انتخاب میکنم و برمیدارم و بعد میتراشم و تغییرش میدهم . پس این قطعات انتخاب شده و تراشیده را در یک بنای تاریخی ، که خود بانی و معمار آنم و نیز طراح شکل و اسیتل بکار میبرم .» از نظرات عالمانه بالا این نتیجه بدست میاید که سبک نگارش تاریخ پیوند بلافصلی به چگونگی برداشت مورخ از قضایا وحوادث دارد .

در شیوه تاریخ نویسی مسلمین مخصوصا مورخان مطمح نظر ما دو شرط عمدهٔ همیشه رعایت گردیده که آن عدالت و ضبط است (۸) طوریکه از یک طرف از جانب داری و گرایش یک جانبه

رد داری میکند و از سوی دیگرهمه وقایع ورویداد هاو روایات
با حوصله سندی هرچه فراختر ضبط مینماید . در سبک تاریخ
اری طبری ازین نحوه کار بیشتر از مسعودی رعایت شده است
و ظلمان در تحقیقی که در بارۀرابطه این اثر و طبری بعمل
رده با ین نتیجه دست یافته است که هدف طبری گرد آوری
له اطلاعات اعراب در تألیفش بوده است وی غالباً به نقل مطالب
ابع خویش اکتفا کرده و از نقدوارزیابی روایات خود داری
رده است (۱۹) اما برعکس مسعودی در گرد آوری مطالب شیوه
نتقاد را مرعی داشته و حتی مدارک دست داشته اش رانیز
دانه بررسی نموده است .چنانکه طبری در بارۀ خلقت وهبوط
رت آدم همه روایاتی را که بدست آورده بدون داوری ضبط
ده و در صحت وسقم آنها هیچگونه نظری ابراز نکرده است . اما
مودی مطالب فراهم شدۀ اثر طبری را مورد مداقه قرار داده
عده ایکه ثقه تر به نظرش رسیده اقتباس نموده در تألیفش درج
رده است . طوریکه طبری نامهای «قین قاسیین وقاین» را برای
یل پسرآدم(ع) آورده است که ازجمله فقط مسعودی به ضبط قاین
تفا نموده است .

چون طبری مردی فقیه ، مجتهدو صاحب مکتب است ، ازانرو در
د روایات جانب احتیاط را بیشتر مراعات مینماید او به این باور است .
شناخت اخبار گذشته گان برای کسی که زمان آنهارادرک
ده است . جز ازراه نقل و خبر ممکن نیست، چنانکه ازراه فکرو
نباط نمی توان به شناخت اخبار گذشته دست یافت او خاطر
ن میکند که منشای تاریخ روایات است، وبخاطرآنکه در صحت
یات تردیدی باقی نماند به شیوه محدثان سیگراید نحوۀ کار
آنانرا مبنای تالیف خویش قرارمیدهدوبه پیروی ازراویان حدیث
متن تاریخ خویش را پیروی مینماید و یکجا دثه ویا رویداد تاریخی

را ازربان چندرا وی میاورد و به تاریخ خود ارزش تشریحی میدهد .
تاریخ طبری در برگیرنده جزئیات مطالب در بارهٔ وقایع وحوادث
است او در تبیین رویداد های که در قید زمان و مکان مبنی به
قوانین هستی در ساختار پیوند های جوامع انسانی باپدیده های
طبیعی اثر داشته‌اند ، کوتاهی نکرده است معیار های که در نظر
طبری اعتبار بیشتر دارند قران کریم و حدیث حضرت پغمبر اکرم
صلی الله علیه وسلم است . چنانکه میگوید : « گفتار درست
به نزد ما این است که خدای تعالی... (۲۰)
ودر جای دیگر باور خود را در این باره ، روشنتر میسازد و
میگوید : « گفتار درست به نزد ما همانست که از پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم روایت کردیم . » این شیوه طبری مارا به یاد
گفته اندازگیبون نگارنده « تاریخ سقوط و انحطاط امپراطوری روم »
می اندازد که نحوه نگارش چنین می نماید : « سعی کرده ام
همیشه آب رااز سر چشمه بردارم حس کنجکاوی وهم چنین احساس
وظیفه من همواره مراوا داشته است که آثار اصلی رامطالعه کنم. »
(۲۲) مطالعه آثار اصلی در نزد طبری منابع اصیل دینی است ومسعودی
نیزدرنگارش تاریخ خویش به عقاید وادیان بیشتر توجه مبذول کرده
است . » (۲۳) طبری درتاریخ خویش سلسله روایات را به طریق
علمای حدیث دنبال ودر شرح وقایع توالی سنین را رعایت نموده
وحوادث را که از آغاز آفرینش تا پایان تالیفش برحسب سنین متوالی
ذکر کرده است . اما مسعودی وقایع تاریخی رابه مبنای دوره‌ها
بیان داشته است ، مثل عهد ساسانی عهد اموی و عباسی و غیره
و سعت معلومات مسعودی در باره ملل جهان محصول پیکردی ها
و مسافرت های بود که به نقاط مختلف به عمل آورد و اندوخته
های فراوانی رادر زمینه های تاریخی ،جغرافیای ،اقتصادی
نژاد شناسی ازجوامع بشری کسب نمود وبه تاریخ پیروان ادیان

یهودی ، مسیحی وهندی توجه وافر مبذول کرد (۲۳) مسعودی در تدوین تاریخ خویش بویژه مروج الذهب که بیشتر جستارهای تاریخی نگارنده گان ازان مایه میگیرد . در باره دوره اشکانیان وساسانیان ازمآخذی چون آیین نامک وگاهنامک با یه عقیده درستن متسی ، فهرست رجال ساسانی . بهره برده است و راجع به آئین نامک که ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود چنین میگوید : «این کتاب مرکب ازچند هزار صفحه بوده، نسخه کامل آنجزد ر نزد موبدان وسایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آید.»(۲۵)ازین گفته بخوبی پیداست کهوی درمتون پهلوی که به عربی برگردانده شده بودند ، مطالعات مبسوطی داشته است .

حقیقتی‌را که باید بدون تردید بپذیریم این است کههردانشمندی درنمادی سده‌ها مادام بدسه امر بزرگ زنده گی که عبارتند از حقیقت یابی حق طلبی ورستگاری از روزگار و کسب فضیلت و سعادت توجه عمیق مبذول کرده است . هرانسان آگاه پیرو هر مذهب‌ومشرب‌وهرمکتب وفلسفه ایکه بوده کوشیده است که در نوشتار و گفتارش‌این‌سه امربزرگ رابه‌مثابه‌مبنا و محورهمه خواستهاو آرمانهایش تبارز دهد . طبری ومسعودی که مردان آگاه و هدفمند فرهنگ و تمدن اسلامی اند درین راه وبخاطری اداى دین بزرگ ورسالت سترگ انسانی که آگاهی جامعه از گذشته وحال بشریت اند دست‌اندر کارنبشتن تاریخ شدند و کارمایه های شان برای قلم‌زنان بعدازآنان تاحدما زنده گی پرارج وتعیین کننده است .آنان‌ازفرهیخته مردان روزگار خودوبعد ازخودشان بحساب اند ، آن‌هردو بروفق این حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام عمل کردند که گفته «علم رابه نوشتن مهار کنید .» (۲۶) دیگر

ایشان از پیش روان این راه پر خم و پیچ و دشوار نمی بودند امروز ما از آن همه روایات و نظرات و از آن همه رویداد ها و حوادث آجد نا آگاه می بودیم . این است که چراغ پر فروغ زندگی پربار هر دو مورخ تا رستاخیز فرا راه دانش پژوهان قرار خواهد داشت و در دانش و بینش تاریخ راه ایشان را روشن خواهد گردانید. و فرت روایات در تاریخ طبری و نقد آن ها در اثر مسعودی مورخ روزگار ما را اگر بخواهد تاریخ بشریت را مبنی بر مناسبات اجتماعی بنگارد یاری مینماید . زیرا هر دو مورخ بمثابهٔ درختان کهن بیخی اند که نه تنها میوه بلکه سایه و شاخ و برگ آنان نیز رهروان راه تحقیق و پژوهش را در مواقع لازم به کار میاید .

در واپسین بخش این مقالت یک بار دیگر میگویم که شیوه تاریخ نگاری طبری به شیوهٔ محدثان بوده و همه روایات تاریخی را از زبان اشخاص ثقه گردآوری کرده و بدون آنکه سره و ناسره آنرا تفکیک نماید برای خوانندهٔ عرضه میدارد و زمینه را برای داوری خوانندهٔ مساعد می سازد و حوادث و قضایا را در هر سال یکه واقع شده اند بیان میدارد مسعودی قضایا را نقاد انه ارزیابی میکند و آن چه را که صحتش بیشتر طرف تأیدش قرار میگرد در تاریخ خویش ضبط مینماید . شیوهٔ تاریخ نویسی مسعودی بنابر نقد ارزشها به سبک نگاران روزگار ما نزد یک تر است نسبت به شیوهٔ طبری اما تاریخ طبری از لحاظ داشتن مواد از غنی ترین آثاری است که تاحال در فرهنگ تمدن اسلامی عرض وجود کرده اند. و روی همرفته اثر هردو مورخ از آثار شایسته و برازنده تاریخ اند و در نزد اهل فرهنگ و دانش برای همیش مقام والا و برازنده شان محفوظ خواهد بود .

۱- دا کتر زرین کوب ، تاریخ در ترازو ، طبع تهران ، سال ۱۳۵۴ ش ، ص ٦٦

۲ - شپولر ، تکامل تاریخ نگاری در ایران ، مجله سخن ، شماره دوم دی ماه سال ۱۲۵۲ ، ص ۲۱۲

۳- دا کتر مشکور - مقدمه ترجمه تاریخ طبری ، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش ، ص اول

۴- مجله دانش ، سال اول ، شماره پنجم ، مرداد ماه ۱۳۳۸ ش ص ۲۷۷

۵- بوسورث - سلسله های اسلامی ، ترجمه فریدون بدره ای طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش ، ص ۷٦ تا ۱٦۲

٦ - مینورسکی ، ایران درسده ها نزد هم - نشریه دانشکده ادبیات تبریز . تابستان سال ۱۳۵۱ ش

۷ - مجله دانش - شماره ، ۸ سال ۱۳۲۸ هـ طبع تهران

۸ - ابن ندیم ، الفهرست- ترجمه رضا تجدد ، طبع تهران ص ۳۲۳

۹- مجله دانش ، شماره ۹ ، سال ۱۳۲۸ ش ، ص ۴۹٦

۱۰ - طبری ، ترجمه تاریخ الرسل والملوک ، مترجم ابو علی محمد بلعمی ، باهتمام دا کتر مشکور ، طبع تهران سال ۱۳۳۷ ش ، ص ۲-۳

۱۱ - مسعودی ، مروج الذهب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۴ ش ج ۱ ص ٦

۱۲ - تعدادی ازنویسنده گان- تاریخ ایران از اوان باستان تا سده هژده- ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ۱۳۴۹ ش ج ۱ ، ص ۱۵۵ - ۱٦٦

۱۳ - مسعودی ، مروج الذهب ، ترجمه ابوالقاسم پاینده طبع تهران سال ۱۳۴۷ ش ، ص ۷۲ - التنبیه والاشراف

۱۴ ـ مجله دانشکده ادبیات تهران ، شماره اول ، مهرماه ۱۳۳۷ ش ، ص ۲

۱۵ ـ داکتر صفا ـ تاریخ ادبیات ایران . چاپ هفتم تهران سال ۱۳۶۶ ش ، ج ۱ ، ص ۳۶۹

۱۶ ـ رک مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۷۷۱

۱۷ ـ یار تولد ـ ترکستان نامه ، ترجمه کریم کشاورز ، طبع تهران سال ۱۳۵۲ ش ، ج ۱ ، ص ۴۰

۱۸ ـ رک ، تاریخ در ترازو ص ۶۸

۱۹ ـ رک ، ترکستان نامه ج ۱ ص ۳۶ ـ ۳۷

۲۰ ـ تاریخ طبری ج ۱ ، ص ۹۴

۲۱ ـ رک ، تاریخ در ترازو ، ص ۶۲

۲۲ ـ رک تاریخ ایران ، از نویسندگان شوروی ، ج ۱ ص ۱۰۸ ، ۱۰۹

امیرخسرو بلخی فرزند امیرسیف الدین بلخی

به قلم: د . ر . ف

امیر خسرو بلخی شاعر بزرگ زبان دری بحساب شمسی ۷۲ سال زیست ، مگر این مدت دراز را در کسب ادب ، نگارش ، شعر سرایی ، اطاعت به مادر ، ادای خدمت رسمی ، وپابندی به عرفان وارادت به مرشد، واستادی وتوجه به حال فرزندان وخانوادهٔ خود ، وخدمت خدای وخلق خدای سپری کرد .

وی در گلزار سخن وادب چون باغبانی بود ، که تحمل وشکیبایی مرد خار کشی را داشت ، وهرگز به تن پروری گردن ننهاد ، واین بیت مصداق حال خود اوست :

زان تن ناهل که گل نازک است　　　خار کش سوخته صد بار به

یمین الدین امیرخسرو ، که در ۷۲ سال زنده گی او ، سال وماهی بیهوده گذشته نمی یابیم ، این صفات نیکو را ، از جد مادری خویش عماد الملک (یکی از سران سپاه دربار دهلی) وپدر خویش ، امیرسیف الدین محمود لاچین ، به میراث گرفته بود . پدرش به شهادت «هفت اقلیم» (اثر امین احمد رازی) وشهادت «گلزار ابراهیم» و«سفینة الاولیاء» دارا شکوه ، و«خزانهٔ عامره» آزاد بلگرامی از اهل بلخ بود ، وبرای رهایی از حملات چنگیزیان ، از خراسان به

نه پناه برده بود . دولتشاه سمرقندی ، در «تذکرة الشعرا» و
وی او ، لطفعلی آذر ، در «آتشکده» پدر او را از اهل کیش ماوراءالنهر میدانند .

ملاعبدالنبی قزوینی ، صاحب تذکره میخانه (۱۰۲۸ هق) با
اله به کتابی که اکنون ناشناس است (بنام «مخزن الاخبار»)
گارد که تولد امیر خسرو ، بعد از مهاجرت پدرش از شمال ، در
رهند که از اعمال کابل است واقع شده است ، اما حقیقت را امیر
رو خود در «نه سپهر» که یکی از مثنویهای اوست بعد از وصف
گفته است :

«هست مرا مولد و ماوای و وطن» (سپهر سوم). البته دیگر نکات
من تذکرۀ میخانه قابل توجه و شایستۀ قبول است مینگارد که
شاعر امیر محمود از حدود قرشی به ولایت بلخ آمده در «سان چارك»
نکه چارك امروزی) اقامت اختیار کرده بود ، و از آنجا با قبیلۀ
د کوچ نموده در طور هند توطن کرد و بعد از حملۀ چنگیز خان
ی هند رفت .

استاد محمد وحید میرزا ، دانشمند هندی صاحب تحقیقات عمده
نده گانی و آثار و عصر تاریخی امیر خسرو و اظهار عقیده میکنند که
ش از اهل بلخ بود . و شاید جداو از کیش به قرشی و از قرشی به بلخ
ده بود و از آنجا به هند سفر کرده است و امیر خسرو در هند به
ان آمد . درین مختصر ، سنه ها را به هجری قمری آورده ایم تا
ابق ذهن خوانندۀ امروز با شد .

نخستین ثمرۀ شاعری

امیر خسرو بتاریخ ۶۵۱ ه ق (مطابق ۱۲۵۳ م) در پتیالی بجهان
ده است و آن از توابع «آگره» در ناحیتی بود که نام مؤمن
اد را نیز داشته و از کرانۀ رود گنگه دور نبود .

پدرش سابقا در خدمت سلطان شمس الدین التتمش بود و از ی نام سلطان لقب وشهرت شمسی وسلطانی را نیز گرفت. در سپاه م بر گزیده داشت. مردد لاور وجوانمرد بود. وی خود، ازادب رد ری، بهره یی نداشت بلکه امی بود (رجوع به مقدمهٔ «غرة مال») . مگرقدر دانش وهنررا میدانست، و کودك را به مکتب اد. مادر امیر خسرو «دولت ناز» دختریکی از بزرگان هند اب عماد الملك بود که مقام «راوت عرض» رداشت (مانند ر سپاه) وصاحب ثروت ومکنت وسخاوت بود. ازاینرو، مادر ر خسرو، درخانوادهٔ یکی از اهل دانش تربیت شده ازآداب ر بیگانه نبود، وامیر خسرو نقش او را در تربیت خویش میسرود ه پابوسی او خود راسرافراز میدانست.

امیر خسرو، در هفت سالگی، از پدر یتیم ماند. تربیت اورا جد درش به عهده گرفتند (سنه ۶۵۸ ه). درین زمان، برتخت دهلی، ر الدین محمود (فرزند رکن الدین فیروز شاه) نشسته بود مرد مهربان وپارسامنش وشایق خط خوش وشعردری (مگرفاقد به وضبط وربط) بود. درزمان او غیاث الدین بلبن (الغ قتلغ ن) عهده دار همه امور کشور بود، بعد ی که، بعد ازوفات ر الدین (۶۶۴ه) غیاث الدین بلبن برتخت دهلی نشست. این لان دهلی، باهیبت وشایق عظمت، وزرق وبرق بود، بعد یکه وانان میتانی پیشاپیش مو کب او باشمشیر برهنه میرفتند!

امیر خسرو، از آغاز کودکی، شوقمند شعر بود. چنان بنظر بد که از آغاز، نظامی گنجوی (متوفی در حدود ۶۰۳ه) را ع گذاشته، خمسه او را بارها خوانده واشعار آنرا ازبر کرده ت. درین زمان غزلیات سعدی شیرازی (متولد ۶۰۰ الی ۶۱۰ه) دست بدست استادان ودیا وآ موزنده گان شعر بود ومعلوم بود که امیر خسرو آنرا دوست میداشت چنانکه تا ثیر آن در

اولین دیوان شعر او مشهود است . امیر خسرو ، اشعار خاقانی (متوفی ۵۹۵ ه) وظهیر فاریابی (متوفی ۵۹۸ ه) را نیز خوانده بود چنانکه ازاینها ذکر کرده است . بعدها امیرخسرو از اشعار فردوسی (متوفی ۴۱۶ه) وسنائی (متوفی ۵۳۵ ه) نیز ذکر میکند. رویهمرفته از نبشته های امیرخسرو آشکار میشود که درغزل از سعدی، در مثنوی از نظامی ،ودرقصاید از رضی الدین نیشاپوری (متوفی ۵۹۸ه) ودر مواعظوحکم ازسنائی وخاقانی پیروی میکند این همه دراشعار سالیان ما بعدزندگی او آشکارمیگردد . هیچکسی ،درتاریخ ادب دری ،قدرت جمع آوردن همهٔ این تاثیرات را در شعر خویش نداشته است . شعرامیرخسرو ملتقای محاسن همه اشعار گذشتگان شعرای زبان دری است .

دوازده ساله بود که استادش خواجه اسدالدین را شعارش پسند آمد ،خواجه اسد الدین (یا سعدالدین یاعلاءالدین چنان که در نسخه های خطی آمده است) ادیب وخطاطبود وبا سربلندی، شاگرد خود را در مجالس بزرگان به اهل ادب معرفیمیکرد . امیرخسرو درمقدمهٔ اولین دیوان خود «تحفة الصغر» حکایت میکند ، که روزی استادش خواجه اسد الدین او را برای نوشتن نامهٔ نزد خواجه اصیل احضار کرده بود . آنجا ، خواجه عزالدین نیز حاضربود و کتاب شعر به دست داشت .خواجه اسد الدین باو گفت کتاب شعر را به کودك بدهد ، تابخواند . کودك آنرا با فصاحت خواند . خواجه اسدالدین گفت :شاگردم ،شعر نیز میگوید ،و حاضر است امتحان بگذراند .خواجه عز الدین از روی تفنن و نا باوری گفت : یك رباعی بگوی که در آن نام زلف و تخم مرغ وخربزه وتیر همه بیاید ! کودك قلم برداشت وپس از ساعتی این شعر را تقدیم کرد :

هر موی که دردوزلفهٔ آن صنم است
صد بیضهٔ عنبرین برآن موی ضم است
چون تیر ،مدان راست دلش را، زیرا
چون خربزه،دندانش میان شکم است !

حاضران متعجب شدند،و استاد او سر افراز گردید. پرسیدند: نامت چیست ؟ گفت خسرو. پرسیدند: پدرت کیست؟ گفت مرحوم امیر-سیف الدین سلطانی شمسی. گفتند: تخلص تو هم سلطانی باشد (ودر آغاز تخلص اوچنین بود) .

امیرخسرو گرچه زبان عربی، وشعر عربی ،وصرف ونحو آموخت مگرهمیشه اعتراف میکرد که اوزان وبحرهای شعررا از روی علم نمی‌شناخت میگوید کهچون تحصیل علوم رامیکرد ، ذهن او قافیه می‌سنجید .

مینویسد کهشانزده سالهبود و مفتی شمس الدین غریفی هنوز زنده بود. امیرخسرو اینبیت رابه پیروی کمال اصفهانی سروده به مفتی داد . وی بسی پسندید :

درخنده چوچشم مست تو ناز کند
ازروی تو گل ریختن آغاز کند :

یکی از دوستان مخلص وی تاج الدین زاهد، پیوسته اصرار میکرد تاامیر خسرو ، اوراق اشعار خود راگرد آورد واز مجموع آن دیوانی بسازد .

دربیست سالگی دریافت کهمجموع اشعارش کتابی شده است . (فایدبه پیروی ازسعدی) ،خواست اولین کتاب را بشکل دیوان شعردورهٔ صغارت بسازد . این کار راجرا کرد. ونام آنرا «تحفة-الصغر» نهادو درآن اشعار ۱۶ تا ۱۹ سالگی را جمع کرد . (تحقیق علمی نشان میدهد بعضی از اشعاربا بعدخودرا نیزدر همین دیوان اولخود شامل کرده است) .

درا ینجا غزلی را از «تحفة الصغر» نمونه می‌آریم ، تا خوانندهٔ از روی‌آن برنخستین اشعار او حکم بکند :

شمع فلك برآمد ، با آتشین زبانه
ساقی نامسلمان، درده می مغانه !
کشتی من روان کن، ما تا کناره یابیم
دریای غم ندارد، چون هیچ جا کرانه
نی‌نی که از رخ خود، بیهوش کن که باری
یکدم خلاص یابیم ، از محنت زمانه
رو تا رویم بیرون ، دستم بگردن تو
تو بیخود صبوحی، من بیهش زمانه.
ای مه غلام حسنت ، چون در خمار باشی
نی روی خواب شسته، نه موی کرده شانه
مطرب ، برود خود زن، دستی بیاد یاران
وین زهد خشك ما را، ترکن بیك ترانه
خسرو خراب مطرب ، تو مست نازو سرخوش
ماند در چنین نشاطی، يك رقص عاشقانه

این پارچه غزل مشهور سعدی را از بخش «طیبات» او بخاطر میدهد که امیر خسرو از آن پیروی کرده است :

برمی زند ز مشرق، شمع فلك زبانه
ای ساقی صبوحی، در ده می شبانه!

امیرخسرو خود گفته بود :

جلد سخنم دارد، شیرازهٔ شیرازی!

۲- آغاز جوانی تا سی‌سالگی

امیرخسرو، در دیباچهٔ «غرة الکمال» می‌نگارد ، که چون خود بیست ساله بود ، جدش عماد الملك (در صدو سیزده سالگی) از جهان

ت. امیرخسرو نزد یکی ازاعیان، یعنی برادرزادهٔ سلطان دهلی م
مخان معظم کیشلو خان (یا کیشلی خان)، معروف به چهجو (بضم
وجیم) مقرب شد، ودوسال شاعرو ندیم او بود (چنانکه قصایدی در
ح او سروده است). میغو یسد که در خانهٔ خان معظم، مجلس
ود (البته مخفی ازسلطان پارسا منش) برپا بود وشاهزادهٔ خورد
اخان (ابن عم خان معظم) نیز (نهان از پدر) آمده بود. درآن
س هوش وانبساط، دو ادیب بزرگ آنزمان، شمس الدین دبیرو
ی اثیر (هردو دوستان مهربان امیرخسرو) نیز حاضر بودند. امیر
سرو، اشعار خودرا بخواندند، وهمه را پسند آمد. شهزاده بغرا
ان (که مهمان بود)، به وی یك طبق سکه سیم بخشش داد. امیر
سرو، همینکار که خان، در مزاج به غایت غیور بود، ودر سیمای
اثررنجش نمایان گشت، وپس ازآن شب، امیرخسرو را درخانهٔ خویش
ه نداد. امیرخسرو ترسید از کشلو خان آسیب دیگری بوی برسد، وعازم
مارسامانه (واقع نا حیهٔ ملتان) شدو بخدمت شهزاده بغرا خان
(که به امر پدرد ر آنجا سپر حملهٔ همه سالهٔ مغولان بعدی
لاف چنگز شده بود) رسید.

واقعه دیگر سبب حوادث نوینی در زندگانی امیر خسرو شد. در
رق قلمرو هند، والی بنگال پرچم استقلال بلند کرد، وخودرا به نام
غیث الدین ملقب ساخت (۶۷۶ه). سلطان خود، از دهلی برای
و شمالی ووباسپاه گران رفت، وشهزاده بغراخان فرزند خودرا
زاز سامانه طلب کرد.

امیر خسرو، جوان ۲۶ ساله در رکاب شهزاده بغراخان، عازم
نگال شد ازآن سفر، و دشواری گذشتن ازابهای بنگال حکایت
یکند. سلطان، طغرل را شکست داد. طغرل در جنگ کشته شد.
لطان، بجای وی، فرزند خود بغراخان را والی بنگال مقرر کرد.
ه این گونه، امیرخسرو در محضر بغراخان، مدتی مقیم سرزمین بنگال

شد. یاران او، ملک شمس الدین دبیر و قاضی اثیر، اصرار داشتند تا
آنکه در چنگال یا ایشان بماند. مگر امیرخسرو را (چنانکه خود می نویسد)
«فراق عزیزان» گریبانگیر بود. رخصت گرفت، و به دهلی سفر کرد
. یکی از این عزیزان، مادرش بود: «دولت ناز» دختر مرحوم عماد
الملک. دو برادر او را نیز از روی آثار امیر خسروی شناسیم:
یکی برادر بزرگ او که جانشین پدر خود، بنام عز الدین علیشاه، و
دیگر امیر حسام الدین قتلغ مبارک، برادر کهتر او که در سپاه مقامی
یافت. از آثار امیرخسرو در نیافته ایم که از این سالهای بیست و شش
و بیست و هفت سالگی، زوجه یی (یا زوجه ها) و کودکانی داشت یا نداشت
تا فراق ایشان نیز او را گریبان گیر باشد!

وصال «عزیزان» بسیار دوام نکرد، زیرا، امیرخسرو در خدمت
سلطانزادهٔ بزرگ که محمد قاآن، به ملتان رفت. سلطان غیاث الدین بلبن،
ولیعهد خود محمد قاآن را به ملتان فرستاده بود، تا تنظیم امور را
بکف گرفته، سلطنت را از حملات پیهم مغولان، یعنی اخلاف چنگیز
نگهبان شود. در محضر شاهزاده محمد قاآن در ملتان، شاعران و
ادبا بسیار بودند. محمد قاآن یک رساله جنگ (مجموعه) اشعار دری
شامل بیست هزار بیت داشت. شاعرانی چند نجم الدین حسن سجزی
که نامش را معمولا سنجری نوشته اند) یار و دوست امیرخسرو، نیز آنجا بود.
خسرو «مصحف دار» و حسن «دوات دار» سلطانزاده بود این دو عنوان
لقب های اهل دیوان و انشاء و امور دبیری بود.

این اقامت ملتان چهار سال دوام کرد. امیر خسرو، در رکاب
سلطانزاده محمد قاآن، در آن حوالی، و بسوی پنجاب، سفرها کرد. در
این گشت و گذار دسته های افغانان را، که در قلعه ها جایگزین بوده
سلطنت هند را از حملات مغولان پاسبانی میکردند، ملاقی گردید.

آنان که از روی گمان، ملاقات سعدی شیرازی و امیرخسرو را
ممکن شمرده اند (بشمول جامی هروی و دولتشاه سمرقندی، و لطفعلی

آذر در «آتشکده» وصاحب «جواهرالاسرار» باید، این ملاقات را در
این عهد قرار دهند. در این صورت عمر سعدی شیرازی، در حدود هفتاد سال
بازیاده میشد. اما چنانکه استاد وحید میرزا، بعد از تحقیق تاریخی
شرح میدهد، وقوع این ملاقات صحت تاریخی ندارد، امیرخسرو، سر
تا سر زندگی از سعدی تمجید کرده مگر او که وقایع کوچک را درج میکرد
گاهی ننوشته است که بدیدار سعدی رسیده است. در اواخر ۶۸۳ ه،
حمله مغولان، از جانب خراسان تکرار شد. ایشان، از نیم قرن به
آنسو بلخ، بدخشان، بادغیس غور، هری، بامیان غزنین و کابل را
بدست داشتند، جنگ بزرگ که در نزدیکی آب لاهور واقع شد در آغاز
سپاه مغول غلبه نکرد. مگر در اثر یک تصادم ناگهانی وغیر مترقب
سلطان زاده محمد قاآن، بشهادت رسید. امیرخسرو که در رکاب شاهزاده
بود، بدست دشمن اسیر شد. در طی راه، پاسبان مغلی او، که او
را در اسارت مسی داشت، در اثر زیان تابش شدید خورشید و تشنگی
و ناگهان آب یافتن و زیاد نوشیدن، مرد. امیرخسرو، با همه عطش
اندکی لب تر کرد و ننوشید زنده ماند و فرار کرد. (این حکایه را
بعدها در «مثنوی خضرخانی» آورده است) شاعر جوان که از
هلاک نجات یافته بود، بدیدار عزیزان بدهلی و پتیالی بر گشت.

این ایام گوشه نشینی را، برای گردآوردن دیوان دوم غنیمت
شمرده باشد، چنانکه در ۶۸۳ ه یا ۶۸۴ ه یعنی (۱۳سالگی) دیوان خود را
به نام «وسط الحیاة» جمع کرد. اینک از آن دیوان، که دارای دیباچه و
مقدمه، حمد و نعت و قصیده هاست، چند بیتی را از یک شعر آن می گزینیم
، تا نمونه ای هم از اندیشه ازین زمان جوانی او خوانده شود و درک گردد
که عقاید او چون خردمندان جهان دیده موسپید بود:

اهل خرد که از همه عالم بریده اند

دانند خرد که از چه بگنج آرمیده اند

دانندگان که وقت جهان خوش بدیده اند
خوش وقتشان که گوشهٔ عزلت گزیده اند

برتر جهان جمازهٔ همت که کاهلند
آن بختیان که سدره وطوبی چریده اند

جان نیز نیست با دگران زین گروه را
کز بهر عزم عالم وحدت جریده اند

ناروفته، ره رونده به جای نمی رسد
ناچار رفته اند ره، آنکه رسیده اند

وان جان کنان که در غم مالست جا نشان
جان داده اند و پارهٔ خاکی خریده اند

خسرو مگوی بد که درین گنبد از صدا
خلق آنچه گفته اند همان راشنیده اند

اینک نمونهٔ دیگر ازین دیوان :

ما و عشق یار اگر در قبله ور در میکده
عاشقان دوست را با کفر و ایمان کار نیست

یکقدم برجان خود نه یکقدم بر دو جهان
زین نکوتر، رهروان عشق را رفتار نیست

۳ کمال جوانی تا چهل سالگی

آغاز مثنوی نگاری

شهادت سلطان زاده محمد قاآن سبب اندوه بیکران سلطان غیاث الدین بلبن گردید. خود بسیار سالخورده بود نواده خود، پسر سلطان زاده شهید را ولیعهد ساخت زیرا پسر دیگر خود بغرا خان والی بنگال را که با سلوک نامطلوب باعث آزرده گی او شده بود.

در ۶۸۶ه سلطان وفات یافت. ملک الامرا که در دربار قدرت داشت وصیت سلطان را رعایت نکرد و کیقباد پسر بغرا خان نواده شاه متوفی را بر تخت دهلی نشانید وی جوانی ۱۸ ساله و عیاش بود. در عهد او مردم ناقابل اعتماد در دربار دهلی غلبه یافتند. امیر خسرو بدیدار عزیزان خود در دهلی و پتیالی رسیده بود سلطان او را بدربار خود خواست مگر وی شانه خالی کرد و به خدمت ملک اختیار الدین علی بن ایبک ملقب به حاتم خان رفت که سرجاندار بود.

بغرا خان در بنگال ون از وفات پدر و از جلوس پسر نوجوان بی تجربه و تن پرور خویش باخبر شد قیام کرد. وی خود را وارث پدر می شمرد.

سپاه پدر از بنگال و سپاه پسر از دهلی بحرکت افتاد. هردو سپاه در کنار رود گهاگره (از معاونان رود گنگ) باهم روبرو شدند. مگر پدر و پسر از جنگ دست گرفته، مصالحه، و موافقه نمودند که پسر در دهلی و پدر مستقل در بنگال بر تخت حکمروائی برقرار باشند. شمس الدین دبیر از همراهان بغرا خان بود و در عملی شدن این موافقت مصلحت آمیز کوشش سود مند کرد امیرخسرو بمعیت حاتم خان جز سپاه دهلی بود. و با کمال شادمانی دوستان مهربان و ادیب خود ملک شمس الدین دبیر و قاضی اثیر را در جمله همراهان بغرا خان در یافت این آشتی را نزد یکی دوا ختر نیک یعنی «قران السعدین» نامیدند.

امیر خسرو بعد از این مصالحت در خدمت حاتم خان بود. در اوده (بفتح الف و وسکون د از وها متصل هندی تلفظ شود) چون فراق عزیزان دامنگیر او گردید از حضور حاتم خان رخصت خواست و رهسپار دهلی شد. در آنجا بعد از دیدار عزیزان احضار عهد سلطان از وی خواهش کرد تا حکایه ملاقی شدن و مصالحه

خودش و پدرش را بنظم بیارد امیر خسرو باخشنودی پذیرفت زیرا کیقباد (باهمه عشرت طلبی) جوان باسواد و مشتاق ادب وشعر بود امیر خسرو از چند گاهی به اینسو آرزو داشت مجموعهٔ اشعار در وصف همه چیز که نیکوست به نام «مجمع الاوصاف» تصنیف کند این فرصت را گرامی شمرد تا مثنوی شامل واقعه مصالحت پدر و پسر و نیز توصیف همه چیز بنگارد یعنی سفینه شعر که شامل هردو مطلب باشد چنین بود که در سال ۶۸۸ه (یعنی در ۳۶ سالگی) کتابی را که اکثر اهل نظر شاهکارش می شمارند یعنی قران السعدین را سرود اینك در اینجا چند بیت از آن شرح آشتی پدر و پسر و لحظه دیدار می آریم:

یکدگر آورده به آغوش تنگ
هردو نمودند زمانی درنگ
از پس دیری که به خویش آمدند
همدگر از عذر به پیش آمدند
گفت پسر با پدر اینك سریر
جای تو من بنده فرمان پذیر
باز پدر گفت که این ظن مبر
کاز پسر افسر بر باید پدر

چنانکه دیده میشود، امیرخسرو در این مثنوی، پیرو استاد گنجه است و این اشعار او، ابیات «مخزن الاسرار» نظامی را به خاطر می‌دهد وامیرخسرو از این پیروی نظامی، اظهار سرافرازی میکند.

عهد سلطنت معز الدین کیقباد کوتاه بود در ۶۸۹ه فیروزشاه جلال الدین مؤسس سلطنت خلجی بر تخت نشست. وی پیرمرد هفتاد ساله مهربان دلاور و شایستهٔ مقام خود بود امیرخسرو همچنان در دربار مقام عمده داشت، و «مصحف دار سلطان» یعنی متکفل امور دبیری و

نگارش واسناد واوراق» بود. سالانه دوازده هزار «تنکه» مواجب داشت.

امیرخسرو، دوسال پس از تألیف «قران السعدین» در سال ۶۸۹ﻫ (یعنی ۳۸ سالگی) مثنوی بسیار کوتاهتر از «قران السعدین» بنام «مفتاح الفتوح» سرود چون تعداد اندك اوراق آن را شایسته شیرازه بندی بحیث کتاب جدا گانه نیافت، مثنوی را شامل سومین دیوان خود «غرة الکمال» نمود. در «مفتاح الفتوح» شرح قیام ملك چهجو کیشلی خان (برادرزاده سلطان بلبن و فتح جهاین) نزد یك رنتهمور آمده است کیشلی خان مغلوب سلطان گردید، که او را عفو کرد و والی ملتان ساخت.

دیوان «غرة الکمال» در سال ۶۹۲ ﻫ، یعنی درچهل سالگی جمع کرد. برآن دیباچه مفصل و غرایی به نثر نوشت که منشای معلومات ارزشمند راجع به زنده گی وی و وضع شعروادب دری در آن زمان ونظر او درین زمینه می باشد. این دیباچه را محققان بحیث یك اثر مستقل ارج می نهند

اینك سطری چند از دیباچه غرة الکمال که نمونه نثر او درین عهد است: از تاریخ سنه خمس ثمانین وستمائه، که سی وچهار ساله بودم تاغایت هرچه برسر راین دیوان جمع آمده بود همه درین دفتر ثبت افتاد. وبعد ازین هرچه جمع گردد درین کارخانه خرج شود. ان‌شاءالله بزرگانی که من گدا، این خرده چندرا از دریوزه درهای یشان یافته ام ایشان اند... وایشان اند که این تقدرا نیکو شناسند وهرنا قدری نشناسد...

یکی ازایشان مولانا شهاب الدین والحق، شهاب ثاقب که در لطافت طبع آتش پاره آب است ودردل شب روشن روش ورا انوار

عجیب خبر آرد . . دوم قاضی سراج السلطنة که نور سراج رستی از زبان او بطاق فلک سر کشیده است . . . سوم برادر تاج الدین زاهد ، که میان پادشاهان سخن ، آن سر آمده را فرق مسلم است . . . چهارم برادر علاء الدین علی . . دوستی موافق وواقف ومنصف که نه روی من نگهدارد ، و نه پشت به انصاف کند ، ز آنجا که راستی قلم اوست ، در صحیفه من کذاب جز قلم را ستی نکند ! زهی علی ! صدق زبانش از خلق محمدی حکایت می کند ! !

ازین کلمات به تواضع و فروتنی امیرخسرو ، به محبت او به دوستان و یاران (که ایشان را درین اثر « برادر » نامیده است) به نیکویی می توان پی برد .

البته علاء الدین یا عزالدین علی شاه برادر واقعی او بود قصاید غزلیات ، رباعیات و ترجیع بند ، غرة الکمال قابل توجه و نمونه اشعار زیبای امیرخسرو در کمال جوانی است

و اینک چند بیت را اینجا نمونه می آریم تا بشعر سرایی او درین عهد کمال نظری افگنیم

بهار ، بی رخ گلرنگ تو چه کار آید
مرا یك آمدنت به که ده بهار آید

مرا چو موی سرت ساخت چشم جادویت
که موی سرزبی جادویی به کار آید

هزار کشته بفتراك گیسو آویزان
همی رود چو سواری که از شکار آید

غم تو بار گران است لیك چون از تست
دلم گران نشود گر هزار بار آید

تو بی مراد دل و کی بود ز آمدنت
مراد خسرو بیچاره در کنار آید

۴-پایان جوانی وآغاز پیری

عهدمثنوی های خمسه

درین سالها ،جنگ های علاوالدین (دامادو برادرزادهٔسلطان) در «دیو گیری» ، (۶۹۱ھ)و حمله ارغو خان مغول (۶۹۲)جالب توجه بود . علاء الدین از«دیو گوری» گنج وغنیمت آورد ودر قلعهٔ «کره» جاداد . در سال ما بعد ، ارغو خان ، مغلوب سلطان دهلی گرد یدند . وی با سپاهیان خود مسلمان شده همه ساکن غیاث پور گرد یدنـد . بتاریـخ ۲۳ ذی الحجه ۶۹۵ ھ علاء الدین هم خود سلطان را بـه قلعه « کره » دعوت کرده از بیکاران و ستمکرانه بقتل رسانیده و سوس دهلی را گرفته برتخت نشست .

در اشعار امیر خسرو ، ذکر بعضی این و قایع در ضمن اشعار مدح وغیره آمده است .

عهد سلطان علاء الدین محمد شاه خلجی ، با حمله دیگر مغول از سوی خراسان وغزنین بسوی هند ، آغـاز شد .

الماس خان ، ملقب به الغ خا ن ، برادر سلطان ایشا ن را مغلوب کرد ۶۹۷-۶۹۸ھ ، سلطا ن ، خود در جنگ‌و فتح گجر ات اشتراك کرد . در همانسال ، حمله شدید مغول واقع شد ، که دهلی را دو ماه محاصره کردند . از درآمدن ایشان‌درپایتخت چیزی نمانده بود ،اما ناگهان ،محاصره را قطع کرده به خراسان برگشتند . مردم این واقعه را نتیجهٔ کرامات پاکان و نیکان(واز آنجملهٔ نظام الدین اولیاء) دانستند .

قابل توجه است ، که در عهد سلطان علاء الد ین محمد خلجی امیر خسرو (بجز چند مدح‌در دیوا ن «بقیهٔ‌نقیه»ودر آغاز مثنوی های خمسه) مثنوی یا کتاب نثر خاصی ، در شرح فتوحات ننو شته است . آیا سلوك سلطان راطوری دانسته است ، که‌نگارش وقایع

آن سالها را شاید ه شعر سرایی خود نشمرده است ؟ شاید این حالت فکری بود که شاعر را در سن ۴۷ سالگی ، آرزو مند ومتوجه داستانسرایی، وتالیف مثنوی های خمسه (درجواب خمسهٔ نظامی) کرد.

استاد گنجه ، مثنوی های خمسه را به فواصل ، ودر عرصهٔ بسیار طویل تقریباً نیم قرن سروده بود (مخزن الاسرار ۵۵۲ هـ - خسرو وشیرین از ۵۷۳ هـ تا ۵۷۶ هـ - لیلی و مجنون ۵۸۰ هـ - هفت پیکر ۵۹۳ هـ - شرف نامه در حدود ۵۹۹ هـ - اقبال نامه درحدود ۵۹۹ هـ)

اما امیرخسرو ، در مدت اندک ، کمتر از سه سال ، خمسهٔ خویش را تالیف کرد (مطلع الانوار - خسرو وشیرین ومجنون ولیلی هرسه مثنوی در ۶۹۸ هـ آئینه سکندری در ۶۹۹ وهشت بهشت در ۷۰۱ هـ)

در یکی از ین مثنویها ، (مجنون ولیلی) شاعر از مشاغل رسمی خود شکایت کرده است که مانع و قف شدن فکر و او قات او به شاعری و ادب می شد نخست از نظامی گنجوی ذکر می کند :

آن گنج فشان گنجه پرورد	بود ست بدین متاع درخورد
وانکه زجهان فراغ جسته	وز شغل زمانه دست شسته
یاری نه بدل، مگرهمین بار	کاری نه د گرمگر همین کار
گنجی و دلی زمحنت آزاد	آسوده گی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نامی	اسباب معاش را نظامی
مسکین من ممتمند بی توش	ازسوختگی چودیگ در جوش
شب تاسحر و زصبح تاشام	در گوشهٔ غم نگیرم آرام
باشم، زبرای نفس خود رای	پیش چوخودی، ستاده برپای
گرازپس هفته ، بی ، زمانی	یابم ز فراغ دل نشانی
سهل است به فرصتی چنان تنگ	کاوند چه زربرا رد ازسنگ؟
باا ینهمه ، هر که بیند این گنج	معلوم کند حد سخن سنج

امیر خسرو ، اگرچه باری گفته است که شعر او وزلزله در گور نظامی فکنده ، اما این مصرع را بمعنی مقابله با نظامی

نگفته است . در چند ین جا به استادی نظامی ، و به پیروی خود از وی اعتراف می کند . اگر صحبت های زندگی رسمی و کار دولتی در بار سلاطین دهلی را در نظر بگیریم ، در می یابیم که تالیف خمسه ،درین عرصهٔ ضیق زمان، قابل قدر بوده است(چنانکه این مطلب را نورا لدین عبدا لرحمان جامی ،دو قرن پس ازامیرخسرو در هفت اورنگ تصدیق می کند .)

امیر خسرو (به پیروی نظامی) باآوردن مدح وذکر بعضی وقایع زمان و نصیحت به فرزند ، و مرثیه ها ، در اشعارخمسه، ما را از رویدادهای زندگانی شخصی خوددرین عهد باخبرمی سازد .چنانکه در می یابیم فرزند او عین الدین خضر ، در ۴۴ سالگی او متولد گردیده ، ودر سالهای دشوار جنگهای گجرات و حملهٔ مغول (۶۹۸)مادر و برادر کهترش حسام الدین مبارک قتلغ (که مرد سپاهی بود) ازجهان رفته اند . وفات مادر مهربان، که امیرخسرو دست بوسی اورا پیوسته مایهٔ بختیاری میشمارد ، شاعر ۴۴ ساله را بهمبتلای اندوه گران کرد . اشعاروی در وصف مقام مادر قابل توجه است. بعداً در ۴۶سالگی تولد دخترش «عفیفه» موجب شادمانی او گردید. اگرچه امیر خسرو درآن عهد، غزلهای زیبا سروده مادرین بخش مقاله ازهر یك ازمثنوی های خمسهٔ امیرخسرو ،چند بیت رامی آریم تاخوانده ، نمونهٔ اشعاراو را دراین عهدزندگانی قدردانی کند :

ازمطلع الانوار (۶۹۸ه) این چند بیت را در علومقام انسان نمونه می‌آریم :

ای ز ازل گوهرپاك آمده	گوهر تو زیور خاك آمده
خودزپدر گرچه کنون آمدی	با پدر ازجملهٔ برون آمدی
نور توهنگامهٔ انجم شکست	دست تو تسبیح ملایك گسست
جان وجهان همه عالم تویی	وانچه نگنجد به جهان هم تویی
گنج خدا را تو کلیدآمدی	نه زمی باز بچه پدید آمدی

هیچکس رەسوی بالا نیافت
تاقدم از همت والا نساخت

برتروی‌یکقد م ازجای‌خویش
تانهی‌بردو جهان‌پای خویش

ﺍ زمثنوی شیرین وخسرو (۵۶۹۸) چندبیت را درعشرت کرد ن خسرو وشیرین می‌آریم :

گهی سرپیش‌یکد یگر نهاد ند
گهی درپای یکدیگر فتاد ند

گه‌او درزلف ا ین‌شبگیر کردی
بگر دن زلف راز نجیر کردی

گهی‌این جعد اوبگشادی ازناز
دل‌در مانده را کردی گره باز

گه‌آن جعد تی ا زوخون دل تنگ
بدین‌دعوی زدی درد امنش چنگ

گه‌ان، با این عتاب‌اندیشه گشتی
شفاعت خواه جرم خویش گشتی

که این افسا نهای ناز گفتی
زهجر ان سرگذشتی باز گفتی

درآن مجلس که‌بود ازعشق بازار
خرد در خواب بود وفتنه بیدار

زبس عشرت همه‌شب تاسحر گاه
بهشت این جهانی بودي خرگاه

ﺍ زمثنوی «هشت بهت » (۵۷۰۱) اینك چندبیت‌را که ا ندرزوه دخترش «عفیفه» است می‌آر یم :

ای زعفت فگنده برقع نور
هم‌عفیفه بنام وهم مستور

ای تنت را بجان من پیوند
که همم مادری و هم فرزند

از عروسی شوی چو در خور تخت
عصمتت خواهم اول آنگه بخت

زمنت آنچه اولین پند است
جهد بر طاعت خداوند است

پاك تن باش همچو آب سپهر
بلکه پاکیزه تر از چشمهٔ مهر

گرچه زر با شدت فراخ بچنگ
تا ندا ری زدوك و سوزن ننگ

دوك و سوزن گذاشتن نه فن است
آلت پرده پوشی بدن است

ذات بی جفت بایدت به نهفت
با همه طاق باش جز با جفت

بوفا با حلال یاری کن
نعمتش را حلال خواری کن

از عروسان خزینه داری به
راست گویی و راستکاری به

مرد اگر یك قراضه کار کند
زن ، به کدبانویی ، هزار کند

چون ز شوخرج زن فزون باشد
حال سامان خانه چون باشد ؟!

در پایان هشت بهشت از ختم مثنوی های خمسه ذکر کرده ،
جواب خرده گیران بیخرد را از زبان سزاوار ایشان میدهد ، اما به
استادی مولانا شهاب الدین دانشمند و ادیب بزرگ عصر خویش
با کمال فروتنی اعتراف می کند :

شکر حق را که از خزاین غیب
ریخت چندان جواهرم در جیب
که از آن نقد قیمتی به سه سال
کردم این پنج گنج مالامال
یک یک این پنج نامه تا پایان
عرضه کردم به چشم دانایان
هر کسی را چنانکه روی نمود
در بد و نیک گفت و گوی نمود
زین همه ناقدان نکته شناس
هر کسی زد دمی به وهم و قیاس
لیک آن کاندرین خزاین پر
مهرهٔ قلب دور کرد ز در
نیست الا شه آن جهان علوم
که شدش هرچه در جهان معلوم
بسکه در علم راست تدبیر است
راستی هم شهاب و هم تیر است
راستی سان اندرو به صواب
چون الف راست در میان شهاب
او شهاب و دل و تنش زاخیار
تیرین مشارق الانوار
من به وی عرضه کرده نامهٔ خویش
او، باصلاح رانده خامهٔ خویش
دیده هر بیت را رقم به رقم
رنج برخود نهاد و منت هم
شمع من یافته ضیاء از وی
مس من گشته کیمیا از وی!

اکادمیسین داکتر جاوید

نقش افغانیان در تلفیق، ترکیب فرهنگ التقاطی ومختلط هند

افغانستان امروز یا آریانای باستان نظر به وضع جغرافیایی و
طبیعت خاص خود، همواره گذرگاه کاروانهای تجارتی، تجلیگاه
اندیشه های ملل مختلف، نقطهٔ تلاقی فرهنگ ها و ثقافت
های گوناگون بوده است.

این کشور کهنسال با استعداد، خصوصیت و ظرفیت ویژه یی که
داشته در این کشاکش ها، با آنهمه مظاهر مدنیت، و حضارت را
درخود حل و مزج کرده و با جوهر مایه آنهمه تهذیب ها را با آیین
و فرهنگ محلی در آمیخته و در طول روزگارها بدان رنگ و آهنگ
تازه داده است.

سایه روشن های از افکار و عقائد بودایی، برهمنی، مانی،
زردشتی و نظائر آنها، آثار و صنادید هخامنشی، کوشانی، سکایی
ساسانی، یونانی، هندی و امثال آن در هر گوشه و کنار مملکت شاهد زندهٔ
مدعای ماست.

مقارن ظهور اسلام که مسلمانان تبلیغ و نشر دین مبین اسلام
را وجههٔ همت خود قرار داده بودند توجه بسوی هند زرخیز و پرنعم
بیش از پیش معطوف گشت. موازی بدان عصارهٔ این فرهنگ نو بهم
و قدیم با پرداز و اندازی از آداب و شعائر اسلام، عرفان عمیق و

پرحرارت آن از مجرای تنگه ها و معبر های افغانستان توسط جهان گشایان، تاجران، مهاجران، و عارفان وارد هند کبیر (هند و پاکستان) شد و به سرور شعشه آن به اطراف و اکناف این سامان پرتو افگند. در تمام این ادوار از آغاز تا انجام، حامل، سفیر و مبشر این پیام و رسالت زبان سحر آفرین فارسی دری بوده است. زبان شرین پارسی که هنوز تازه رو به بالنده گی و شگوفایی گذاشته بود در قلمرو هند از وجاهت و مقام والایی برخورداری یافت. جامعه هند این زبان را، نه بعنوان زبان غالب و فاتح پذیرا آمدند بلکه آنرا بعنوان یگانه زبان پر حلاوت و لطافت، ساده و آسان استقبال کردند و در پی تحصیل و گسترش آن بر آمدند. بر اثر توجه و علاقمندی باین زبان، نخستین بار شهر لاهور ملجا و ملاذ شعرا و علما گردید. دیری نگذشت که سخن سرایان نامداری از میان هندیان اعم از مسلمان و هند و برخاستند که تا امروز مایهٔ نازش و بالش فارسی گوهران است.

شعر و ادب دری که گرانبار از اندیشه و عواطف والای انسانی بود با طبع ملایم و اعتدال پسند هند برابر افتاد و در نتیجهٔ آمیزش با سنن، ثقافت و تهذیب ملی و محلی هند غنی تر و پرمایه تر شد. یکی از عناصریکه در غنا و گسترش این فرهنگ نقش عمده و اساسی داشته فروغ جان پرور و انسان ساز معارف و معالم اسلامی است. زبان دری با الهام از ین سرچشمه زلال و منبع پرفیض و لایزال خود را برای بیان هر گونه فکر و ذکر، تصویر و خیال آماده ساخت و در اندک زمان بر اثر همت دانشمندان و حمایت بسی از شاهان و امرا قدر و رونق بیمزایافت و دامنهٔ پخش و اشاعهٔ آن وسیع تر شد.

زبان، ادب و فرهنگ ما که پیامی از صلح و صفا، مهر و وفا، برادری و برابری کمال روحانی و انسان دوستی و بالاخره شناخت حقیقت و محبت بخدا داشت ذهن هندیان را به حیات اجتماعی، فکری و قیام معنوی معطوف ساخت و اسباب و موجبات پیستگی عمیق و

همبستگی درونی دسته ها را ارائه کرد . به عبارت دیگر زبان فارسی چون فریادی بیداری در بدن یخ بسته هندیا اعجاز مسیحایی خود روح نودمید و چون شمامه بهاری هوای تازه بار مغان آورد مقصود از زبان دری بحث در باره سر گذشت یك زبان نیست معرفی یك فرهنگ و تهذیب متعالی یك مکتب گرانقدر انسان دوستی وحدیث عرفان روح و اشراق دل است.

صوفیان اسلام وعرفای بیدار دل ما که مصلحان وسلطان روحانی بوده اند این زبان را که اغلب زبان مادری شان بود بهترین و آسانترین کلید وسیله برای بیان افکار وعقاید، تعالیم و آداب خود تشخیص دادند وآنرا به منظور تربیت مغز ودماغ مردم بکار بستند ه ای بسا که خود شاعر بودند و از سر ذوق واستعداد طبع آزمایی می کردند. درتمام احوال نقش صوفیان در ترویج و تعمیم این زبان به مقصد آموزش و پرورش روحانی، تزکیه نفس وصفای قلب بسیار پرارزش، مهم وپویا بوده است از اینکه این روشن ضمیران در بین مردم بسر می بردند بزبان عامه سخن می گفتند ساده وروشن می نوشتند در نتیجه ذوق سلیم وسلیقه مستقیم آنان ودیگر سخن سرایان زبان دری پاکیزه تر ولطیف ترشد. افاضات وارشادات، معارف وحکم مکتوبات و ملفوظات صوفیان به این زبان نزاهت و ظرافت، توانمندی و معنویت بیشتر بخشید. چون گفتارشان سرشار از سوز عشق ودرد وگداز بود بیشتر به دل هامی نشست و در اذهان و نفوس اثرو نفوذ می کرد باین ترتیب طرز فکر، نحوه اندیشه وسبك اطوار ومعاشرت خراسانیان آزاده در ذهن و دماغ هند که خود مجموعه کثیر المذاهب بود راه یافت ومبادی تصوف اسلامی که چاشنی از قند پارسی داشت بامذاق هندیان ساز گار افتاد.

تاثیر اعجاب آمیز زبان دری از لحاظ لغات ها، مفردات، تعبیرات، ضرب الامثال، نحوه بیان وانواع کلام در تمام زبانهای هند تا ملاحه

وشن ومشهود است. رشد و نمود برج باشاه زبان محلی دهلی و سرانجام تولد
بان شیرین ریخته یا اردو، ثمرهٔ تماس یا نتیجهٔ اثربخشی زبان فارسی و ترکی
با سنسکریت یا پراکریت است. از آنجا که رونق عروج و ارتقای ادب و فرهنگ
اردو از همین مجرا و منبع پرفیض صورت گرفته میتوان گفت که پیشرفت و
وانمندی زبان اردو که وارث بحق زبان فارسی است مستقیما مربوط و منوط
به کیفیت و مقدار استفاده و برداشت از زبان فارسی و غور و تفحص
در دریای بیکران ادب آنست. خلاصه زبان دری با نماد یکه از فضا
ئل و مکارم انسانی داشته در این بریهٔ خاص زمانی مدار و مایه ئی
برای فرهنگ و تهذیب سراسری هند گردید و با اختلاط با بینش و دانش
هندی در همبستگی ملی و فرهنگی هند، یکدلی و یک جهتی ملل مختلف آن
طرح همزیستی مسالمت آمیز این شبه قاره نقش عظیم داشته است
چنانچه در نتیجه همین اثرپذیری ها و تماس های مستمر و مستدام یک
ترکیب اجتماعی نوینی بوجود آمد.

زبان و ادب فارسی دری در طی بیش از ده صد سال نفوذ و سیطره خود
در سرزمین بوم هند از شان و وجاهت، اقبال و مقام خاصی برخوردار بوده
سمبول تهذیب، نشانه تشخیص و اعتبار و مظهر اشرافیت بشمار می رفته
است. خواص و عوام به آن یکنوع قدسیت قائل بودند. برای روشنفکر
ان مقبول ترین و محبوب ترین زبان و یگانه وسیله تحصیل علم و کمال
و نیل بر منصب و مال بود. امرا و اعیان بداشتن نسخه های مرغوب و
معتبر افتخار می کردند و به نوازش و پرورش شعرا و علما می پرداختند.
یکی علل و عوامل هبوط این ستارهٔ رخشان در افق هند آنست که پس
از تسلط انگلیس دیگر این زبان زردبانی برای ترقی و تعالی و وسیله
ئی برای ثروت اندوزی، احراز معاش و شرط ورود به خدمات دولتی
نبوده است. تنها کسانیکه به امر تحقیق در تاریخ و فرهنگ هند اشتغال
دارند خود را نیازمند تحصیل این زبان میدانند. حقا که مطالعه و
بررسی اسناد، آثار و ماخذ پارسی برای درک و شناخت اصالت و ما-
هیت زنده گانی جامعه و گذشته هند امر عمده و اساسی است.

تاثیر متقابل نشانند وسروده های کهن وبدایی، هندی وسنسکریت
دب وسیع وپر بار آنها اعم از مذهبی وغیر مذهبی حتی اساطیر ،
ستانها وافسانه های آنان خواه مستقیم ویا توسط ترجمه ها به ثروت و
ی زبان دری افزود . هندیان با نحوهٔ تفکر ژرف ، آرام اندیشی
متعدادی خاصی که داشتند به این زبان آب وتابی دادند که یکی
تجلیات آن ظهور سبک معروف هندی است که برای سه قرن بر ادب
ی سایه افگنده بود . این دبستان با طرز و اسلوب خاص خود از
ل تلازم معنوی الفاظ وجو از بکاربرد کلمات، تعبیرات و اصطلاحات
یا افتاده وعامیانه، موج دقیقه یابی، نکته پردازی ،خیال بافی
شکافی ، باریک اندیشی ، تازه جویی ، نازک سخنی و مضمون
بنی را باوج رساندو تار و پود آن در نسج ادب مادوید . شاه فرد
بیت الغزلهای این شیوه که در سوارد مقتضی ایراد میشده قهراً
تربیت وتهذیب افراد ومیزان تاثیر جوش و جذبه کلام گوینده
بسنده اثر شگفت وستایش انگیز دارد .

قول وغزل فارسی علاوه برمحافل بزم و دربار درخانقاها و مجا
سماع طریقت چشتیه که مشرب مسلط ومتد اول روز بود با موسیقی
اهشد ، ترانه و تصنیف آن با ساز و آواز مطربان و رامشگران هم
ک گشت . شعرا که خود اهل ذوق وشور بودند بموسیقی با کلام
ه خاص داشتند وحتی کسانی چون امیرخسرو صاحب نظر و تألیف
ن زمینه بوده است چنانچه ابدعاتی مانند قوالی واختراع سه تار
نیز نقل میکنند . امیرخسرو باسرودن نه سپهر خواسته تا پیوند
شی برشته مؤدت هندوخراسان بدهد وباب تازه ای برای علا
ان بگشاید .

نجا که درگاه صوفیان برروی هر صنف و قشر گشاده بود موسیقی
انی باموسیقی محلی هند دمساز وهمنوا گشت و از آمیزش این
نه در واقع دو فرع ازیک اصل بوده اند موسیقی هند رونق

تازه ونوین یافت. آلات وسازهای جدید، نغمه‌ها وسرودهای بدیع بظهور آمد وکتابهای درین زمینه ها نگاشته شد.

رقص پرجلال وتجمل هندی با تنوع وطنازی که داشته همواره هویت واصالت خود را حفظ کرده است. این رقص اغلب درمعابد باموسیقی توام بوده باحرکات، کرشمه، ناز، اشارات وکنایات خاص خودش ودقائق وظرائفی را بامهارت و هنرمندی بیان میکند که اعجاب انگیزاست. چرخش نرم وملایم اندامها، چم وخم بدنهای نقش آفرینندگان این هنر که گویی نمایش نامه ای را ترسیم میکنند بیننده را محوحرکات، ضربات وسرعت باهامی سازد. آهنگهاو پاکوبی های که از ازاسرزها باابن عنصر درآمیخته قابل تحقیق است.

درقسمت بنا و ساختمان باید گفت که سلاطین غور وسما لیک آنان نخستین کسانی بودند که هنرمعماری وحجاری خراسا نزمین را بهند معرفی کردند. طرح، نقشه، گچ بری ها، کتیبه نویسی و اسلیمی های قطب منار ونقش ونگار های دلفریب آن که همطرزو همطراز منارجام است ره آورد همین تماسها وار تباطهاست.

آرامگاه التمش از لحاظ گنبد سازی، مقرنس کاری وگلدسته بندی زاده ویادگار همین اختلاط و امتزاج دو فرهنگ کهن وریشه دار است. درواز ه علایی که خود انگیز ه وآمیز ه ای از هنر ایرانزمین وهند دارد از لحاظ نفاست عمرانی بعنوان کمال نمونه و مثل اعلا در دوره های بعد مورد پیروی وتقلید قرار گرفته است دردعهد آل بابرفن معماری باریزه کاریها وظرافت های هنر هندی آمیزش بیشتریافت وبا نقوشی ازگل نیلوفر، صلیب شکسته، چرخهٔ زندگی ولانهٔ عنکبوت ترکیب بدیعی بوجود آورد. شاهان این سلسله که اغلب ذوق لطیف وسلیقه نفیس داشتند برزیب وزینت این عروس افزودند وبا این سهار تنها، مفاهیم ومعنویت تازه به‌آن بخشیدند. دردورهٔ زرین این حکمروایان درتمام ابواب هنروصنعت

بشمول نقاشی ، مینا تور ، رنگ آمیزی ، چهره پردازی ، خاتم کاری خوشنویسی ، تذهیب ، ترصیع جلد سازی پیشرفت های چشمگیری بنظر میرسد . بناها و کاخهای آراسته و پیراسته این دودمان درمیان باغهای مزین ومنظم ، باخیابانها ، جویها ، فواره ها وسنگ فرشهای متناسب وتناظر آن جلوه ٔ دلکش ونازنینی دارد . درین زمان تزیناتی از قبیل نقش گل وبرگ ، شبکه کاریهای دقیق وظریف برروی چوب وعاج ، منبت کاری وجواهر سازی رواج واقبال بیشتر یافت . فن سنگ تراشی ، پیکر سازی ، نگاره پردازی نقر خطوط و نقوش بر الواح وپارچه های مرمرین ، کاشی سازی نشانه ٔ دیگر همین تعلقات ثقافتی وروابط باهمی است . اثر ونفوذ طرحهای نساجی ، زری دوزی وبالاخره قالیبافی خراسانیان درین سر زمین مشهود است . ادب دوستی ، شاعر نوازی وهنرپردازی سلاطین وامرای افغانی ، تیموری ، نوابان وراجه های هندی ودربارهای پرابهت و شکوه شان ازیکطرف ، بیم حمله چنگیز خونریز وهراس از تیر کتازی تیموری مهراز طرف دیگر وهمچنین کساد بازارآن از ایران سبب شد تاعده ای از دانشمندان ، هنروران وصنعتگران از خراسان ، عراق وماوراءالنهر به مرز وبوم پر نعمت وثروت یا بعبارت دیگر به دارالامان هند بصورت متداوم و مستمر رو آورند و مشعل این نهضت وتعالی را فروزانتر سازند . خلاصه یکی از عناصر یکه حاوی تمام ارزش ها ووجوه وابعاد مختلف و مشترک مدنیت ها بشمول تمدن فنی وصنعتی بوده در ایجاد و تکوین ثقافت مختلط هند که ترکیب آمیخته ای ازچنان رویداد ها وپدیده هاست نقش ارزنده وپرارزنده داشته زبان ، ادب وفرهنگ فارسی دری است که باید آنرا به نظرقدر وتکریم ، سپاس وستایش نگریست و از آن حمایت و پاسداری شایسته نمود .

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت ، آری باتفاق جهان میتوان گرفت

بنابر پیشنهاد کشورهای عضو در کنفرانس جهانی، پالیسی های فرهنگی در سال ۱۹۸۲ در شهر مکسیکو به اساس مصوبه و اعلامیه اسامبله عمومی ملل متحد بتاریخ ۸ دسامبر ۱۸۸۶، تصویب شد که دهه جهانی انکشاف فرهنگی از سال ۱۹۸۸ رسماً آغاز و تا سال ۱۹۹۷ قبل از هزار سوم میلادی انجام پذیرد.

چهل سال بعد از اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و به وجود آمدن سازمان ملل متحد خصوصاً سازمان فرهنگی علمی و تربیتی (یونسکو)، جامعهٔ بین المللی در تکاپوی اهداف و تمایلات تازهٔ برآمده است که این اهداف و تمایلات با سرعت رشد متداوم اخیراً در رأس مسایلی قرار گرفته که در استراتیژی انکشاف فرهنگ دنبال میشوند.

در نتیجه دو دههٔ انکشافی ملل متحد و پیشرفت‌های کار در این زمینه محدودیت ها و خلاهای طرز تفکر پیرامون انکشاف که برمبنای نظریات اصل تقدم کمیت و افزایش مواد استوار بود آشکار گردید. بعد از سالهای ۱۹۷۰ نظریات خلاق وانتقادی بسی تازه‌یی بر دیدگاه فوق وارد آمد که این نظریات در کنفرانس بین المللی پالیسی های فرهنگی در شهر مکسیکو وسیعاً انعکاس یافت در این کنفرانس بعد از تبادل نظریات و بررسی همه جانبهٔ موضوع، چنین فیصلهٔ بعمل آمد:
فرهنگ بخش اساسی زنده گی هر فرد و جامعه بوده و آرزوی نیل به انکشاف در نزد هر انسانی که دارای زمینه های فرهنگی میباشد تمرکز یافته است. بناءً آرزو های با این خصوصیات عالی، تحقق

امه های معین وفعالیت های همگانـی را به مقیاس ملی و بیـن-
المللی ایجاب مینماید.
امروز سرعت اهنگ رشداقتصاد، سایئس و تکنولوژی مسایل
ه و مبرم دیگری رادربرابر بشریت تبارز داده است که بارزتراز
انها، درك مشکـلا تیست کـه جهـان معاصـر و بشریت باانها
اجه است ازقبیل عدم موجودیت توازن بین کشورهای صنعتی و کشور
ی رو به انکشاف، خطرات تازهٔ تبعیض نژادی، تخریب محیط زیست
ایش نا برابری ها، معیاری شدن سبك زنده گی، تخریـب و زوال
یت عدهٔ از فـرهنگ ها وغیره . همچنان نظریات وخـواسته های
زه ئی پیرامـون رفاهـیت، پیشرفـت وخو شبختی عمومی که انها
سورت تصادفی به اساس پلان های قبلا تنظیم شده ویا نمونه های
اری زمینه های شان بـوجـود امده نمیتوانند بروز نموده است. در
خصوص تجارب زنده گی وانمود ساخته که هیچ پروژهٔ انکشافی
م درعرصه های فوق نمیتو اند از مشخصات اساسی محیطی، زمینه
فرهنگ، نیازمندی ها، علایق و ارزشهای مردمی که پروژه های
روحه به انها تعلق میگیرد جدا بماند.
روی این اصل است که اندیشهٔ انکشاف عمیقا برعلایق زنده گی
هنگی استوار میشود وبدون ابهام وتردید ملاحظه میشود که
ده گی فرهنگی جامعه ازطریق و نحوهٔ زیست، راه های آموزش وخود
وزی، نمونه های سلوك، سیستم ارزش ها و عقاید انسانی مایه
گیرد. درجای که انکشاف دوام دارد پلاترد ید تاثیرات و مظاهر
اصر فرهنگ درآن جلوه مینماید.
اگر زمینه های مختلف، هر پروژه انکشافی ایکه تا سوفق
رده مورد بحث و بررسی قرار گیرد دیده میشود که کاستی های
حیط طبیعی و فرهنگی جامعهٔ مربوطه درتصور آن نقش مهمی داشته
ست. در این بیان عمیقا ریشه های اساسی استراتیژی پیشنهاد شده

از طرف شرکت کننده کان کنفرانس مکسیکو در خصوص دهه جهانی برای انکشاف فرهنگی نهفته است. بدین اساس اندیشه آن اقدامات که به امر رشد و انکشاف فرهنگی ارتباط میابد، در میان دول و حکومات در سطوح ملی، منطقوی و بین المللی قوتبارز یافت.

در واقع از اواسط سالهای ۱۹۶۰ بدینسو بسیاری از کشورهای عضو یونسکو تصمیم گرفتند تا منحیث وظیفه دولتی بخش فرهنگی را در کشورهایشان بشکل وزارتها یا دپارتمنت های فرهنگی بنیانگذاری نمایند. اما این انکشاف به هیچوجه صرف سهم فرهنگی را در پالیسی پروژه های انکشافی تضمین نمیتوانسته. بنا در بسیاری از نقاط جهان تعدادی از انجمن ها، سازمان های دولتی وغیردولتی، محققان و سایر دست اندرکاران این عرصه بر بعد فرهنگی انکشاف تاکید بیشتر به عمل میاورند و یونسکو با عرصهٔ کار فرهنگی- اش در مراکز این سازمان ها و مباحث قرار میگیرد.

یونسکو با طرح اسناد موافق با رای همگانی، کسب تجارب از دهه های انکشافی گذشته و جمع بندی نظریات اعضای شرکت کننده در کنفرانس های پالیسی های فرهنگی، نقش فرهنگ را در امر انکشاف برجسته ساخته و بالاثر تصویب و اعلام دههٔ جهانی انکشاف فرهنگی، اهداف و رهنمودهای کارهای عملی را برای همه آنهای که در تمام سطوح بخش های فرهنگی بشمول عرصه های کار های سازمان یافته یا غیر سازمان یافته قرار دارند و یا آماده گی هایی را برای انجام فعالیت های دهه اتخاذ کرده اند با ترکیب نموده و بودجه خاصی را به منظور تحقق برنامه ها و پروژه های پیشبینی شده شان تدارک دیده است.

از اسناد یونسکو در این زمینه برمیاید که اهداف اساسی دههٔ انکشاف فرهنگی بصورت عمومی عبارت است از:

اول ـ تاکید وسیع برابعاد فرهنگی در عملیهٔ انکشاف ، تحرک خلاقیت ماهران وزنده گی فرهنگی درمجموع .

دوم ـ انعکاس مسوولیت مشترك جهانی که مشخصهٔ قرن ۲۱ را تشکیل خواهد داد.

بخاطر اینکه اهداف فوق جنبه عملی پیدا کند وتطبیق گردد (یونسکو) به اثرتقاضای بیست وسومین کنفرانس عمومی یك سلسله مشوره هایی را با کشور های عضوو موسسات بین المللی دولتی درمیان گذاشت که در نتیجهٔ این مشوره ها برنامه کار برای دهه ترتیب گردید. این برنامه هم جدی است وهم انعطاف پذیر ، هم میتواند درعملی شدن پروژه ها کمك کندوهم اهداف تازهٔ را مطرح سازد برنامهٔ دهه همچنان یك دستورالعمل است جهت تحرك فعالیت های دوامدار ، بسیار وسود مندی که برچهارموضوع مهم ذیل بصورت عام تمرکزیافته است :

الف ـ آگاهی بربعد فرهنگ دربروسهٔ انکشاف.

ب ـ تثبیت وبرجسته ساختن مشخصات فرهنگی.

ج ـ توسعهٔ سهم گیری درزنده گی فرهنگی .

د ـ انکشاف همکاری های فرهنگی بین المللی.

همچنان برنامهٔ کار دهه برازادی عمل همه اعضای شرکت کننده تاکید میورزد وبه هیچ صورت چیز مشخصی رابرای کشور های عضو پیشنهاد نمیکند واعضای اشتراك کننده میتوانند طی این دهه فعالیت های غیرمحدودی راطرح وعملی نمایند.

یونسکو به منظور انجام برنامه های دهه ازلحاظ منابع مالی انواع فعالیت های ذیل را پیشبینی مینماید .

ـ فعالیت های شامل برنامه دوساله یونسکو که در کنفرانس عمومی به تصویب رسید ومشترکا ازجانب کشورهای عضو پذیرفته شده ازطریق ریگولر پروگرام تمویل میشوند .

- فعالیت های که هم از جانب یک کشور عضو و یا یک دسته از کشورهای عضو، نمایندگی های سازمان ملل متحد و یا سازمان های دولتی که با کمک مالی یونسکو براه می افتند در بعضی حالات بصورت مشترک تمویل میشوند.

- فعالیت های که از جانب خود کشور های عضو بصورت جداگانه یا مشترک اما بدون کمک مالی یونسکو براه میافتند.

در زمینه های مالی برعلاوه مساعدت های سازمان های بین المللی کشور های عضو نیز باید فوندهای ملی را که از اشتراک، حمایت وتضمین مردم برخوردار باشد بنیانگذاری نموده ومنابع مختلفی را با متود های خاصی سراغ نمایند.

جهت عملی شدن پروژه های شامل دهه، سعی همه جانبه وهدفمند بخرج داده شود تا به اثر تحقق آن به سوالاتی که بشریت در امر انکشاف با آن مواجه است پاسخ گفته شود از قبیل: برنامه ریزی در زمینه تاکید بر بعد فرهنگ در مرکز عملیه انکشاف و در نظر داشت ساینس وتکنولوژی بحیث یک فکتور انکشاف وفرهنگ تعریف وارج گذاری به هویت فرهنگی، حفاظت دارایی های فرهنگی عنعنات وعملیه بازسازی، انکشاف وتوسعه سهم گیری درزنده گی فرهنگی، توضیح بیشتر اشکال بیان هنری، مناسبات فرهنگی بخاطر اشکال تازه همبستگی وغیره.

موفقیت دهه، قبل از همه وابسته است به مکلفیت های دول عضو وآنهای که ابتکاراتی را در زمینه های مختلف برنامهٔ این دهه براه میاندازند و همچنان مشخصات معین فعالیت های دههٔ انکشاف فرهنگی بمثابهٔ یک فکتور تحول، نه تنها صرف باچها راحل شده کرد بلکه بایست باانواع فعالیت های پیشنهاد شده در اسناد یونسکو هماهنگ گردد. مثال های زیادی از فعالیت های ممکنه در این

خصوص نیزدر اسناد ورهنمای کار های عملی برای دهه که از طرف یونسکو ترتیب شده توضیح گردیده است. انواع فعالیت هایی که میتوانند پاخواسته ها واهداف دهه هماهنگ گردد متنوع بوده شامل پروژه های عملیاتی، تربیوی، معلوماتی، تحقیقاتی وغیره که محدودیت ندارند، میگردد.

طرح واجرای فعالیت ها و پروژه ها دراین دهه از مرحله جمع بندی نظریات، مطالعات وجمع آوری نتایج، مشوره ها با بهره برداران پروژه ها مردم ذیعلاقه، نمایندگان انجمن ها وجنبش ها آغاز میگردد و کمیته های ملی میتوانند با بکارانداختن امکانات مالی به سطح ملی، منطقوی وبین المللی، جلب کمک های سازمان ملل متحد، استفاده ازوسایل وقوای بشری، ماهران وهمچنان ازطریق هماهنگ ساختن عرصه های فرهنگی که با تعلیم و تربیه، کمونکیشن، ساینس و تکنولوژی ارتباط میابند فعالیت های دهه را سازماندهی نمایند.

دراین صورت به کمیته های ملی لازم میافتد تا فعالیت ها و پیشرفت های پروژه های کشورها، سازمان ها وسایرمراجع ذیعلاقه را ازطریق وسایل اطلاعات جمعی، مواد سمعی وبصری، پوسترها، تکت های پستی وغیره به آگاهی دیگران برسانند و همواره به اثر تماس ها و تبادل نظریات با سکرتریت دهه که وابسته به یونسکو میباشد در حل پروبلم های خویش مساعی بخرج دهند.

سکرتریت دایمی بحیث یک کانون مرکزی دهه در یونسکو به منظور تأمین انسجام فعالیت ها و تدارک برنامه ها و ایجاد تحرک جهت تحقق آنها، مساعی همه جانبه مبذول داشته وعلاوتاً ازطریق مختلف برای کشورهای عضو سازمان ملل متحد ودیگر سازمانهای ملی وبین المللی دولتی همکاری های لازم ومثمری را انجام میدهد.

با در نظر داشت اهداف واستراتیژی دهۀ انکشاف فرهنگی امکانات مالی و مشوره های متود یك كه در رهنمود كارهای عملی ازجانب یونسکو توضیح شده از تمام موسسات، سازمان های دولتی وغیر دولتی کشورهائیکه مشاغلی فرهنگی و تربیتی دارند و همچنان از تمام دانشمندان، فرهنگیان، هنرمندان ودست اندرکاران عرصۀ فرهنگ درمجموع، توقع برانست تا با استفاده ازاین فرصت درطرح و تحقق پروژه های انکشاف فرهنگی وسهم گیری در فعالیت ها ی این دهه دست به کار شوند.

این سهم گیری بایست با اتکا رات تازه بروفق رهنمود های یونسکو در خصوص طرح پروژه ها پیشنهادی، هرچه زود تر ازطریق کمیته ملی، سازماندهی گردد. زیرا سهم گیری فعال کشورما، به حیث یك عضو وفادار متعهد به پرنسیپ ها و خواسته های یونسکو در برنامۀ فعالیت های این دهه، بنا برغنامندی وسیع فرهنگی مانه تنها ازلحاظ انکشاف فرهنگی وحفظ میراث های گران قیمت مادی ومعنوی فرهنگ باستانی کشورما، بلکه در شرایط کنونی انکشاف اقتصادی تخنیکی و تربیوی برطبق استراتیژی دهه، درهمه عرصه ها دست آورد های عظیم و برتری را به سطح ملی وبین المللی ببارخواهد آورد.

د بیدار یاد

عبدالله بختانی

«اخلاص» د ننګرهار د لوړو غرونو په ورشو ده
«بیدار» او «ملنګ جان» په آهنګونو خوښوی (۱)

*   *   *

«بیدار» به وینه تام شي په نغمو د بلبلانو
بالله د ننګرهار کښې شاعران مونږه لرو (۲)
پاس په ۱۳۳۰ هـ ش کال کښې ویل شوي بیتونه دي .

د بیدار صاحب سره زما پېژند ګلوي د پېښنا صاحب په ذریعه د نن نه پوره څلور ویشت کاله د مخه شوې ده هر وخت به سره کښېناستلو. د پښتو سندرو نه به مو خوند واخیسته او نه به مو ویل او شاعري به مو کولې .

وروسته لس کلونه د فراق او هجران لسیزه وه . زه به کابل کښې ایسار شوم بیدار صاحب پېښور ته ولاړ او هملته پاته شو..
ما، مرحوم سید طاهر پېښنا ، ګران برکت الله کمین او ښاغلي نصرالله حافظ به سره کښېناستلو او د بیدار د دوستي او آشنا یي ، هنر او شاعري کیسې به مو کولې او افسوس به مو کاوه چې کشکې هغه کابل ته راغلی وای چې مونږ یې خدمت کړی وای .

پروسږ کال محترم غلام رحمان جرار له ننګرهاره کابل ته راغی . د دغې خبرو په ترڅ کښې هغه د «ننګرهار» تر عنوان لاندې خپله یوه بولله را واوروله . دې بیت ته ورسېد :

زما ګډلي ټیټي دي وښي چه . بې ګابه نه وي
په مونږ کښې څوک دي مال احوال چې د «بیدار» اخلي ؟

زه ورته ژړه غوندې شوم . دا بیت مې تري را نقل کړ. دري
پښتو نه سې ورپسې ولیکل . بیا وروسته نورو ننګرهاري پښتو شاعرانو
ښاغلو حافظ ، کمین او قتیل هم ورپسې نور پښتو نه ولیکل او یوه
رنګینه پانه تري جوړه شوه .

دغو ورځو د مخه ، د ۱۳۶۷ د جدې په ۲۰ مه ، ښاغلي حافظ
په ژړغوني لهجه راته وویل چه د په همدې ورځو کې بیدار صاحب
په پېښور کښې وفات او هلته ښخ شو . «انا لله وانا الیه راجعون»

* * *

اوس نو ، د بیدار استاد د ادبي هنري او تعلیمي خدمتونو په
نمانځنه زمونږ وظیفه ده چه یو ځل بیا د قام او اولس په ویاړ د دې
خوږ ژبي شاعر یاد تازه کړو .

بیدار صاحب خو وفات شو ، مګر خلک او اولس دي ژوندي وي او تو
مونږ او لسي او ملي شاعرانو یاد ، نوم او آثار تل ژوندي پاته کیږي
په همدې هیله بیدار یاد او د هغه د ژوند ، هنر ، فعالیت او خلاقیت په
باره کې څه وایو :

ښاغلي سید محمد سلام بیدار د سید محمد ... لبرزوی د ننګرهار د چپر-
هار د میرانو د پاندي او سیدو نکي و د ده د معلوماتو له مخه دا په ۱۳۳۲ هش
کال په خپله یوه لیکنه کې دی ځلو بیت کلن ښودلی و . (۳) هغه لیکنه بیا
استاد عبدالروف بینوا هیغا په اوسني لیکوال کې را اخیستي ده (۴)
مرحوم سید محمد طاهر بینا په ۱۳۶۲ هش کال لیکلي دي چه بیدار
صاحب اتیا کاله پخوا پیدلی دی (۵) ماته اوس د نورو قراینو او
معلوماتو له مخه د بینا صاحب حساب نسبتاً سم ښکاري او په دې توګه
ویلای شو چه بیدار صاحب د ۸۰ کلن عمر وفات شو

سید محمد سلام د خپلې سیمې د هغه وخت د مشهورو دیني عالمانو-
د فارسي ادبیاتو ناظم (معلم) مولانا نورالدین او ځینو نورو استاد-
-انو څخه د فقهي عربي صرف او نحو د فارسي ادبیاتو او لیک لوست زده

کړه کړې ده په پښتو ا نی طب کښې یې هم ضروري معلومات ترلاسه کړي دي . تله چه یې له ماسره آشنا یې وشوه بیا نو د هغه د علاقې او غوښتنې له مخه ما (الفاروق) (۶) سیره النبی (۷) د اسلام او د افغانستان د تاریخ اود پښتو اد بیاتو نور کتابونه ور کړل او هغه یې په شوق مطالعه کول. تر دې وروسته یې له جریدو ، مجلو او نورو کتابونو مطالعه جاري ساتله .

بیدار صاحب د میړانو د ستانه کور نی بود رونډ با اعتبار ه غړی د زمکې او جایداد خاوند چې ډیر ښار هو سمزا او په پښتو تنو کښې یاد سړی و د خپلو زمکو او رسې یې کوله پخپله د پره کې ناست و او د کلو نسو خدمت به یې کاوه ځوان طبیعته ، مجلسی او ښال گل دوسته کلپال شاعر و. گل باز ان او گلپاران یې خوښ وو . په هر ډسراې کښې به یې نوي گلونه بوټول او په د ډيره کې یې هر وخت گلونو خندل او بلبلو نغمې اورولې .

د بیدار صاحب د ځوانی په ذوره د دوی په سیمه کښې ښوونځی نه و . څیر ته به د دینی علومو څیرته به د نظم (فارسی متونو او لیك لوست وچیر ته به ددو اړومدرسی وی. د نظم استاد به (ناظم) بلل کیده . بیدار صاحب به د پر گلونه په خپله د پره او حجره کښې د خپل کلی او شاوخوا کلیو شاگردانو او د نورو سیمو طالبانو ته ، د خدای په جات (۸) پرته له حق الز حمې د نظم او فقهې او سواد درسونه ویل.

ښاغلی بیدار له ملي موسیقۍ سره علاقه درلوده . د پښتو موسیقۍ د آهنگونو په سور او تال ښه پوهیده . د پر ښه رباب یې غږ اوه . د موسیقۍ او سندرو په برخه کښې یې هم شاگردان روزل . هغو به د ده شعرونه یادول او په محفلو کښې به یې اورول . دې اولسي شاعر د پښتو په اولسي اهنگونو او لوړسونو : رباعی گانو (مقامونو) ، غزلو چهار بیتو ، داستانونو ، لوبو او بگټیو په زرگونو بارچو شعرونه

ویلې او سندرغاړو ته سپارلي دي. دې سندرو د ختیځو ولایاتو:
ننګرهار، لغمان او کونړونو، همدا رنګه د باجوړ، سوات او تیرا
د سیمو د ښادیو محفلونه تاوده شوي او اوازې یې تر پېښور او مردانه
پورې رسېدلې دي. ځینې دغه سندرې د کابل راډیو په سټډیوګانو
کښې هم ثبت او وخت په وخت خپرې شوې دي. ښاغلي بیدار په خپلو
شعرونو کښې د پښتو د شفاهي سندرو عنعنه ساتلې، پراخه او بډایه
کړې ده. له پخوانو او موجودو شکلونو نه یې هم استفاده کړې
ده او پخپله یې هم یو څو ابتکارات کړي دي. د همدغو ایجاداتو
له امله، په هغه وخت کښې د ده شهرت ده تر همعصرو اولسي شاعرانو
ملنګ جان، زرجان پښاور او نورو کم نه و.

نوموړی د ۱۳۱۰ هـ ش کال په شاوخوا په شعر ویلو پیل کړی
دی. لومړنیو شعرونو یې عشقي او کله اخلاقي محتوا لرله. په هغو
وختونو کښې به یې د شعرونو په کسر کښې، خپل نوم (محمدسلام)
یا تش (سلام) یادا وه. په ۱۳۲۵ هـ ش کال د ویښ زلمیانو حزب
جوړ شو. دی یې کښې شامل نه و، مګر د دې نهضت تر اغېز لاندې نو
موړی محمدسلام، چه په (سلام جان پاچا) یې هم شهرت درلود، په ملي
او وطني موضوعاتو د شعرونو په ویلو پیل وکړ. د بیدارۍ نغمې یې
غږولې او د (بیدار) تخلص یې هم ځانته غوره کړ. ده په همدغو و-
ختونو کښې، سربېره پر سندرغاړو، خپل ملي، اجتماعي او انتقادي
شعرونه، اتحاد مشرقي ته هم استول. د پښتو اوبلو څو دداسې
برخه کښې یې ترانې جوړې کړې. د علم او معارف د تشویق په باره
کښې یې چهاربیتي مشهورې دي. د ننګرهار د طبیعت او د میوا د ملي ویاړ
نو په ستاینه یې سندرې وویلې. د ودونو په دودونو او بې ځایو لګښتونو با
ندې یې انتقادي طنزي چهاربیته ډېره مشهوره شوه او د هغې د سر
کړی د متل په شان د هرچا په خوله کښې ولوېدله چه:

واده والا مجبور دی

د ننگرهار په څلور بیته یې د ننگرهار (ننگرهار ، لغمان، کونړ) ښکلی سیمې او د رانه خلک ستایلی دی. دا سندره د هر ننگرهاري د زړه د خوښې سندره ده چه د سپین پادام په اواز څو ځوځله د ختیځو ولا- یا تو په د پروا و مجرو کښې او رول شوی او په کابل راډیو کښې ثبت شوی ده دا سې پیلیږي :

ای ښکلی ننگرهاره
را پاته یې لر پلاره

و رو ورو د ننگرهار له ښوو ښو زلمو شاعرانو لیکوالو سره یې روابط زیات شو . د پره او مجره یې سر بېره پر نورو د پوهانو استادا ن شاعرانو لکه : استاد قیام الدین خادم، پوهاند صدیق الله رښتین، داود شاه لیوال، غلام حبیب توفان ، ګلشاه سابی ، ظهور الله همدرد عبدالله روف قتیل نصرالله حافظ، برکت الله کمین ، غلام رحمان جرار ستا سو خود ، ننګار بختانی او نورو د دی ځای شو .

د بیدار صاحب عادت وچه ډېر شعرونه ولیکی او وی ساتی . ۱۳۵۰ ه ش کال په ژمی کښې د ګروال تا نپه د ارغیان (۹) د رخصتۍ په توګه څو ورځې ننگرهار ته ولاړ . چه بیرته راغی ما ته یې وویل: بیدار استاد نا روغ و . په سر کې او ژوند اتیا (۸۰) نښته . زه په هره ورځ ور تلم او د سهار نه تر ماښامه پوری په سی د هغه شعرونه پا کنو یس کول . لته لس کتابچې می د کی کړی او نور پاته شو .

د بیدار صاحب زامن ښاغلی سید محمد اسلم او ښاغلی سید محمد صادق خو باسواده کسان دی . د خپل پلار د شعرونو په ارزښت پوهیږی بویه چه خطی نسخی ، کتابونه او کتابچې یې په ځای پا ته وي ، تلف شوی نه وی او نه شی .

ما وادریدل چه د بیدار د شعرونو یوه مجموعه په پیښور کښې چاپ شوی ده . که داسې وی مرحبا لاری ته ګورو چه د هغی په

لیدلو او کتلو موسیقي رو ښاني شي. د هیواد د ادب او فولکلور
د راټولولو، ښاغلو او شعرونو د موسیقۍ د او ظیفه ده چه د سید محمد
سلام بیدار په شان اولسي شاعرانو آثار را ټول کړي، خوندي او چاپ
کړي. د دغه آثار د نوسوړي له کورنۍ، د مطبوعاتو له پاڼو، د سندر
غاړو له حافظو او د راډیو له ارشیف نه لاس ته را تلی او را ټولېدی
شي. کوم ځوان به وي چه د ښي وښاغلي اوور ښي وگرځي او کوم
مشر به موسیقه به وي چه دا سې شورنکي ټپتو نکي ځوانان به شاو
تېوي او وږي هغوي ؟ - د دې ډول سندر ډیز وشعرونو روایات ارزښت
به دې ښي دې چه به دې ښي سر پېره پرمخ تلوا او ژبني ذخیري،
ټولو د ملي سندرو د راز راز آهنګونو، وزنونو، شکلونو، او فولکلور
مونو سره پانګه پرته ده چه باید تر لاسه شي او د بې پروا يي له
خاورو سره خاورې، د نابوهي د اورا ډېرې د کبر او هوا پا هوا او هوس
په هوا ښې برباده او د بې پاکۍ په سیند کښې لاهو نه شي.

د لیکنې په دې برخه کښې ضروري ابسي چه ووایم: د پاڼدی
مېران ستانه روحاني کورنۍ پوري اړه لري چه ځانو ته دا خوند
موسي صاحب بتي کوټي اولاده ګڼي. د بیدار صاحب په دې عزیزانو
کښې د رانسه سپین ږیري، تکړه ځوانان او مستعد کسان واو،
شته او وي به. خدای دې بې لري. مگر بیدار صاحب
ته تر ټولو عزیز، دوست او زړه ته نژدې همزولی،
همغاړی، همکار، همدم، همقدم او هم قلم شخصي، ښاغلی
سید محمد طاهر بونیاو. د دوره اولسي شاعرانو، د موسیقي په راک
او تال پوه کسان، د کور، د ډېرې، حجرې او جومات، اولس او صحرا
ملګري د تره زامن وو چه بوازي د پولي او ښتي، پول او افغاني
او درم او د ښار په حساب د دوړو ترمنځ د ژمکې او اسمان فرق وا او بس
نور د دوی تعلقات دومره نژدې وو چه د بې مورخانو او تذکره
لیکونکي حق لري چه په دوارو باندې بوځای وغږیږي. دا کار به

زه هم وکړم او ووېدي تر څ کښې د بېنا صاحب د يوې ليکنې ځينې
داسې برخې وړاندې کړم چه له هغو څخه د دواړو شاعرانو نږدې
روابطو هر کند يوي او د دواړو له ښې پېژندنې سره مرسته هم کوي.
ښاغلي بېنا د ۱۳۶۲ هش کال د جوزا په ۲۶ مه نېټه د بېدار صاحب
په ياد په خپل يو ياداښت کښې ليکلي دي:

د . . . . محترم بېدار زما د تره زوی او ما نه نهه لس کاله
مشر دی . . . .

بېدار ما سره په يوه مدرسه کښې تحصيل کاوه او د يو استاد مرحوم
ملا کاز الدين حمدي سودرس اخستلو . بيا زما او د بېدار په منځ کښې
داسې دوستي او رفاقت وچه شپه ورځ به سره يو ځای وو او هر طرف به
چه تلو يو د بل نه نه بېلېدلو . بېدار زمونږ د هغان مشربه انسان
او مېلمه پال آشنا پرور انسان دی . . . . . زه کابل ته راغلم .
نږدې څلور کاله وشول چه بيا د بېدار په ديدن مشرف شوی نه يم .
د جوزا په ۲۲ مه نېټه محترم نصرالله حافظ د بېدار يوه پارچه شعر
راته راوړه چه بايد هغه د موسيقۍ په څپو کښې ثبت شي (۱۱) د اچه
پارچه يې په خپل قلم ليکلې وه ما حافظ صاحب ته وويل چه د اخو
د بېدار په قلم ليکل شوې ده . زه به يې د يو تاريخي يادګار د پاره
په خپل کتاب کښې وساتم (۱۲) ځکه مسرګئ او سرګسي
راپسې دي. نه شم ويلی چه زه به بيا هم په ژوندانه کښې خپل پلارني
تاتوبي ورشم او بېدار به ژوندی وګورم او که نه ؟ - مګر د لوی
خدای په دې امر چه « و لا تقنطوا من رحمة الله » (۱۳) کلکه عقيده
او ايمان لرم . نا اميده نه يم ، ولې خبره داده چه په عمر څه
اعتبار دی ؟ . . . . موانع چه نن سبا زمونږ ترمنځه پرتې دي د دې
خبرې تضمين نه شم کولی چه به په ژوندانه کښې بياد چيرها ربه
جنتي هوا او خوږه ماحول کښې د ژوند شپې ورځې سبا او بېګا کړم او يا نه
د پلارني د يرې او باغ په خوږو شاوړو هادر وهو روم او پرې ويده

شم . یا به د پسرلی په شپو ورځو کښې د خپل کور کلي په ګلالی
منطقه کښې قدم ووهم . یا به په لوړو چنارونو د تورو بلبلو اوازونه
واورم . یا به د باندې د چیلو خوږې اوبه وڅکم . یا به پرښو د غونډۍ
په سر کښېنم . یا به د پسرلی په شپو ورځو کښې د خپلو چیلیو اوزو
کندکې د څرولو د پاره د رب لخا لسې باشګۍ ته بوزم . یا به د جدی
زور د لوی په میا شتو کښې د ماخ ته د لو کا تو د ګلو نو
خوشبو ا بی ورشی . یا به د تورو کندهار یو انګو ر و و ښکی
را و شکوم او یا به د باندې د ګلی په منځ کښې په خپله
میده کښې د تا کو په ونو کښې نا کوته کڅوری واچوم او په بې
همه او آزاد زړه په ویده شم . په هرصورت د لیکلو وړ یاد ګارونه
ډیر دی چه نن سبا زما په زړه لکه د لاله د ګل داغونه دی . بیا هم
د خدای رحم ډیر زیات دی . کولی شی چه د ستر ګو په رپ کښې
ستونزې او تیاری په رڼا بدلې شي او هغه څه چه نن ما ته
ناممکن ښکاری امکان پیدا کړی . په نتیجه کښې د حافظ صاحب
له شکریه کوم چه د بیدار یوه نخښې یې را کړه او ما ته یې د دغې
لنډی هرځی موقع مساعده کړه . د چپرهار او بیدار د بیا لیدلو په
امید . سید محمد طاهر بېنا — ۲۶/۳/۱۳۶۲ه (۱۳)

زه ډیر افسوس کوم چه د بېنا صاحب هیله تر سره نشوه نه
یې بیدار ولیده او نه چپرهار هغه خوا یوه د تره زامن دا یې لواره
سره یول پاتې شوو . ځکه چه د بېنا صاحب زامنو د ثور تر انقلاب
وروسته په کابل کښې کار کاوه . هغه لا د مخه د هغو له خاطره
هغو سره کابل ته کډه کړې وه او د لته یې خپل ادبي او هنري -
خدمت ته دوام ور کاوه . د بیدار صاحب ځامن بیا پېښور ته تللي
وو بیدار په خپله ناچار ، زهیر ، کمزوری رنځور او سپین ږیری
و په چپرهار ناجلال آباد کښې یې کښه یوازې ژوندهم نه شوای
تېرولای ، د زامنو په اصرار د هغوی له خاطره هغو سره پېښور ته

ولاړ. بېنا او بېدار د ترو نو زامن وو، مگر د مکه ورونو نه هم زيات خواږه، يو بل ته گران او يو پر بل مهربان وو. د تربگېنۍ بوی په يوه کښې هم نه و. د بېنا ستر گو او بېدار ومغزو په برکت له دې پد مرض نه بېزاره هم وو. مگر د تاريخ د جبر کرشمه داسي راغله چه د ژوند د بڼېز و تو بېرونو د محور کا تو د فعل او انفعال په نتيجه کښې، يو (بېنا) د پری پښتو نخوا د لو ړو غرونو نظر ماتي، د کابل په يوه لوړه غونډۍ د غر نې خاوری مهربان غېږی ته وسپارلی شو او بل (بېدار) د لری پښتو نخوا د پښتنې مېلمه پالې خاورې د گرانې غېږی ابدی مېلمه شو...

د بېدار د تو لو د و ستانو اشنا يانو د زړه ارمان دی. د تولو زړونه تو بونه وهی چه که د زمکی لاری د بېلتا نه غمازانو نېولی وی، نو دوی پاس په هوا والوزی (۵ ۱) او د بېدار زيارت و کړی.

زونږ دعا داده چه دا لانجی دی خدای پاك په خپل فضل او کرم ژر اواری کړی د لاری تول خنډونه او بنديزونه دی ورك شی. د ملی روغی جوړی سوله بېز پرو گرام دی ورو ستی مثبتی سوله بېزی نتيجی ته ورسېږی. زمونږ جگړه د پلی هېواد ته دی سوله او امنيت راشی... بيا به مونږ و کولی شوو چه د بېدار صاحب مزارته د کابل د مرمرو اورخامو تعويزوو پسوه بيا به برېالی شوو چه د بېدار په هديره د قرآن کريم ختم او تلاوت و کړو د گلو هادر پری وغوړوو پښتو مشاعره وکړو او کړسی او ښکلی پری توبی کړو هغو مره چه تريل پېرلی پوری، در حمان بابا در وايتی مشاعری ترو ختنه، زمونږ به او ښکو د ملا عبدا لرحمان اوسيدمحمد سلام بېداربه خاوره ر پدی گلونه و غوړ بېری.

دلته او هلته، په کندهار او ننگرهار، پهچا ريکا ر او چهر هار، په کابل او پېښور، پهسپين غر او اشنغر کښې د گورو گنوونو پهسرونو ده ووه» بلبلان ناري ووهي:

سبحان الله

سبحان الله

گل په دامانو نه

بیا پسرلی راغی . . .

چینکو د لښکرل پلوونه

گل په دامانو نه

بیا پسرلی راغی . . .

(او)

چینکی سر پهصحرا لاړي

قطار قطار شوې لکه زانی

گل په دامانو نه

هلته په غرې د شهیدانو زیارتونه .

(تر)

نجونې ووتې باغچوته

پیداره خیږدې وی غنچوته

گل په دامانو نه

په شین چمن گدشوو د اسره سره لمیسونه .

گل په دامانو نه

بیا پسرلی راغی . (۱٦)

یاداسې لوږې سندرې :

مقام

عاشقی کنبی ناقرار کړم تا پښځله

دې مرض کنبی گرفتار کړم تا پښځله

اوس لاوایې چه زړگی . تره رانه صبر

د رست عالم کښې شرمسار کړم تا پښځله

ددې رنغ علاج سې نشته په جهان کښې

درد دل بانديې بيمار کړم تا پخپله
تاد ناز خندا کوله زه سين شوم
دخندا دي خريدار کړم تاپخپله
زه سلام دعاشقي نه خبر نه وم
له خوابه خوبه بيدار کړم تاپخپله

غـزل

ستر کې دي د کې د ژړا خندا کيلي وروي
سينه دي راغاله زلزله د زړه ښکلي لرزوي
ما تاته وې چه آرايش اوخال دې نه ستا ډمه
خدايږو په ښه لکه نښتر په زړه خنجر لګوي
ستاد لباس په يادوو مې زړ تسل نه کوي
ستا نزا کت او ادا گاني مې مرض رغوي
سته دې بريښي اوتبه نه دمچه علاج يې و کړم
لکه دانه ده دسرطان په زړه پنجې خښوي
بيداره ښکلي خند وه جفا يې سه ياد ده
شفق دشونډو بې مزه کاچه بريښنا جوړوي

لو بسه

تاله نه ښايي چه مې آخلې ازار ونه
سه نوه ظلمونه
راشه دلبره زما
د زړ کي سره زما
په حال خبره زما
ستا په ياري کښې مې اخستي تو ستو نه
سه کوه ظلمونه
په زړه مې اور لګوي
يارې په زور لګوي
چه اتون يې نور لګوي

د امو یلو سره راخیژی ترې دودونه

مه نوه ظلمونه

زخمی یه دل شومه زه

سوی کوکل شومه زه

چه یار د گل شومه زه

لکه پتنگ وهم په شمعې غورزنگو نه

مه وه ظلمو نه

وا یی بیدار چیبه

زما د ر نغ طبیبه

وولمی سې سا قریبه

درب د پاره یاره راوره دیدنونه

مه نوه ظلمونه

تاله نه بیایی چه سی اخلی ازارونه

مه وه ظلمونه

د تولو میندوالو له خوا، د مرحوم بیدار د خو ندورو آثارو د راتولولو اوخپرولو په هیله .

یادونې :

(۱) ـ د زړه راز ـ ۱۳۳۵ هـ ش کابل ـ ۹۵ ام مخ

(۲) ـ پورته ماخذ ـ ۶۶ ام مخ .

(۳) ـ عبدالله بختانی ـ محمد، سلام بیدار ـ کابل ، مجله ـ د ۱۳۳۲ هـ ش کال ۱۱ مه گنه .

(۴) ـ عبدالروف بینوا ـ اوسنی لیکوال ، دریم توک ـ کابل ۱۳۴۶ هـ ش ـ ۹ ـ ۱۱۶۶ مخونه

(۵) ـ سیدمحمد طاهر بنها ـ گل د مجموعې د خطي نسخې پاڼ

کېږي ليکنه‌چه د بېنا صاحب په ليکه د . او د ۶ ۲ ر ۳ ر ۲ ۶ ۳ ۱ نېټه لري د بېنا د کورني په منښه .

(٦) ـ علامه شبلي نعماني ـ د عليا جناب فارسي ترجمه ـ الفاروق دهلي ـ ۱۳۱۱ هـ ش .

(٧) ـ علامه شبلي نعماني ـ د بر هان الدين کشکلي ترجمه ـ سيرة النبي لومړی ټوک ـ کابل ـ ۱۳۳۲ هـ ش

(٨) د خدای په جهت، د خدای لپاره ، خدايي، وربا، بې اجورې.

(٩) ـ د باندې کلي په ختوېخه خوا ، د چوبکيانو د کلي اوسيدونکي وطندوست او اولسپال پښتو شاعر .

(١٠) ـ اعتبار .

(١١) محکمه‌چه حافظه په دې وخت د راډيو تلويزون د اداره پياتو غانگه کې او بېنا د موسيقۍ په برخه کې وظيفه او مسوليت درلود.

(١٢) ـ هغه پارچه بېنا صاحب په خپل کتاب د د « گل» په نامه د شعرونو مجموعه) کېږي ـ ليبش کړې د . . هغه د بيدار په قلم غزل دی . بېنا و رباندې ليکلی (شعرد محمد سلام بيدا ر ـ د فضل الرحمان وحدت په اواز) ـ حافظه ليکلي دی : و کتلشو. د پرهه شعر دی. د بو خوږغږی سندرغاړي په آواز کېږد ې ثبت شي ۲۲ ر ۳ ر ۶۲ او بيا بېنا صاحب ليکلي دي: د پرهه د محترم وحدت په آواز کې به ثبت شي» تو ضرور به ثبت شوی وی . د دې غزل لومړی مصرع : ستر گې دې د لېږ د ژړا خندا گيلې وروی .

(١٣) يعني: اومه نا اميد ، کيږی . د خدای له رحمت څخه. (قرآن) د مبارک آيت يوه برخه ده .

(١٤) سيدمحمد طاهرېينا ـ گل خطي نسخه .

(١٥) ـ ياس په هوا راشه جانانه

دا کوزې لارې پيلتانه نيولې د ينه . (پښتو لنډۍ)

(١٦) دلوبو لپاره کتلي شيه :

وتنگرهار و بيله نه پيو د خوله د مناشتې کيه .

جان وعایشه مورد پسندمردم واقع شد ونقل مجالس گردید وتاروز
گارسامراست گردید یکی از وارینت های این سرود که نظر به
خصوصیت های فولکلوریکی قرین به اصل می نماید چنین است :—

بیا که بریم به مزار ملامحمد جان
سیل گل لاله زار واه واه دلبر جان
به در بار سخی جان گله دارم
یخن پاره ز دست تو نگارم
پس از مرگم بیائی در مزارم
صد امادرد عادر انتظارم
بیا که بریم در مزار . . . .
به تن کردی گلم رخت سیاه را
کنم تعریف پیر پیشوا را
به دنیا من اگه غم خورنداارم
بیگورم داسن شیرخدا را
بیا که بریم درمزار . . . . .
بیا زیارت کنیم شیرخدا را
به چشم سائیم قلمفای طلا را
صد دعا میکنم آمین بیکسوین
خدا کامیاب کند هر دوی مارا

سرود ملامحمد جان یك سرود لطیف عاشقانه و پر نشاطی است
که آرزوی پیوند همسری را در دل یك دختر جوان پرورش داده
این سرود بخاطر یکه از دهان یك زن عاشق وارزومند سروده شده
لطف خاصی دارد لازم به تذکرا ست که مهم ترین عنصر این سرود
آرزوی سفر به مزار شریف ورفع مشکل هجر و محرومیت یك دختر
جوان عاشق را تبارز میدهد درین سرود خطاب به ملا محمد جان
آرزوی تماشای گل لاله زارده ومزار شده است شهر مزار شریف

در موقع نوروز غرق در شقایق سرخ و داغ بسته میگردد این نوعی از زیبایی را در صحراها ودشت ها بوجود می آورد خیابان هرات که نزدیک ترین محل سرایش این سرود بوده است همچنین اززیبائی ولطف بهار برخوردار می شد ند وشقایق نورسته و فرش زمرد ین سبزه های نو خاسته بهترین انگیزندهٔ احساسات عاشقانه انسان بوده میتوانست.

ترتیب سرود و ترانه های آن بسیار منطقی واستوار است . از گله آغاز می یابد طبیعت زیبا بخاطر می آید سوسی راه وچارهٔ پیدا می شود عاشق ومعشوقه به زیارت میروند قفل های طلا بسته رابه دیده می مالند تا کشایش آنها مراد شان برآورده شود وانگاه برای پیروزی که گویا نزدیک است دعامیکنندوقتی سرود بپایان می رسد چنان می آید که هردو دلداده بهم رسیدند و قصه عشق شان باد لخوشی ونتیجه دلخواه منتهی شده است.

یاد باغ ومزار شریف در ین سرود وافسانه منسوب به آن نمایان گرپیوند عمیق و گستردهٔ مردم هرات نسبت به آن ولا بتدر ترن پانزد هم میلادی می باشد .

یکی از سرود های دیگر هرات که در آن با بلخ پیوند دارد سرود رزمی وحماسی نصرو نصروجان است درسرود وافسانه نصروجان از سفر یک جوان هراتی به بلخ تذکر رفته است واز زیارت سخی جان شاه مردان در بلخ یاد آوری شده است تا جاییکه به بلخ و هزلی ونقاط دیگر نیز انتقال یافته وبه شهرت رسیده است .

از افسانه و سرود نصروجان دو وارینت بدست آمده است در وارینت اول گفته شده است که نصرو جوان شجاع ودلاوری بود که در روستای پروانه واقع شمال کوه الله اکبر خیابان هرات زندگی میکرد . نصروبه توصیه وتمنای مادرپیرش با تفنگک دو میله اش به جنگ دزدان وقطاع الطریقان میرفت یکروز وقتی کاروانی که

تفنگ نصرو، دو میله داره نصرو به خو رچین چیزی نداره
ا نگه دارا او باشد سخی جان
سرسر پشته دو اوخورداره یکدختر خوب سیرا و خورداره
از غم نصرو هستم پریشان
سرسر پشته تنها کو کشته تنها کو کلمه، نصرو به پلخه
ازمادر خود گشته گریزان
سر سر قلعه ، صفا ندارد دختر شهر ی و فاندا ره
آمد زمستان، شد برف و باران
مادر نصرو تنها و نالان
کاکل نصرو پیدا نذر سخی جان وقتی نصرو جان، سوی امام جان
مادر نوینه داغ نصرو جان

درسرود مطالب فراوان قابل بحث وجود دارد که از انجمله نفرت ازجدایی همه و دوری جوانان ززاد گاهشان ازوبان مادری که معمول وطن است وهمچنین ازرابطه توده ها با بلخ وزیارت حضرت علی (رض) درمزارشریف بخوبی انعکاس یافته است، ازروی قرینه های شرایط در سرود فوق، فاصله زمانی تقریبا چهارقرن نمایان است و این نشان گر است که پیوند دیرینه میان مردم هرات ومردم بلخ استوار مانده واین رابطه همچنان ادامه یافته است، البته آنچه گفتیم یاد بلخ و انعکاس آن دریکی ازآثار های فولکلور هرات یعنی سرود بود وپیوند های تاریخی، اقتصادی وفرهنگی خود موضوع جدا گانه است که درآثار مکتوب بجای مانده فراوان آمده است .

فرهنگ

مجلهٔ دوماهه علمی - ادبی تحقیقی

Jamia Nagar
G Akhtar Khan
26/12/89
? 6 ... 1989

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات و کلتور

مجلهٔ علمی، ادبی، تحقیقی، فرهنگی

فهرست مندرجات این شماره

که فرهنگ آرایش جان بود ‌ ‌ ‌ ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و سست ‌ ‌ ‌ به فرهنگ باشد روان تندرست

«فردوسی»

مرام ما

بی تردید می‌توان پذیرفت که فرهنگ، مانند همه نمود های زنده گی، از ضرورت و نیازمندی های اجتماعات بشری مایه می‌گیرد و به‌وجود می‌آید که عامل انگیزندهٔ این نیازمندی ها در واقع، اقتصاد، تمدن و سیاست است.

پرواضح است، برای پیش کشیدن چرخ زنده گی، انسان به اختیار پساچیزها قرار می‌گیرد که از پیش پا افتاده ترین رفتارها تا والاترین آن، ترکیب سازنده و بحث انگیز داشته و انسانان درروپا روی این تقابل و مقابله ها، نقشی از خود به جا می‌گذارد که در پهلوی بسیاری از مسایل سازندهٔ حیات اجتماعی پدیده ها و تراوش هایی ایجاد می‌کند که در واقع می توان آنها را هسته ها و یا نماد های فرهنگی گفت. ولی فرهنگی که بر مبنای ضرورت و نیازمندی های یک اجتماع، هستی پیدا می کند. در واقع نماد و نمود های اصیل و دست نا خورده اند که پیوند قوی با همان اجتماع داشته و دارد، بطوریکه برای اجتماعات دیگر به کلی بیگانه و ناآشنا هسته خواهد بود که این موضوع مباحث بسیار دلچسپی را تحت عنوان ارزش ها در علوم اجتماعی و فرهنگ شناسی از دیر زمانی به اینسو مورد مداقه قرار داده است.

از همین جاست که تطبیق فرهنگ یک اجتماع به اجتماع دیگر نه کار علمی است و نه عملی. چنانچه آزاده مرد جهان شمر اندیشه می‌گوید:

شنیدم ز دانای فرهنگ دوست ‌ ‌ ‌ زهی آنکه فرهنگ ملکش نکوست

اتصال و شرایط در کار هستی فرهنگ در یک اجتماعی و پیوسته به نیازمندی ها ست مربوط، مثال داریم از جنگ عمومی جهانی

در هنگامیکه جنگ جهانی دوم سایهٔ سیاه وضعیش را بر حیات انسانان گیتی گسترده بود «شولوخوف» یکی از نویسنده گان نامدار روسی کتابی تحت عنوان «علم کین» را نوشت که در آن احساس انتقام کشی پیوسته دامن زده میشد اما وقتی جنگ به پایان رسید همین «شولوخوف» کتاب دیگرش را در بارهٔ صلح و دوستی نوشت چون خواست زمان و نیازمندی مردم به صلح بیشتر احساس میشد.

امروز در جهان پهناور ما فرهنگ نوینی در حال پی ریزی و آبستن است و آن فرهنگ انسان گرایی جهانی است تا انسانهای گیتی از دشواری هایی که با آن گرفتار استند رها شوند.

امروز اجتماعات بشری بدون استثنا با افزایش جمعیت، آلوده گی محیط، کمبود مواد اولیهٔ زیست، سوی تغذی وجدال های تحمیلی مقابل بوده. وضع شوم اقتصادی همگی، نابرابری و تبعیض نژادی مخصوصاً در افق کشور های جهان سوم وعقب مانده، اکثر خوشبختی های آنان را مغشوش کرده است.

ما در این کشاکش گیتی، در حالیکه به فرهنگ و غنامندی فرهنگ والای پیشین و گذشته های تابناک خویش مباهات و بالنده گی داریم به باور فرهنگی استیم که از نیاز های امروزی زنده گی اجتماعی ما مایه می گیرد. این فرهنگ بحث انگیز و سازنده که به حکم خواست جامعهٔ ما و نیازمندی های مبرم مردم کشور، در افق زنده گی ما پدیدار میشود، اندیشهٔ خواست زمان ما را باز تاب میدهد و بنا به قانون هماهنگی، که قانون بزرگ و اساسی هستی ماست، ما را، جامعهٔ ما را، کشور ما را، و سرانجام هستی های فرهنگی و حیات فرهنگی ما را به سوی خواست زمان و تقاضای شرایط زنده گی و هماهنگی های زنده گانی میکشاند و این موضوع بسته گی به کار فرهنگیان و اهل سخن دارد.

حاصل اینکه وظیفهٔ فرهنگی فرهنگیان، در شرایط کنونی، اینست که دست کم، خشتی در بنای فرهنگی کشور ما بگذارند تا در روان اجتماع و ملت ما نقشی شان توأم با فرهیخته گی و ارجمندی باشد.

فروغ فرهنگ

استاد احمد علی کهزاد

بخش دوم

در سال (۳۳۰) ق م اسکندر مقدونی با ۳۰ الی ۴۰ هزار سوار و پیادهٔ یونانی وارد حوزهٔ هری رود شد.

از (فرادا) یا (پروفتازی) یعنی علاقهٔ فراه و از (زرنکا) یا (زریا) یا (دریا) یاعلاقهٔ زرنج و هامون سیستان و (اراکوسی) (اراکوزی) حوزهٔ ارغنداب گذشت.

در اواخر خزان، به پای سلسلهٔ رسید و زمستان دو درهٔ (پاروپامیزن) یا هندوکش یعنی سلسله وکل بهار به عجلهٔ تمام بنای شهری را در (پروان) گذاشت.

در بهار سال ۳۲۹ ق م از (ادراپسه) یعنی اندراب گذشت و عازم (زریاسپه) یا (اذراسپه) یعنی شهر (اسپ آتشی) یا (اسپ طلائی) شد که مرکز ولایت (باختریش) بود. دو سال در صفحات شمال به جنگ و گریز اینطرف و آنطرف آموس (آمودریا) علیه «بسوس» که اعلان پادشاهی نموده بود گذرانید.

در ظرف این دو سال و در طی حرکت های «لاینقطع» در امتداد آمو دریا نقاط مهم سوق الجیشی را درک کرده و سه شهر در امتداد مسیر رود خانهٔ مذکور بنانهاد که یکی در حصهٔ علیا و دیگری در حصهٔ وسطی و سومی در حصهٔ سفلای جریان آب های آمو قرار داشت. اسکندر در سال ۳۲۷ ق م به اسکندریهٔ پروان برگشت و در سال ۳۲۳ ق م در

[illegible] در اراضی [illegible] جنوب ایران
جان داد وخاك های کشور ما تحت نظارت (سلوکوس اول) یا (انتیو
کوش) یونانی که در شام اعلان سلطنت نموده بود قرار گرفت.
(دیودوتس) نام حکمران باختر گردید ومقارن همین زمان خاندان
بزرگ موریا های هندی را در اثر برخورد وموافقه با (سلوکوس) یا
(انتیوکوش) یونانی در اثر معاهدهٔ ۳۰۵ ق م که بدان اشاره
کردم بر جنوب هندوکش تسلط یافت . سپس در حوالی ۲۵۰ ق م (دیود-
وتس) حکمران یونانی در بلخ اعلان استقلال نمود وسلطنت مستقل
یونانو باختری در صفحه های شمال هندوکش بمیان آمد وبعد در حوالی
(۱۳۰) یا (۱۲۵) ق م در اثر تهدید قبایل بادیه نشین (اسکائی)
دولت یونانی باختری در صفحات شمال هندوکش سقوط کرد .
«هیلیوکلس» آخرین پادشاه یونانی است که در عصر او و یاخود
او نفوذ سیاسی یونانی ها در شمال بر چیده شده و به جنوب هندوکش
منتقل میشود و در یکر ام و بعد تر در ر کرد بر شهزادگان یونانی یا
بهتر بگوییم احفاد یونانی های باختری امارت محلی داشتند واخرین
ایشان که در دورهٔ کابل حکمروائی میکرد (هرمایوس) نام
داشت .
مقصود من اینجا ذکر تاریخ دو صد یا دو نیم صد سالهٔ یونانی ها در
افغانستان نیست و هیچگاه ادعا نمیتوان کرد که دو صد سال تاریخ را
در سه صفحه یکنجا نیم این کار در ماخذ خارجی صورت گرفته وما هم در
محیط خود تا حدی بدان پرداخته ایم اما شرح آبادی عمران و هنر و
زبان و ادبیات ورسم الخط یونانی مختصری از آن را تذکار میدهم.
غربی ها شیوهٔ خاصی که دارند فتوحات اسکندر مقدونی را
در شرق یك مبدای نوین تاریخی میدانند . شکی نیست که در اثر
این فتوحات شرق و غرب بهم تماس دایمی پیدا کرد ولی نا گفته
نباید گذاشت که برخی از یونانی ها از قبول بعضی مهندسان و

ملاحان و اطبا در عصر هخامنشی ها هم در دیار شرق و در اقطار قلمرو امپراطوری هخامنشی و خاک های افغانستان امروز رفت و آمد داشتند. حتی اگر به اسطوره ها و داستان های یونانی گوش فرا داده شود. چنین مینماید که برخی از ارباب الانواع آنها مانند (دیونیزوس) رب النوع شراب و مستی انگور، قرن ها قبل به سرزمین بهترین انگور جهان آمده بوده و حتی شهری را هم به نام (دیونیزوپولس) یعنی شهر دیونیزوس بوی نسبت میدادند که موقعیت آنرا بعضی ها در ننگرهار، در نزدیکی های هده و برخی دیگر در تاکستان های کاپیسا (کوهدامن) قرار میدهند.

باری فتوحات اسکندر در شرق آمد و رفتی بیش نبود ولی سلطهٔ سیاسی آنها ۲۰۰ سال از (۳۳۰ تا ۱۳۰ ق م) در شمال هندوکش و نزدیک یک قرن دیگر در جنوب دوام کرد که روی هم رفته قریب دونیم قرن میشود و این مدتیست طولانی ولی از آنهم طولانی تر و با دوام تر و ریشه دارتر فرهنگ یونانی است که تاثیر آن و به مرور زمان ضعیف و شعاع آن کم رنگ شده قریب هزار سال دوام کرد.

اسکندر مقاومت هخامنشی را در خاک های ایران به سرعت شکست ولی مقاومت ولایات شرقی را که عبارت از افغانستان باشد به آسانی شکسته نتوانست بدین جهت در خاک ما از حوزهٔ هریرود به بعد در هر نقطهٔ اساس قلعهٔ مستحکم و بنای شهری را گذاشت که علی العموم همه را بنام (اسکندریه) یاد میکنند و عده یی به صفحات معین تشخص داشت و برخی هم محض دژ مستحکم بود و معروفترین آنها بدین قرار اند.

(۱) اسکندریه یا بو اسکندریهٔ هرات پیش از رسیدن یونانی‌ها دراینجا قلعه و شهر مستحکمی داشتیم که خود یونانی ها آنرا در

اساس آن درعصرهخامنشی ها گذاشت شده بود و بقایای آن مستملاً
درزیرا بادی های شهر موجوده هرات مدفون خواهد بود .
(۲) اسکندر یه پروفتازیسا «اراد ا» نام قلعه دیگری بود از
قلعه های دوره هخامنشی. کلمه «اراد ا تا» که (ارادا) معنی دارد
اسم خاص نام رود خانه بود که بصورت ارا رود تا حال باقی مانده
ساهنور هم شهر وعلاقه ئی بنام (اراه) داریم ولی گمان نمیکنم که
(ارادا) هخامنشی درحوالی (اراه) موجوده بوده باشد.
زیرا (ارادا) در زرنگستان بود و موقعیت آنرا باید در حوالی
هامون سیستان در کدام جای مسئلاد ر پیرامون خرابه های (زرنج)
جستجو کرد .
اسکندر رد رهمین جا اسکندریه دیگری پی ریزی نمود که در
تاریخ بنام (اسکندریه پروفتازی) شهرت دارد .
(۳) اسکندریه ارا لوزی حتماً درحوزۀ (آرا کوتس) یعنی
ارغنداب در کدام جائی قرار داشت . با معلومات بسیار
محدودی که ازین ناحیه دارم و باشواهدی که القا میکند
چنین تصور میکنم که محل این شهر در جائی بوده که حال
خرابه های شهر کهنه قندهار در دامنه های شرقی کوه قیطول
اشغال کرده است چون نام (هاراوتی) در جمله ولایات قلمرو
هخامنشی ها آمده حتماً (خشترپاون) یا نائب الحکومه ایشان
درین حوزه قصری داشته ولی چون بدون سند قاطع حکم نمیتوان
کرد گفته نمیتوانم که مرکز استان داری هخامنشی کجا بود؟
ولی با کتیبه های عصر اشوکا (نیمه اول قرن سوم ق . م)
بطور قطع ثابت است که در عصر موریا ها در اینجا آبادی باشد .
چون سنگ نبشته های اشوکا به زبان ورسم الخط یونانی از همین
خرابه های شهر کهنه قندهار پیدا شده که از آن مفصل تر بجا یش

بحث خوا هم کرد واضع میشود که ها به تعداد زیاد یونانی در طی قرن سوم ق . م دوسربو زه قند هار در پای نوه طول زنده گانی داشتند واین امرا قلا یکی از دلایل ایست که میتوانند گفت اسکندریهٔ ارا کوزی درهمین جا بناشده چنانکه (ایسدورخارکسی) همین جارا بصفت (متر و پو لیس ارا کو زیاس) یعنی شهر عمدهٔ علاقه ارا کوزی میخوانند .

(۳) از روی عکاسی ها ی که از هوا برداشته شد باستان شناسان ایتالوی معتقدند که در پیرا مون خرا به های غزنی موجوده هم آثار کدام شهر یونانی دیده میشود .

حقا یق در تحقیقات آیندهٔ باستان شناسی روشن خوا هد شد

(۵) اسکندریهٔ پروان که به صفت اسکندر یه قفقاز شهرت دارد یونانی ها میان سلسله قفقاز اصلی وهند وکش تمیز نمیتوانستند وآنها را وهم در دامنه یك سلسله جبال تصور مینمودند منتها چون به هندی نزدیك شده بودند کوه بلند پر برف کشو ر ما را به صفت (قفقاز هند) یاد میکردند ودر یونان انرا (کاو کازوس آیند و کس) میگفتندو تصور میکنم که به همین صفت (آیندو کس) به مرور زمان زبان زد مردم (آیندو کس) و(هندو کش) شده باشد در اینجا اساس قلعهٔ گذاشته شدو چون داخل دره ها ومعبرهای (هندو کش) را نگهبانی میکرد در استحکام آن توجه زیاد مبذول شدوعدهٔ بهتر جنگ آوران یونانی در اینجا اقامت داشتند .

(۶) در شما ل هند و کش اسکندر اقلا اساس سه شهر مستحکم را گذاشته که علی العموم در کرانه ها ی جریان مسیرا کسوس (آمو دریا) قرار داشت .

کاوش های پروفیسر فوشه در سال ۱۹۲۳ و اسناد علوم بر ژه در ۱۹۳۰ در خرا به ها ی شهر و بالا حصار بلخ ثا بت سا خت که موقعیت شهر های یونانی ...

درنقاط تقاطع یاریزش معاونان آن جستجو نمود. این اسکندریه ها در حصه های علیا و سطی و سفلای رود خانهٔ بزرگ در نقاط سوق الجیشی مهمی بنا یافته بود که در میان اسکندریه های شمال هندوکش یکی به صفت «اسکندریه اوکسیانا» یا (اسکندریه اکسوس) یا اسکندریهٔ آمو دریا یاد شده که این اسکندریه عبارت از شهر یونان است که خرابه های آن در (۵) سال اخیر در محل اند یش رود خانه کوکچه به رود خانه پنج یا آمو دریا متصل دهکدهٔ (ای خانم) کشف شده است.

موقعیت آن از نظر سوق الجیشی بنهایت خوب انتخاب شده و در جریان کاوش ها و خاک برداری های دو سال اخیر (۱۹۶۵-۱۹۶۶) شواهد معماری و فرهنگی و هنری و ادبی خاص یونانی از آن منکشف گردیده که در جاهایش از هرکدام ذکری به عمل خواهد آمد.

(۷) اسکندریهٔ (بکترا) شهر دیگری است که اسکندر در امتداد (اکسوس) و در قسمت های وسطی آن بی ریزی نموده. که منابع یونانی یکی از شهر های قدیمی ما را در ین نواحی بنام (زریاسپه) ویا (زراسپه) نام می برند. یکحصه این (اسپه) است یعنی (اسپ) که تا امروز در زبانهای ما متداول است حصه دومی این نام یا (زر) (طلا) یا (زرا) (زرد) یا (آذر) (آتش) بوده وبه این ترتیب نام شهر مذکور را (اسپ طلائی) (اسپ زرد) (اسپ اتشی) ترجمه میتوانیم ناگفته نماند که کلمهٔ (زر) یا (زرا) در نام (زردشت) هم آمده که انرا برخی از علمای غربی صاحب اشتر زرد ترجمه کرده اند.

بهر حال از احتمال بیرون نیست که شهر اسکندریهٔ (بکترا) بازهم در نزدیکی های بستر آمودریا در کدام جائی بوده باشد به گمان ناقص تصور میکنم دوجای برای بنای این اسکندریه می

ثابت نبود که یکی محل ریزش رودخانه قندوز به آمودریا که در آنجا بقایای خرابه های مهم (قلعهٔ زال) افتاده و دیگر ریزش بلخ آب به آمودریا.

نا گفته نماند که بلخ آب با تقسیمات هژده نهر امروز به آمودریا میرسد ولی دو نیم هزار سال قبل علتی برای رسیدن آن به جریان اکسوس بنظر نمیخورد.

(۸) چنین تصور میکنم که موقعیت اسکندریه یی که در حصص سفلای آب مرغاب یا فته بود همان (اسکندریه مارجیان) یا اسکندریهٔ مروروود باشد که در کنار مرغاب در جائی ساخته شده بود که امروز بنام (مارو شاق) یا (مرو کوچک) یاد میشود و بقایای آن در آخرین حصهٔ که مرغاب خاک افغانی را ترک میگوید به شکل دایرهٔ عظیمی جلب نظر میکند و برخطوط سرحدی حا تسیم می باشد.

(۹) در منابع یونانی یک اسکندریهٔ دیگر هم در صفحات شمال هندوکش در منتهای ناحیه شرقی یا شمال شرقی واقع بوده که آنرا به نام (اسکندریهٔ اسچاته) خوانده اندو در بالا ترین قسمت های اکسوس) آمودریا قرار داشت. در داخل خاک های امروزی افغانستان بالاترین نقطه ئی در مسیر اکسوس (آمودریا یا پنج) که برای بنای شهری مناسبت شایان داشت همین (ای خانم) است که تصور میکنم موقعیت (اسکندریهٔ اکسیانا) درانجا باشد. از محل پیوست شدن کوکچه به دریای پنج بالاتر همه کوهستانیست و جایی مناسبی برای شهری متصور نیست. از امکان بعید نیست که (سکندریه اسچاته) یا (اسکندریه اقصی) در سواحل راست رود خانه پنج کدام جائی آن طرف سرحدات امروزی ما بوده باشد. بهر حال وجود هشت (اسکندریه) یا اقلاً هشت شهر یونانی در افغانستان ثابت است وغیر از آنچه بر شمردم قلعه ها و دژ های دیگری

هم هست مانند (اورنس) در کرانه های (اندوس) (اپاسون) وقلعه های که موقعیت آنها در سار (اسکندریه) وبرج عبدالله حدس میزنند درد «برج عبدالله» که پروفیسور گیرشمن درسال های اول جنگ دوم عمومی در یك ساحهٔ . ۵ متری کاوش نمود خشت هائی پیدا شد که روی آن بصورت علامهٔ بعضی حرف های الفبای یونانی نقش شده بود . برج عبدالله قلعهٔ مستحکمی بود مشرف برآب های مشترك چهار رودخانه خروشان (غوربند) (سالنگ) (شتل) و (پنجشیر) احتمال دارد که اسکندردر خزان سال ۳۰۳ ق م اینجاچند روزی توقف نمود و پیش از اینکه به (پروان) درمدخل دره هندو کش برسدو اساس (اسکندریهٔ قفقاز) بگذارد همین جا در کرانه های آب چهاررودخانه که چشم انداز وسیع وزیبائی داردد رقه ان در افق مقابل هند و کش مانند پردهٔ سفید ازدامنه های آسمان اویزان معلوم میشود متوقف شده وپیرامون عبور از ین سدعظیم پیش خود نقشه ها کشیده باشد.

برج عبدالله را پروفیسو رها کن (شهرشاهی) میخوانده وبه مثابهٔ دژی مستحکم. سایهٔ کنگره های دیوارهای بلندآن درآب های رودخانه هامنعکس میشد راجع به برج عبدالله وپروان داستان های فولکلوری داریم که دراثر کوچکی بنام (بگرام) ودر کتاب (عرف و عادات افغانها) بزبان فرانسه پاره ئی ازانهارا شرح داده ام.

جای دیگر در کوهدامن داریم بنام (ساراسکندری) یا (حصارسکندری) ودرنزدیکی های سرای خواجه خرابه های آن روی تپه ئی منبسط است. شایداین نام مشتبه کننده باشدو حصار تعلقی نداشته باشدولی در کوشانی بودن دژمذ کور ابداء اشتباهی نیست.

چرا درین رشته مطالعات تحلیلی عصریونانی درافغانستان انهم درصورتیکه هدف اساسی ما مسایل فرهنگی و مدنی است اول تر ازهمه به ذکراسمائی بعضی شهرها وقلعه ها پرداختیم . این امردلائل بسیاردارد زو ... انی ها بیشتر ازدوصد سال درافغانستان ماندند. خوداسکندروبعدازو

درعصر شاهان خاندان (سلوسی) ودر دورهٔ سلطنت مستقل یونانی باختری شهرها وقلعه های ودژهای آبادشده بی یونانی ها که مردمانی (مدنی) وشهرنشین بودند در ترتیب پلان‌های شهرها نظر خاصی داشتند شهر های یونانی بیشتر به صورت مستطیل طرح میشد وا ساساً دوجاده در وسط شهر تقاطع میکرد وشهر را به چهار ناحیه تقسیم می نمود. بالا قلاء یك جاده سراسر طول شهر را عبور می‌نمود. این مفهوم در وجه تسمهٔ (چار یکار) هم مشهور است اصلا این کلمه (چارته کوارته) بوده که (چهار ناحیه) معنی داردو در مجاورت اینجاهم شهرهای یونانی که در (بکرام) وجود داشت در شهر یونانی (دیوراا روپا) که درخانه های سوریه (۰۳) سال قبل کشف شده وجاده اساسی شهر را به نحوی که ذکر کردم به نواحی چهار گانه تقسیم میکرد. یکسان است. درشهر یونان (ای خانم) که درین سال اخیر در کشور خودما مکشوف گردیده یك جاده اساسی از شمالشرق به جنوبغرب بطول ۱۷۰۰ مترشهر را بدو حصه تقسیم نموده بود که از یکطرف آن بالاحصار وارك ودرحصه دیگر در پایان حصار محله های بودوباش و(ا گورا) (بازار در ساحول یك میدان مستطیل شکل که برنده وپایه های ونمان هائی روبه داخل داشت ودر انجا خریدوفرش ونطق‌های اجتماعی وسیاسی میشد) وورزشگاه بازورخانه که خود یونانی هاانرا (پلاسترو) میگفتند با تیاترها و کتاب خانه‌ها وغیره قرار داشت.

شهر های یونانی به نحوی که ذکر کردم دارای معابد مخصوص ارباب انواع و ورزشگاه ها، استودیوم‌ها، جمناز یوم ها، تیاترها ار تاره کشتی گیری، جاهای برای نطق وخطابه ، حمام های عمومی وغیره بودوبدین ترتیب هرجاشهری بنامیشد.

تمام موسسات ومراکز دینی وفرهنگی و ثقافتی و تربیهٔ بدنی در آنجاا عما رمیگردید . این ملت مهذب که اساس تمدن مادی و معنوی اروپا تاحدزیاد از تخم های پادار فکری

وذهنی آنها بمان آمده در داخل یونان یاخارج آن چه در خاک های افریقای (مصر ...) چه درخاک های غربی آسیائی (آسیای صغیر ـ شام ـ لبنان) چه در خاک های ایران وچه در شرق اقصی یونانی که مقصد از آن افغانستان یونانی باشد همه تمدن وفرهنگ خودرا منتقل نموده ومؤسساتی را که درزنده گانی اجتماعی وفرهنگی و سیاسی و ادبی بدان ... از داشتند بمان آورده بودند در نزد شهر همانطوریکه عربها میگفتند (مدن) زنده گانی (مدنی) را به تمام معنی ومفهوم آن ایجاب میکرد درزنده گی اجتماعی ومدنی یونانی شهر کانون همه فعالیت های بدنی وذهنی و فکری واجتماعی بود. اسکندرچرا (۸ ـ ۹) اسکندر دوباره بنا سوس (اندوس) بنا کرد؟ سببهی نسبت به مقصداساسی او دراول وعلت جنبهٔ نظامی داشت که اینجا بدان نمی پردازیم. سببهی نسبت که سپاهیان او از یونان دورشده رفته و انطوریکه افسانه میگویند در (ظلمات) طوری راه خود را گم کردند که بدون رهنمائی مخصوص از آن بدر آمده نمیتوانستند این ظلمات چیز جز ... ... شرق آنهم سرق بعید آنوقت نبود که انتهایش را حواشی هندتشکیل میداد. در کوهپایه های افغانستان ودرخم وپیچ دره های عمیق وتنگ یونانی ها سرگیچ شده و تصور میکردند به اخر دنیا رسیده اند ایشان حق داشتند زیرا دنیای انوقتها از قلمرو امپراتوری هخامنشی وحواشی هندوستان و سفید چندان بیشتر تجاوز نمیکرد ماندن اسکندر وسپاهیان او ... سال در کوهپایه های این سرزمین یونانیان وخود اسکندر وجنرال های او را به حیرت افگنده بود طوری که انعکاس آنرا باز در یکی ازداستانهای فولکلوری وطن خود می یابیم که اوج و نتیجهٔ آنرا بصورت درامی نوشته ام که درمتن فارسی به نام (مردان پاروپامیزاد) و درمتن فرانسوی به اسم (اسکندر در افغانستان) از طرف انجمن تاریخ چاپ ونشر شده اسکندر هرچه دردل شرق پیش می آمد سپاهیان

اوعلاوه برجنگ ها درپیمودن راه های طولانی احساس خستگی ومریضی میکردند ووقت بوقت ازپیشروی سرباز میزدند. مقاومت شدید اهالی هرات درشهر (ارته کوانه) و فتح آن وبغاوت مجدداهالی درحالکه خود سردار مقدونی تا حوالی سبز و اریاشن دندکنونی نرسیده بود بوی فلسفهٔ نوینی را فهمانده که اگر میخواهد از عقب سر خود در امان باشد باید به تاسیس قلعه ها یا اسکندریه ها مبادرت کند.
روی این درس عملی درهرا یالتی به بنای شهری اقدام کرد ودرهر کدام ازین شهرها سپاهان خسته ومریض وانهائی را که توان ادامه سفر را نداشتند با عده ئی از سپاهان آزمود. و هنرمندان و علما ونویسنده گان و فلاسفه را که با خود همراه داشت امر اقامت داد.
نمیتوان گفت که درهرشهری مثل اسکندریهٔ هرات - فراه، قندهار پروان، بلخ، سرو رود وآی خانم وغیره چه تعدادی از یونانیان خود را باقی گذاشت احتمال دارد روی همرفته در تمام نقاط بین دو رود خانهٔ بزرگه اکسوس و اندوس درحدود (۱۰) (۱۵) هزار یونانی توقف گزیده باشند. البته فتوحات اسکندر درشرق با همهٔ اهمیت آن ازنظرزمان امدونیدی بیش نبودولی یونانیان بیشتر ازهمه جادر دیارمامانده ند و متوطن شدند صاحب زمین و باغ گردیدند وکم کم در مردم محلی نقاط مختلف این سرزمین حل ومزج گردیده. قصهٔ ازدواج یونانیان بازنان مشرق زمین منتقی است که از طرف خود اسکندر باقی مانده است.

اسکندرخودش با یکی ازدختران شجیع و زیبای دیارما که به برخی روایات باشندهٔ درهٔ قشنگ پنجشیروبه بعضی روایات ازاهالی باختربود ازدواج کرد. این دختر (روشانه) نام داشت ودختر (او کزیارتس) یکی از نجبای این سرزمین بود. راجع به این ازدواج در فرهنگ عوام داستانهای داریم: میگویند که درمیان کسانیکه ازخانه های خود بر آمده و در دامنه کوهی سخت علیه سردار مقدونی مقاومت میکردند

دو شهزادهٔ هم بود که برخ نقاب زده و می جنگید و تا اخرین مرحله با خود اسکندر مقابله میکرد که ناگهان شمشیرش به بند نقاب بند شد ونقاب ازرخ او افتاد وانگاه اسکندر به رشادت او آفرین گفته ومایل به ازدواج با او گردید. مراسم عقد شان با عرف وعادات محلی بصورت بسیار ساده برگذار شد بدین معنی که اسکندر قرص نانی را با شمشیرش از هم دو نیم کرد نیمی را به (روشانه) داد ونیم دیگر را خودش. این روش سادهٔ حاکی از این بود که زن وشوهر بحوث شریك زندگانی اگر لقمه نانی‌هم داشته باشد با هم نصف کنند.

افغانستان مقارن باعصر هخامنشی وارد دورهٔ تاریخی شده بعد از آن یونانیان روی صفحه تاریخ ما آمده اند این دو دوره سه‌صد سال دوام میکند و سه قرن مقدم به آغاز عهد میلادی در بر میگیرد درین دورهٔ طولانی دو فرهنگ‌و دو تمدن بزرگ یکی بعد دیگری وهردو موازی هم وبشتر کباهم‌آثاری پدیدآورده اند که مطالعه‌آن‌برای خودما و برای‌جهان‌خاورشناسی‌اهمیت‌زیاددارد، بالا گفتم که هنوز از شهر های هخامنشی اثری نیافته ایم ولی تاثیر مدنی وعمرانی وفرهنگی آن دوره نه تنها در عصر یونان بلکه قرنهابعد ترهم بچشم میخورد. (سرخ کوتل) از ۱۹۵۲ و(ای خانم) از ۱۹۶۳ به‌ما،مدلل‌ساخته است که نه تنها درعصر یونانی بلکه دردوره کوشانی هاتاثیر روش معماری هخامنشی است که جزءروش معماری محلی شده بود، هنوز ادامه داشت. مانند تخت جمشیددر (ای خانم) ودر(سرخ کوتل) در ابادی شهر ها ودژها ومعابد خشت خام‌و سنگ تراشیده برای زیر ستون ها و فیل پایه بدنه های وسر ستون ها وتبه های زینه های‌بکار میرفت روش‌معماری هخامنشی تنهادراستعمال مصالهٔ تعمیر نیست‌بلکه درخود طرز ابادی هم مشهود میباشد. مانند کنگر موتبه دار سر

دیوار ها و تورکش ها به شکل سربکان و غیره که نمونه های آن در معبد کنشکا در سرخ کوتل آشکار گردیده است. یونانی ها در شهرسازی و آبادی و عمران و پیکرتراشی و نقاشی و تخصص معابد به آرباب الانواع علاقهٔ مفرط داشتند در شهرهای مختلف کشور ما به ذوق و روش خود آبادی هائی کردند که بعد از سال ها انتظار این کم کم شواهد آن از (ای خانم) از زیر خاک برآمده میرود.

اگر بگوئیم که مملکت ما از نظر پیکر سازی و هیکل تراش و حجاری و نقاشی روزی از غنی ترین کشور های جهان بود سخنی به گزاف نخواهد بود بیست و سه هزار مجسمه که در سال ۱۹۲۳ از جا یکجا یك معبد (تپه کلان) هده از ده کیلومتری جنوب جلال آباد کشف شد و صد ها هزار مجسمه دیگر از زیر خاك های تپه ها ست اول ن مجسمه بود در حدود ۵۰ سال قبل از کابل پیدا شد دانشمندان - مغرب زمین درین یك قرن و ثلث ان برای این مدارس و مکاتب هنری نام ها وضع کرده اند که مشهور ترین و قدیم ترین آن همان صفت (گریکوبودیك) یا (یونانوبودائی) است که واضع اولیه آن پرو فیسر الفرد فوشه فرانسوی بود و در ین سال های اخیر مدعیانی پیدا کرد.

یکی از افتخارات علوم پرژه سدیر سابق هیات باستان شناسی فرانسوی در افغانستان پیدا کردن نظریهٔ جدید است که منافشه های ادبی را تحت الشعاع قرار داده شبهه ئی نیست که هخامنشی ها و یونانی از کنارهٔ بحیره روم تا بحرای (اندوس) حاکمیت و نفوذ داشتند درین ساحهٔ وسیع حجاری و پیکر سازی چهره ها و قیافه ها سبک ها و روش های گوناگونی بخود گرفته و تعریف مشخص و منسجم برای انها نیافته بودند.

تا اینکه شهر (دیوراروپوس) دس سر زمین شام درسال ۱۹۲۲ کشف شده و در چهره های عجیب مجسمه های غرب اسیا مخصوصاً

(بالمهر) نفوذ دوجانبه ئی یافتند و پروفسر (میشل روستو فتزف) آنرا مدرسه (پارتی) یا (اشکانی) خواند.

کشف سرخ کوتل درسال ۱۹۵۲ عین نقش کشف (دیورا اروپوس) را بازی کرد. و استاد شلوم برژه با مطالعات عمیق دقایقی که اینجا جای و محال شرح آن نیست ملاحظه نمود که متوجه با مدرسه هنری می باشد که آنرا مکتب «کوشانی» نام نهاد. نظریات علمی استاد شلوم برژه عاری ازهر گونه برایه علمی بوده بزین مادی باشد.

بعد هنر نامبرده هند یونانی قدیم که قدیم مشهور شاخه های ماحول سواحل بحیرهٔ روم شده بود و درطی قرن اول ق. م بدست رومی ها افتاد و نام مدرسه (گریکو رومی) را بخود گرفت.

این مدرسه اخیرالذکر درحوالی قرن مسیحی در تجسیم افکار و اسطوره های مسیحیت درآمد و از نگاه مدرسه هنری (مسیحیت قدیم) پا به وجود نهاد این مدارس هنری چه گریکو رومی و چه مسیحیت قدیم در ذیل مکتب یونانی بحیرا لرومی آمد.

هنر قدیم یونانی خارج ازحوزهٔ مدیترانه درخاک های آسیائی ازشام تا دهلی در شکل مدارس هنری مختلفی دخالت دارد. چون درتمام ساحهٔ قلمرو هخامنشی ایرانی منبسط شده از امیزش آنها مکتب افاقی (ایرانو یونان) بمیان آمده است. همچنین هنر یونان در دوره تسلط دوصد ساله در افغانستان که آنرا ازچندسال باینطرف به صفت (هلاد آسیائی) یاد کرده اند باعث ظهور مکتب (گریکوبکتریان) و یا (یونانو باختری) شده است.

افغانستان دردورهٔ دوصدسالهٔ یونانی از نظر فرهنگ و هنر و ادبیات یونانی خودش درقالب اسما یونان دیگری شده بود (هلاداسیائی) که واقعیت آنرا باید شناخت و قبول کرد و بدون این واقعیت مبدأ بسیار مسایل هنری و فرهنگی فهمیده نخواهد شد. اصلا هنر یونانی هاهم ۲

حادر خاك های اسیا به قالب خشك روش های قدیم هنری شیوهٔ جدیدی
...بدو در پیکر تراشی نمایش نیم رخ را عوض کرد طوریکه در سه
(پرت) یا (اشکانی) به روش نمایش روبرو افراط نمود.

بیشتر گفتیم که کشف سرخ کوتل مانند کشف (دیوار روبوس) ذهنیت
دانشمندان را در فهم مطالب هنری دیگرگون ساخت . کشف (ای خانم) که
تازه سروصدای آن بلند شده انقلابی در ذهنیت ها تولید خواهد نمود. شبهه
ئی نیست که نام آن در عصر آریاها (ویدی)و(اوستائی) و هخامنشی
و یونانی همیشه معروف بود و در تمام رشته ها منجمله هنری تا کنون مهم
تلقی میشد و تجارب حفری پروفسر فوشه کار را به جای کشاند که
(بلخ) را به (سرابی) تشبیه کرده سرخ کوتل بحیث مقدمه وای خانم
بصورت واضح وقاطع نشان داد که هنر و فرهنگ یونانی در افغانستان
خوب وعمیق ریشه دوانیده بود و هنر و فرهنگ یونانی از همین (یونان
(آسیائی) به خاك های دوردست هندی و چینی انتشار مییافت .

...مبدأی مدرسهٔ هنری کوشانی که تازه استاد شلوم برژه نام
نهاده و یک نفر از دانشمندان امریکائی بنام (روزن فیلد) کتابی
بعنوان (هنر کوشانی) نوشته ، همین هنرا سوخته (یونانی باختری)
است . کوشانی ها قوم بادیه نشین اما تیسر ...ی صفت
عالی داشتند که هر آنچه خوب و پسندیده بود میگرفتند و بدون
تعصب هنر ... (یونانی باختری) را گرفتند
که امروز بنام خود آنها مسجل گردیده است . هنر کوشانی
دو پهلوی عمده داشت پهلوی اقشالی (هنر شاهی) و پهلوی مذهبی
معروج یا فلسفه دیانت بودائی که ساحهٔ هردوی آن از کرانه های
آمو دریا تا سواحل جمنا انبساط داشت و بنام هاوسیك های باختری
گندهاری ماتورائی در عصر خود کوشانی ها از آن بحث خواهیم نمود

اکادمیسین دوکتور جاوید

ظهور و نفوذ و رواج زبان فارسی دری در هند با حملات سلطان محمود غزنوی قریب هزار سال پیش آغاز می‌شود. در عهد سلاطین غزنوی که خود دری و پارسی گوی بودند همچنین در دورهٔ حکمروایی غوریان که باز هم کشور دری زبان بود این زبان در هند راه یافت و بصورت گسترده مورد توجه و اقبال قرار گرفت. از همان روزگار تا سال ۱۸۳۶ که چارلز تری ویلیان زبان انگلیسی را بجای پارسی رسمیت بخشید و همچنین تا اعلام زبان اردو بعنوان زبان رسمی در سال ۱۸۴۴ این زبان یگانه زبان ارتباطی، زبان تفاهم، زبان تحصیل و کسب علوم بود. دولتمردان، روشنفکران و دانشمندان آثار خود را با این زبان می‌نوشتند. مکاتبات رسمی بین دهلی و لندن، لندن و کلکته و هم بین ایالت‌های مختلف هند توسط همین زبان صورت می‌گرفت. در این زمان زبان فارسی بمثابهٔ زبان بین المللی برای اکثر کشورهای آسیای میانه یعنی از روم شرقی تا اقصای هند بود. برای شبه قارهٔ هند این زبان بمثابه زبان ارتباط جمعی بود. سرزمین هند را در آن روزگار به سه بخش و نام یاد می‌کردند: هندوستان، دکن و بنگال. لسان مراودت، مکاتبات و مراسلات این سه ولایت و سائر ایالت‌های نواب و راجه نشین همین زبان فارسی دری بود. از همان جا نقش پارسی در پیوند و همبستگی فرهنگی وسای هند روشن و محرز میگردد. هرچند این زبان که در طول روزگاران ریشه گرفته و بدلها

نشسته بود بصورت یکدم ازمیان نرفت اما باآمدن انگلیس ها شمع اقبال آن روزبروز ازروشنایی افتاد ورو بخاموشی گذاشت . چون این زبان بیش از نهصدسال بعنوان زبان شعر وادب ، زبان شیرین و شیوا طرف قبول واقبال عارف و عامی بود تاامروزه روزآنرا بمنزله یک زبان شایسته وفرهنگی یادواحترام می کنند .صوفیان اسلام خاصه آنانیکه ازسرزمین خراسان وارد هند شده بودند ودرپنجاب بسر می بردند این زبان را بهترین وسیله تبلیغ افکار وعقاید و تعلیم آیین وآداب خود قرار دادند. اغلب آثار ، مکتوبات ، ملفوظات و مناقب صوفیه هند بدین نگاشته شده است برخی از عرفای هند که به لطافت وشیرینی ، ساده گی وروانی این زبان آشنا بودند ، اندیشه و الهامات خود را بصورت منظوم باین زبان بیان کرده اند . این زبان شیوا ورسا باد لنشینی وزیبایی که داشت عنوان خاصی را بخود گرفته بود . بزرگانی چون قطب الدین بختیار کاکی روشی دیوان مستقلی باین زبان دارد که اخیراً بچاپ رسیده است. دیوان اشعاری را به خواجه معین الدین چشتی نسبت میدهند گویند این بیت که برسر در آستانه درگاه حضرت علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی معروف به داتا گنج بخش نقش است ازطبع آفتاب هند خواجه معین الدین چشتی است :

فیض بخش خلق عالم مظهر نورخدا

ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

کشف المحجوب اثر داتا گنج بخش قدیمترین تذکرة المعارف تصوف بزبان فارسی است که در آن دقایق عرفانی وآداب صوفیان بیان گردیده . مزار پرانوار این عارف بزرگوار تا امروز زیارتگاه اهل دل است . ارادتمندان از هرگوشه جهان بدرگاه اومی آیند و طلب فیض وفتوح میکنند . نقوش فارسی برالواح

و در رود بوار مزارات و قصور نشانهٔ دیگری از مقبولیت
ورواج این زبان درین سرزمین است . ده سلسله از سلاطین مملوک
وسلاله های افغانی ازحامیان ومعشوقان زبان بوده اند . سلطان
رکن الدین ، غیاث الدین بلبن وفرزندش محمد ازادب دوستان و
صاحبدلان روزگار خود بودند . دربار شاه مجمع علما وملاذ شعرا
بود . مجموعهٔ منتخبا نی از شاهکارهای زبان دری بمالغ بر بیست
هزار بیت از آنان بیادگار مانده است .

شعرایی چون اوستی ، جمال الدین محمدوحمدالدین از زمرهٔ سخن
سرایان دربار او بوده اند . در عصر جانشینی شمس الدین التمش
(داماد قطب الدین ایبک) شعر وادب دری رنگ ورونق تازه
یافت . آوازهٔ شعر دوستی وشاعر نوازی التتمش تا بدانجا کشید
که عدهٔ زیادی از علما و شعرا از خراسان ، ماوراالنهروسایر بلاد
اسلام بهندرو آوردند مانند نظری از نشابور وامیر روحانی
سمرقندی از بخارا . التتمش در پاداش قصائدی که شعرای دربار
او بمناسبت فتح بهار ، رانتم بهور ومند پرسرودہ بودند صلات
گرانبهایی بخشید . یکی ازشعرای نامی دربار او تاج الدین رضی
است که درهند زاده شده بود . رگه ها وجرقه های از سبک هندی
در اشعار این دوره بچشم میخورد . سلطان به تقلید از یمین الدوله
محمود غزنوی در بستر مغازی شعرا را باخود همراه می برد .

وقتی فیروز شاه براریکه سلطنت تکیه زد این رسم دیرین را
دنبال کرد . شهاب الدین محمره بدایونی که چون حضرت سنایی
افکار عرفانی ودقائق صوفیانه را وارد شعر کرده بود باین دربار
انتساب داشت . در ارلامان دهلی در اثر عنایت ودرایت سکندر
لودی زنده گی پرشکوه وجلال گذشتهٔ خود را بازیافت . عهد سکندر
لودی قلهٔ اوج وعروج ادبیات دری خوانده شده چنانچه همین
موج تا عهد تیموریه ادامه یافت . این عهد مصادف بود بادورهٔ

سلطنت تیموریان برهرات، دورهٔ مشعشعیکه از لحاظ نهضت و پیشرفت درزمینه فنون ادبی، هنرنقاشی، صنعت معماری، تحسین خط وسایر مهارتهای بشری از ادوار بی نهایت پرجلال خراسان زمین بوده است وبحق میتوان آنرا رنسانس شرق خواند. درعهد تیموریان هرات دو تن یکی جامی ودیگری نوایی چون دوستاره فروزان در سما ار این نظام درخشش داشتند. دربار شاهان این سلسله چون شاهرخ وبایقرا ملجاوملاذ شاعران و هنرمندان بود. سلطان سکندرلودی که خود شاعر صاحب دیوان بود وگلرخی تخلص میکرد درغنسا، توسعه ورونق این زبان خدمات ارزنده وبرازنده ای انجام داده است. در عهداین سلسله زبان دری زبان رسمی، اداری ودرباری هند گشته بود و کافهٔ مردم به تحصیل این زبان رغبت می نمودند. بزرگترین شاعردربار لودیها مولانا جلال خان جمالی دوست دیرینه وارادتمندجامی بود اشعار روایج وساده این شاعر طرف توجه خنیاگران آهنگ سازان قرار گرفته وا شعر ابیات او را برای موسیقی و آواز برمی گزیدند ومیخواندند. غزلیات اورنگ وآهنگ خاصی دارد. مثنوی چهرونامش معروف است. کتابی درمناقب وترجمه احوال اهل دل بنام سیرالعارفین دارد. چون زبان فارسی، زبان رایج روزشد نیازمندی فراوان به کسب قاموس وفرهنگ پیدا گشت از از همین رهگذر درقرن پانزدهم کسب زیادی در فن لغت نگاشته شده است. در سال ۱۴۱۹ میلادی بدرالدین محمد کتاب اداتالفضلا را نوشت ودر ۱۴۳۸ ابراهیم قوام الدین فاروقی فرهنگ ابراهیمی را که بنام شرفنامه منیری نیز معروفست بیادگار استادخود شرف الدین منیری دربنگال تالیف کرد محمود بن ضیاء الدین محمد فرهنگ سکندری را که بنام تحفة السعادت یاد می شود تالیف نمود. درعهد ابراهیم لودی کتاب مؤیدالفضلا درعلم لغت توسط شیخ محمد نگارش یافت.

سلاطین خلجی و الیان آنها این رسم خجسته را سامان بخشیدند و در مقام حمایت و تشویق از علم و ادب و تربیت و ترغیب علما و شعرا برآمدند.

جلال الدین فیروز شاه خلجی سرسلسله این خانواده انجمنی از شعرا را تاسیس کرده بود که هشت تن آنان از سربرآوردگان زبان و ادب دری بوده اند. فرشته مورخ معروف اثر گرانبهای خود را درهمین عهد تالیف کرد. در روزگار علاء الدین محمد خلجی توجه به علم و ادب صنعت و هنر بیش از پیش مبذول گردید و بحق میتوان آنرا از لحاظ بالندگی و شکوفایی با عهد تیمور همسنگ و همطراز دانست. درهمین عصر عدهٔ زیادی از هنرمند، شاعر، عالم و صنعتگر از ایران بعزم هند برخاستند، و سرانجام دهلی را چون خانه دوم خود آراستند. امیرخسرو با خسروشاعران هند که زمان و در بار چندین سلطان را دریافته و درک کرده بود تا هنوز مقبول و محبوب خاص و عام است.

حسن سجزی دوست خسرو درغزل سرایی بمرتبتی رسید که او را سعدی هند گفته و نوشته اند. مثنوی عشقنامه یا حکایت عاشق نا گوری که درسال ۷۰۶ منظوم شده از افسانه های دلپذیر و مردمی راجستان است. سومین سلسله تغلق، سلطان غیاث الدین از جمله روشنفکرترین سلاطینی بود که بر هند حکمروایی نموده است. بدر الدین چاچ شاعرمعروف وسراینده شاهنامهٔ بیست هزار بیتی بدر بار پسر فاضلش میزیسته، دراین عهد کتب زیادی درمناقب صوفیان ترجمه حال و ... طبقات آنها نگاشته شده و اشعار ملفوظات و مکتوبات آنها بما رسیده است.

شرف الدین یحیی منیری عند ارف فاضل درهمین زمان به تالیف آثار گرانقدر خود پرداخته بود طوطی نامه ضیاء الدین بخشی که بنیاد عرفانی دارد براساس مجموعه های سنسکریت تالیف و تدوین شد. فیروز شاه تغلق نیز از شاهان فضل پرور و ادب دوست بود. سلسله بهمنی دکن نیز از حامیان علم و فرهنگ و ادب و هنر بودند. ملك الشعرای

دربارآنهامالکه‌آذری اسفراینی تاریخ این سلسله را تحت عنوان بهمن نامه منظوم ساخته است. در سال ۱۳۹۸ میلادی، صدها شاعر و عالم از بیم حمله تیمور به دکن، گجرات و سایر ولایات رفتند. درجونپور مشعل شعر و ادب فروزان بود. سلطان ابراهیم شاه شرقی که خود اهل فضل و بذل بود عدهٔ زیادی از هنرمندان و فضلا را دور خود جلب وجذب کرده بود. از همان لحاظ جونپور را شیراز هند نامیده اند.

عهد آل بابر دورهٔ طلایی زبان و ادب فارسی بشمار می رود. ظهیر الدین بابر، شاه کابل، بنیان گذار این سلسله ذوق شعری داشت و طبع آزمایی می کرد. ابیاتی از وی بزبان دری در دست هست. از همایون و کامران دیوانهای یادگار مانده است. گلبدن بیگم دختر بابر ظاهر نخستین زنی است که کتابی از وی بما رسیده. چون سلاطین صفوی در ایران چندان التفات و توجهی به شعر و ادب نداشتند شعرا را هم با نها اعتنایی نبود تنها اشعاری که در مدح ائمه کرام در مصیبت کربلا و برای مراسم تعزیه داری سروده میشد طرف قبول واقع می گشت اغلب شعرای ایران را ازین لحاظ و ملاحظات دیگر ترک کردند و وارد هند گشتند. بنا بر رقابت های که بین دربار های دهلی و دکن و سایر ایالات و ولایات بود، هریک در پرورش و حمایت شعرا که آنرا لازمهٔ جلال و شکوه دربار میدانستند به پیمانهٔ وسیع می کوشیدند چنانچه درا ثر همین همچشمی ها شعر فارسی مراحل ترقی و تکامل را پیمود و بمرور منقح تر و پاکیزه تر شد.

با بازگشت همایون از ایران و ورود بیرم خان بدربار بازار شعر و ادب بر افروخته تر گردید. بیرم خان شاعر صاحب دیوان، دوست صدیق همایون و استاد جلال الدین اکبر بود دربار پر عظمت جلال الدین اکبر از لحاظ روشنگری و ادب شناسی و هنرپروری از دربار های پر طنطنه و جلال مشرق زمین بود. در سال ۱۵۶۳ راجا تودرمل زبان دری را زبان رسمی و اداری سراسر هند اعلان کرد. ذکر نام و شرح

حال شعرای این عهد در کتب تذکره وتاریخ آمده است عبدالرحیم خان‌خانان ترک بابر را از ترکی چغتایی بزبان دری ترجمه کرده کتاب مابارا تا بنام رزمنامه توسط عده ای از علمای روز از سنسکریت بزبان دری گزارش یافت همچنین کتاب راماینا، تاریخ کرسناجی ،جوک بشست بزبان فارسی درآمد فیضی دکنی قصه نل Nala ودمنتی dimindti مهابارتا بنام نل‌ودمن منظوم ساخت گویند این قصه به شعر فیضی بهترازاصل پرداخته شده ابوالفضل برادر فیضی کتاب بگویتا را بفارسی ترجمه نمود کتاب سنگه هاسن Singhason درسی ودوقصه اورنگ شاهی توسط چتور بهوج کاسته ترجمه کردید بهاری مال کشاتری در عهدجهانگیر بهرتن داس و عبدشاجهان نول کشن داس کیسودیف درزمان اورنگ زیب این کتب را بفارسی ترجمه کردند .

عادلشاه بیجاپوری که خود نیز شاعر بود دردکن ، قطب شاه در گلکنده ووال جادرمدراس حامیان شعروادب بودند مناظرات که بین نورجهان وجهانگیر برسبیل بدیه ردو بدل شده نشانه ذوق و طبع لطیف آنهاست. نمونه های آنرا صاحبان تذکره به آب و تاب نقل کرده است . درعهدجهانگیر نوعی خبر شاهی منظومه سوز وگداز را سرود که نشانه اثر فرهنگ هند برادب دری است. درعهدشاهجهان صائب تبریزی واستادش رکنای مسیح کاشی ازصلات گرانهای شاهان آن سلسله برخوردار داشتند زیب النسا دختراورنگزیب نه تنها از علما پشتیبانی می کرد بلکه خود نیز صاحب طبع شعر بود . دیوانش به تخلص مخفی در دست هست . دارا شکوه شاهزاده دانشمندآل بابر دیوان شعر به تخلص قادری دو کتبی درترجمه احوال صوفیه دارد . سرنیر او که ترجمه قسمتی از او پنیشاد بسیار معروفست.چندربهان برهمن‌ولک شی سبنا واین شفیق خوشگو از ادبا وشعرای زبان دری بوده اند .

چهار شاعر بزرگ امیرخسرو، بیدل، اقبال وغالب از جمله ستاره گان قدر اول زبان وادب فارسی بشمار می روند شیوه کلام و نحوهٔ بیان بیدل بیش از سه حصه در افغانستان وماوراءالنهر سبک مقبول وطرف تقلید بوده است . هنوز زیبت آلغزلهای او بمقتضای حال ومقام خوانده وسروده میشود» بیدل درین نواحی از شان وجاهتی برخوردار بوده که نصیب کمتر شاعری شده است .

این نکته را باید در نظر داشت که آثار زبان فارسی پیش از اینکه در ایران، افغانستان، ماوراالنهر بطبع برسد در هند چاپ و منتشر شده. تنها «نول کشور» که روحش جاویدانه شاد باد بیش از پنج هزار عنوان کتاب را به زینت چاپ آراسته وبدین ترتیب خدمت بزرگی بزبان وادب دری انجام داده است وحق آنست که یکی از مؤسسات فرهنگی در ایران و افغانستان بپاس خدماتاو بنامش مسمی گردد .

نخستین جراید فارسی یکصد وشصت وشش سال پیش مراتالاخبار وجهان نما بهمت (راجارام موهن رای) بطبع ونشر رسیده که در تاریخ صحافت ومطبوعات ما اهمیت بسزا دارد .

خلاصه زبان وادب فارسی جزء میراث عظیم وفرهنگی هند است ودر پیوند واستحکام بنیان فرهنگی این شبه قاره تاثیر بسزا داشته ومی زیبد که مردم هند به آن ببالند وافتخار کنند در پایان دو نکته را یادآور می شوم یکی اینکه سهم و نقش هندیان در زبان و ادب دری اگر از مجموع خدمات و حصه مائر دری زبانان کمتر نیست دیگر اینکه مطالعه تاریخ ، ثقافت وفرهنگ هند بدون مراجعه به منابع زبان دری ومطالعه سرچشمه های زلال آن برای هند باستانی اهمیت بسزا دارد :

خوشتر آن باشد که سر دلبران ـ گفته آید در حدیث دیگران

مولینا جلال الدین محمد بلخی را
درزمان ومکان او میتوان شناخت.

ترجمه : شفیع رهگذر

چند کلمه از نویسنده بجای پیشگفتار

کتب و رسالاتی که تا کنون درباره مولینا جلال الدین، انسان بزرگ شرق، حکیم و شاعر توانا بزبان ما (ترکی) به نگارش درآمده جز مجموعهٔ نقل قول ها از همدیگر، نیست. کتابهای بنیادی در زمینه مطالعه نشده و معلومات ارائه شده متکی بر ارزشهای تاریخی وانتقادی نبوده است. بیشتر روی آثار دست داشته اتکا بعمل آمده جهات فکری تحلیل نگردیده وارزش کار وی در شرایط عصر او به مطالعه گرفته نه شده است.

لاجرم ما درین بحث برای انجام کاریکه صورت نه پذیرفته بود تلاش ورزیده‌ایم و بمنظور شناسائی دقیقتر مولینا و سمتی که او به تحول داد بررسی، ماخذ و منابع ضروری و دادن خلاصه‌ئی ازین معلومات بنیادی را اهمال نکردیم

ما برای دریافت ژرفای اندیشهٔ مولینا هیچ منبع وماخذی معتبر تر از آثار خود او تشخیص ندادیم. ازین نگاه در کتاب ما گوینده خود اوست با شنونده او حرف میزند و با خواننده صحبت میکند.

عبدالباقی گولپنارلی

موقف اناتولی در قرن سیزدهٔ میلادی(۱)

وضع سیاسی

قرن سیزده هم که مولانا در ان زنده می کرد بدترین دوران سلاجقهٔ اناتولی بود. دورهٔ زمامداری سلطان عزالدین اول که پس از کشته شدن سلطان غیاث الدین اول بجای او نشست نزباجنگ و کشتار بپایان رسید. اما دورهٔ علاء الدین کیقباد روزهای فراموش نشدنی سقوط امپراطوری را ثر سیلاب حملهٔ مغول بشمار میرود. دربن دوره علاء-الدین قلاع، قونیه و سیواس را تعمیر کرد برای حمایت از خلیفه که معروض حملهٔ مغول بود به موصل سپاه فرستاد و باجلال الدین محمدخوار-زمشاه که از حملات مغول در استان ارسا یش بود مصاف داد و با این بارها رو بهمرفته تلاش ورزید امنیت و ارامش نسبی برای مردم فراهم اورد. چپاول یک کاروان بازرگانی مغول هاو قتل فرستاده کان ایشان ازجانب خوارزمها سیل یورش قبایل مغول را که با تصرف مناطق شرق دو کارشان درانجا پایان یافته بود بسوی غرب سرازیر کرد. پس از تصرف خسوارزم خراسان و عراق اناتولی دربرابر سپاه مغول گسترده بود. عبور دسته هایی ازخوارزمیان به اناتولی گذاشتن جلال الدین محمدخوارزم شاه ازاین سا حه هجوم سربازان مغول را به اناتولی تسریع کرد.

سپاه مغول تا سیواس تا ختند شهر را آتش زدند وهر چه را لازم دانستند بتاراج بردند. وقبل از انکه سپاه سلجوقی ها در برابر شان قرار بگیرد، از اناتولی بیرون رفتند. سپاه سلجوق وقتی به مغول ها دست

(۱) منطقهٔ، اسیائی ترکیه درمتون قدیم با اناتولی ثبت گردیده است. (مترجم)

نیافتند قبایل «کرد» را که با مغولها سازش کرده بودند مورد تهاجم قرار داده سرزمین آنانرا با خاک یکسان کردند و گویا از مغولها انتقام گرفتند.

اتخاذ سیاست نادرست علاءالدین خوارزمی ها که سقوط امپراطوری سلجوقها را سرعت بخشید، سرآغاز این اشتباه جبران ناپذیر بوده علاءالدین خوارزمی هائی را که از برابر سیلاب مغول فراری شده بودند در «اخلاط» واقع ارض روم جابجا ساخت. مغول ها همینکه از جریان مطلع شدند بر آنها تاختند تعداد زیادی از آنانرا از دم تیغ کشیدند و بقیه بهاینسو و آنسو پراگنده گردیدند. سپاه مغول از ارض روم به «اخلاط» وارد گردید و پس از آنکه چندروزی بیرون از شهر بسر برده [illegible] آنجا را ترک دادند. «بیک اخلاط» خوارزمی ها را که واقعا برای دولت دردسر شده و مناسبات مغولها را با دولت [illegible] کردند به «قیصریه» که مرکزیت داشت روانه کرد و اراضی واقع در ارزنجان «اساس اولار-ند» را بطور مقاطعه به بیک های آنان واگذار شد (۲)» علاءالدین در حین اینکه به مسایل داخلی می پرداخت جهت خنثی گردانیدن حملات مصری ها در سال ۱۲۳۲ به سرزمین بیک «هرپوت» که با مصریها متحد شده بود یورش برد و آن شهر را به تصرف درآورد تا امنیت و استقلال کشور را تامین کرده باشد.

در (۱۲۳۷م) پس از فوت علاءالدین سلطان غیاث الدین دوم که بجای او زمام امور را بدست گرفت با خوارزمیها بدرفتاری را آغاز کرد و یکی از بیک های آنانرا بزندان افگند مرگ بیک در بین خوارزمیها ایجاد وحشت کرد و بهرده و بر زمینیکه دست یافتند بصورت پراگنده مهاجرت کرده در نهایت، سپاهی را که به تعقیب

---

(۲) سیستم اجاره زمین های موقوفه که بعد از دوره سلجوقی در ترکیه معمول بود

ان روانه شده بود هزیمت دادند. با این وصف، بخشی از آنان در اراضی حلب و شام متفرق گردیده بخشی دیگر به ارض روم وارد شدند. باین ترتیب خوارزمی ها برای دولت غیاث الدین دوم ماهیت یک عنصر استهلاکی و در عین حال در اثر ایجاد آثار [illegible] شی وحرکات اشتباه آمیز شان به شکل عامل جلب خطر خارجی را به منطقه بخود گرفته بودند.

در «۱۲۴۲م» یک سپاه سی هزار نفری مغول به فرماندهی «بایجو» به ارض روم آمد. مغولها شهر را متصرف شده مردم را از دم تیغ گذرانیدند. سپاه سلجوق را که به «کوسه داغ» جا گزیده بودند از حرکت سپاه مغول بسوی «ارزنجان» اطلاع یافت و فرماندهان با تجربه عقیده داشتند که سپاه حالت تدافعی گرفته و بر لشکریان مغول حمله نبرند اما بی تجربه ها و یا سرسپرده گان شوکت جانبدار تاختن بر مغولان بودند غیاث الدین نیز هوا خواه گروه دومی بود به روز جمعه (۶ محرم ۶۴۱ هـ ۱۲۴۳) سپاه سلجوق به کوه (کوسه) حمله ورشد و جنگی [illegible] طوری را بطور قطع تعیین کرد، آغاز گردید. سپاه سلجوق به شکست [illegible] مواجه شد و غیاث الدین در میان سپاه در هم ریخته [illegible] ان و هراسان ماند و با دادن تغییر قیافه و فرار به «توقات» توانست جان بدر ببرد. مغولها غنایم فراوانی را که در این مصاف بدست آورده بودند بین خود تقسیم و به «سیواس» آمدند. قاضی سیواس بنام «نجم الدین قیر شهری» که قبلاً در خوارزم بوده و اجازت نامهٔ «جان سلامتی» از مغولها در دست داشت از فرمانده سپاه مغول «بایجو» با هدایا و تحف فراوان پذیره شد و اجازت نامه‌ای را نیز ارائه کرد باین اساس مغولها به مردم امان دادند ولی [illegible] مدت سه روز از یغمای شهر دریغ نکردند و از آنجا به «قیصریه» رفتند [illegible] باخود

بردند ودر اثنای راه کسانی را که توان پیاده روی نداشتند نیز بقتل رساندند سلجوقیها که پی بردند نمیتوانند با مغولها برابری کنند به پرداخت مالیهٔ سنگین تن در داده صلح کردند و بدینسان سلجوقیهای اناتولی حالت یك مستملکهٔ مغولها را پذیرفتند.

در اثر این رو یداد مرکزیت بتمام معنی نابود شد وبعد از غیاث الدین ، سرزمین اناتولی ، در یك هرج قرار گرفت بیگ ها یکی بجان دیگر افتاده و اینجا و آنجا اغتشاش های دایمی رونما شد . (بایجو) سردار مغول در این حص وبص بار دیگر به اناتولی هجوم آورد . در ۱۲۵٦ م در جنگی که در حوالی «قونیه» رخداد مقاومت بقایای قشون سلجوقیها بار دیگر در هم شکست. سلطان غیاث الدین پسرش رکن الدین قلج ارسلان ششم را بجای خود براریکهٔ سلطنت نشاند و معین الدین سلیمان بمقام «پروانگی»[۱] گزیدند .

«بایجو» در قزل ویران» که در فاصلهٔ چهار ساعت راه در غرب قونیه واقع است اقامت گزید و رکن الدین را نیز با خود داشت . اینبار مغولها برای مدت طولانی در اناتولی باقیماندند و هنگام عزیمت از اناتولی تمام قلاع نظامی را به استثنای قلعه ئی که مزارشاهان سلجوقی در آن جا بود تخریب کردند .

پس از رفتن مغولها در اناتولی ، زد وخورد برادرها آغاز گردید وعاقبت هنگامی که رکن الدین وعزالدین می خواستند ساحهٔ حکمروایی سلجوق را باهم تقسیم کنند معین الدین با مغولها تماس گرفت مغاولها با فرستادن مجدد سپاه برتری وحقوق رکن الدین را حفظ کردند وعزالدین به استانبول فرار کرد . از طرفی چون معین الدین تمام اختیارات دولتی را در قبضهٔ خود گرفته با

۱- پروانه لقب فرمانگزار بود وحیثیت وزیر را داشت.

کن الدین در صدد قتل وی برآمد ولی معین الدین که مورد حمایت
ولها بود در ۱۲۶۵ م ر کن الدین را به قتل رساند. بجای وی
طان غیاث الدین سوم فرزند او را که پنج یا شش سال عمر داشت
نام فرمانروائی مستقر کرد. در ۱۲۷۷ م معین الدین نیز توسط
ولها مقتول گردید و از آن به بعد درهم وبرهمی به اوج خود
ید. غیاث الدین مسعود پسر عزالدین کیکاووس که در «کریم» بود
آنجا وارد «سینوپ» شد واز آنجا برای ابراز اطاعت از سردار
ول «اباقا» به «ارزنجان» رفت. پس از مرگ «اباقا» در (۱۲۸۲ م)
طان احمد که بجای وی برگزیده شده بود سرزمین سلجوق را بین
ث الدین مسعود و سلطان غیاث الدین سوم تقسیم کرد ولی
ث الدین سوم به این امر راضی نشد و پس از قتل وی در ارزنجان
م قلمرو سلجوقیها به غیاث الدین مسعود تعلق گرفت. غیاث
ین مسعود که در سال ۱۲۸۳ برسریر سلطنت نشست مواجه
ورانی از آشفتگی ونابسامانی بود در ۱۲۹۵ م از طرف «قازان
ود خان» به همدان فرا خوانده شد و در ۱۲۹۸ علاء الدین
باد سوم پسربرادرش را بجای او تعیین گردید.
بعدها علاء الدین نیز بین سالهای (۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ م) از طرف
لها به اصفهان برده شد ودر آنجا بقتل رسید و پادشاهی بسار
ر به غیاث الدین مسعود منتقل گردید.
در ۱۳۰۸ م پس از آنکه وی وفات کرد سرنوشت امپراطوری
ریخ سپرده شد ودر آن سرزمینها ورچندین بیگ نشین بوجود

وضع اجتماعی:

ر دوران تشتت وپراکندگی ناشی از هجوم مغولها و
حکومت قادر به تامین وحدت سیاسی نمی شد تمام منطقه
لی گرفتار نوعی ناراحتی شده بود شاهان سلاجقه امپراطوری-

سلجوقیان که در سالهای اخر قرن ۱۳ حالت تابعیت از فرمانروایان منطقوی مغول را اختیار کرده بودند. برخی توسط مغولان بر کنار برخی مقتول و از انکه تحت حمایت مغول ها هنوز قدرتی در دست داشتند در تلاش رفع مشکلاتی بودند که در داخل خاندان شان بروز میکرد. عزالدین کیکاووس و علاوالدین کیخسرو در حلقهٔ اختلافات خانوادگی برادران سلجوقی در اناتولی، در راس دیگران قرار داشتند در زمان واحد چندین پادشاه در مناطق مختلف

حکم میراندند، جنگ ها دست بدست میزدند- پادشاهان بنا بر عدم احساس امنیت وزراء را بی دلیل و یا دلایل بقتل رسانده بخصوص اشخاصی را که برای رسیدن به مقام سلطنت ایشان را یاری رسانده بودند، برای آنکه زیر بار منت نباشند، زودتر از بین می بردند وهمچنان وجود وزرائی که در اثر مال اندیشی درخفا با مغول ها همدست شده سر به تمرد میزدند، مردم را دچار سراسیمگی و اشفته حالی کرده بودند ونمیدانستند همدست وهمکار چه کسی بشوند؟

معین الدین پروانه از وزرای کارشناسی که باوجود اینهمه نابسامانی در دستگاه امرا طوری سلجوقی ها، سالیان زیاد توانست امنیت نسبی را حفظ و با مغولان گذاره کند، عاقبت دراثر اختلافی که بین او وسعدالدین کوپک روی اغراض شخصی اخیر الذکر بوجود امد شد بقتل رسید.

دراین گیرو دار باید عناصری را که مردم بدور خود جمع کرده وآرزوی رسیدن به مقام سلطنت رادردل داشتند نیز بخاطر داشت این طغیانها بین مردم بیشتر ازجا نب فرقهٔ از متعوقین دامن زده میشد. جریان «بابا ئی ها» این حرکات راسمت دهی میکرد بقول منابع معتبر باباسحق خلیفهٔ بابا الیاس که در زمان حملهٔ مغول ها از خراسان رخت سفر بسته ودراناتولی در شهره اماسیه

دار او پخت. (۶۳۸ هـ.ق ۱۲۴۰ م) ولی اغتشاش نه تنها خلاف توقع او خاتمه نیافت بلکه شدت بیشتری کسب کرد. بابائی ها معتقد بودند که بابا اسحق نمرده و نمی میرد. جنگ بین دو جانب آغاز و «ارمغانشاه» در این زد و خورد بقتل رسید.

شاه با آگاهی از این گیرو دار به «قباد آباد» گریخت و از آنجا به قونیه آمد و به حاکم ارض روم که مستقر بود پیام فرستاد سپاه مجهزی را بطوری که متشکل از عناصر گونه گون بود از ارض روم بسوی سواس و از آنجا به قیصریه رفت. بابائی ها در «مالیا» حوالی «قیر شهر» متمرکز گردیده و خانواده های خود را نیز بهمراه آورده بودند. همینکه پیشاهنگان سپاه را دیدند، زنها و بچه های بابائی را بقتل رساندند سپس بجنگ و مقابله پرداختند اگر فرنگی های مقاومت نمی ورزیدند، سپاه سلجوق بار دیگر تار و مار و به شکست مواجه میگردید زیرا بابائی ها با حرارت زیاد حمله میکردند اما با آمدن فرنگی ها موجب شد تا سپاه درهم شکسته سلجوق، فرصت تنظیم مجدد بیابد و در نهایت، بابائی ها را پراکنده کنند. بقول برخی از منابع در این کارزار حدود چهار هزار بابائی مقتول شدند و سربازان جز بچه های دو سه ساله بقیه همه را از دم تیغ برآوردند. زنها و بچه های خورد سال را امان داده و مال و هستی بابائی ها را مثل مال کفار یک پنجم جهت بیت المال گذاشته و بقیه را بین خود تقسیم کردند. پادشاه نفس براحتی کشید و در حالیکه نوازنده گان سرود های گرم و پر جوش مینواختند جام های پیاپی مینوشید و به یک دیگر درباریان تحف و هدایا میداد.

هرچند مواخذ و منابع متعدد مینویسند که بابائی ها در این مصاف بکلی قلع و قمع شدند ولی ظهور خلفای بعدی این سلسله چون «گیجک

«جمری» که واقعهٔ ایجادی او به واقعه «دو زوجه مطفی»
در دورهٔ فرزندان عثمانی شباهت داشت، که بود؟ در رساله‌ای
۱۲۹۹ – ۱۳۰۰ م (۶۹۹ هـ) شاعری بنام یوسفی در ارزنجان رساله‌
ی منظوم در وصف خاموشی و مقام آن به وزن (مفاعلن مفاعلن فعولن)
نوشت که ۳۸۸ بیت مثنوی گونه را احتوا میکرد یوسفی در این
رساله که موسوم به «خاموش نامه» بود درباره جمری چنین می‌آورد

در دوره ما شخصی سبز بست که قبای درویشان در بر داشت
پیوسته عبادت میکرد و خود نمی‌پرستی گزید. فکر و ذکرش بر بنای درستی
استوار و مستقیم در راه خدا بود خرقه می پوشید و همه مردم از
او راضی و خوشنود بودند. اعتماد و اعتقاد بدرستی پندار و کردار او
روز بروز فزونی می یافت. هر کس او را در مقام شیخ بایزید می نگریست. گروهی از مردم در حلقهٔ مریدان او درآمده بودند ولی
او به این زندگی پیراسته و پاک راضی باقی نماند یکباره عقل
خود را از دست داد و گفته های پوچ و یاوه بزبان او تمام شد
مثلاً می گفت:

«این راز را نگشودم اما گوش بدهید که اکنون این را زرا
باز می گویم. ای مریدان من پادشاهزادهٔ روم هستم از این نظر
مرا پادشاه بشناسید.»

گروهی هم این ادعای او سر تسلیم نهاد. پادشاهی او را از جان
و دل پذیرفت و سپس او را سلطان جمری نام نهادند سلطان از شنیدن
این جریان سخت ناراحت شد و دستور داد سپاهی بر او بگمارند.
در نهایت او را گرفتار کرد. بعد از شکنجه و عذاب فراوان بجهان
دیگر فرستادند (کتابخانه کوپرولو مجموعهٔ حکایات صفحه ۱۱۲
و ادامه آن این حکایه حکایهٔ هشتم است که در صفحات ۳۰ ب و

م الف ضبط شده حکایة نهم این کتاب به خاطر او غلو ارتباط دارد».

در تاریخ این بی بی زن این ترکمانها بنام درویشان (کلاه سرخ چاروق پوش وسیاه کمر) ذکر شده وا ز پیروان طریقت باباثی واو نمود گردیده اند جمری در سال ۱۲۷۸ - (۶۷۷ هجری) مو ثنه رفت وبنام خود خطبه خواند. محمد سراماَن او غلو را به وزارت برگزید وهمین امیر بعد ها هنگام اغتشاش مردم دلیلی قوی به دست مخالفان او داد. دران هنگام زبان رسمی دوایر و زبان دربار دری بود لیکن او دستور داد که در مقامات رسمی ودر دربار سلطان تنها به زبان ترکی تحریر و تکلم شود اما این پیروزی زیاد دوام نکرد وپادشاه که مورد حمایت مغول ها بود بر جمری حمله آورد طرفداران جمری شکست خوردو خودش اسیر شد او را زنده زنده پوست کشیدند و پوست او را برای عبرت سایرین به شهر گشتاندند. بعد ها شخصی دیگری بنام احمد ظهور کرد وسد عی شد که فرزند علاء الدین است در حالیکه مقلد نظر جمری بیش نبود. اما ازین آشوب جزیك نفر سر نبرد واغتشاشی هم که توسط وراه انداخته شد دوام نیاورد وخیلی زود سرکوب گردید.

غیر از قیام ها و اغتشاشاتی که بوسیله افراد خانواده شاهی اینجا وآنجا بقصد تخت نشینی و رسیدن به اریکة قدرت صورت می‌گرفت، بی نظمی های دیگری هم بوجود می آمد که ازجمله میتوان قیام جریان علوی ها بنام «تخته چیها» وترکمانانی را هزن در

بعدا طبق مدارك واغتشاشات بخد ـ لو لوا وسو ری حصار را برشمرده . «۱»

علت این قیام ها و اغتشاشها که موجب پریشانی و درهم شکسته حالی مردم میشد وبعد در اثر اعمال قوه سرکوب میگردید چه بود ؟ عوامل پنهان آمدن آنهارا درکجا می توان سراغ کرد ؟ هرچند عوامل را تا حدی شرح دادیم ولی بطور فشرده درچند جمله بار دیگر مروری برآن داریم :

معامله روابط شاهان ووزرا بحدی دچار افتضاح شده بودند بطور مثال وقتی رکن الدین قلیج ارسلان بروزیر خود صاحب فخرالدین خشم گرفت صرف موضعی حاضر به آشتی شد که مبلغ دوهزار دینار ازوی دریافت کرد . از تاج الدین معتز نیز جداگانه باج میگرفت . همچنان فال الدین علی وزیر به بهانهٔ اینکه عز الدین را از «کریم» دعوت کرده وبه وی هند اساتی داده است از کار سبکدوش ودر قلعهٔ «عثمان جبك» زندانی نموده بود ولی او با مغولها تماس گرفته حمایت آنانرا جلب کردوباز دگر بر کرسی وزارت نشست. مرکزیت دولت از بین رفته ودیگر قدرت اداره را از دست داده بود .

کوچی های خوارزمی حالت یك عنصر اختناق را بخود گرفته بودند . قلمرو دولت ازپاافتاده پارچه پارچه شده از داخل معروض هجوم های پراگندهٔ مغولان نیزبود . آبادی ها تاراج میشد. آتش میگرفت وباخاك یکسان می گردید . در ارض روم سیواس ، قیصریه ونظایر آن مردم از هفت ساله تا هفتادساله قتل عام میشدند. اما عامل اصلی این سقوط ضعف ونارسائی اداره وفقدان سازمانهای

«۱» در نقشهٔ تارسوس قلعه بی بنام «لو لوا» وجود دارد .
(قاموس العالم جلد ۵) مولف

درست بود. مقاطعه‌کاران ـ دهقانان بی‌زمین سپاهیان ایلمه جاری
و بیگ‌ها همه از دولت مرکزی روگردان شده بودند. یورشهای گاه
ناگاه مغول تحایفی که برای آنان تهیه می‌گردید مالیات کمرشکنی
که دولت به مغولها می‌پرداخت و بالاخره سفاهت دمشق اوز دربارکه
این مصارف را از طریق وضع مالیه بر ما طعمه کاان شهرنشینان و
فدیهٔ نصر دهها تامین می‌نمود.

اسباب آشفتگی بیشتر اوضاع را فراهم می‌آورد زیرا مقاطعه
کاران و سایرین مبالغی را که به دولت می‌پرداختند از مردم دو
چند بازیافت می‌کردند. مخالفین دولت نیز در این مورد بیکار
نمی‌نشستند. ازجمله قبیله «فزل حمد» که بقصد التزام اخباراتی
داشت با فرقهٔ جهری متحد گردیده «اقسرای» را چپاول کرد سرباز
ترک و عرب مورد حمله قرار داد سه شب روز شهر را تاراج کرد
و مردم از این آفت بکمک آفت دیگر یعنی مغولها نجات یافتند.
مغولها که برای سرشماری و دریافت مالیه آماده بودند گیر و گرفت
آنان پایانی نمی‌شناخت. پذیرائی از آنان در مدت توقف شان دل
خوش ساختن و تهیهٔ هدایا برای بازگشت شان بسی طاقت فرسا بود.
مردم از مغولها التماس کردند که برای سرشماری و دریافت هدایا
در اوقات معین آمده و وقت و ناوقت فراهم نگردند. فرمانده مغول
باین مناسبت اوامری صادر کرد و شمس الدین قزوینی از این وظیفه کنار
گذاشته شد.

فکر میکنم اگر بر تمام این حوادث که در توالی سال ۱۲۹۹م
(۶۹۹ه) بر مردم آفت زدهٔ اناتولی می‌گذشت ـ خشکسالی و نتایج
مصیبت بار آن را هم بیفزائیم نمودار کاملی از اوضاع نابسامان
اجتماعی در آن منطقه بدست می‌آید. ری و اناتولی در سدهٔ سیزدهم
میلادی در چنین احوال اجتماعی قرار داشت. (ناتمام)

د دلي او شهي د قصې د وه‌ژو ر راويان
او ناظمان معظم گل

معاون سرمحقق زلمی هیوادمل

د دلي او شهي قصه زموږ له ملي قصو نه ده چه خوندوره قصه ده، چې
دلي او شهو د مینې د داستان پانوی دا قصه په روایتي ډول د پښتنو په
ژبا ترو سیمو کې د پښتنو نکلچیانو زده ده، او د ... الود خوښه کې
لپاره یې د ژمي په اوږدو شپو او نورو مهالونو کې وايي.

د صمد رخان خټک د روایت له مخې د لي په ختیځ د لازاك او شهي د حیات
خان ملیزی او روه چې پلار یې د خپل قام مشر و، د صمد رخان خپلې
خبرې په دې ډول دادي:

په دوران د اکوړي چې، لکه شر وو
هم سخي هم د ډېر نې صاحب شمشېر وو
هغه وخت په یوسفزو کې یو ځوان و
په نامه حیات خان نامو په افغان وو
لوی سردار د ملېز پوپو ټبري و
مشت په سینه د توپي د مینې دی و
زوی یې نه ویو لوري وه نیکخو یه
په نامه مسمې و شهي گل رو یه

که څه هم سوانح راوړي نه دي . یوازې په فرهنګ زبان وادبیات پښتو(۸)

کې یې یو لنډه یادونه او یو بیت سره راغلی دی ، البته دا باید وویل شي

چې د فرهنګ ضبط د تذکرو حکم نه لري نو د دې اپاره چې دا سړی له

خپلو ادبي ایجاداتو سره د پښتو د ادبي دنیا او نړۍ ځای ونیسي

او په ادبي تاریخونو کې معرفي شي نو بیا همدې ته اړتیا ده زه دې ته

دي لنډه یې معرفي کوم :

معظم ګل مومند د « دلي او شاهو » د یوې منظومې قصې له

مخې یو نومې د پښتو ادب د متنو اکاډیمۍ په پښتو مجله کې خپره

شوې ده. د مجلې د متنو ادبیاتو معظم ګل د دلي او شاهو قصه د پېښور

د پښتو اکاډیمۍ یو د خواني مرحوم مولوي محمد اسرائیل د « نوي

ملي د ساوغه اد خپرونو مشر، نو له خولې را نقله ، بیا یې ترتیب

کړې او پښتو مجلې چاپ کړې ده . له دغه یاد ښه ښکاري چې د معظم ګل

قصې هم عوام کې مقبولې شوي دي او په خلکو کې خورې وې ، دا طبیعي

خبره هم ده چې زموږ د زیاتو اولسي شاعرانو شعرونه او

چار بیتي او نور ایجادیات نه دي لیکل شوي او په شفاهي ډول زموږ

په اولس کې خوندي دي .

د دلي او شاهو د قصې کوم روایت چې معظم کړی دی ، د عربو

لو سه چو ذاتي دي ، او ټولې غزلې یې ۱۳ دي ، ځای ځای یې سره

توپه سره هم یوکې منثور او منظوم دي قصې منځ کې منثور عبارت هم یوکې

راغلي دي چې د عبارات د قصې د زیات فصاحت په منظور راغلي شوي

دي هغه او اولسي روایتو نه یې منثور دي هغو کې اکثر منظومې برخې هم وي

چې د نکل نارې یې بولي اما په منظوم کې نه کله منثوري ټوټې

د متن د وضاحت په منظور راغلي وي .

د معظم ګل د دلي او شاهو د قصې روایتونه زیات دي د صدرخان د قصې

له روایتونو سره یې ورونه لري چې البته دي ټو پیرونو ته ښاغلی ،

خیال بخاری (مقدمه ص ۴۰ ـ ۹۴) د دلی او شهی د قصو په مقدمه کی هم اشاره کړی ده، خو زما د دې قصې د روایاتو له تورونو سره څه کار نشته، بلکه زه غواړم چې معظم گل د یوه پښتانه شاعر په توگه د پښتو تذکرو لپاره د روپېژنم .

د معظم گل په باب زیات معلومات زموږ په واک کې نشته، صرف دومره په پښتو مجله کې راغلی دي چې، معظم گل د مردان د ضلعې د توی کلی یو اولسی شاعر و. اوله نامه سره یې ورته د استاد او بابا کلمې هم تړلی دي، د استاد له کلمې څخه ښکاري چې معظم گل به د پښتو له ښو او مشهورو اولسی شاعرانو څخه و، چې خلکو به استاد باله. اکثر اولسی چاربیتی مشهور شاعران په سروی افغانستان اولره پښتونخوا کې خلک د استاد په نامه یادوی. د معظم گل د ژوند زمانه څورلسمه هجری پېړۍ اټکل کېږي .

دی به په دې حدود و کې د مردان په توی کلی کې اوسېده، د پښتو په اولسی آهنگونو به یې شعرونه ویل او شعرونه به یې په خلکو کې مشهور وو. ما ته د ده یوه منظومه قصه معلومه ده (۹) بل ځای مې چاپ کړې ده. د کلام چاپ او یا خطی منتخب نسخې نه دي تر سترگو شوي، ځکه چې د دغسې شاعرانو د کلام زیاتره برخه شفاهي وي نو بویه چې د ده د کلام زیاته برخه به هم په شفاهي ډول اوس هم په خلکو کې خوره وي. اوس مې ور ده د ده موجود کلام هم غنیمت شمېرو، چې د ده نوم له هېرو نې ژغوري او د یوه قصه پرداز شاعر په توگه یې په ادبي تاریخونو کې د ضبط جوگه کوي. د معظم گل د دلی او شهی قصه په دې غزله پیل کېږي :

بو قصه مې عجیبه ده او ربه دلې

هر سری مې چا په سخکی ده ویلې

چې د لې نومې بوڅوان ځای بې دچچو
عقیده بې چړی نه وه خوز یدلی
یوه وریځې نصیب وایسته د نوره
د قسمت دانه بې پلځای وه لنکلی
دختکو، امازو، حال زوتږشه
ابزوته بې نور چې ورسه دلی
مازیکر نی په بونلي ور داخل شه
مستي مستي جونکې بې و لندلی
چونکو لی بوشاهي نومې جنی وه
ددلی د زړه زیلې بې وربېلی
یارآشنایي په هغه الی نی نه وو
د غم شپې روڅې بې هسې تیرېدلی
د زړه حال به بې ویلې چاته نه شه
غلې ناست واند پبني ه‌یې چانلې
ته په عشق سي ښادي‌وای «معظم گله»
په دلي په لمبی ځه له گر ځېدلی

معظم گل ددلی اوشهي ' وصې د منظوم متن په مقع منځ ځیني منثور عبارتونه داسي دی :

«ددلی ملکري دلی ته‌ډیر نصیحتونه نوی چې د چارو ځه لمی دی توري به د رله په پنډونو پنډونو واخلو مد، نوه ، بهامه ځه ، خوهغه نه پاتي شوی ځی او نیوالی کېږ ی ، ځیرباد شاه ته رمی ، دلی نه سر سري تپوس ئیري او بیا سختي نا پرسانه چمل ځالي ته ارتاولی شوي ...»

په دی توتی پسی دا غزله وائی :

بیلتانه په بلی شمبود ده دودونه

د دلی د زړه یې وران کړه بازارونه

چی چاره توری نه په کوټه کی شوله پاتی

سر یې شمبود په زنګون کوی فکرونه

دی ملګروته یې ویل ملګرو اوری

تاسو ایښی و وه ما پاندی سرونه

تاسو ځی، په دغه خپله لاری بیرته

دو باره ورځکی زه نوم پیرونه

یا به راوړم سه چاره یا به سر بیږدم

منعه یم له تمام سی وی سیرونه

دلی وی چی چاره پریږدم زه توری لاړشم

خپل پردی به راته را کړی پیغورونه

په رښتیا دلی پښتون و «معظم ګله»

دو باره په قلااوری نه وی غرونه

د شپی د پد حالی انځور معظم ګل په دی لاندی غزله کی ډیر

هنری ایستلی دی :

چی شپی تور ته دخوب وایی حالونه

په سپین مخ یې اوښی ځی لکه رود ونه

په سرتوری وی لوی په زوره ژاړی

غور ځولی دی د سره سره شالونه

جینکی یې تماشی ته وی ولاړی

څوک په ځمکه ځنی پاس په دیوالونه

په چاره باندی یې څوک د خیال اوریل که

په تیتچو به پریکوی زلفی تالونه

موج رنگین و شکوه گسترده رنگین مثنوی

پوهنتانسه

درباره مثنوی معنوی چه می توان گفت . فهم با این بضاعت کوچک وما چیز درباره کتابی که مولانا جلال الدین محمد بلخی خود آن را نردبان معراج حقایق خوانده است وآن جا که میفرماید: «مثنوی را جهت آن نگفته ام که حمایل کنند وتکرار کنند . بلکه زیر پا نهند و آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است نه آن که نردبان را به گردن نگیری وشهر به شهر نگردی هرگز بر بام مقصود نروی وبه مراد دل نرسی .» (۱) اما آن گاه که ازین نردبان فرازسی ای خواهی یافت خویشتن را به پایه‌ی در خواهی یافت و پایی نه به بلندی بام چرخ بل به پایی بلند تر وبرتر از بام چرخ (۲)

پایی که میشود ازآن تمام گسترده گی و فراخنای ناکرانه‌های روان واندیشهٔ آدمی را با انبوه متنوع رنگها وجلوه هایش به تماشا نشست .

وآن جا در خواهی یافت که درین قلمرو گسترده و اعجاب انگیز دنیای رنگ رنگ و همیشه پویای اندیشه و زنده گی است که چنان دریای شفاف که خود جلوه گاه هفت آسمان برین عشق است با غوغای گاهی آرام و گاهی توفانی جاویدانه در بستر زمانه ها جاری است دریای که اگر آرامشی دارد آرامشش با زیبای عجین شده است واگر هیجانی دارد، هیجان او مفتون کننده وشور انگیز است . آری شعر او چون در-

باست باآن که او هیچگاهی نخواسته است که شعر بگوید و قدرت کلام خویش را به رخ ما بکشد بلکه آن (گنگ خواب دیده) میخواهد که چیزی را برای ما بگوید - برای ما که از شنیدن آن عاجریم. (۲) چیزی را که او در خواب دیده است.

و ما او خود نیز از گفتن آن عاجر است مگر عجز او در عجز نارسای زبان و اژه گان نهفته است زیرا اندیشه ها و عواطف او را چنان بیکرانه گیست که زبان و اژه گان نا توان تر از بیان آن میباشد محدودیت های اوزان و قوافی نمیتوانند جولانگاه مناسبی باشند برای جولان اندیشه های توفانی و پرهیجان او و در اینجاست که او شکوه سر میدهد و در اینجاست که نارسایهای (مفتعلن) او را میکشد و او فریاد برمیدارد:

قافیه و مغلطه را گو همه سیلاب ببر

پوست بود پوست بود در خور مغز شعرا

رستم از این بیت و غزل ای شه سلطان ازل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا (۳)

این نا توانی (مفتعلن) است که او را کشته است. دریای توفانی و پراز تلاطم اندیشه های بلند او نه دریا بلکه آن بحر خروشان با همه مد و جذر هایش نمیتوانند که با آسوده گی در دره های تنگ اوزان عروضی و قوافی جاری شود

آن دریای بیکرانه برای جولان خویش محیط بیکرانه میخواهد.

شعر برای او هیچگاهی هدف و آماج نبوده است و هیچگاهی به چنان چیزی نه نازیده است زیرا او و رای بالاتر از فن شاعری است. او چون ماهتاب روشن و نورانی در پشت پردهٔ سیاه شعر ایستاده است و اگر ترا چشم جستجویی است باید آن پرده را از هم بدری و خود را به آن منبع نور و روشنی برسانی آنجا که میگوید:

شعر چه باشد بر من تا که از آن لاف زنم

هست مرا فن دیگر غیر فنون شعرا

شعر چو ابریست سیه من پس آن پرده چو مه

ابر سیه را تو مخوان ماه منور بنما (۵)

انتخاب واژه‌ها و اسماء هرگز و هرگز با آن مفهومی که برای شاعران دیگر مطرح است، برای جلال الدین محمد مطرح نیست. او به واژه‌ها نمی‌اندیشد بلکه به چیزی در آن سوی واژه‌ها می‌اندیشد و به قافیه نمی‌اندیشد بلکه به چیزی می‌اندیشد در آن سوی شبکه رنگین قوافی (۶) و اساس شعر او همه چیز به ناگهان اسم پیدا می‌کنند و به صورت شعر در می‌آیند.

تخیل او چون کیمیایست که او به هر چیزی که دست می‌زند به طلای شعر بدل میگردد (۷) از این روست که او را در میان تمام شاعران جهان شاعری دانسته اند اندر همه حال شاعر زیرا او با آن عشق پرشور و شورانگیزی که دارد همه چیز را در شعر خود به شورانگیزترین رقص وامیدارد و به همچنان انگیزترین ترنم فرا میخواند و گویی با این همه رقص و ترنم میخواهد تمام اشیای جهان را زندگی بخشد شکوهمند و پرارزش‌تر و بعد آن همه چیز را با آن همه رقص و ترنم و آن همه زندگی شکوهمند در پای معبود بریزد گرچه میتوان در آن کتاب بی نظیر (مثنوی) صفحات زرین فراوانی را یافت که جهش روح اثیری جلال الدین محمد یکباره انسان را تا اوجهای دور و نورانی آسمانها میبرد و در آغوش دریای مواج و توفانی عشق و حال و بیخبری میاندازد ولی اصالت آن در بیان مطالب و شگفتی آن بیان و بزرگی آن در فراوانی اندیشه و تنوع امثال آن است و از این حیث در تمام دنیا هیچ اثری به بزرگی و جلالت قدر مثنوی نباشد. (۸)

یعنی جلال الدین محمد بسیاری از اندیشه های ژرف عرفانی و فلسفی را با پیرایه داستان و تمثیل بیان کرده است یکی از ویژگیهای داستانهای مثنوی فزونی شمار آنهاست.

پژوهنده یی شمار داستانهای مثنوی را (۲۷۰) دانسته است. (۹)

اما دو نکته در مورد داستانها و حکایه‌های مثنوی قابل یادآوری می‌باشد. اول آنکه این داستانها وحکایه‌ها از چشم انداز مولوی همواره به حیث وسیله و ابزار بیان مطرح بوده نه هدف وغایهٔ اصلی.

یعنی او بنا بر توانایی شگرفی که داشته این داستانها وحکایه‌ها را به خاطر منظور های عرفانی و معنوی خویش عمیقاً گسترش بخشیده بارور گردانیده و گونه گون اجزای آن را با زیور های اندیشه های عرفانی و فلسفی خویش برآراسته است تا از این طریق به نتیجه گیری های دینی و عرفانی خویش برسد.

کار او در مثنوی چنان است که او هر بحث وموضوع را با حکایه و داستان آغاز می‌کند و همین که دانست قدر خواننده را کاملاً متوجه کرده است حکمت و منظور های عرفانی را به میان می‌آورد و به بیان حقایق می‌پردازد. خواننده برای آن که سلسلهٔ داستان نگسلد مجبور می‌شود تا آن را بخواند و به ختم داستان برسد (١٠)

به گفتهٔ مولانا او می‌خواهد تا خواننده پشت سر پوسته و پوشیدگیٔ ظاهری سخن به سرشت و جوهر اصلی آن دست یابد و آنجا که می‌گوید:

ای برادر قصه چون پیمانه است

معنی اندر وی مثال دانه است

او پیمانهٔ قصه را عرضه می‌دارد و اما انتظار آن را دارد تا خواننده فقط با دانه های معنی سروکار داشته باشد. او این پیمانه را تا آنجا و تا آن حد ضرورت دارد که تا دانه های معنی را به وسیلهٔ آن انتقال بدهد و آن گاه که این دانه ها فراچنگ خواننده آمد پیمانه دوباره مسترد می‌گردد.

دو دیگر آن که این داستانها وحکایه ها بنابر عقیدهٔ پژوهندگان ساخته و پرداختهٔ ذهن مولانا نیستند. چرا که افزون بر مثنوی معنوی برخی از این داستانها در حدیقهٔ سنایی و منطق الطیر شیخ فرید-الدین عطار نیز آمده است اما مولانای بزرگ غالب افکار و اندیشه

های آنان را یک جا با آن داستانها وحکایه ها بیشتر از پیش با اندیشه های پربار واتری خویش پرورش داده وانها را عمق وژرفای بیشتری بخشیده است .

بناءاین نتیجه راسی توان بدست آورد که این داستانها وحکایه ها شامل گنجینهٔ زرین وپر قیمت فرهنگ عوام میباشد. که با به کارگیری انها در مثنوی به خاطر مشمل وبیان اندیشه ها حیات جاودانه وپرباری پیدا نموده اند.

بالاخره به گونهٔ فشرده میتوان گفت که شعر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در مثنوی معنوی خود طیف وسیعی از نوراست و آن گاه که اگر بتوانی این طیف وسیع را از منشور ذهن وَ اندیشه عبور دهی بی تردید پسدران سوی این منشور روی پردهٔ ادراک موجهای گونا گون نور را در خواهی دید واز آن بر نیمه زنده هم آهنگ آنها به حیرت اندر خواهی شد پس چی خردمندانه است که این کتاب پربار را آمیزه یی میدانند از کلام فقه، فلسفه، عرفان تاریخ اساطیر باور های ملل ودیدگاه های ازدانش فلسفهٔ جامعه شناسی ومردم شناسی و... (١١)

بنا میشود که در باغستان همیشه سبز مثنوی از این همه دیدگاه های متفاوت ورنگ رنگ به تماشا نشست واز جلوه رنگین گلهای عطر آگین حیقیقت وزیبایی لذت برد.

با آنچه که گفته آمدیم دیگر این حقیقت روشن میشود که فلکلور یا فرهنگ عوام در ترکیب این ذرا زهٔ گستردهٔ رنگین موقعیتی دارد مناسب و در خور تامل ومیتوان از این دیدگاه نیز به بررسی مثنوی معنوی پرداخت واما باید به خاطر داشت که بحث پیرامون خاستگاه اصلی حکایه ها در مثنوی تحلیل آنها از نظر شکل و محتوا تفکیک حکایه های طنزامیز از غیر طنز آمیز، بررسی کاربرد واژه های عامیانه اصطلاحات عامیانه، تعابیر وباور های عامیانه و

ضرب المثل ها در آن خود نیرو مندی حوصله و زمان لازم را بکار دارد که برداختن به چنین کاری در حد توان این حقیر نیست .

تا آن جای که برای من ممکن بود و تا آن جای که این فهم نا قص برای من مجال آن را میداد و به اصطلاح دست زد به کاری زیرین که :

کوشش بیهوده به از خفته گی دوست دارد یار این آشفته گی

ضرب المثلهای را که در مثنوی معنوی به کار گرفته شده اند و تا هنوز در میان مردم ما رواج دارند بیرون نویس نموده و موارد کاربرد آنها را در زنده گی روزمره مشخص نمود . ام که ناگزیر خالی از اشتباه و کمبود ها نخواهد بود .

با این زش صادقانه از خوانندگان ارجمند بخاطر اشتباهاتی که خواهی نخواهی درزمینه موجود خواهد بود میپردازیم به یاد کرد و بررسی ضرب المثلهای آمده در مثنوی معنوی .

۱- از کپ ، کپ میخیزدو یا میگویند که از کار ، کار پیدا میشود .

این ضرب المثل هنگامی به کار گرفته میشود که درجریان کاری ، کار تازه یی پیدا شود و یا هنگامی که روی مساله یی صحبت صورت میگیرد پای مساله دیگری بمیان آید .

گفت میشوم تو بو دستی به ان
لیک کار از کار خیزد در جهان
(ص ۴ - دفتر اول)

۲- از خاطر یك شوم - سوخت شهر روم .

هنگامی به خاطر کسی عدهٔ زیادی در رنج شوند و یا شکنجه گردند این مثل را بکار میبرند .

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلك آتش در همه آفاق زد
(ص ۵ - د - اول)

۳- مثل خردر گل ماندن.

وقتی کسی باوجود ادعاهای فراوان در آنجام کاری عاجزاید این مثل را بەگونۀ طعنه واستهزا به کار برند.

چون قلم اندر نوشتن میشتافت
چون بەعشق آمد قلم برخود شگافت
عقل در شرحش چوخردر گل بخفت
شرح عشق وعاشەی هم عشق گفت
(ص ۶ د. اول)

۴- خاربه زیر دم نهادن.

این مثل بەگونۀ کنایه به کار گرفته مشود که بما نگر تحریک وتحمیق کسی است به کاری ویا برضد کس‌دیگری که درفرجام چیزی جز رسوایی وبد نامی برای او نداشته باشد.

مثلاً هنگامی که کسی را به کاری نادرستی تحریک نما یند میگویند که «بەزیر دمش خار گذاشتم.»

کس به زیردم خرخاری نەهد
خرنداند دفع آن برمیجهد
برجهد وان خار محکمتر زند
عاقلی باید که خاری بر کند
(ص ۸ د- اول)

۵- لولبها بامی به بام خپکها کارش تمام.

یعنی انسانهای کەخاموش اند وبدون آن که رازخود راافشاء کنند بەمقصد خود میرسند

گور خانۀ راز تو چون دل شود
آن مرادت زود تر حاصل شود
گفت پیغمبر که هر که سر نهفت
زود گردد با مراد خویش جفت
(ص۹- داول)

۶ - اخر سایهٔ دیوار سوی خودش برمیگردد .

یعنی هر کس هر کاری که کند برای خود میکند و نتیجه اش را دیدنی است .

گرچه دیوار افکند سایه دراز　　باز گردد سوی او آن سایه باز

(ص ۱۱ - د اول)

۷ - هرچی کردی میبوشی ویا میگویند که بدمکن که بد میبوشی ویا میگویند که هرچی میکنی برای خود میکنی .

این جهان کوه هست وفعل ماندا　　سوی ما اید ندا ها را صدا

(ص ۱۱ داول)

ویادر همین مفهوم ضربها لمثلی است که میگویند درخانهٔ کسی را مزن که در خانه اترا میزنند

من در خانهٔ کسی دیگرزدم　　او در خانهٔ مرا زد لاجرم

هر که با اهل کسان شد فسق جو　　اهل خود را دان که قواد است او

(ص ۲۷ ۱۰ - د پنجم)

۸ - چشم غرض بین کوراست ومیگویند که روی غرض گوسیاه

چون غرض امد هنر پوشیده شد　　صد حجاب از دل بسوی دیده شد

(ص ۱۶ - د اول)

۹ - شهوت چشم انسان را کور میسازد .

خشم وشهوت چشم رااحول کند　　زاستقامت روح رامبدل کند

(ص ۱۷ د اول)

۱۰ - بوی بردن .

این مثل را که محتوای کنایه آمیز دارد به مفهوم فهمیدن و درک کردن به کار میبرند

شاه بوئی برد از اسرار من　　متهم شد پیش شه گفتار من

(ص ۱۸ - داول)

بوی برد از جدو گرسیهای او　　که گزافه نیست این هیهای او

آن یکی طوطی ز دردت بوی برد   لیک چون گفتم پشیمانی چه سود
(ص ۱۳۳ ـ د دوم)
(ص ۸۲ د اول)

۱۱ ـ هر کسی را از خود گمان مکن .

از قیاسش خنده آمد خلق را   کو چو خود پنداشت صاحب دلق را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر   گرچه ماند در نبشتن شیر شیر
(ص ۱۳ د اول)

۱۲ ـ دل به دل راه دارد .

این مثل در این مورد به کار گرفته میشود که میگویند اگر با کسی
محبت کنی محبت می‌بینی و اگر نفرت کنی نفرت می‌بینی .

گفت گفت تو چو در نان سوزن است   از دل من تا دل تو روزن است
من از آن روزن بدیدم حال تو   حال تو دیدم ننوشم قال تو
(ص ۱۸ د اول)

موج میزد در دلش عفو گنه
که ز هر دل تا دل آمد روزنه

که ز دل تا دل یقین روزن بود
نه جدا و دور چون دو تن بود
(ص ۶۰۰ ـ د سوم)

تافت زان روزن که از دل تا دل است
روشنی که فرق حق و باطل است
(ص ۳۱۶ ـ د دوم)

در دل من آن سخن زان میمنه است
زانکه زدل جانب دل روزنه است
(ص ۱۲۸۳ ـ د ششم)

۱۳ ـ لیلی را به چشم مجنون دیدن .

گفت لیلی را خلیفه کان تویی
کز تو شد مجنون پریشان و غوی

از دیگر خوبان تو افزون نیستی

گفت خاموش چون تو مجنون نستی

(ص ۲۰ - د اول)

۱۴ - پوست روباه در جانش بلا است .

وقتی که کسی را بخاطر پول او ویا بخاطر اندام داشته دیگرش بکشند ویا عذابش کنند چنین مثلی را به کار میبرند .

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسی شه را بکشته فر او

گفت من آن اهوم کز ناف من

ریخت آن صیاد خون صاف من

ای من آن روباه صحرا کز کمین

سر بریدندش برای پوستین

ای من آن پیلی که زخم پیلبان

ریخت خونم از برای استخوان

(ص ۱۱ - د اول)

۱۵ - هم در نعل میزند هم در میخ ویا مگوید که دزد را مگوید که بگیر، صاحبخانه رامیگوید خبردار : این مثل را درمورد اشخاص منافق که با دو جهت یك منازعه بخاطر منافع شخصی خویش رابطه میگیرند وگاهی ازاین و گاهی ازآن پشتیبانی میکنند به کار میبرند .

ظاهرش میگفت در ره چست شو

وز اثر میگفت جان راست شو

(ص ۲۲ - د اول)

۱۶ - امانت را خا ك خیانت نکرده .

این مثل را هنگامی که کسی بخواهد طرف مقابل را در جهت نگهداری چیزی اطمینان بدهد به کار میبرند . ویا گاهی که کسی

امانت کسی دیگری را به اصطلاح زیرزده باشد این مثل را به گونهٔ طعنه در مقابل او استعمال میکنند. یعنی تو با خاک هم برابر نمی خاک که امانت را خیانت نمیکند تو که انسانی چگونه خیانت کردی.

خاک امین و هرچه دروی کاشتی

بی خیانت جنس آن برداشتی

این امانت زآن امانت یافتست

کآفتاب عدل بروی تافتست

تا نشان حق نیارد نوبهار

خاک سرها نگسترد آشکار

(ص ۲۵ د اول)

۱۷ - مرغ زیرک در دو دام به بند میماند.

این ضرب المثل را در مورد کسانی بکار میبرند که با بسیار زیرکی و احتیاط وهمی با یک نوع بیباوری نسبت به دیگران به کاری اقدام میکنند ولی سرانجام به مشکلات بزرگ روبرو میگردند.

پس دل چون کوه را انگیخت او

مرغ زیرک با دو پا آویخت او

(ص ۲۶ د اول)

۱۸ - با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی.

این مثل در مورد تاثیر هم صحبت ودوست بالای انسان به کار برده میشود یعنی انسان از دوست خوب خصال خوب و از دوست بدخصال بد را به دست میآورد.

همنشین مقبلان چون کیمیاست

چون نظرشان کیمیایی خود کجاست

چشم احمد بر ابوبکری زده

او زیک تصدیق صدیقی شده

(ص ۱۳۳ - د اول)

همنشین اهل معنی باش تا
هم عطا یابی و هم باشی فتا
(ص ۵ ۳ ـ د اول)

کاذبی با صادقی چون شد روان
اندر و عکس راستی شد ناگهان

۱۹ ـ شکمش که سیر شد ، خدا را نمیشناسد
(ص ۱۴۳ ـ د دوم)

چون گرسنه میشوی سگ میشوی
تند و بد پیوند و بدرگ میشوی

چون شدی تو سیر مرداری شدی
بیخبر بیپا چو دیواری شدی
(ص ۱۴۲ د اول)

۲۰ ـ هر چی کردی میبینی
آنچه میمالید در روی کسان
جمع شد در چهرهٔ آن ناکس آن

آنکه میدرید جامهٔ خلق چست
شد دریده آن او ایشان درست
(ص ۰ ۴ ـ د اول)

آتشی زد شب به کشت دیگران
باد آتش را به کشت او بران
(ص ۳۱۸ ـ د دوم)

حمله برخود میکنی ای ساده مرد
همچون آن شیری که برخود حمله کرد
(ص ۶۵ ـ د اول)

۲۱ ـ سر شکسته زیر تاقین (کلاه)
دست شکسته زیر آستین

این مثل وقتی استعمال میشود که فردی از اعضای خانواده کار ناشایسته و خجالت‌آوری انجام دهد و نخواهند که دیگران از آن را باخبر گردند. همچنان کسی که ضعف و ناتوانی داشته باشد که نتواند به کسی کمکی انجام دهد، این مثل را در مقام عذرخواهی مینمایند.

جان بی معنیست در این تن بی خلاف
هست همچون تیغ چوبین در غلاف
تا غلاف اندر بود با قیمت است
چون برون شد سوختن را آلت است
تیغ چوبین را مبر در کارزار
بنگر اول تا نگردد کار زار
(ص ۳۵ - د اول)

۲۲ - انسان باامید شیطان ناامید یا انسان با امید زنده است و یا میگویند که دنیا به امید خورده شده است و همچنین اینطور میگویند که ناامیدی گناه است

کوی نومیدی مرو امیدهاست
سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
(ص ۳۶ - د اول)

۲۳ - آخر شب سیاه سپید است یا پشت هر تاریکی روشنی است و یا که گویند که بعد از هر سختی آسانی است.
وقتی بخواهند که کسی را به صبر و شکیبایی دعوت کنند این مثل را به کار میگیرند

هر کجا آب روان سبزه بود   هر کجا اشک روان رحمت شود
(ص ۵۰ د اول)

ای بسا کارا که اول صعب گشت
بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت
بعد نومیدی بسی امیدهاست
از پس ظلمت بسی خورشیدهاست
(ص ۵۲۷ د سوم)

۲۴- از زیر چکه برخاست زیر ناودان نشست ویا، بگو پند که
از زیر باران گریخت زیر ناودان رفت.
این مثل را آن گاه به کار میبرند که کسی از خطری فرار کند و اما به
مشکلات وخطرهای بزرگتری گرفتار آید.

پس گریزند از بلا سوی بلا
پس جهند از مار سوی اژدها
(ص ۵۴ د اول)

میگریزی از پشه در گژدمی
میگریزی در دهی تو از نمی
(ص ۲۴۴ د ششم)

۲۵- مار گزیده از ریسمان ابلق ترسد.
کسی که در زندگی از یاد مورد فریب دیگران قرار گرفته باشد
ویا با خطر های زیادی مواجه شده باشد ویا در کارها از احتیاط
واندیشهٔ لازم کار بگیرد این مثل را به گونهٔ دلیل احتیاط خویش
به کار میگیرد.

گفت اری گرو فای نم نمیکنم
مکرها بس دیده ام از زید و بکر
من هلاک فعل و مکر مردمم
من گزیده زخم مار و گژدمم
(ص ۵۴ د اول)

۲۶- مرغ که بیوقت بانگ کرد سرش از بریدن است.
مردم خروسی را که بیوقت خاصتاً بعد از نماز دیگر بانگ کند ویا
مانند ماکیانی را که چون بانگ خروس صدا بکشد، میکشند اما این مثل را
در مورد کسانی به کار میبرند که حرفهای ناسنجیده می گویند.

چیست خفتن در میان رهزنان
مرغ بیهنگام کی یابد امان
(ص ۳۷ د اول)

مرغ بی وقتی سرت باید برید
عذر احمق را نمی شاید شنید
(ص ۷۰ د اول)

لاجرم هر مرغ بی هنگام را
سر بریدن واجب ست اعلام را
(ص ۳۱۹ د دوم)

مرغ بی هنگام شد آن چشم او
از نتیجه کبر او و خشم او
سر بریدن واجب آید مرغ را
کو به غیر وقت جنباند درا
(ص ۳۸۹ د سوم)

۲۷- انسان یکدم به بام بالا نمی شود .

این ضرب المثل را هنگامی که بخواهند بری کسی بگویند که انسان یکبار به تمام آرزوها نمی رسد و بلکه انسان آهسته آهسته به مقصد خود میرسد و به کار میبرند .

گفت شه رازی ولی رب العباد
نردبانی پیش پای ما نهاد
پایه پایه رفت باید سوی بام
هست جبری بودن این جا طمع خام
(ص ۴۰ - د اول)

تا نمیری نیست جان کندن تمام
بی کمال نردبان نایی به بام
چون ز صد پایه دو پایه کم بود
بام را کوشنده نامحرم بود
(ص ۷۹ . ۱ - د ششم)

۲۸ - انسانیت به کمال است نه به جمال و یا میگویند آدم به

سورت است نه به صورت یعنی کمال انسان،معیار شخصیت انسان است نه جمال وصورت ظاهری .

گر به صورت ادمی انسان بدی

احمد و بوجهل خود یکسان بدی

نقش بر دیوار مثل آدم است

بنگر از صورت چه چیز او کم است

(ص . ٥- د اول)

۹۲ ـ آش بامصلحت شور نمیشود ویا میگویند که اگر کسی پیدا نشد با کلاه خود مصلحت کن .

این مثل را وقتی به کار میبرند که کسی بدون مشوره دوستان کاری را انجام داده باشد که برایش نتیجه های منفی وغیر قابل انتظار به بار اورده باشد .

مشورت ادراک وهشیاری دهد

عقلها مرعقل را یاری دهد

(ص ۳ ٥ ـ د اول)

گر دران ادم بکردی مشورت

در پشیمانی نگفتی معذرت

زانك باعقلی چو عقلی جفت شد

مانع بد فعلی و بد گفت شد

(ص ۲۰۱ - ۲۰۲ ـ د دوم)

مشورت در کارها واجب شود

تا پشیمانی در اخر کم شود

(ص ۳۰۷ ـ د سوم)

عقل قوت گیرد از عقل دیگر

نی شکر کامل شود از نیشکر

(ص ۳۰۷ ـ د سوم)

۳۰ ـ عذر بدتر از گناه

این مثل را هنگامی استعمال کنند که کسی گناهی را مرتکب شده باشد و آوانی که از او علت را جستجو کنند او چنان عذری آورد که خود گناه دیگری باشد .

عذر احمق بدتر از جرمش بود
عذر نادان زهر دانش کش بود
(ص ۵۷ ـ د اول)

۳۱ ـ از دریا چه کم میشود .

موقعی که انسان ثروتمندی به کس چیزی بدهد و یا او را تشویق نمایند تا به کسی چیزی بدهد . این مثل را به کار میبرند یعنی ثروت تو به این بخششها کم نمیگردد .

کم نخواهد گشت دریا زین کرم
از کرم دریا نگردد بیش و کم
(ص ۵۷ ـ د اول)

۳۲ ـ خداوند جامه هر کس را به اندازه قد او بریده است .

یعنی خداوند نیت هر کس را دیده برای او چیزی و یا مقامی داده است این مثل را موقع که بخواهند بخل و یا سخاوت کسی را بیان کنند استعمال مینمایند .

گفت دارم من کرم برجای او جامهٔ هر کس بسرم بالای او
(ص ۵۷ د اول)

۳۳ ـ اب زیر کاه و یا خیک زیر بور یا

این ضرب المثل را در مورد انسانهای فریبگر و محیلی به کار گیرند که همواره طینت سیاه و شیطانی شان را در چهره ارام و معصوم مانندی پنهان میدارند .

میشد این هردو تا نزد یك چاه   اینت خر گوشی چوا بی زیر کاه
(ص ۵۸ اول)

اینت خورشیدی نهان در ذره‌یی   شیر نر در پوستین بره‌یی
اینت دریای نهان در زیر کاه   پا برین که هین منه در اشتباه
(ص ۱۲۴ ـ د اول)

رقعه پنهان کرد ننمود بهر شاه   کو منافق بود و آب زیر کاه
(ص ۹۱۷ ـ د چهارم)

۳۴ ـ محبت دشمن بی مقصد نیست.

دشمن ارچه دوستانه گویدت   دام دان گرچه ز دانه گویدت
گر ترا قندی دهد آن زهر دان   گر به تن لطفی کند آن قهر دان
(ص ۵۹ ـ د اول)

این مثل تاکیدی است برهشیاری انسان که باید در برابر دشمن با احتیاط برخورد کند که نباشد با لطف و مهربانی هایش دام تازه‌یی سر راه انسان بگذارد .

۳۵ ـ قضا که امد چشم انسان کور میشود .

یعنی چیزی را که خدا خواسته باشد همانگونه میشود و هشیاری و بینایی انسان جایی را نمیگیرد .

چون قضا آید شود دانش به خواب   مه سیه گردد بگیرد آفتاب
(ص ۶۱ ـ د اول)

چون قضا آید فرو پوشد بصر   تا نداند عقل ما را پا ز سر
(ص ۱۲۱ ـ د اول)

چشم بسته میشود وقت قضا   تا نبیند چشم کحل چشم را
(ص ۳۰۲ ـ د سوم)

۳۶ ـ رنگ ببین وحال بپرس .

این مثل را هنگامی به کار میبرند که ظاهر کسی چنان خسته و افسرده باشد دیگر احتیاج به پرسشی نباشد و اگر حال او را ازوی جویا شوی این مثل را بکار میگیرد.

یعنی حال من همین است که از ظاهرم هویدا است.

گفت گویا یم که دست و پای رفت   جان من لرزید و دل از جای رفت

رنگ و روی یم را نمی‌بینی چو زر   ز اندرون خود میدهد رنگم خبر

(ص ٦١ د اول)

٣٧- چاه کن در چاه است.

یعنی کسی که همیشه بد دیگران دام میگذارد و مردم را با مشکلات مواجه میسازد بالاخره خودش در دام خویش گیر می‌آید و سرد چار میگردد

در فتاد اندر چهی کو کنده بود

زانك ظلمش سوی او آینده بود

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان

این چنین گفتند جمله عالمان

هرك ظالمتر چهش با هولتر

عدل فرمود ست بتر را بتر

ای که تو از ظلم چاهی میکنی

از برای خویش دامی میتنی

(ص ٣٠٩-٦٥ د اول)

در چهی افتاد کو را غور نیست

وان گناه اوست جبر و جور نیست

(ص ١١٨- د اول)

بهر مظلومان میکندند چاه

در چه افتادند و میگفتند آه

(ص ٣٠٢- د سوم)

۳۸- دنیا را از عینك خود میبیند ویا میگویند که هر کس راز از آئینهٔ خود میبیند، یعنی انسان بد اندیش همواره بد نها راز خو قیاس میکند .

این مثل را هنگامی بکار میگیرند که کسی دیگری اتهامی بزند و یاد و باره او قضاوت منفی بکند. درینصورت طرف مقابل میگوید که هر کس را از آیینه خود مبین

پیش چشمت داشتی شیشه کبود

زانسبب عالم کبودت مینمود

گر نه کوری این کبودی دان زخویش

خویش را بد گو مگو کس را تو بیش

(ص ٦٥- د اول)

کود اینه دارد و گنج اندر آن

زآیینه خود منگر اندر دیگران

۳۹- دوست آیینه دوست است .   (ص ۲۲۹- د پنجم)

یعنی دوست عیب واقعی را که دوست در دوست خویش میبیند باید دوستانه برای او بگوید تا خود را اصلاح کند زیرا انسان هیچگاه از اشتباه خالی نیست

مومنان آیینهٔ همدیگر اند

این خبر می از پیامبر آورند

(ص ٦٥- د اول)

چونکه مومن آیینهٔ مومن بود

روی او زآلوده گی ایمن بود

یار آیینه است جان را در حزن

در رخ آیینه ای جان دم مزن

(ص ۲۰۲- د اول)

باقی دارد

نویسنده: الدکتوره امیره حلمی مطر

ترجمه و تلخیص

پوهنیار عبدالعلی نوهی

فلسفهٔ زیبایی شناسی از شروع و آغاز خویش در یونان باستان مراحل تطور و انکشاف را پیمود و سرانجام به مرحلهٔ نقد و بررسی که توسط فیلسوف المانی (کانت) پیریزی شد رسید. در این بررسی مختصر مرحله یی را که زیبایی، مورد نقد و ارزیابی قرار میگیرد و از قرن هفده توسط «کانت» شروع میشود و تا قرن هژده دوام مینماید بررسی خواهد شد. بعداً با یك نظر اجمالی وگذرا از مکتب های بزرگ فلسفهٔ زیبایی شناسی در عصر جدید بحث را به پایان میبریم.

الف: عصر یونانی

افلاطون: اسم افلاطون همواره یک جا با نظریات مشهور او مانند مثل (۱)، حب و دوستی و تقلید و محاکات ذکر میگردد. نظر این

---

(۱) نظریه «مثل» افلاطون در تاریخ فلسفهٔ یونان شهرت دارد، این نظر طوری است که تمام اشیای طبیعی را اعم از مرئی و غیرمرئی غیرواقعی دانسته و این اشیاء و نمونه ها را نسخه بدل و کاپی از اصل میدانند. چون اصل این اشیا طبیعی در ماوراء طبیعی وجود داشته و نمیشود شی کامل را در این دنیا پیدا کرد. ازین سبب افلاطون معتقد است که زیبایی مطلق درین جهان طبیعی وجود نداشته و این زیبایی های که ما افراد طبیعت درك مینماییم، در حقیقت کاپی و نسخه بدل زیبایی مطلق است که در جهان ماوراء طبیعی وجود دارد «مترجم»

فیلسوف در مورد زیبایی ، در حقیقت نتیجه همین اساساتیست که چوکات بندی عام فلسفه او برآن استوار است . زیبایی به عقیدهٔ وی کاپی و نسخه بدل زیبایی مطلق است و نمیشود آنرا در زمره موضوعات دنیای محسوس سراغ گرفت . او میگوید هرقدر تلاش ورزیم نمیتوانیم زیبایی را در اشیای محسوس طبیعی مشاهده نماییم ، زیرا زیبایی تغنی وآهنگ سحر آمیز و یا اسپ زیبا نیست در حقیقت زیبایی که بحث درباره آن برای فیلسوف حتمیست همانا زیبایی مطلق ومعقول است که درآن هیچگونه قبحی وجود ندارد آن زیبایی (جمال مطلق) زیبایی فی ذاته است ولمیشو آنرا توسط تجربه و دیگر وسایل بدست آورد و درك نمود ، ازاینرو درك و آگاهی آنرا به نیروی عقل حواله میدهد و تمام زیبایی های طبیعی را ظواهری از این زیبایی مطلق میداند ، ازین لحاظ تصور این زیبایی هدف و غایه فیلسوف را میسازد و به کشف حقیقت وماهیت آن تلاش میورزد . علی رغم این سخنان ، نمیتوان انکار نمود که مابه روی زمین با زیبایی مقابل هستیم که تعجب ما را فراهم میسازند و مورد قبول خاطر ما واقع میگردند. در حالیکه این درك و آگاهی حسی حقیقت کلی را احتوا نکرده ، بلکه معرفتی است تقریبی ونسبی که ما را به حقیقت نزدیك میسازد ولی نه به معرفت کامل و حقیقی .

به سخن دگر معرفت یقینی و کامل از زیبایی در طبیعت وجود ندارد ، بلکه این معرفت کامل در دنیای ماوراء طبیعی وجود دارد وبرای فیلسوف لازم نیست به آن حدی از معرفت خورسند و راضی گردد که مردم عادی درآن سطح توقف مینمایند .

برفیلسوف لازم است ، تازینه های عروج وصعود به معرفت را بپیماید و به نقطهٔ کمال ومثل اعلی معرفت دست یازد .

و سیله فیلسوف در این صعود و پیشرفت بسوی معرفت کامل (ماوراءطبیعی) همانا حب و دوستی او نسبت به درك اشیاوزیبایی آنست.وقتی که نفس ووجدان فیلسوف از این حب ودوستی مشبوع گردید ، در طبیعت ووجود آن انگیزهٔ عجیبی رخ میدهد و فیلسوف را در یك تلاش و بیقراری دایمی به منظور معرفت وشوق ابدی به خاطر اتصال وپیوند بهدنیای حقیقی(ماورا طبیعی) دنیای حق خیر وجمال قرار میدهد. بهنظر افلاطون حب‌ودوستی‌هدف‌زیبایی‌را تشکیل میدهد و انسانرا ازقبایح وزشتی هاباز داشته و دربی یگانه هدف خویش یعنی تولید اشیای زیبایی کشاند .

افلاطون ازین هم پیشتررفته وادعا کرده که درتکوین وخلق طبیعت ، حب ودوستی نقش داشته است وذریعهٔ این حب‌و دوستی اشیای طبیعی دارای بافت وترکیب گردیده ودراثر بغض و دشمنی این ترکیب ، اخلاف وبافت درونی آن ازهم می باشد ، تاوقتیکه فیلسوف‌عاشق زیبایی باشد ، نفس و وجدا ن او مملو ازاین‌دوستی است وبرای فیلسوف لازم میافتد تا به کمك تقلید ومحاکات از آنچه در توان دارد به منظور تعبیر از حقیقت (زیبایی مطلق) استفاده نماید. غایه خلق آثار هنری در آرای افلاطون وقتی اتمام میباید که هنرمند بدیع ونوآور این‌مثل اعلی را در هنرخویش‌تمثیل نموده ودرتعبیراز حقیقت‌مطلق کمك کند هنرمند است آزادی داشته باشد. اما تقلید ومحاکات که به درك واگاهی‌حقیقی موجودات استناد نه‌ورزد ،در حقیقت‌امر ، فریب وگمراهی بوده ، حقیقت‌را باوهم وگمان یکجا میسازد .

افلاطون می بیند که هنرمندان عصروی‌به تصویر وقایع‌محسوس پرداخته وهدف هنرخویش را کسب لذت‌حسی‌نزد ذوقمندان و اشخاص گمراه میدانند ، به کار تصویر سازی واشباح ادامه میدهند و حقیقت راجستجو نمیکنند افلاطون نظر خود راپیرامون زیبایی بما

این کلمات پایان میدهد: توجه واهتمام هنرمند به حقیقت ودوستی وجانبداری او ازحقیقت، شرط اساسی ترانم زیبایی را درعملیهٔ هنری تشکیل داده واساس صدق در تعبیر از تقلید ومحاکات از حقیقت مطلق ماوراءطبیعی رانشان میدهد.

ارسطو:

علی رغم اختلافات ارسطو با استادش افلاطون موصوف نتوانسته است بدون نظریات مثل افلاطون که در فلسفه یونان وجهان بینی میتافزیکی جای خاصی دارد آزادانه عمل کند. او نیز معتقد به تقلید ومحاکات اززیبایی مطلق گردیده وچوکات بندی فلسفه او پیرامون این طرح دور میزند، ارسطو به این عقیده است که هنرمند نباید معتقد به انتقال وقایع گردد ودر آن آزادی داشته باشد، بلکه برای وی لازم است از اشیا وموجودات طوری تقلید نماید که در واقع آنچنان که باشد، حاصل مطلب اینست تانمونه های کامل مثل اعلی راچنان جستجو نماید که در حقیقت آنها درعینکه ذره پیش وی دیده نه شده باشد، وچنان آثاری خلق نماید که ملهم از حقا-یق غیر محسوس بوده جنس کامل وعالی آن درد نیای معقول وجود داشته باشدوتوسط قوهٔ عقلایی به آن دست یافته نه توسط تجربه آزمایش غیروی در کتاب شعر خویش این نظر را اینطور شرح میدهد « شعر به فلسفه نزدیکتر است زیرا شعر حقایق کلی تصویر مینمایدوازین سبب نسبت به علم تاریخ مرتبت آن بلند تر است زیرا تاریخ صرف ذکروقایع جزی وحوادث ملموس اکتفا میورزد». درقرن سوم میلادی دراسکندریه زندگی مینمود وعلی رغم اینکه هفت قرن فاصله زمانی بین وی وافلاطون وجود داشت با آنهم اختلاف چشم گیرو بزرگ بین فلسفهٔ اوو افلاطون دیده نمیشود افلوطین در تحقیقات خود پیرامون زیبایی شناسی به این عقیده است که برای هنرمند لازم است تا بخاطر تصویر زیبایی به عالم معقول وماوراءطبیعی رجوع نماید وی به منظور توضیح

نظر خویش به مثال «فید یاس» که دارای شهرت و آوازهٔ زیادی در یونان است و آن کسی است که تمثال الههٔ زیوس را تصویر نمود اکتفا نموده و میگوید : وقتی که «فید یاس» تمثال زیوس را تصویر مینمود ، آنرا از کدام نمونهٔ محسوس که پیشروی او قرار داشته باشد، نقل نکرده است بلکه تصوری آنچه از الهه داشته است آنرا در انظار و دید مردم متجلی ساخته است .

عصر یونانی دارای سه قله ء مرتفع وطرز تفکر مهم است که آنها عبارتند از افلاطون ، ارسطو و فلوطین اند . در واقع سایر فلاسفه ردپای افلاطون را تعقیب نموده یرا صول و اساسات او احترام گذاشتند وشیوه ء کار اورا به کار بستند ، حتی ممکن است این مرحله را بنام مرحله ء افلاطونی مسما نمود .

قرون وسطی جای فلسفه ء یونان را اشغال کرد، احساس وطرز تفکر انسان قرون وسطی در مورد زیبایی وتصور آن امری است که نمیشود از آن انکار نمود ، زیرا با بوجود آمدن متخصصین وزیبایی شناسان ، موجبات آرا ء و نقطه نظر متباین در نزد فلاسفه این قرون گردید ، افزون براین ، نهضت هنری و گرایش طبیعی که نهضت اروپا را در بر داشت ، اثر بزرگی در جهت بحث وتحقیق فلسفه ء زیبایی شناسی گذاشته وشیوه جدید بحث زیبایی را در تاریخ فلسفه ء زیبایی شناسی ، بویژه قرن هژده تشکیل میدهد . درین فن منطق جدید شعری آغاز یافت وآن را نوعی از درک وآگاهی غامض و پیچیده به حساب آوردند که در تخیل شعرا ء به وجود آمده ونام استتیک را در سال ۱۷۵۰ م بالای آن گذاشتند واین تاریخ را بنام میلاد زیبایی شناسی جدید مسما ساختند. بعدا ء زمینه های بحث وتحقیق در علم زیبایی شناسی به کمک وتلاش های فلاسفه انگلیسی امثال :

شافتسبری ، هاتشسون ، هیوم وافزون بر اینها فیلسوف

آلمانی (لسنگ) کسی که موقف میانجی را بین موقف هنری وفیلسوف زیبایی شناس اتخاذ نموده است علاوه نمود.

همینطور فلسفه ء زیبایی شناسی در قرن هژده در فلسفه ء « کانت » تبلور نمود و این فیلسوف توانست درسال ۱۷۹۰ م در تحقیقات خود موسوم به « نقد حکم » یعنی چگونه میتوان زیبایی دراشیاء را حکم نمود مرحله ء جدیدی درعالم زیبایی شناسی بوجود آورد وزمینه های تحقیق را پیرامون زیبایی شناسی محدود ساخت ، این مرحله را اکثریت دانشمندان علم زیبایی شناسی بنام مرحله ء « کانت » می شناسند .

ب : مرحله کانت

کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴ م) : - فلسفه کانت بمثابه انقلاب بزرگ فکری در تاریخ فلسفه شهرت یافته است . این فیلسوف در کیفیت وماهیت آگاهی وشناخت تحقیق وبحث خود را ادامه داده وبه تحلیل وتوانایی وقدرت فلسفه در مورد معرفت وشناخت برخلاف فلاسفه ء متقدمین اقدام نمود . کانت به تعقل انسانی توجه واهتمام نموده واساسات هدف معرفت نظری را کشف نموده موصوف این بحث رادر کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض » یا « نقد خالص نظری » دنبال نموده بعداز آن به لو چهه سلوک اخلاقی در کتاب خود موسوم به « نقد عقل محض عملی » پرداخته است . اما آنچه پرداخته است . به ذوق زیبایی و حکم آن تعلق میگیرد به قدرت مستقلی ارتباط میگرد که وظیفه ء آنهمانا شعور ، درك و حکم بهزیبایی است واین توانمندی ازدرك وتشخیص زیبایی بنام ملکه وتوانایی حکم زیبایی یاد میگردد . وی درکتاب خود موسوم به « نقد حکم » درسال ۱۷۹۰م احکام وشروطی چندی راپیرامون شیء زیبا معرفی نموده وچهار شرط اساسی راپیرامون تجدید حکم به زیبایی مورد اعتبار قرار داده است . کانت فیلسوف بزرگ

قرن نزد . ین دو پدیده زیبایی فی ذاته (حقیقت و ماهیت زیبایی) و زیبایی مفید (زیبایی که از آن سود برده میشود) فرق میگذارد. به نظر کانت در هر عمل هنری دو خصوصیت اساسی وجود دارد، یکی آن صفت جمال و زیبایی است که عمل هنری آن به بررسی گرفته میشود و دگر آن جمال و زیبایی محض است که جز شکل ظاهری آن تصور دگر از آن شده نمیتواند.

کانت در شرط اول حکم به زیبایی به این عقیده است که زیبایی از ذوق های اشخاص و افراد منشاء میگیرد و موجبات سرور و خوشی را مساعد میسازد و در پهلوی این سرور و خوشی فائده و غرض دگری وجود ندارد و آن منفعت مادی مطرح و مطمع نظر نیست. به سخن دگر ذوق انسانها آنها را به سوی زیبایی میکشانند، نه از روی مادی آن. برخلاف لذت حسی که تملک آن به غرض کسب لذت و تمتع از آن مورد بحث قرار میگیرد. به طور مثال رسام از شکل و رنگ یک سیب، به تعجب میافتد، نه از شوق خوردن و خریدن آن و ذوقی که از نهاد رسام منشاء گرفته است، اورا نسبت به زیبایی سیب مجذوب ساخته است، نه زمینه کاربرد و تمتع مادی آن. درست اینجا نقطه اختلاف بین فلسفه کانت و سائر فلاسفه وجود دارد و آن اینست که اکثریت فلاسفه عصر وی و قبل از وی از زیبایی مفاد اجتماعی را می طلبیدند و بین شیء زیبا و مفید حدی قائل نیستند، در حالیکه کانت برخلاف این نظر قیام نموده است. اعتبار و شرط دوم حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت همانا جنبه های کلی زیبایی است، یعنی ذوق و تمایل به زیبایی نزد همه موجود است و آن به طرز تفکر و منطق افراد ارتباط نمیگیرد به سخن دگر ذوق به زیبایی شامل احوال اشخاص باسواد و بیسواد میگردد. درین شرط کانت نیز اختلاف آشکار با فلسفه عقلیین

دیده میشود . زیرا آنها معتقد بهدرك زیبایی از طریق وشیوه های تصورات عقلی میباشند .

امادو اعتبار دگر در مورد حکم به زیبایی اشیاء نزد کانت رنگ فلسفه مزدوج است بخود میگرد ، فلسفه کانت درنهم قرن نزده ازیك طرف بافلسفه تجربی سر و کار دارد واز طرف دگر با فلسفه هنر برای هنر . کانت زیبایی رادر هدفمندی اشیاء به تحلیل میگرد ، به نظر او این غایه وهدفمندی اشیاء است که اشیا رابه شناسایی میگرد واین هدفمندی زیبایی غیر تصور مورد بحث وتحقیق کانت قرار میگرد ، یعنی انسان دربرخورد با زیبایی بهوجود غایهوهدف مستشعر میگرد د وتحدید این غایه درتصورات عقل گنجایش ندارد .

هدف زیبایی برخلاف سایر اشیاء فی نفسه ودرخود آن نهفته است یعنی غایه واهداف زیبایی متوجه خود میگرد د وبس وقتی یكدانشمند نبات شناس یاتاجر وزارع درامور تولید سیب فکر کنند ، در حقیقت آنها در مورد ارزش زیبایی سیب چیزی علاوه نکرده اند وآنچه نزد آنهامهم واساسی است ، تولید وتکثر سیب است وبس .

درابنجا کانت زیبایی دراشیآو غایتبدون غایه مسمی نموده است یعنی جمال وزیبایی هدف دگری جز زیبایی ندارد . کانت پیشتر میرود ومدعی است که رضامندی نفوس ووجدان توسط ذوق بهزیبایی میسر گردیده واین رضامندی ذوق از زیبایی یك ضرورت الزامی وحتمی انسان بهشمار آمده وشامل اذواق همه مردم میگرد د .

وقتی پیر اسون نقدو بررسی شروط کانت وتحدید حکم به زیبایی اشیاء ازنظروی دقت بهعمل آید وبه قالب های ظاهری این شروط بحث صورت پذیرد، درآنصورت بهتناقض واضح وآشکار

باسایر فلاسفه برمیخوریم ، زیرا زیبائی کانت درک زیبایی رابه احساس و شعور حواله میدهد . بعداً ضرورت جمعی وهمگانی رادر مورد زیبایی حتمی میداند . درحالیکه این شروط واساسات از خصایص گرایش عقلی در فلسفه به حساب آمده وزیبایی را به تصورات عقلی حواله میدهند .

فلسفه زیبایی مثالی (زیبایی مطلق) بعداز کانت :-

فلسفه زیبایی شناسی بعد از کانت در نظام فلسفی آلمانی بویژه نزد هیگل وشوپنهاور اهمیت بیشتر کسب نمود.

هیگل هنر را یکی از انواع معرفت دانسته یا مطلقه یا حقیقت به شمار میآورد ومعتقد است که هنرو دین حقیقت یکی ازمراحل اولی معرفت را تشکیل داده ومعرفت این هردو چنان بهم مخلوط وممزوج اند که فلسفه ناگزیر به بحث درمورد آنها میپردازد .

هیگل به بیان مراحل اساسی که تاریخ هنر آنرا پشت سر گذشتانده ادامه میدهد وچنین می انگارد که هنر رمزی قدیم که در شرق منتشر ومفهوم بود با هنر کلاسیکی یونانی در آمیخته و هنر رومانتیکی را بهوجود آورده است.

اما تجربه زیبایی شناسی نزد این فیلسوف همانا تجربه عقلی شناخت ومعرفت است وبه شناخت وادراك حسی و کامل دوجه ندارد به نظر پیروان گروه فیلسوف ایدیالیستی علم زیبایی شناسی نزد این فیلسوف (هگل جز یك مابعد الطبیعه بی دست به هنرچیز دیگری بوده نمیتواند .

شوپنهاور : قلمه مرتفع هنر متیافزیکی در فلسفه شوپنهاور تجلی مینماید واین فیلسوف از فلسفه افلاطون زیاد متاثر بوده است طوریکه در کتاب آن میخوانیم « عالم اراده وتمثال » است یعنی دنیا وطبیعت توسط اراده مطلق به وجود آمده واشیای طبیعی زیبایی وغیره یك تمثال و نسخه و کاپی از اراده مطلق است.

اما شوپنهاور مثل افلاطونی را به تمثالهای عقلی تبدیل نموده و مدعی است که طبیعت و ماده از اراده مطلق و کلی سرچشمه گرفته است این فیلسوف علاوه نموده و اظهار میدارد هنر جز تامل پیرامون این تمثالها و نسخه بدلها چیز دگری بوده نمیتوانند و روی همین اساس بعضی ها به این عقیده گرایدند که در بعضی موضوعات تامل و اشتیاق خالص بیشتر وجود دارد و هر قدر اشیای و تأمل در موضوعی بیشتر باشد در حقیقت قیمت و ارزش آن بیشتر میباشد.

وی درمورد هنرها ترتیب تصاعدی را اختیار نموده از هنر معماری آغاز مینماید هنریکه تمثال و نمونه هایی را اختیار مینماید که در آن اراده اجسام مادی جا مدبه پایین ترین حدخود قراردارد بعداً به هنر کنده کاری و تصویر و نقاشی روی میاورد و میگوید درین هنرها تمثال ها به عالی ترین شکل ارائه گردیده و موضوعات خود را از صورتهای انسانی اخذمیدارد اما موسیقی از سایر هنرها تفوق دارد زیرا در موسیقی هیچ تصویری وجود ندارد که تحت تأثیر کدام ارادهٔ خارجی قرار گرفته و تمثالهای هنری آن به زمان و مکان اتکا ندارد از همین سبب هنر موسیقی از سایر هنر ها مجزا میگردد زیرا موسیقی اراده مستقیم بدون کمک تمثال ها بوده و شامل تجسم مستقیم اراده فی نفسه میگردد.

فلسفه زیبایی شناسی بعداز کانت :-

همانطوریکه قرن نزده با فلسفه های مثالی و متیافزیکی آغاز مییابد همچنان یکی از ممیزات مهم این قرن به وجود آمدن فلسفه تجربی است که در نیمه این قرن بر خلاف فلسفه میتافزیکی راه زیبایی شناسی را تعقیب نموده فکنر (۱۸۰۷-۱۸۸۷) در آلمان زیبایی شناسی تجربی را انتشار داد ومقام زیبایی شناسی قدیم را به حدناچیزی پایین آورد وزیبایی شناسی میتافزیکی را غیرمکفی دانست.

فکنر در این راه به تجاربی چندی دست زدو

اندازه و تقدیر ارزیابی را مورد بحث و ارزیابی قرار داد، یکی از مهمترین تجارب وی اینست که موصوف چند مستطیل کارتونی را به اندازه های غیر منظم و پراگنده روی میزی قرار داد و از اشخاص تقاضا نمود تا آنچه را که در نظر شان مقبول و ناخوش آیند قرار میگیرد، بدون در نظر داشت و صرف نظر از فایده ممکنه آنها انتخاب نمایند. بعد از تحلیل و ارزیابی به این نتیجه رسید که مستطیل طلایی رنگ مقبول خاطر همه قرار گرفته و ذوق همه را به طرف خود کشانده است.

فیلسوف فرانسوی (هیپولیت تین) اسلوب تجربی را مهم برشمرده و در کتاب خود موسوم به (فلسفۀ هنر) معتقد است که تولیدات هنری حاصل سه عامل مهم بوده و آنها عبارت اند از محیط، زمان و جنس. بعد از این فلسفۀ زیبایی طور طبیعی به تطور آغاز نموده اشکال و الوان مختلف را حسب تقاضای اختلافات مسلک فکری بخود گرفت. در آلمان گرایش سایکولوژی و روانی در تحقیقات علم زیبایی اشاعه یافت و علم روانشناسی زیبایی نزد ریتیودیو، لیپس، کارل جروس به وجود آمد و در انگلستان بوزانکیت مذهب خود را در علم زیبایی انتشار داد. اما از مهمترین مذاهب فلسفی زیبایی شناسی معاصر در قرن بیست میتوان از بندتو کروتشه فیلسوف ایتالایی و شخصیت بزرگ آغاز این قرن نام برد و همچنان زیبایی شناسی در فرانسه جای خاصی را احراز نموده که به بحث روی آن خواهیم پرداخت.

ج: علم زیبایی شناسی معاصر:

بندتو کروتشه: (۱۸۶۶–۱۹۵۲م): این فیلسوف در شروع حیات خویش تحت تاثیر فلسفۀ هیگل قرار داشت و ادراک زیبایی را نوعی از معرفت عقلی به حساب میاورد و همچنان این ادراک معرفتی را تشکیل میدهد که در آن دایرة المعارف فرد مجال بیشتر می یابد و همچنان مفاهیم کلی که خاصۀ علم است تعلق نمیگیرد، ادراک فردی در حقیقت ادراک

مستقیم بود . ویا از طریق حدس برای فرد دست میدهد . اما ادراك که از طریق حدس بدست میاید چگونه است ؟ کروتشه در تفسیر آن میگوید: ادراك که از طریق حدس برای فرد دست میدهد آنگونه شناخت و معرفت است که دارای طبیعت مصور بوده و تعبیری است از نوع معین تجربه یعنی تعبیری است مصور و قابل دید .

تعریف این فیلسوف از حدس همانا ضرورت اقتران تعبیر از هنر بوده و در کتاب خود موسوم به «استتیك» چنین میگوید: مهمترین چیزیکه حدس را از سایر معرفت ها متمایز میسازد ، همانا قابلیت و تشخیص آن از تعبیر است درغیر آن چگونه حدس هندسی برای ماشیء ، مکمل را نشان میدهد ، درحالیکه تصویر دقیق و تامل و تعبیر از آن در نزد ما مقدور نیست ؟

هرقدر کوشش گردد که شکل هندسی مثلاً دایره ای را به شکل «پرفکت» یامکمل رسم نمایم باآنهم این دایره اگر توسط وسایل دقیق ارزیابی گردد مکمل نیست ، ناگزیر این دایره را مکمل فرض مینمایم و براساس همین مفکوره فرق بین انسان عادی وهنرمند برای کروتشه واضح گردید.

پس هنرمند صاحب حدس و گمان هنری بوده و این حدس و فرض به تنهایی قادر به تعبیر از هنرشده میتواند، همچنان برای کروتشه این امکانات دست داد تا اثبات نماید که زیبایی شناسی علم استتیك و اره و یا علم تعبیر به شمار میاید.

زیبایی شناسی معاصر در فرانسه

زیبایی شناسی معاصر فرانسه به حیث یك علم مستقل و دارای موضوع مشخص مورد ارزیابی قرار گرفت وظواهر زیبایی جدا از سایر پدیده - ها وظواهر مربوط به آن مورد بحث ومطالعه داده شد. همچنان زیبایی از الوان وصبغهٔ ذاتی بودن و از گرایش تقویمی که توسط آن قیمت

وارزش آن محدود میگردید. یکجا با معیارهای این ارزشها و منابع و مصادر آن استقلال پیدا کرد و پای زیبایی شناسی معاصر از این زنجیرها و قیود خلاص گردید.

یکی از دانشمندان معاصر علم زیبایی شناسی «پایر» حدود و مراحلی را که زیبایی شناسی پشت سر گذشتانده است شرح داده میگوید: زیبایی شناسی چهار مرحله را طی نموده است.

مرحله اول آنرا جریان فلسفی تشکیل میدهد، فلاسفه پیرامون زیبائی ماهیت و کیفیت آن بحث نموده اند. این مرحله از عصر یونان شروع و تا عصر شوپنهاور دوام مینماید. بعداً مرحله سایکالوژی زیبایی آغاز مییابد و در اینجا توجه و اهتمام بیشتر بالای سایکالوژی هنرمند و ذوقمندان آن صورت میگیرد. به تعقیب آن مرحله اجتماعی زیبایی شناسی آغاز مییابد و کار هنری را نتیجه و تفسیری از عوامل اجتماعی به حساب میاورند. اما مرحله چهارمی زیبایی شناسی همانا استقلال علم استتیک از موضوعات سایر علوم بوده و زیبایی به شی تبدیل گردید که دارای وجود خارجی و مستقل میباشد.

طرفداران مکتب ریالیزم عقلی از جمله «نوسیلون» صاحب کتاب «زندگی تصاویر» (ایشون سوریو) مولف کتاب (آینده زیبایی شناسی) با (پایر) هم عقیده بوده و نظریات او را تعقیب نموده و آنچه پدیده زیبائی را نزد طرفداران این مکتب متمایز میسازد همانا صورت این زیبایی و وظیفه عالم زیبایی شناسی است تا از بحث پیرامون ادراک این تصاویر که با انسان مصاحبت دارد و ذوق آنها را بر میانگیزاند صرف نظر نماید.

کلمه استتیک در حد تعریف (سوریو) کلمه ایست مشتق از لفظ ایشیز یونانی که مفهوم ادراک حسی را میرساند و این ادراک مربوط به جوانب صوری این اشیا میگردد همچنان این دانشمندان از محققین زیبایی شناسی میطلبند تا به عمل هنری

متوجه باشند زیرا موضوع اساسی که در آن تصاویر زیبایی ظاهر میگردد موضوع بحث آنها را تشکیل میدهد.

موقف علم استتیک نزد این محققین هنر همانا نظریات علمی و تطبیقات آن میباشد همانطوریکه نظریات علمی به تطبیقات و کار های تجربی نیاز دارد وصحت آنرا تعمیم می بخشد همینگونه تصاویر زیبا دارای چنین حکمی میباشند.

درا ینجا لازم میافتد تا به فیلسوف فرانسه «ژان پل سارتر» رجوع نموده وبه اشارات آن در مورد هنر پی برد . سارتر نظریهٔ کامل پیرامون علم زیبایی شناسی ارائه نکرده وفلسفه او با هنر ادبی سرو کار دارد ، باآنهم خالی از بحث زیبایی نیست و نمیشود از آن غافل بود اساسی فلسفه زیبایی شناسی نزد سارتر را تعهد والتزام تشکیل میدهد موصوف از هنرمندان ونویسنده گان می طلبد تا مسوولیت توجیه وتفسیر حوادث اجتماعی وسیاسی راقبول نموده وآنچه راکه عصر آنها را به انحطاط می کشانند در آثار خود بگنجانندوباده عصیان را در جامعه به بررسی بگیرند. طوریکه میگوید: «ماخود را در گوشه گیری ، عزلت واعتکاف و دوری ازهمه شناخته نمیتوانیم واین شناخت وتکامل ما از خویشتن همانا در ازدحام ودرجمهور مردم شهرها و اجتماع صورت میگرد.»

این موقف شریفانه ورهنمود دهنده سارتر در قبال حوادث سیاسی وجنگ جهانی دوم که کشورش را مورد تباهی قرار میداد وبه ویژه بعد از تاسیس نمودن مجله «عصر جدید» درسال ۱۹۴۶م روشن گردید . سارتر با حملهٔ وحشیانه کشورش به الجزایر مخالفت شدید نموده وایدگونه اعتراضات ومخالفت هارا در قبال سیاست خارجی فرانسه رهبری نمود سارتر در خلق آثار هنری و ادبی

ضرورت مشارکت نویسنده وادیب را در توجه و تفسیر حوادث جاری عصرش تأکید نمود ویکنوع روش اخلاقی واجتماعی در هنر وادب نزد سارتر به وجود آمد. این فیلسوف برای ادبیات وتیاتر فرانسه سمت تعیین نمود وحدود های مشخصی برای آنها وضع نموده و خصایص جمال هنری را با مضمون فکر واندیشه متفکرین یك چیز قلمداد نمود وجدایی آنرا غیر ممکن دانست. درین نو فلسفهٔ زیبایی شناسی سارتر که تعهد و التزام ... ... آن مبدا است، تیاتر وداستان هنری چنان خلق و ایجاد گردید که موافق تصاویر، شخصیت های داستان و قهرمانان شخصی گردید واکثریت بزرگ این داستانها جریان زندگی عادی مردم را نشان میداد.

با این بحث کوتاه ومختصر پیرامون فلسفه زیبایی شناسی ما از خوانندگان می طلبیم تا به فلسفه های قدیمی معاصر وعظما فلاسفه که در بحلهٔ تاریخ معاصر را در برداردرجوع نموده واین قریحه را درك نمایند.

خاتمه:

به قدر امکان کوشش به عمل آمد تا خواننده را به مشکل ترین نه همانا بحث وتحقیق پیرامون زیبایی شناسی است آگاه نموده وآنها را درروشنی قرار دهیم شاید دنباله این بحث دروجود ما تاثیر گذاشته ومتیقن گردیده باشیم که پیچیده ترین طرز تفکرمردم رادرهمه زمانه ها واژه زیبایی تشکیل داده است.

جمال....... این واژه‌ی که تفکر در مورد آن در اندیشه ما بجز الفاظ وسخنان سربسته و پیچیده چیزدیگری نمی افزاید، زیرا زیبایی موضوع احساس مستقیم هدف ذوق سلیم وفطرت نیکوست. ما از تعریف فلسفه زیبایی شناسی آغاز نمودیم تا پیوند فلسفه

باز زیبایی برای ما واضح گردیده و درك گردد که چگونه زیبایی یکی از موضوعات فلسفه را تشکیل میدهد . به تعقیب آن توضیح ارتباط فلسفه ٔ زیبایی باحیات هنری دنبال گردید .

مهمتر از همه این مسأله مورد نظر است که چگونه فلسفه ٔ زیبایی همزمان باطرز تفکر فلسفی قد برافراشته و با انسان و زنده گی سر و کار داشته است . دگر زیبایی تفکر مجرد و اندیشه ٔ خارج از زنده گی و انسان نیست ، به زعم بعضی ها خالی از واقعیت نبوده بلکه خود واقعیت است ، هنر آیینه ایست که واقعیت انسانی را نشان میدهد .

نظریات وآرای مختلف دانشمندان زیبایی شناس زیاد بوده و اسلوب تحقیق آنها از یکدیگر فرق میکند این را نباید انکار نمود که باوجود اختلاف اسلوب تحقیق دانشمندان ، همه ٔ آنها به تحقیق نوعی معرفت مطلق و نهائی در هنر پرداخته و به حاصلی در به رب گذاشته اند .

وقتی اینگونه درك و شناخت میدان بحث زیبایی را به وجود آورد و موضوع ادراك استقلالی را تشکیل داد ، بحث های فراوانی از گذشته ها در احساس زیبایی و تحدید معنی و مفهوم هنر به وجود آمد که در حقیقت فلسفه ٔ زیبایی شناسی با این معیارها پیوند داشته و عصر جدید آنچه را که در طی قرون ، مسخ و رویهان بود کشف نمود و انسان را با حقیقت هنر و زیبایی مواجه ساخت زیرا رسالت فلسفه ٔ زیبایی نه خرافه میسازد و نه فریب میدهد ، بلکه راه هایی را به انسان میگشاید تا انسان بتواند زمین خود را تغییر دهد ، و به آسمان صعود نماید .

فولکلوری می‌گوید« بشر هیچگاه از سخن گفتن باز نمانده است.» گوینده و شنونده همیشه با یکدیگر در تماس مستقیم بوده اند. شنونده یا کودک نه تنها به افسانه گوی بزرگسال گوش میگرفت بلکه خودش نیز از طریق مشاهده، شنیدن آواز، لحن وآهنگ صدا و بعد کشانیدن افسانه گوی به فضا ومحیط افسانه کشانیده میشد. این فضای ممزوج با افسانه وشخصیت افسانه گوی عمیقاً در ذهن کودک در درازای کامل زنده گانیش نقش میبست تا اینکه به اصطلاح برای نشتیش «لنگری» بسازد یا اینکه «بندری» اعمار کند که بتواند در دوران سالهای طوفانی زنده گیش به آن «لنگر» بپیوندد یا به آن «بندر» باز گردد .

نمیتوان انکار کرد که مسأله چاپ ستیابی کودکان به شمار زیاد افسانه های کهن را برای ما ممکن میسازد . از طرف دیگر چاپ و نشر افسانه ها این خطر راهم ایجاد میکند که کودکان افسانه ها را در تجربه دیگر افسانه ها بخوانند.

در جاپان شمار زیادی کتابهای خوانش و کتب مصور از افسانه های کهن نشر گردیده اند. مگر بیشتر ینهٔ این گونه کتابها سیمای ویژهٔ افسانه های کهن را نابود ساخته است . چنانکه بیشتر گفته شد به افسانه های کهن باید گوش گرفته شود . اما در این گونه کتابها افسانه ها یا به گونهٔ کتب خوانش تبدیل شده اند یا به سبک همگون با هنرادبی ایجادی گزارش داده شده اند. با چنین روش کار کودکان با افسانه های کهن آشنا میگردند . در حالیکه انکشاف نشرات نه دارد کاملا به سود فرهنگ است خطر تضعیف روابطه انسانی را نیز به میان می آورد .

به حیث پژوهشگر هنر افسانه های مردمی میخواهم دو نکته را بر جسته سازم . یکی اینکه کیفیت ومشخصهٔ این هنر با پذیرش این حقیقت که انکشاف چاپ کار مطلوب است ، باید نقصان نیابد. دیگر اینکه

بزرگسالان با بدرسم افسانه گویی را به اطفال به اساس افسانه‌های کهن که درج کتب شده پرورش دهند.

زیرا کتاب دارای کیفیت عالی اساس چنین کاری شده میتواند بزرگسالان کتابهای خوب حاوی افسانه‌ها ی کهن را بخوانند و برای کودکان به شیوهٔ افسانه گویی قصه کنند. شیوهٔ افسانه گویی ازاهمیت زیاد برخوردار است ومن برهمین نکته تاکید مینمایم.

مدتی است که من به اطراف کشورسفر کرده ام وبه افسانه های مردمی که مادر کلانها وپدر کلانها میگویند گوش کرده ام. من عقیده دارم و به این باور هستم که افسانهٔ واقعی مردمی فقط در زمانی درهستی است که گفته میشود، اگر افسانه ده دقیقه می باشد. فقط در همین ده دقیقه که گفته میشود به مفهوم واقعی آن زمانی که همین ده دقیقه به پایان میرسد افسانه به مفهوم واقعه آن وجود ندارد. برخی شاید استدلال کنند که کتابهای افسانه‌های فولکلوری ومردمی وجود دارند. اما من به این نظر هستم که چنین افسانه ها مانند گونه های «درقطی» داستانهایی که استند که در گذشته درهستی بودند. آنگاهی که آنهادر قطی شدند هیچ وقت تغییر نمیکنند اما در افسانه های حقیقی زنده برخی جزئیات افسانه یا گونهٔ ارائه آن اززمانی تازمان دیگر اندکی تفاوت دارند. این هم مربوط به مزاج وطبع افسانه گوی است فکر میکنیم که این ثبوت افسانه های واقعی مردمی است.

زمانیکه از افسانه های مردمی ویا سنت شفاهی سخن میرانیم بینهایت مهم است، به خاطر داشته باشیم که اینها در زمان و همان زمان وجود دارند وزنده استند به این مفهوم افسانه‌های مردمی فقط مانند موسیقی استند، موسیقی هم زمانی درهستی است که نواخته یا شنوانده میشود، وبکارد ونوار مانند قطی است

به بخشی از موسیقی در آن جا گزین میگردد و به گونهٔ تغییر نخورده باقی میماند.

در موسیقی اشکال و تکنیکهای مختلف مانند آهنگ، وزن و شور وجود دارند. به گونهٔ مثال برای ایجاد موسیقی شاد آهنگها و وزنهایی برگزیده میشوند که همین احساس را بیان دارند.

مگر بیشتر ینند مردم به چنین چیزها وقعی نمیگذارند و فقط از رقص و آواز لذت میبرند. اگر این عناصر را تحلیل کنیم به تکنیکهای معین دست مییابیم. همین چیز به مسالهٔ سنتهای شفاهی تطبیق شده میتواند. از شیوه ها و فنهای متعدد کار گرفته میشود تا شنونده از داستان لذت ببرد و آن را خوب درک کند.

شنیدن داستان و خواندن آن دو چیز کاملا متفاوت اند از همین گونه تکنیکهایی که گوینده و نگارندهٔ داستان به کار میبندند نیز داستانی را لذت بخش میسازد. اگر در داستانهای نگارش یافته بخشی از آن دچار پیچیدگی میگردد به سهولت میتوان آن بخش را دوباره خواند، یا اگر بخشی وضاحت کافی نداشته باشد، میشود به بخشها و برگهای پیشین روی آورد و حل مطلب کرد. برخلاف آن موسیقی و هنر شفاهی همیشه در زمان و با زمان استند. زمانی که آغاز گردیدند ادامه مییابند و اختیار بازایستی یا شنیدن دوبارهٔ آن با ما نیست. چون این یکی از مشخصات عمدهٔ هنر شفاهی است، از این رو داستانها به گونه یی پرداخته میشوند که شنونده در جریان بازگویی آنها را درک کرده بتواند. در غیر آن توجه خود شان بمدت دراز به آنها جلب شده نمیتواند.

تکنیکها و شیوه هایی را که نویسندگان در پرداخت افسانه های مردمی در کتب بکار میبرند و تکنیکها و شیوه هایی که مادر-کلانها و پدرکلانها از طریق افسانه گویی به جا گذاشته اند دو چیز متفاوت میباشند. بنابراین هنگام به نگارش درآوردن ادبیات

زیر گو شتش نمایان شد.» بیان میگردند هنگامیکه.اد مها شفا میا بند یادو باره زنده میگردند شفا یابی وزنده شدن آنها اناء صورت میگرد. شرح واقعی که با آن اشنا استیم در افسانه های مردمی چندان دیده نمیشو ند.

۲- مقا بلهٔ دو پدیده مانند زیبایی وزشتی خوبی و بدی در افسانه های مردمی خیلی واضح وبرجسته اند. در بسیاری حالات عناصر خوب از آغاز تا انجام داستان خوب میباشند. در نگارش ایجادی بعضی اوقات چنین میشود که شخص در آغاز داستان رفته به کارهای خراب است اما بعد آخو یشتن را اصلاح میکند وخوب میشود. این پدیده به ندرت در افسانه های مردمی دیده میشود.

توصیف در افسا نه های مردمی خیلی مبالغه امیز است. مانند برف واری سفید - هزاران بار از مادرش که زیبا ترین زن کشورش بود زیبا تر است. عبارتی چون «هزاران بار زیباتر» از واقعیت دور میشود وشامل فانتزی میگردد.

توصیف اغراق امیز مشخصهٔ دیگر ادبیات شفاهی است که در ادبیات نگارشی متفاوت است.

۳- تکرار عین کلمه ها، عبارتها وا لگو ها در ادبیات شفاهی ارجمند میباشند. همچنانکه قافیه وبند گردان در ترانه ها لذت بخش اند. از شنیدن مکرر عین اصوات و کلمه ها نیز بهرهٔ خوشی میگیریم. چنانکه نمونهٔ ذیل نشان میدهد. این یکی از سیمای خیلی معمول در افسانه های مردمی میباشد:

«مادر شان خیلی مریض شد و برایش گفته شد فقط درصورتی جور میشود که از جای خیلی دور نا کسی برایش بیاورند وآنرا بخورد. کلا نترین پسرش به تلاش یافتن ناك برامد. برسر راهش بامرد پیری رو به روشد که برایش پندی داد. چون پند پیر مرد را گوش نگرفت اژدهای مرد اب وی را بلعید. پسردومی در پی یافتن

تاك برآمد . او نيز چون به پند پيرمرد گوش نداد هيچگاه پس نيامد.
اما پسر سومي كه پند پير مرد را گوش كرفت تاك را براى مادرش
آورده ومادرش شفا يافت . »

اين نمونهٔ يك تكرار سادهٔ سه گانه است. قصه گوى بعضى
اوقات تكرار دومي را مختصر ميسازد . اما هيچگاه ازنخست وسوم
باجهش ازتكرار دوم نه ميرود . اين شيوه درقصه گويى ازگذشته
گان به ما رسيده است .

تكرار سه گانه در جاپان خيلي معمول است مگر در افسانه هاى
افريقايى تكرار چهار گانه وجود دارد . در افسانه هاى بوميان
امريكاى شمالى هم تكرار دو گانه وهم تكرار چهار گانه ديده
ميشود . .. ميخواهم بدانم درافسانه هاى كشورشما تكرار چند گانه
وجود دارد زيرا بسيار دلچسپ است دانسته شود كه تكرار دو گانه
يا سه گانه لازم است . بايد تكرار به درستى بدون حذف صورت
پذيرد زيرا حذف تا امر لازم تكرار را زايل ميسازد وقصه
شنونده گان انقدر موثر ود اپذير نخواهد بود . در موسيقى نيز
عين حالت درست مي آيد. تكرار يك عنصر خيلى يااهميت در ترکیب
پارچه هاى موسيقى ميباشد . شنيدن صوتهاى تكرارى خيلى
گوارا است .

كود كان ميخواهند قصه هاى نوبشنوند يا اينكه در قصه هاى
كهنه چيزنو بيابند . ازطرف ديگر اينهم درست است كه كود كان
عين قصه را به تكرار ميخواهند بشنوند درحاليكه بزرگ سالان ازآن
خسته ميگردند .

ما توجهٔ كافى باانانى كه قبلا ميشناسيم يابا ديدار چيزهاى
كه قبلا بـا آن آشنا هستيم ، نميكنيم . به ويـژه هنگامى كـه
سخن از كلتور به كـودكـان دبستان است . بـزرگ
سالان مكرر ا ميكـوشند چيز نوبـه كـودكـان برسانند كه

البته کار ارزشمند است مگر باید از یاد نبریم که کودکان میل زیاد دارند باچیزی روبه رو شوند که باآن خوب بلد استند. این پدیده در بارهٔ بزرگان نیز صادق است اما در بارهٔ کودکان خیلی بارز است. دیدار چیزهای آشنا آرامش دماغی را پدیدمی آورد. کودکان ازشنیدن چیزهای تکراری خیلی خوشی میکردند و احساس آرامش مینمایند. از همین روی است که تکرار درافسانه خیلی با ارزش است.

افزون برآن تکرار تاثیر دیگری نیز دارد که میخواهم شرح دهم. فکر میکنم باداستان «سفید برفك» آشنایی دارید. درقدم نخست ملکه خویشتن رابه لباس سوداگرنخ درمیاورد وسفیدبرفك را با نخ میکشد. باردوم سفیدبرفك را باشانهٔ زهرالود. به هلاکت میرساند. بارسوم اورا باسیب زهراگین میکشد.

گریم (نام گویندهٔ قصه) هرسه بار را باز مهایی وتقریبا با عین کلمه ها تکرار میکند پس ازآنکه کودك حادثهٔ نخست راکه ملکه درلباس سوداگر نخ درآمده میشنود وهنگامی که حادثهٔ دوم برایش گفته میشود کودك گمان پیدا میکند که سفید برفك شاید بازهم کشته شود. کودك همچنان بازهم تصور می کند. که همان هفت چلمرد بار دیگر «سفید برفك» را نجات میدهند. از شنیدن مکررات کودکان میتوانند حدس بزنند که رخداد پسین چیست این نخستین گام در اندیشهٔ منطقی است.

بنابراین زمانی که تکرار سوم صورت میپذیرد وخلاف برداشت شنونده سفیدبرفك نجات نمی یابد. انگاه شنونده اغاز به تفکر مینماید تاچارهٔ بسنجد که وی نجات بیابد. یرا شنوندگان یکجا باشخصیتها ورویدادهای قصه شریك میشوند ودرپی یافتن راه نجات میگردند. این مرحله نیزخواستار تفکر منطقی از کودکان میگردد.

بنابرهمین دلایل تکرار در افسانه های مردمی در انکشاف تفکر منطقی کودکان وظیفهٔ بس مهم را انجام داده است.

در زمانیکه مکتبی وجود نداشت اجداد ما کودکان را در تفکر منطقی از طریق داستانها و قصه ها تعلیم میدادند. دلیل بیشتر بنه افسانه های مردمی اخلاقی و پند دهی نه بلکه تعلیمی و آموزشی بودند.

تکرار در افسانه های مردمی که درج کتاب گردیده اند آنقدر مؤثر واقع نمیگردد زیرا خواننده از خوانش بخشهای تکراری میگذرد بنابرآن گاه گاهی نویسنده تکرار بار دوم را از قلم می اندازد پس هنگامی که چنین کتابی به کودکان خوانده میشود تاثیر آن کاملاً از بین میرود و پیشبینی ناممکن میگردد زیرا تکرار درست در آن وجود ندارد.

نکتهٔ مهم سوم در تکرار عبارت از اعمار تدریجی و حصول به نکته اوج است که در موسیقی افزایش تدریجی قوه یا بلندی است مثلاً پر فلک نخست با نخ بسته شد بار دوم با ریسمان و بار سوم با چوب زنجیر آهن. بدینگونه تاثیر در هر دفعه نیرومند تر و قویتر است.

ج- در افسانه های مردمی تنها بخش عمده و هستهٔ قصه گفته میشود. این نکته با آنچه که زیر شماره (۱) یاد شد همانندی دارد. گویش بخش عمده و هستهٔ قصه به این مفهوم نیست که چهار چوب قصه گفته شود بلکه افسانه باید به گونهٔ گفته شود که شنونده گان کارو کردار آدمها و شخصیتهای داستان را مانند شخصیتها و آدمهای حماسه ها به خوبی در یابند.

د- در افسانه های مردمی داستان غالباً به دور شخصیت عمده میچرخد. شخصیت عمده همیشه برجسته ساخته میشود. آدمهای دیگر هنگام ناز و در رابطه با شخصیت عمده گاه گاه در صحنه پدیدار میگردند و هنگامی که به آنها نیازی نبا شد ناپدید میگردند. این امر ناشی از این حقیقت است

که با افسانه های مردمی گوش گرفته میشود وشنونده باید به آسانی آنها را دنبال کرد. بتواند. افسانه گویی به اصطلاح عصری در ژاپان زیاد معمول است داستان را از کتاب حافظ سپارند وباز به کودکان میگویند. شماری از افسانه گویان برایم گفتند که کودکان به قصه گویی شان گوش نمیدهند وبه زودی خسته میکردند من پرسیدم که کدام قصه را میگویند. در بسیاری حالات قصه ها از نوعی که باید خوانده شوند اند گفته چنین قصه ها با تفصیلات وتوصیفهای مشروح طبعا کودکان را خسته میسازند.

٦ـدر افسانه های مردمی انتظام وزمان ووقوع حادثه ها باید همیشه دقیق باشد. مثلا شخصیت عمدهٔ قصه در یك خانه تنها یی دور افتاده میان کوهها اززن صاحب خانهخواهش میکند تاشب او را در خانهٔ خویش جای بدهد مگر زن این خواهش او را رد میکند ومیگوید اگر شوهرم تورا ببیند میخورد. اما بالاخره زن را قانع میسازد که او را اجازه دهد شب را در آن خانه پنهانی بگذراند و زن هم از روی دلسوزی مرد را اجازه میدهد شب را در خانه طور پنهانی بگذراند. فقط هنگامی که همه این چیزها فیصله میشود. شوهرش به خانه بر میگردد یك دقیقه پیشتر توقع برده میشود که وی دقیقاه در همان لحظه به خانه بر گردد. به همین گونه در «سفید برفك» هیچگونه امکان دیدار ملکه سفید برفك وهفت چل مرد در عین زمان نیست ملکه همیشه زمانی میرسد که چل مرد رفته اند یاعکس آن.

٧ـدر افسانه های مردمی تمایل چنین است که شخصیت عمده یکه و تنها نشان داده شود هنگامی که به میدانی میرود ویا به کاری دست میزند یکه و تنها است نه در حالاتی که شخصیتهای عمده دو برادر باشند. فقط همان دو برادر با هم اند.

٨ـافسانهها غالبا مرکب از یك چیز علاوه چیز دیگر اند. مثلا شخصیت

عمده در مقابل دشمنش البته شخصیت عمده هم شده در مرکز و جریان است. اشخاص دیگر تنها در ارتباط با شخصیت عمده در قصه پدیدار میگردند. در حالیکه در ادبیات ایجادی شخصیت های دیگر در داستان خیلی زیاد پدیدار میگردند. حتی در آغاز داستان معلوم نمیشود که کدام یک شخصیت عمده است. در افسانه های مردمی شخصیت عمده از همان آغاز واضح و برجسته فهمیده میشود این شخصیت بازهم ناشی از این حقیقت است که افسانه گفته وشنیده میشود

۹-چون افسانه های مردمی در جاپان به کودکان گفته میشوند چنان فکر میشود که پایه سعی بر آن است که تا اندازهٔ اخلاقی و آموزنده باشند. البته در برخی افسانه های مردمی آدمان درست وفادار اری انسان به سعادت نایل میگردند. لاکن گفته میتوانم که در حدود هنر از نوع قصه در جاپان در هستی است ولی شمار داستانهای اخلاقی کم میباشند. از زمان سه حی بدین سو (۸-۸ ۳۱۹-۲) برخی افسانه های مردمی برجسته ساخته شده وبه جمع داستانهای عبرت انگیز وآموزنده درج کتب درسی شده معروف گردیده اند.
لاکن افسانه های اخلاقی وعبرت آمیز مردمی بخش کوچک افسانه های مردمی میباشند. باید بطور کلی اعتراف کرد که همه افسانه های مردمی اخلاقی و درسی نمیباشند. فکر میکنم اگر همه افسانه ها اخلاقی میبودند، امکان داشت این همه افسانه ها و قصه ها از نسلهای گذشته به دسترس ما گذاشته میشد.

پس هنگامی که افسانه ها درج کتاب میگردند باید انواع مختلف باشند. افسانه های مردمی نقش ارزنده ای در انتباه کودکان داشته اند در زیر یک قصه بطور نمونه پیشکش میگردد:

زمانی جوان خیلی تنبل و کاهلی بود او تمام وقت میخوابید و همه به او میخندیدند و میگفتند: او جوانک نادان است. چه آدم بیکاره بی هیچ آدم بی هنر و بی ارزشی.

حتی پدرو مادرش میگفتند : باید تو هم به اندازهٔ دو متانت کار کنی .

با وجود نصیحت پدرو مادرش او فقط میخوابید و کاری نمیکرد همه به او میخندیدند و برایش لقب «بچه سه ساله خوابیده» را دادند .

روزی ناگهان برخاست و به بازار رفت . از بازار یك کبوتر و یك فانوس خرید . دران شب وی به درخت چنار باغچه ملك قریه که در جوار خانه شان قرار داشت با لاشدو فریاد برآورد : ملك ! سخن مرا خوب گوش کن . من رب النوع نخلستان و وقف زیارت استم امشب من در بارهٔ آیندهٔ خانوادهٔ تو برایت میگویم .

ملك با شنیدن این آواز بلند در نیم شب متعجب شد و از خانه برون شد و چار طرف را نگریست . مگر فقط صدا را در تاریکی می شنید که میگفت اگر بچه سه سال خوابیده را به شوهری دخترت نپذیری بخت و طالع تو سرنگون خواهد شد .

بعد آن پسر فانوس را روشن کرد و به پای کبوتر بست و آنرا رها کرد . ملك روشنی را دید که در بین درختان ناپدید میگردید و در حالیکه به آواز بلند میگفت خوب من دو باره به انبوه درختان وقف زیارت بر میگردم . » ملك این حادثه را جدی تلقی کرد . ومعتقد گردید که این آواز از جانب رب النوع است صبح وقت ملك با شتاب به خانهٔ پسر خوابیده رفت . مگر پسر جوان هنوز بخواب بود . جوان را بیدار کرد و با تضرع از او خواهش کرد که دخترش را به زنی بگیرد زیرا رب النوع نخلستان زیارت چنین فرموده است . پسر جوان پذیرفت و به این ترتیب سر جوان داماد ملك ده شد .

من این داستانرا دوست دارم زیرا اختلاف بین خوردن و خفتن و هنگامی که وی نیروی دماغی خود را برای رسیدن به خوشبختی به کار میبندد خیلی زیاد است من انکشاف ذهنی این بچه را در

این داستان میبینیم . برخی اطفال به وقت بیشتر نسبت به دیگران نیاز دارند تا درکار های جهان واقعا فعال گردند. فقط مانند شراب خوب که باید دیرساله گردد .

اینکه در شمار زیادی ازافسانه های مردمی در باره نمو و انکشاف اطفال در سراسر جهان یادی میشود خیلی برایم دلپذیر واقع میگردد . بدینو سیله ماازاجداد و گذشته گان خویش درباره پیغام انکشاف دهی اطفام میگیریم .

به همین مناسبت است که من باانانکه افسانه های مردمی را فقط اخلاقی میانگارند ، موافقه ندارم ناممکن است همه پیغامهای نهان در افسانه هاو داستانها را با کلیت آنهادرك کنیم . بنابران هنگامی کهافسانههای مردمی را انتقال میدهیم باید انواع افسانه های داخل در افسانه را چنانکه هستند انتقال دهیم. بادرنظر داشت این حقیقت که افسانه هاو قصه ها از سده های دور به ما رسیده اند وزمانیکه مادرآن زنده گی میکنیم باان سرور کارداریم بخش خیلی اندك آنرا میسازد. بنابران خردمندانه نیست که تغییرات رادر افسانه های کهن درروشنی دانش امروزی بیاوریم باید بکوشیم داستانها و افسانه هارا به گونه یی به نسل بعدی برسانیم که به ما رسانیده شده اند ودرانا مرآن تقدر که ممکن است امانتدار باشیم.

افسانه های مردمیدر تفاهم بین المللی میتوانند که مساعدت کنند در حالیکه برخی جزئیات ممکن است به نظر جاپانیها، نوریا یبها، و آلمانها توافق داشته باشد. طرح داستان در همه این ها یکسان میباشد . داستانهای کاملا همانند یا یك بخش یك افسانه ممکن است در دیگر کشور های آسیا موجود باشد

مطالعه و تحقیق در افسانه های مردمی به یقین قوتمندی بیشتری میگرفت و اگرچنین مطالعات تحقق پذیر اند . همکاری به پیمانه بیشتری ثمر میگیرد .

حافظه به جای آن و آن به جای حافظه

حسین کاظمی

«... حیدری دیوانه نشو! آدمهایی دیوانه به خیال خویش دیوان حافظ را شرح کرده اند! حافظ و شعرش زیباست نشنیده ای که (زیبایی دو مقید شنفتنی است نه فهمیدنی) حافظ را دوست داشته باش، شعرش را بخوان و به ذوق خود تحلیل کن.»

در پیوند با نکات پرمعنی بالا که آن را در پاییز سال ۱۳۴۰ در ارتباط شرح حافظ از زبان مولانا خسته شنیده بودم بعد از بیست و دو سال به این اساس اظهاراتی دارم بدینگونه که: زیبایی چیست و زیبا کیست؟ بگو نه بی فشرده و کلی باید گفت که در دیده یافت و شناخت صاحبان معرفت زیبائی تناسب و اعتدال است و زیبا کسیست که هستی مادی و معنوی در وجودش اعتدال یافته باشد.

کتاب حق بخوان از نفس و آفاق — مزین شو با صل جمله اخلاق
ظهور نکویی در اعتدال است — عدالت جسم را اقصی الکمال است
اصول خلق نیک آمد عدالت — پس از وی حکمت و عفت شجاعت
مرکب چون شود مانند یک جز — زاجزا دور گردد فعل تمییز
بسیط الذات را مانند گردد — میان آن و این پیوند گردد

چهار اصول کلی اعتدال که در هستی نظری و عملی انسان جاریست و در ابیات بالا بانها اشاره رفت عبارت اند از عدالت حکمت عفت و شجاعت که عدالت مایه و سرمایه این قوتها میباشد. حکمت قوتیست در هستی انسان که در راه رسیدن به آگاهی از حقیقت

زعشق باتو چگویم که اندرین عالم

قبای لفظبه اندام معنیش تنگ است (۳)

حافظ باآنهمه زیبای که درآثار، افعال ،صفات و ذاتش چون خورشید می تابد درجستجوی زیباتری بود وآن زیبایی که دوستد- اشتنی است نه فهمیدنی . به همین اساس واگاهی بود که حضرات مولانا وخواجهباوجودآنهمه قوت وقدرتی کـه در زبان گفتاری اخباری ،علمی وهنری داشتند تعبیر دیگری نما فته اند وازآن زیبایی به «آن» عبارت کرده اند. توجه نمایدبه ابیاتی از خواجه:

ازبتان آن طلب ارحسن شناسی ایدل

این کسی گفت که در علم نظر بینا بود

شاهدآن نیست که مویی ومیانی دارد

بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

**

خوبی همین کرشمه ونازوخرام نیست

بسیارشیوه هاست بتانرا که نام نیست

* *

صد نکته غیرحسن بباید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

* *

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هرکه آینه سازد سکندری داند

**

بخلق ولطف توان کرد صید اهل نظر

بهدام ودانه نگیرند مرغ دانارا

**

تا فضل وعلم بینی بی معرفت نشینی
یك نکته بگویم خود را مبین که رستی

حافظ از همه بندها، رسوم وعادات رهایی یافته به آزادی تمام آیینه های رنگارنگ فریبا را شکسته خود را چنانکه بود در خود پیدا کرده است :

گرد یدهٔ دیده برگشایی در خود همه را بخود نمائی
گذر زآیینه ها واز خودآرایی وخودبینی
به هررنگی که خواهی خویش را درخویش دریابی

خواجه از دایرهٔ ابن الوقتی وتلون به دایرهٔ تمکین ارتقاء نموده قوت وقدرت آنرا داشته است که درهستی درونی وبیرونی خویش ودیگران تصرف نماید وبه این باور بود که نداد درداد:

بیا تا گل برافشانیم ومی درساغر اندازیم
فلك راسقف بشگافیم وطرح نوردراندازیم

زیرا حافظ دانسته بود که :

باجهان ناساعد ساختن
همت درمیدان سپرانداختن

من دو شاعر بزرگ را می شناسم که شعر شان نسبت به شعر شعرای پیش ازایشان وبعد ازایشان حکم گل را دارد. نخست شعر مولانا که ازاندیشه، عاطفه ونور احساس آنقدر درقوت هست که مسائل را چون بلبل تصویر پرواز داده و چون شمع فروزانی شبه ردهٔ فانوس را روشن میکند کلمات وعبارات را روشنی و گرمی بخشیده است :

جان روشن میکند روشن تن تاریك را
پردهٔ فانوس ازشمع صفا تابنده است

چه مستی است ندانم که روبما آورد
که بود ساقی واین باده از کجا آورد

دوم شعر حافظ است که در همه ارکان و اجزای اصلی و فرعی آن تناسب و اعتدال جاریست و این بیت تعریفی است از اینگونه شعر:

حسن معنی را صفای لفظ نکو میسزد
جامهٔ زیبا به اندام رسا زیبنده است

ادبیات شناسی در بررسی و نقد شعر خواجه بدینگونه سخن اش بیانگر وی دارد:

شاعر خوب به مثابهٔ زنبور عسل است که شیرهٔ همه گلها را می مکد و از آن عسل بطهور رسی بسوزند که نه به نیلو فرمانند است و نه به آفتاب پرست. ادبیات شناسی دیگری در مقالتی پرقوت زیر نام (خصیصه های شهکارهای ادبی) تقریباً بیش از بیست و پنج خصیصه را شمرده است و هر کدام را ادیبانه توضیح کرده است و در نتیجه اعتراف نموده که سر زیبایی و دلربایی در شهکارهای ادبی و هنری آنسوی این خصیصه ها جلوه های مرموزی دارد که حافظ از آن به «آن» عبارت و اشارت فرموده است:

با یافت از آثار حافظ نمیتوان حافظ را شیخ و زاهد، عابد، صوفی قلندر و عارف خواند زیرا مسمای این اسمای مرده در روح بزرگ حافظ حل شده بود و به رنگ عاشقی و رندی در هستی حافظ پیدای پنهان بود پیدا در دیدهٔ آدمهای که حافظ را آنسوی رنگها درک کرده بودند و پنهان از چشم آدم نماهایی که حافظ را در لباس حقیر رنگ میدیدند، حافظی را که زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود.

اینکه حافظ با شیخ و زاهد صوفی عابد روی خوش نداشته است به آن معنی نیست که حافظ به عرفان باور نداشته، بلکه از مفاهد یعنی خوشش نمیآمد که با این لباس های فریبا خود را در نظرها چون شمع تصویر و شیر قالین جلوه میدادند و این را نمیدانستند که (شیر قالین دگر و شیر نستان دگر است) حافظ از آدمهای نکوهش میکرد که سعدی در مورد آنان چنین گفته بود:

آری حافظ از این دو کلمه رندی و عاشقی خوشش می آمد به این ارتباط توجه شما را به ابیاتی معطوف میدارم که حافظ رندی وعاشقی را در آنجا برای خویش گزیده است :

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

* * *

گر بود عمر به میخانه روم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر

* * *

رموز مستی ورندی زمن بشنو نه از واعظ
که با جام وقدح هرشب ندیم ماه و پروینم

* * *

زاهدا زراه برندی نبرد معذور است
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

* * *

بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که درس عشق در دفتر نباشد

* * *

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

* * *

زاهد از کوچهٔ رندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

* * *

بردر میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

* * *

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک
جهدی کن و سر حلقهٔ رندان جهان باش

* * *

اهل نام و ناز را در کوی رندان راه نیست
رهروی باید جهانسوزی نه خامی بیغمی

* * *

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

* * *

عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ
قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

* * *

قصر فردوس بپاداش عمل میبخشند
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس

* * *

شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان هرچه باد اباد

* * *

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود و زیان اینهمه نیست

در انجام مقالت بر سر آغاز برمیگردیم و میگوئیم حافظ به جهان آن و آن جای حافظ و بدین باوریم که خواجه از وصف آن آدمها دست [illegible] لالا [illegible] تی که در جویبار سبز خیالش آن رجال جاریست از آنها بیگونه ستایش کرده است :

آدم اسطرلاب اوصاف علوست
وصف آدم مظهر اوصاف اوست

هرچه در وی می نماید عکس اوست

همچو عکس ماه کاند رآب جوست

هفت دریا پیش او یکقطره یی

جمله هستی پیش مهرش ذره یی

وردهان یا بم چنین وصد چنین

تنگ آید در بیان آن امین

وصف آن آدم که نامش میبرم

ناقصست گر بگویم تا صدم

مآخذ :

(۱) شرح گلشن راز ـ لاهیجی

(۲) مثنوی مولانا جلال الدین محمد

(۱) دفتر شعر حیدری وجودی

۴ ـ شرح گلشن راز ، لاهیجی

۴ ـ دفتر شعر حیدری وجودی

۶ ـ کلیات اقبال لاهوری

۷ ـ حیدری وجودی

۸ ـ شرح گلشن راز

۹ ـ حسین زرین کوب در کوچهٔ رندان

۱۰ ـ نقشی از حافظ ـ علی دشتی

۱۱ ـ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ـ جعفر سجادی

۱۲ ـ خطسوم ـ صاحب الزمانی

۱۳ ـ مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی

۲۴ ـ ابیات حافظ: ازنقشی ازحافظ ـ دیوان حافظ احمدشاملو .

حفاظت و ترمیم آثار در موزیم ها

ترجمه : نجیب پوبل

درسال های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ دانشمند محترم ت. اچ . نا
محترم من . ك بها تیا متخصص ترمیم آثار مربوط لابراتوار
تحقیق حفاظت دارائی کلتوری لکنهو از کشور هند به منظ
همکاری در بخش ترمیم آثار به موزیم ملی افغانستان معرفی گردید
آنها لکچرهای را در زمینه حفاظت و ترمیم آثار ساخته شده از
فلزات ، سفال ، سنگ ، و نیز مخزن داری درست و علمی در موز
ایراد نمودند .
از آن جا که این لکچرها برای دست اندرکاران موزیم ها و
باستانی سودمند و عملی ارزیابی گردید ، دست به ترجمهٔ آن زد
شاید خالی از مفاد نباشد .

تاثیر اقلیم بالای آثار هنری و کنترول آن در موزیم ها

اقلیم عبارت است از وضعیت هوای پخش شده در یك محل ا
واین تعریف میتواند برای قرینهٔ بزرگی ابتدا استعمال گردد
شهر ، کشور ویا یك ساحه . مایکرو کلایمت یك
حرارت و رطوبت نسبی در یك محل کوچك ویا سا
کوچکتری مثل الماری نمایش اتاق و یا یك تعمیر بسته ا
میشود . در این خصوص میتوان گفت که کنترول مایکرو کلا
به درجه های مورد نظر ممکن میباشد .
کنترول وضع اقلیم در داخل تعمیر مو ز
به منظور حفاظت درست آثار بسیار ضرور است . ز

اختلاف وتفاوت رطوبت کاهش می یابد . تخریبات آثار گرچه یك عارضهٔ طبیعی میباشد ووقوع آن اجتناب نا پذیر است به عوامل مختلف چون خصوصیت ضعیف مواد یکه اثر ازآن ساخته شده است و عوامل اقلیمی ارتباط میگیرد . با نهم در صورتیکه وضعیت اقلیم کنترول گردد سطح تخریبات به پیمانهٔ وسیع کاهش مییابد . دراین جا اقلیم تحت دو ترم، حرارت ورطوبت نسبی می تواند تشریح گردد .

اندازهٔ گرمی جسم و تغییرات حرارت به درجات مختلف بالای آثار مضر واقع مـی گردد . رطوبت نسبی عبارت است از:

مقدار بخارات آب در مقدار معین هوا ضرب .. ۱ مقدار بخارات آب که برای مشبوع شدن عین اندازه هوا را ضرورت دارد حرارت به وسیلهٔ ترمومیتر اندازه گیری میشود درحالیکه رطوبت نسبی را بوسیله هایگرو میتر میتوان اندازه کرد. بدابن منظور هایگرو میترهای مختلف وجود دارد که یك تعداد معمول آنها عبارتند از:

- هایگرومیتر با تیوب تر و خشك
- واتیرلنگ هایگرومیتر .
- هایگرومیتر برقی .
- نوع رایل هایگرومیتر
- ترموهایگروگراف

ترموهایگروگراف یکنوع هایگروگراف خود کار است که خودش رطوبت را تثبیت و با گـردش ساعت حرکت میکند. یك کاغذ گراف برای ثبت وخواندن حرارت در نیمهٔ فوقانی وبرای رطوبت نسبی در نیمهٔ تحتانی بروی یك سلندری که با حرکت ساعت (نوع ساعت سر میزی) حرکت میکند نصب میباشد . این سلندر بیست و چهار ساعت حرکت میکند و اکثراً یك هفته درنظر گرفته میشود. و نیز دو قلم که یکی از آنها بیك کوایل فلزی و دیگرش بیك دسته فایبرهای هایگروسکوپ مخصوصاً موی طوری که به کاغذ گراف تماس داشته باشد وصل میباشد . انقباض وانبساطی که به

اثر رطوبت بر نایبرها وارد میشود ، و کش شدن موی باعث میگردد که اله ازدیاد و کاهش رطوبت نسبی را در اتمسفر بوسیله حرکت بالا و پائین رفتن قلم پائینی ثبت کند. همچنان ، اوایل بایومتال ها که با قلم فوقانی اتصال دارد یا بلند رفتن و پائین افتادن حرارت منقبض ومنبسط گردیده باعث حرکت قلم میگردد.

کنترول ومقدار رطوبت وحرارت مبنی بر مطالعات وتجارب اساسی در زمینهٔ عوامل تخریب ومنابع بین حالت حرارت و رطوبت نسبی چنین استنتاج گردیده است :

حرارت (8-24 co) رطوبت نسبی (44-55 % R.H) که شرایط مناسب حالت اتمسفیر محیط مورد نظر را تشکیل داده برخوردار از اهمیت زیاد است.

بطور مثال درموسم بارانی وقتیکه رطوبت نسبی بسیار بلند است. در تامین رطوبت بین ۵۰ الی ۶۰ فیصد کوشش شود. درموسم تابستان وقتیکه هوا بسیار گرم میگردد وموجودیت آب در تر کیب اتمسفیر کاهش می یابد رطوبت نسبی (۳۲-۵۰) فیصد مناسب میباشد.

کنترول اندازه رطوبت وحرارت وابسته باشرایط منابع مالی و اقتصادی وجای در موزیم ها نیز میباشد. یک قسمت گالری ها یا اتاق های نمایش موزیم ها میتوانند با ایر کاندیشن تجهیز گردد. موادی مثل پارچه های مینا تور ، نقاشی ، منسوجات آثار ساخته شده از عاج وچوب میتوانند در چنین گالری ها به نمایش قرارداده شود. در چنین گالری ها کنترول هوا بوسیله ایر کاندیشن مطلوب است اما این روش بسیار گران تمام میشود زیرا ایر کندیشن ها باید بیست وچهار ساعت فعال باشد.

در داخل الماری های کوچک نمایش رطوبت نسبی را در مواسم مرطوب بوسیلهٔ استعمال سلیکا جیل میتوان کنترول نمود. الماری های نمایش باید طوری ساخته شود که سلیکا جیل را که در داخل

روك آن قرار داده میشود با هوای داخل الماری در نمایش باشد. سلیکا جیل خصلت جذب کنندهٔ رطوبت را دارا میباشد وقتیکه رطوبت نسبی بلند باشد یا وقتیکه رطوبت نسبی کم باشد برای یك متر مکعب تقریبا ۰۰ ه گرام سلیکاجیل ضرورت میباشد.

پرده های پنبهٔ یی و چوب های پالش شدهٔ خاك نیز رطوبت را تغییرمی دهد در موسم زمستان بخاری پکه دار استعمال شده می تواند زیرا اینگونه بخاری ها میتوانند هوای گرم را به درجه بلند بخش کند. برای اقلیم مخصوصا از طرف روزگذ جانیدن هیمو مدیفا یر های کوچك در قسمت تحتانی و ترین که برای بازدید کننده قابل دید نباشد بسیار مفید است.

از گذاشتن پنبه تر در محل مناسب الماری نیز استفاده بعمل میاید و نیز میتوان مقدار اب را به پرده های گالری پاشید. همچنان موجودیت فواره آب درداخل تعمیر نما یشگاه میتواند در صورتیکه رطوبت کم باشد در بلند نگهداشتن آن مفید واقع گردد. تنظیم وضع بهتر اقلیم در داخل موزیم به وسیلهٔ این امکانات سادهٔ دست داشته در صورت موجودیت یك منجمت و اداره درست امکان پذیر باشد.

مراقبت و حفاظت اثار فلزی :-

آثار فلزی مانند آثار سنگی مواد سخت را تشکیل میدهند. خصلت سختی این نوع آثار مربوط به عوامل زیاد مثل خالص بودن فلز، درست مخلوط نمودن اندازه های فلزات مختلف مراحل تولید وشکل دادن آن میباشد.

وآثارجامد بوسیلهٔ ریختن (قالب گردن) ویا از پارچه های نازك ساخته میشود. مخلوط نمودن یك نوع فلز با نوع دیگر از زمانه‌ها و اعصار قدیم به اهل حرفه واضح بوده واین مخلوط کردن بعداً بنام ترکیب فلز در ساینس راه یافته است.

اهل حرفه بوسیلهٔ آمیختن یك نوع فلز با یك یادو نوع دیگر در

یافتند که تکنیک بسیار مفیدرا برای ایجاد پارچه های هنری پیدا نموده اند. زیرا یک نوع فلز و بحالت خالص همیشه دارای درجهٔ حرارت بلند ذوبان میباشد و همچنان درصورتیکه با یک یادونوع فلزدیگر مخلوط میگردد، درجهٔ ذوبان مخلوط با ئین می آید و هنرمندان واهل حرفه این تخنیک را درزمینهٔ تولید پارچه های زیبای فلزی هنری بسیار مفید یافتند.

ازجملهٔ فلزات، طلایگانه فلزیست که درهیچ یک محیطی حتی اگر قرن ها درزیر خاک دفن گردد خراب نمیشود. اگرطلا خالص باشد وبحیث یک اثر هنری به کار رود تخریبات بروی آن صورت نمی گیرد مگر ازخاک وگرد وچربی متاثر میشود که میتوان آن را با شستن در آب گرم صابون وبرس نمودن پاک کرد. طلا بشکل ورقهای نازک مورد استفاده قرار میگیرد زیرا بصورت فزیکی کم مقاوم است. چون طلا مادهٔ بسیار نرم می باشد استعمال بسیار محتاطانه و محافظت دقیقانه را ایجاب مینماید. آثارطلایی را بایستدر کاغذهای بسیار ملایم مثل (کاغذ تشناب) پیچ نموبا استفاده ازپوست (پز نوهی) ویا تکه مخملی پاک کاری کرد. آثار طلایی باید در بکس ها و یاروکهای جدا گانه قرار داده شود وهیچگاه آثارفلزی با فلزات سخت یکجا قرار داده نشود زیرا سطح آن تخریش و مخلط میگردد.

نقره یک فلز دیگرنجیبه است مگر کمتر ازطلا ارزش دارد. نقره اگرخالص باشد بسیار نرم وضعیف بوده عموما برای ساختن تزئینات وپارچه های کوچک بکار رفته ولی بمنظور سخت شدن این فلز آنرا با طلاومس می آمیزند چون در محیط به آسانی تخریب میشود.

همچنان مس در صورت ترکیب با نقره شروع به تخریب نموده واثرزیبا نمندمیسازد ،درهوای که دارای سلفر وموجودیت رطوبت

که وضع نارمل را در ساحات آلوده میسازد باعث تخریب آثار هنری نقره-
یی میگردد.

لذا آثار نقره یی باید در تحویلخانه ها مثال تحویلخانه های
آثار طلایی نگهداری گردد. آثار متذکره در رو ك ها ی فرش شده و
یا بکسهای جدا گانه قرار داده شود هیچگاه آثار نقره یی با منسوجات
پشمی یکجا گذاشته نشود..

زیرا پشم دارای نمك و ذراتی از گل میباشد که در اثر تعامل با نقره
سطح آنرا که دارای مسامات بوده شکننده میسازد وایجاب تداوی های
خاص کمیاوی را برای آثار بدست رسیده از حفریات را مینماید. آثار
نقره یی نمایشی و دیوها را بوسیله به کاربرد پو دش از (۳،۰/۰)
پولید ینایل استیت (۱) میتوان حفاظت نمود و سلوشن محلول پولی
دنیایل استیت در سلفر قری تولیو ن ساخته شود.

آثار نقره یی مثل آثار طلایی باید بسیار به احتیاط مورد استعمال قرار
گیرد. آثار مسی و آثاری که دارای ترکیبات مس است به وفرت در موزیم
ها پیدا میشود . مس در اثر ترکیب با زینك برنج را میسازد و
از ترکیب مس با نکل برونز بوجود می اید مس و مرکبات آن در خاکهای
نمکی به اسانی خراب میشود. که نتیجه تعامل با نمك میباشد . تمام
خاکهایی دارای نمکیات بوده و نمك در خاك مرطوب با مس
تعامل نموده باعث فاسد شدن آن گشته و نمکیات مس را مسی سازد .

تخریباتی که در مس برنج وبرونز دیده شده و بر آثار هنری اثر
میکنند انواع زیاد دارد. تاثیرات ورسوبات کاربونیت سلفیت

---

(۱) کوریتوران موزیم ها باید بدانند که تعامل کلورایدبالای مس و
مرکبات مس بنام امراض برونز یاد میشود . درصورتیکه نمکیات
کلوراید از چنین آثار پاك نگردد. این امراض بصورت کلی آثار را به
تخریب میکشد.

بحیث عامل تخریب کننده چندان خطر ناك نبوده ودرصورتی که ایجاب کند بوسیلهٔ تداوی‌های کیمیاوی به سهولت پاك می گردد.

برای مدیران موزیم ها و کوریتوارن لازم است که دانش تشخیص امراض برونزرا درمس ومرکبات آن داشته باشد. این مرض بشکل یك قشرولایه نرم وپودرسبز رنگك (سبزروشن) در سطح آثار به ملاحظه می رسد.

در ابتدا انمکیات مرض برونز (زنگك) بشکل نقطه ها ظاهر میگردد این مادهٔ پودر مانند به اسانی طوری بوسیلهٔ برس نمودن پاك میگردد که با دیگر رسوبات تخریبی مس، برنج و آثار برونزی قابل مقایسه نمی باشد. این چنین آثار تداوی مفصل کیمیاوی را ازجانب متخصیص حفاظت آثارا یجاب مینماید. هکذا این امر بسیار مهم ولازمیست که دیپوهای آثارمسی وآثاری که از مرکبات مس ساخته شده است بصورت متداوم بغرض تشخص آثاری که متاثر ازامراض برونزمیباشد موردبازدید قرار گیرد وبصورت فوری آثاری که به تداوی ضرورت داشته باشندغرض تداوی به لابراتوار انتقال داده شود. اگر چنین اثاربدون توجه برای مدت طولانی درد یپو نگهد-اری گردد خاك ورطوبت زیاد عمل تخریب رادرا نها تسریع مینماید. لذا پاك نگهداشتن ساحه دیپودرحدتوان خشك نگهداشتن آن تو-سط بکار برد (دی هیمودی فایرها) ودر مخزن ودیپوها بایست توجه مبذول داشت. بهتر است رطوبت نسبی در چنین مخازن کمتراز (۴۰) فیصد تاء مین گردد

مدیران و کوریتوران موزیم ها بایست نما یشگاه های جداگانه رابرای تمام اثارغیرارگانیک تأسیس نمایدوهمچنان هیچگاه این چنین آثاررا باآثار ارگانیك یکجا قرار ندهند. زیراهرنوع اثار (یعنی ار-گانیك وغیرارگانیك) اقلیم جداگانه راضرورت دارند که در

الماری‌های نمایش این گونه آثار محیط خشک را بوسیله کاربرد سلیکا جل فراهم نمود.

آثار آهنی فولادی در اقلیم مرطوب به آسانی زنگ میگردد و خاک وگرد نیز چون رطوبت را جذب میکند و تاثیر منفی را برای چنین آثار وارد میکند. آثار هنری ساخته شده از آهن و فولاد به اقلیم بسیار خشک احتیاج دارد لازمست تا دیپوها و مخازن این چنین آثار از این لحاظ همواره مورد ارزیابی و امتحان قرار گیرد و همیشه پاک کاری شود. نا گفته نباید گذاشت که استعمال و بکار بردن آثار فلزی احتیاط و مراقبت مشابه به آثار رسنگی را ایجاب می نماید.

حفاظت آثار استخوانی و عاج:-

از قرن ها بدینسو استخوان و عاج اهل حرفه را بخود جلب نموده است که از آن مجسمه ها پارچه های تزئیناتی مهره ها و دسته های سلاح سرپیکان و مجره آلات را می ساختند. استخوان نظر به اینکه به سایز ها و اشکال مختلف پیدا میشود. بسیار بکار رفته است و عاج نیز از لحاظ شکل های معین خود بیشتر ماده مناسب برای کارهای ظریفه بوده و نیز دارای بافت محکم و نزدیک و نرمش میباشد. لذا برای کنده کاری رنگ آمیزی نقاشی مطلا کاری و حکاکی با فلز و چوب بسیار مناسب می باشد. بناء بهترین کارها هنری بالای عاج صورت گرفته است گرچه هرد و ماده صورتیکه بالای آن کار صورت گرفته باشد چنان بهم شبیه اند که تمایز آن توسط اشخاص عادی ممکن نیست. بالا نهم عاج معمولاً توسط متخصصین بحیث ماده سخت و سفید و استخوان بحیث ماده که دارای بافت شل میباشد از هم تفکیک میگردد.

استخوان و عاج هردو ماده اورگانیک (عضوی) بوده دارای ساختمان جسمی مشابه چوب میباشد. اگر در اقلیم بسیار مناسب و کنترول شده قرار نگیرد در نمایش نیز معضلات هم اکنون را دارا میباشند. استخوان و عاج هردو مثل چوب با نی ز و قرا پلک بود

میتوانند برای مدت طولانی زنده بمانند زیر استعمال مواد و فشار پانسمان صدمه خواهد زد. و بهترین راه حفاظت آثار عاج از زخم شدن ایجاد اقلیم مناسب در موزیم میباشد. و بهترین اقلیم برای موزیم و (آرـاج) پنجاه فیصد رطوبت نسبی و بیست و دو درجه سانتی گراد حرارت میباشد تفاوت یا بالا و پائین رفتن قابل قبول در رطوبت نسبی پنج پوینت میباشد. طی مدت پنج روز تجربه در نمایشگاه یک ام که آثار عاج در آنجا به نمایش قرار داده شده است. دیدیم که تفاوت رطوبت نسبی از (۲۷ / ۳۳ / پیدا شد که این تفاوت را ستون با امکانات دست داشته مثلاً و بستن پرده در دروازه کاهش داده. کابل دارای اقلیم خشک میباشد و از تفاوت رطوبت یک اتاق (نمایشگاه) چنین معلوم میشود که اگر کنترول گردد آثار تخریب نمی گردد داغ های چربی و انواع دیگر لکه ها را شاید با بکار بردن بنزین (سپریت سفید) داغهای روغن را میتواند از بین برد اگر داغ بالکل از بین نرفت با استعمال و استفاده پاک کننده های قوی تر کوشش نکنید مثل (الکلین ها و یا اسیدهای قوی) زیرا عناصر اساسی عاج و استخوان را تخریب می کند. حاجت به تذکر نیست که دیپوها ضرورت مبرم به پاک کاری دارد. این امر باید بصورت حتمی و معمول انجام گردد توجه جدی به تفاوت و پائین و بلند رفتن اقلیم یک اصل لازم و ضرورست و آن اینکه در هفته یکبار اله ترمو هایگروگراف را در دیپوها باید بکار برد و چارت وضع درجه حرارت و فیصدی رطوبت نسبی اتاق ها را در هر ساعت نشان میدهد و بعد از هفت روز میتواند تغییر محل یابد.

تغییر دادن محل این چارت ها پاک کاری ساحه را از خاک نیز در بر میگیرد و نیز شما را قادر به آزمایش میسازد. بهبود وضع دیپو ها بسیار ضروریست زیرا (۷۰ فیصد) آثار هنری دست داشته موزیم ها را معمولا در دیپوها قرار میدهند.

ضعیف درین آثار انهایی اند که از گل نا پخته و سنتوك ساخته شده
ند و معمولا سوزیم ها آثار نا پخته و پخته گلی به حرارت به درجه های
اند و پائین و آثار کلالی لعابدار را دارا میباشند . ظروف بدون
ما یدیه حیث یك ماده دارای مقاومت کم پذیرفته شده باشد اما
ثار گلی پخته تر او تا دارای خاصیت متفاوت فزیکی میباشد
رارت نا کافی و یا حرارت به درجات پائین ظروف کلالی را با کیفیت
رم و متخلخل و شکننده بار میآورد . ظروف کلالی بدون لعاب و یا
را کوتاه از آثار پخته نه شده قوی تر است . آثار نا پخته بایست
هیچگاه با آب پاك کاری نشود . این آثار درصورتیکه محلول نمکهات
ادارا باشد . امکانات زیاد خراب شدن رادارند . محلول نمکهات
طوبت را جذب میکنند و باعث انبساط آن میشود .
رطوبت را رها سی کند و سخت سی گردد
و بالاخره بوسیله فشار و قوت باعث تضعیف سطح اثر شده منجر به
ودر شدن و ایجاد درزها در آن میگردد . این چنین ظروف کلالی
که از نمك متاثر گردیده حتی فورم و شکل خود را از دست میدهد.
لذا همچو آثار را بایست چه در دیپووچه در اتاق های نمایش
رهوای خشك به کمك سلیکا جیل حفاظت کرد ظروف کلالی
مام همیشه باید با محلل های ارگانیك مثل زایلین (تالوین) تر ای
کلور و ایتلین و یا مخلوط یکی از محلل های ارگانیك فوق با الکول
پاك کاری گردد. برای تقویت اینچنین آثار پلیستالویل نا یلون رقیق
ا در الکول یا ریزن سلو شن پلی وینایل استیت رادر تالون
یا ایستون یا وینایل استیت که مایع غلیظ را بسازد بکار بریم بدین
نظور ۹۵ حصه استون یا تالوین و ۵ حصه ایتایل استیت یا (۳ تا ۵)
گرام پولی وینایل استیت را بایست بکار برد .

پائین از سطح لعاب قرار گیرد بطوریکه اثر در آب نباید غرق گردد بوسیله ریختن آب در ظرف بصورت آهسته هوای که در جسم سفالین وجود دارد خارج شده و فرار کند .

البته نه به قوت و سرعت زیرا در این صورت باعث درز و پرخچه شدن لعاب اثر میگردد . آب هر روز باید عوض شود تا اینکه تمام نمکیات پاک گردد . چطور میتوان مطمئن شد که نمک بصورت قطع از بین رفته است ؟ آبی که با ظرف تماس داشته است در ظرف دیگر جوشانیده شود تا خشک گردد و قتیکه بجایش نمک باقی نماند باید اثر خشک گردد و توسط پولی و ینایل استیت مالیه گرام جمع (۹۰) ملی گرام استون با تالو ین و یا (۱۰) ملی ایتایل استیت تقویت گردد .

در ظروف لعابدار و یا دیگر ظروف چای و ساحهٔ پرخچه شده بایست نخست توسط تمر لمب لمساوی کـه در فوق تذکـر داده شد تقویت گـردد و بعدا نمکیات توسط ستو د و روش که قبلا تذکار داده شد پاک کاری گردد و بوسیله بکار بردن پیپر پولپ نسج کاغذ طوریکه کاغذ تشناب را خمیره ساخته و بروی ترا سته مال شده وی گـذاشته شود تا خشک گردد . قبل از اینکه خمیره کاغذ با آب تر شود تا نم دار گردیده و به آسانـی ازروی اثـر برداشته شود .

قبل از بکار بردن خمیره کاغذ مطمین باید شد که تمام پرخچه های لعاب درمو تعیب اش گذاشته شده است و توسط پیچکاری از راسخت برده و چسپانده و توسط مولا (آله مخصوص) آن را جابجا کرد . بازرسی متداوم و پاک کاری تمام دیپوها و ذخایر د موزیم ها و وظیفه اساسی بسیار مهم مدیران موزیم ها میباشد .

تحقیقات هنرو باستان شناسی درباره معابد مغاره یی بودائی در افغانستان

حمیدالله صدیقی

اخیرا نتایج پرثمر تحقیقات هیئات باستان شناسی آسیای مرکزی زمانه ، وابسته به دانشگاه ناگویا و کیوتوی جاپان در مناطق مرکزی افغانستان، بکوشش پروفیسور هیگوچی تحت عنوان (بامیان) در چهار جلد با قطع و صحافت بسیار نفیس به اندازه (۲۷ + ۲۶) روی کاغذ سفید جلادار با پشتی تیره یی از طرف موسسه نشراتی (داهوشا) طبع شده است .

جلد اول آن شامل (۱۳۵) پلیت حاوی فوتوهای رنگه از نقاشی های دیواری و ساختمانهای معماری معابد مغاره یی با شرح و فهرست آنها مهیا شده.

جلد دوم شامل (۲۰۵) پلیت و حاوی فوتوهای سیاه و سفید از شکل و

وساختمان‌های معماری مغاره ها ورواق ها بوده شرح و فهرست فوتوها
در صفحات آغازین آن گنجانیده شده است.

جلد سوم در (۲۰۰) صفحه متن کامل کتاب را به زبان جاپانی در
بر گرفته و همچنان دارای تعداد زیادی از ترسیم های موتیف‌ها وسایر
مشخصات معماری مغاره‌ها ورواق‌هاست که پلان و گرافی‌ای از آن ضمیمه
میباشد.

جلد چهارم آن در (۷۰) صفحه و خلاصه متن و شرح فهرست های
جلدهای اول ودوم بوده که درآن ۵۵ پلان ،سکشن ها، ترسیم های
وپاره تعدادی از جالب ترین فرسکه‌ها، موتیف‌ها، ممیزات برجسته معماری
مغاره‌ها و نقشه‌های که درآن نمبر گذاری مغاره‌ها توضیح شده ضمیمه
گردیده است .

از مقدمه ومتن کتاب برمیآید که هیئات علمی دانشگاه کیوتو
بعد از سال ۱۹۵۹ یک سلسله تحقیقات ساحوی را در افغانستان
ایران وپاکستان دنبال نمودند وحین اقامت‌شان در بامیان کارهای
فوتوگرافیک را انجام داده وبر علاوه چون سروی مقدماتی مغاره
های نقاط دیگر افغانستان مانند ایبک، فیلخانه، باسول هده وسایر
مناطقی که حاوی چنین مغاره‌هاست شامل پلان کارشان گردید . در
سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۹ هیئات متذکره به منظور کار ساحوی به
بامیان رفتند که حین تحقیقات و مطالعات ، کشفیات آنها از نقاشی‌های
دیواری در مغاره‌های گروپ (ان) دارای ارزش بخصوص
باستانشناسی میباشد . درسال ۱۹۷۰ هیئات دانشگاه کیوتو به مثابه
هیئات علمی تحقیقاتی آسیای مرکزی سازمان یافت و به منظور ادامه
تحقیقات باستانشناسی در افغانستان موافقتنامه را با حکومت افغانستان
عقد نمود . به اساس این موافقتنامه اجازه حفریات در توپه کلندر و
تحقیقات در بامیان به هیئات مذکور داده شد.

بعد دنبال آن هیئات باستانشناسی دانشگاه کیوتو غرض انجام
مطالعات و تحقیقات باستانشناسی درباره معابد مغاره‌یی بامیان از ساسی

تمرین کسا و بعنی ترتیب نقشه‌ها و نمبر گذاری مغاره‌ها آغاز کردند زیرا در نشیبی بزرگ بامیان و همچنان در نشیبی های اطراف آن تعداد زیادی از سوراخ های طبیعی و همچنان پنجره‌هایی برای ورود روشنی به مغاره‌ها ملاحظه میشود که لازم افتاد تا تشخیص گردد که کدام سوراخ های روی سطح نشیبی سموچ‌ها ومغاره‌یی اند. هیئات جهت انجام کار نمبر گذاری ناگزیر گردید تاداخل هرمغاره شود که اینکار ازلحاظ ساختمان فزیکی نشیبی‌ها دشواری های‌را همراه بود .

دشواری دیگری که ازلحاظ علمی متوجه کار هیئات گردید همانا قرار نداشتن مغاره‌ها به یك صف یا یك سلسله است. با آنکه درقسمت پائین نشیبی مغاره‌ها زیاد ومترا کم میباشد وتااندازه یی بصورت سیستماتیك تنظیم شده‌اند از لحاظ نمبر گذاری بخطوط موازی قرار نمیگیرند. باآنهم هیئات مذکور تمام‌مغاره‌ها راسروی و نمبر گذاری کردند اما نامسلسل یکی را بعد دیگر بلکه بعضاً تعدادی را شامل یك گروپ نمودند. این گروپ‌ها مربوط به موقعیت نحوهٔ ساختمان واستفاده ازآنها نیز میگردد . سیستم موقعیت این مغاره‌ها بصورت عمومی به‌دونوع بوده، اول گروپی که‌مغاره‌های شامل آن‌به امتداد یك‌دیگر واقع بوده وگروپ دوم‌آن شامل مغاره های میشود که‌بالای یکدیگر قرارگرفته‌اند .

مغاره‌های بامیان ازپهلوی هم ویابصورت عمودی یك بادیگر ارتباط دارند. دراین مغاره‌ها عموماً درقسمت‌مدخل مغاره‌بزرگ اشیوی زینه‌هایی کنده‌شده که مغاره‌های واقع با لای یکدیگر را ارتباط‌میدهد. مثال برجسته آن مغاره های(کی)و(جی) اند . ارتباط عمودی یکی ازمشخصات ساختمانی‌مغاره‌های بامیان‌به شمار میرود.

انجام یافت که در این کار موسسه دارایی های فرهنگی (نارا) نیز باهیات کمک نمود. نمبرگذاری مغاره‌ها تا نمبر (۷۵۱) تکمیل ودرنتیجه این سروی سه گروپ مغاره‌ها با نقوش دیواری که دارای ساختمان‌های متعدد میباشند دنبال گردید.

الف- مغاره های سطح نشیبی واقع درشمال.

ب- مغاره‌های دره فولادی بطرف غرب.

ج- مغاره های ککرک بطرف شرق.

همچنان در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۷ هیئات تحقیقاتی دانشگاه ناگویای جاپان به منظور تحقیقات پیرامون تاریخ هنر به بامیان سفر نمود.

کارهای تحقیقاتی و باستانشناسی هیئات‌های متذکره که دراین کتاب جمع بندی گردیده تاسال ۱۹۷۹ ادامه داشت.

متن کتاب دردوفصل ترتیب شده‌است.

الف - فهرست مغاره‌ها.

ب - اهمیت مغاره‌ها.

درفصل اول - مغاره‌ها به ترتیب نمبرگذاری ودسته بندی آنها از لحاظ پلان های ساختمانی معماری مساحت، نقوش دیواری ریلیف‌ها وسایر پدیدهای تزئینی وهنری درپرتو تاریخ هنر های آن عصر تشریح شده و نظرات تازه یی پیرامون مشخصات هنر بامیان وعناصر منحصر بفرد درآن ارایه شده‌است. همچنان مباحث طویلی پیرامون مجسمه های بزرگ ۵۵ متری و۳۸ متری بامیان، مغاره‌ها و رواق های مربوط آنها با ارایه نظرات تازه در باره خصوصیات جزئیات و کرونولوژی معماری وهنری آنها دراین فصل گنجانیده شده است.

درفصل دوم اهمیت مغاره ها واینکه به کدام اهدافی بکار گرفته میشدند توضیح گردیده وانواع ساختمان‌های معماری مغاره‌ها که همه بروی پلان‌های مستطیل شکل هشت‌ضلعی یامد وربا سقف‌های هموار ـ تاقی ـ گنبدی وبا سقف‌ها ی دارای تراس براکت های گوشه بی ساخته شده اند. همچنان عناصر عمده واصلی موتیف‌های نقاشی ها و ترکیبات تصاویر بودا ها ازقبیل ترکیبات دائره‌وی ترکیبات متحدالمرکز ـ ترکیب های یکه مانند ترکیب‌های چرخ عراده ـ ترکیب های رواق ها،استوپه ها، تصاویر نیروانا ،بودای مزین بودیستورها ، وقف کننده‌گان و پیروان بودا وهمچنان دوره بندی ساختمان‌ها ونقوش بیان گردیده است.

ازتوضیحات متن روشن میشود که در بامیان عناصر متعدد سبك گوپتای‌هندی تاثیرات هنرساسانی‌وبیزانس (امپراتوری رومشرقی) با بعضی ازاساسات فرهنگی بومی تخاری‌درهم امیخته وباهم یکجا هنر بامیان راتشکیل داده بودند .

بودیزم که از طریق گندهارا به بامیان وارد شد سرحد غربی قلمرو مذهبی آنرا تشکیل میداد وازآنجا بود که برگشتی بسوی شرق نمود .

په پښتنو کې د کومې مرکې پريکړه غوره ده

غلام محی الدین غلجی ملکری

دا یو مبرهن او جوت حقیقت دی چې پښتانه په مختلفو او چتو، جلا
ګامونو او تېرونوو بشل شوي دي او هر قام ئې جلا، جلا، بېل، بېل
ځانګړي خصوصیات، ممیزات، دودونه او دستورونه هم لري.

خو په عام ډول د دوی ټول دستورونه، رواجونه او عنعنات
ئې سره مشابه ورته والي لري لکه لوئې جرګې، محلي او اولسي
جرګې، مشمېزې، کلا والي جرګې او مرکې او نورې، او نورې . . .

نو همدا وجه ده چې تر اوسه پورې هم د هغه ځانګړي مخصوص
او ځانګړي دود له په پښتنو کې پر هم هغه پخوانۍ سوچه لرغونتوب
سره پائېدلي او د قام د منل شوي ملي دود او دستور په توګه په
اقتصادي، اجتماعي، فرهنګي او د ژوندانه په هر اړخيزو ټولنيزو
چارو کې تل تر تله ترا چرا لاندې نیولې کېږي او شار ځیني اخلې-
لکه پور، پر-نتوالي، سوله، سو په تورو-تېري-قرارتوب، پاله ملکه
او خپل نلي ښځه کوچېدل او تلل ورلې خواته - بردېښي - سر له
سجر که مرورتیا - پخلاتوب - پېغور - شرم - ده لکه د پېکي پرېکول
د کومي پېغلې ښځه پاد سرد تو کړی تښتول او پا هم تک ټول او داسي
نور مسایل لکه شخړې - جګړې د عوارګانی د چاله سره د لنګي او بدل
- برهاره تپ، د غو پرېکول - د ځان ایستل او داسي نور - او نور . . .

داهم په ډاګه ده چې پښتانه له ګلونو - ګلونو را په دې خوا
خواره واره هر هر چېرته هم د کوچیانو - پوندو او جائي ابهاغو او

باجائې ټلواو پاندو کې میشته او ژوند کوي — چې په هر — هر ځای
کې کلي — کلي داسې هم کېږي چې څو کامونه سره میشته وي چې
همدا معمول اوس په اترړو لاپاتو او د هېواد په هر — هر ګوټ کې
ډېر عمومیت لري ځکه چې کوچ توب — تجارت — د وسله و کولو — او نورو
ډول — ډول کامي تعاملاتو — ښکري — همدغه موجبات مېنځ ته راوړي
دي خو بیا هم په پښتنو کې کامي او خته زه تېري پېژندګلوي خو-
را ازښت او پوهنې ټارګټل کېږي یعنې نسبي پېژندګلوي او شجره
له ځانه سره بیا تر څو پوښتونو پورې د هر ټام او هر کلي په هر کلي
مشر — او عالمزده وي او له څوك پوښتنه ترېنه و کړي نو بیا د نسب
کړی آن تر پېړتا وسربت پورې پانوي — او خپل خېل — هم سره جلا نوي
مثلاً په هر کام کې څو خېلې یا ښاخې پښې په یوه واحد ټام
کې سره ګډېږي لکه د مثال په توګه په تره کو کې پدینخېل — بابا
ښخیل ځور خېل — شېي خېل د ر بېخېل ساق خېل — بابکر خیل — لاله پوی
چې ستانه هم دي نیازي، او نور او همدا راز په اندړو — هوتکو — توخیو
— سلیمانخېلو — نظامخېلو — سلطانخېلو — په تیره بیا په غلجي کامونو
کې عموماً غلجي ټام که تره کیو — توخیو — هوتکو — احمدزو — اندړو
شېنوارو منګلو ځدرانو — سلیمانخېلو — علیخېلو — سهاک — هود خېلو —
تره خېلو — او داسې نورو او همدا شان د دوراني اصلي څانګې ټامونو
لومونه دادي. محمدزي — بارکزي — پوپلزي الکوزي — ادوزي — او نور
او نور. —

داهم باید ووایو څرنګه چې موږ اوس په پښتنو کې د کومې
مرکې پاچرکې پر بکړه څوره بولو: په پخوا وختونو کې له سلونو
سلونو او زرها وګلونورا به دې خواته افغانستان یاد هغه وخت
خورسان «خراسان» کې — د پکتیا او پښتونستان په سیمو کې تور کوندی
اوسپین کوندی وه او په خاص ډول په غلجي سیمو کې له زابل بیا هر
هر چیر ته چې غلجي کامونه میشته دي هغوی هم او په نورو پښتني

ـمونږ چې د دورانیو اکثریت میشته دی او ژوندیې تولنیز ماهیل
یې په جرګو او مرکو سره د نورو ... په خیر فیصله کول .

خو کوچیان ـ پونده او ایماق یا هم جائی میشته کلي او ولسوالۍ
یې له مرکزد پایتخت یا ولایتونو او ښارونو نورلری پراته وو د هغوی د
ولسونو هراړخیزو چارو فیصلې او هر یوه کړی به په جرګو او مرکو له
تامی تعاملا تو مرسوم کیدلې چې دلته نو د دو ښتنی کامونو ته نظر
اچول شي څه تام دوګروتو له لحاظ د احمدزو تام دی ځکه سی د احمد
وبه کام کی شو نور تامونه هم ور ګډیږی سی هم دغه وجه ده چې
احمد زی په جرګو او مرکو کې هرڅه ته چې شخړه، دعوا او هدی یا
ګړه پیښه شوی وی نو یا د هغې دعوا او شخړې د له منځه وړلو او فیصلې
پساره مرکچیان راځی نه موضوع او شخړه حل شي خو هغوی به وی
و کسه نه نو بیا وائی چې د احمدزو مرکه او کومه فیصله چې د احمدزو
مرکچیانو وکړه هغه نرخ مو قبول دی نود احمدزو پرمرکه او پریکړه
نه ی پله مرکه نه کیږی او دا د نهائي فیصلې شکل او حیثیت لری
ود احمدزو د مرکي د نرخیانو یا مرچیانو پریکړه خور اعتبره
لری او هیڅوک ئې د احمدزو د مرکي او نرخ له پاسه پریکړی
هغه مرله خبری ـ ځکه د احمدزو پر یکړه له کامی
کثرت او نفوذ څخه برخورداره ده لکه چې مو مخکی ورته اشاره
کړه چې د هغه تام پر یکړی پر مرکو او جرګو کی د عمل او
رښتوني ـ مدار او معیار ګڼل کیږی او دی چې نفوذ او د اجراوي
کمال او رښتولی نو د همدا وجی پر شاه ځرنګه چې د احمد زو په کام تور
پر کامونه او ټبرونه هم ګډیږی لکه سلیمانخیل ـ سهاك ـ علیخیل
لام خیل ـ تره خیل ـ طوطخیل ـ سلطانخیل او همدا شان ځینی

نور واړه تېرونه او تاوونه نو پدا کړو وپښتنی سیمو کی د احمدزو د
کام وفیصلی او پرېکړی و نرخ ته چی مرکچیان او نرخیان «یعنی هغه
کسان چی ګڼاو ه او په مرکو او جرګو پوه مجرب په مرکچیان او
نامتو وی» له لیری لیری - کښېنو او چا پور اولی او په مرکه کی
د مدعی او مدعی علیه له دوارو څخوا ه مچلغه او واخلی - مچلغه
یعنی د فیصلی د عملی کولو لپاره تضمین یا نغدی او یا هم جنس لکه
توپك او داسی نور دول پور او تیکه یا تیره اینبو دل چی و ورسته له
هغه نو د مدعی او مدعی علیه خوله پو یوی په معتاد دی چی نرخان
او مرکچیان د دوارو څواوو د پښې او واوری تول او خونه او ری
او ګمان بری پوهوی کله چی دا کار وکړی بیا هم مدعی او مدعی
علیه جلا - جلا سره کښېنوی او د دوی تر مینځ پرمسا یلو هر یوه ته
جلاو ګمانګړی خبری او مسئلی تېروی او سر یی د مرکی په خبرو
خلاصوی چی ود ی ته د مرکی غوته خلاصول و ائی یعنی غوته خبری
ته اچوی او بیا ئی هرلوری چی په اېره او ملامتیاوی نو پر هغه یا ندی
خپله فیصله علنی صادروی او ورته وائی چی ګرم او پړی لو خپل
تول د لایل له ملی کامی عنعنو او تعاملا تو سره جوخت د قاطع
پریکړی او فیصلی په دول په کتبی توګه لیکی او ثبتوی او تیکه
یا تیره نو بیا هغه وخت اېدی چی بیا لوپه کلونو - کلو لو هم هغه
فیصله معتبره ګڼله کیږی او دوارې خواوی پر هغه هو د متعهدوی
او وفاداری لری ځکه چی که قتل ، تېښته ـ شخړه ـ یا نور تو راو
پوروی نو کله چی د احمدزو د کام د پریکړی او نرخ په کانی فیصله
و تلله شی او هغه کانی نو بیا ډېر معتبر او د منلو وړوی او د کانی
کرښی یا نقش فی الحجر حکم لری .

سیمای بهزاد در بدایع الوقایع

دکتور [illegible]

استاد کمال الدین بهزاد هروی نقاش و هنرمند توانای سدهٔ نهم هجری مردی که آثار شاز پنجصد سال بدینطرف مورد تحسین و ستایش همه گان قرار دارد. او نه تنها خود را با ایجاد آثار پرارزش هنری جاویدانگی سپرده است بلکه احترام نسلها را نسبت به مدنیت تیموری که همه زمینه ها را برای پرورش، تربیت و فراهم آوری محیط آرام برای عرضه نمودن آثار ارزشمند او فراهم گردید، نیز برانگیخت.

بهرحال دربارهٔ بهزاد سخنان زیادی گفته شده و بازهم نسلهای کنونی و آینده از او یادها خواهند کرد و آثار او را ارج سزاوار خواهند نهاد پس من به اکتفای سخنان گفته شده میکوشم سیمایی از او را در یکی از آثار که توسط یکی از معاصران موشکاف و کسی که او را از نزدیک دیده و می شناخته است بخاطر آورم تا معلوم شود که هنرمندی چون بهزاد چه ارجی در زمان حیات خود داشته و چرا مورد احترام و ستایش زمان خود قرار گرفته است زین الدین محمود بن عبدالجلیل واصفی به سال ۸۹۰ هجری قمری در هرات دیده بجهان گشود از آنجا که اقوام نزدیک او همه در سده پیده بودند خود نیز بهمان راه رفت و در آغاز

جوانی یعنی شانزده ساله گی به شرف حضور امیرعلیشیر نوایی وزیر دانشمند تیموری توفیق یافت. واصفی شاعر و معما پرداز با طبقات مختلف جامعهٔ هرات آشنا و همنشین شد و انقراض مدنیت تیموری را در سال ۹۱۶ هجری قمری مقوط شیبانی ها را بدست شاه اسماعیل صفوی در ۹۱۶ ه ق را از نزدیك مشاهده کرد و سر انجام با دلی خسته در محرم ۹۱۸ هجری قمری از هرات به ماوراء النهر پناه برد ولی درد غربت و هجران وطن را با نوشتن کتابی بسیار ارزشمند از روزگار پرشکوه مدنیت تیموری التیام داد.

او در پایان عمر خود یعنی روزگاری که سنش به سر اشیب هفتاد سالگی نزدیك می شد اثری نوشت که هرگز در آن روزگار چنان کاری با همه خصوصیت هایش به رشته تحریر در نیامده بود تا جائیکه الکسندر بلدروف مستشرق بزرگ روسی که عمری را به خاطر بدایع الوقایع و شناخت واصفی صرف کرد در پایان به این نتیجه رسید که «نبوغ واصفی در این است که او با تصویر جزئیات زندگی استادان گمنام و با بیان طرز تفکر و حسن سلیقهٔ آنان ما را به این نتیجه میرساند که هرات زمان واصفی از شهرهای معروف ایتالیائی دورهٔ رنسانس هرگز چیزی کم نداشته است» (مقدمه بدایع الوقایع ص. ۲).

بلی! کتابی را که واصفی با آن نام خود را جاویدانه گی سپرد «بدایع الوقایع» نام دارد. دربارهٔ بدایع الوقایع به مطلب زیر اکتفا می کنیم.

(کتاب بدایع الوقایع به مثابه یك اثر تاریخی مهم و کم نظیر چه برای آموختن تاریخ سیاسی، اجتماعی اقتصادی فرهنگی و ادبی زمان مولف وجه به عنوان نمونهٔ یك اثر برجستهٔ ادبی دری شناخته شده است.»

زین الدین محمود واصفی در حدود هفتاد سالگی در تاشکند چشم از زنده گی پوشید ولی اثر او بجای ماند. تا سرانجام در روزگار ما الکسند-

ریلدروف محقق برجسته‌ی اتحاد شوروی وتربیت یافته انستیتوت معروف شرق شناسی لیننگراد در سال ۱۹۳۲ با بدایع الوقایع آشنا شد و از آن به بعد او عمری را به خاطر شناخت بیشتر کتاب زین الدین محمود واصفی نویسنده و مولف آن صرف کرد و در پایان، این اثر را به چاپ رسانید در باره ارزش این کار بلدروف گفته‌اند :

«یکی از خدمت بسیار ارزندهٔ فرهنگی استاد بلدروف تدوین و تهیهٔ متن انتقادی تحقیق و تحلیل آثار گرانبهای زین الدین محمود واصفی نویسنده بزرگ ومعاصر شایسته سخنگو وعلامهٔ معروف نور الدین عبدالرحمان جامی وشاگرد دوست وفادار وی امیرعلی شیر نوایی است . »

حالا که با بدایع الوقایع مؤلف وچاپگر اثر او کمی آشنا شدیم بهتر است به اصل مطلب بپردازیم و ببینیم این واصفی که خود بهزاد را می شناخته است چگونه از و یاد کرده است وچه سیمای را از و برای ما تمثیل می کند؟ واصفی در قسمت دوم بدایع الوقایع چندین صفحه را به خاطرهٔ از بهزاد اختصاص داده است . او در شروع این مبحث دلیل احترام هنرمندان نقاشی ومصوران را چنین بیان داشته است.

«سلاطین روزگار و خواقین عالی مقدار ... همواره جمعی از مصوران سحر آفرین و نقاشان بدیع آیین را در پایه سریر اعلی باز داشته . نظر التفات به حال ایشان گماشته اند. چه این طایفه طرب انگیز و این ارقام طرب آمیز موجب حضور وسبب سرور عامه اهل عالم اند ...

سپس علت برگزیده شدن بهزاد و توجه سلطان حسین بایقرا به آن هنرمند بی همتا را چنین توضیح میکند« .... پادشاه مغفور مبرور نور الله مرقده (مراد سلطان حسین بایقرا ـــــ ی باشد) از میان هنرمندان این صنعت وسحر آفرینان این حرفت استاد بهزاد نقش را که مصوران هفت اقلیم سر تسلیم پیش او فرود آورده بودند وصورت دعوی مسلمی را علی العموم بدو سپرده بودند. اختیار فرموده بود و داور امانی

ثانی لقب نموده ... » ازهمین توضیح مختصر سیماى روشنى از بهزاد بدست می آید .

نخست اینکه بهزاد در زمان خودش قبل ازانکه مورد توجه فرمانروای وقت قرار گیرد درمیان مصوران وهنرمندان روزگار خود خیلی مشهور و مورد ستایش بوده است .

دوم اینکه کار برد کلمه(استاد) برای بهزاد از طرف مؤلف واعطای لقب (مانی ثانی) ازسوی سلطان درجهٔ امتیاز بهزادرادر نزد شخصیت های علمی ودربار بهسر تبت شایسته می نمایاند

اکنون ببینیم بهزاد علاوه بر هنر نقاشی وسیناتوری ارایچه خصوصیت های دیگری بوده است که یك زمانه دار قدرتمندرا که بیشتر بکار قدرت نمایی مشغول بوده است چنان بخود شیفته ساخته بود از واصفی بشنویم.

«هرگاه این پادشاه ملایك سپاه (سلطان حسین بایقرا) راغمی پیرامون خاطر گردیدی ویا رقبض بر مرآت ضمیر منیر رسیدی استاد مشار والیه (بهزاد) صورتی برانگیختی ویکری برامیختی که به مجرد نگاه کردن حضرت پادشاه روی آئینه طبعش اززنگ کدورت وصفحهٔ خاطرش و کلفت فی الحال منجلی گشتی»

جناب استاد ماهرالاصناف(بهزاد) همواره صور مختلف ونقوش متنوعه با خود همراه داشتی که به وقت حاجت به کاربردی واکثرصورت امیر بابا محمود را که ازجملهٔ امرای بزرگ عظیم الشان وکبرای سترگ رفیع المکان درگاه عالم پناه بود به اوضاع مختلفه تصویر می نمود.»

اکنون به بینم دلیل انتخاب این مدل برای بهزاد زیرك وهنرمند بزرگ چه بوده است ؟ باهم بخوانیم «میرسد کورا میربابا محمود صورت عجیب وهئیت غریب داشت .و باوجود این ضخامت

جسامت در غایت چستی وچالاکی بود واز کمال سبك روی خودرا
انند روح دردل اهل عالم جای می نمود واز روی ندیمی حرکات
رین وحکایات رنگین پرداختی ومجلس پادشاه را رشك فردوس برین
اختی وبدین شیوه تخم محبت خود راد ر د ل آن پادشاه کامیاب
انداختی»

ازین توصیف برمی آید که بهزاد درا نتخاب مدل و کرکتر برای
اشی چه موشکافی ودقتی بکا رمی برده است مدل اوا میری بوده
ست که از لحاظ چهره ویژه گی های جسمی ازدیگران فرق داشته
سوی دیگر آدمی بوده استکه بخاطر حرکات دلپذیر خودرادردل
س واز جمله پاد شاه جای میدادها ست هنر مجلس ارایی امیرو
صوصیت جسمیتی اوجلب توجه بهزاد را کرده بودو او باز یرکی
رایت دانسته بود که تصویراین امیرمیتواند اورادرمقام رفعی جای دهد

باتوجه به همین دلایل بود که واصفی نگاشت:

«القصه روز بروز وساعت به ساعت هنرو مرتبهٔ استاد (بهزاد)
ترقی بود به هرنقش که می کشید اورا ازپس پرده غیب صورت
ح درشدی روی می نمود.»

ولی موقعیت و راه یابی به مجلس نوایی طوردیگری بوده است
ن دربزم امیر علشیر نوایی که خود مردی دانشمند و هنرشناس
ه است همیشه جمعی از شعرا ، دآنشمندان وهنروران حضور
شتند بهزاد کارهنری اش رامتجلی میساخته است بپردازیم به نقل
خاطره:

شهور راست که استاد مذکور(بهزاد)صحیفه‌ی به مجلس فردوس
نسه هرتزئین امیر کبیرامیرعلی شیرروح الله روحه آورد وصورت
آن چنان کرد:

باغچه ی آراسته بود مشتمل بردرختان گوناگون و برشاخسارش مرغان خوش صورت بوقلمون هر طرف جویبار ها جاری و گلبنهای شگفته زنگاری وصورت مرغوب. میر انچنانکه تکیه بر عصای زده ستاده و به رسم ساچق طبقهای پر از زر پیش نهاده.»

بلی درین تابلو بهزاد همه هنرها یش را بکار گرفته بود او در ترسیم یك بزم بها ری یعنی باغچهٔ پردرخت با مرغان رنگارنگ و خوش صوت (چون بلبل وهما ندان) باجوی ها ی آب روان گل بته های پرگل که نما یا نگرز و ف و تار هنری اش بود صورت امیر علیشیر نوائی را از ضمیمه ساخت ودر چنان حال واحوال شادی آور ولذت بخش چهرهٔ نوائی را درحالکه برعصا تکیه زده وطبقهای پر از سکه های طلا پیش رویش قرار گرفته بود ترسیم کرده بود نوائی هنرشناس ودرعین حال امیرووزیر یك بارگاه پر قدرت زمان هرگز نمیتوانست دربرابر چنان تابلوی ازتحسین وخوشنودی خود داری ورزد بدنباله این قصه توجه کنیم:

«چون حضرت میر نوائی» آن صورتهارا مشاهده وملاحظه نمود آن صحیفهٔ لطیف باطنش را به گلهای بهجت وسرور واطراف خاطرش را به اشجار فرح وحضور بهار امت وازغلغلهٔ طبعش برشاخسار شوق و ذوق نوای الا حسن برخاست بیت :

نقاش بودی خانه منقش کردی

ای وقت تو خوش که وقت ماخوش کردی

واقعا هرکس دیگرهم بجای نوایی میبود تصویر خود را با چنان هنرمند وزیبایی دربین چنان نشاط انگیز وسرور را می دید بی اختیار لب به تحسین میگشود وبزبان میگفت:

ای وقت تو خوش که وقت ماخوش کردی .

قصه را سیمای دنبال کنیم

بعد از آن (نوایی) رو به حضار مجلس کرد و گفت:

عزیزان را در تعریف توصیف این صحیفه لازم التشریف به خاطر چه می‌رسید؟

مولانا اصیع الدین که استاد منور و از جمله مشاهیر اهل خراسان بوده فرمود که:

مخدوما این گلهای شکفته رعنا را که دیدم خواستم دست دراز کنم و گلی بر کنم و بر سر دستار خود مانم.

مولانا صاحب دارا که مصاحب وروفیق میر بود گفت:

«میر امرا نیز این داعیه شده بود اما از اندیشه کردم که مبادا دست دراز کنم و این مرغان از سر درختان پرواز نمایند مولانا برهان که سرامد ظرفا و قدوه اهل خراسان بود و لاینقطع به جناب میر تعرض و ظرافت می نمود گفت که:

من ملاحظه کرده دست و زبان نگاه می دارم و دم زدن نمی‌ارم که مبادا حضرت میر در اعراض شوند و روی از بروی خود در هم کشند.

مولانا محمد بدخشی که ظرفای خراسان وی را لطیفه تراش سر لقب کرده بودند و همیشه مشق خوشامدی می کرد گفت:

ای مولانا برهان اگر نه بی ادب و گستاخی شدی. من آن عصا را ز دست حضرت میر گرفته و بر سر تو می‌زدم حضرت میر فرمودند که عزیزان سخنان خوب گفتند و در های معانی مرغوب سفتند اگر مولانا برهان آن ناخوشی و درستی نمی کردند به خاطر رسیده بود که این طبقها ی ساچق را برسر یاران نثار کنم.»

واصفی در تذکار این خاطره و گفتگوی شخصیت های همنشین امیرعلی‌شیرنوایی را درباره‌ٔ تابلوی بهزاد بخصوص نزدیکی تصویرها را با واقعیت ها وقدرت هنرآفرینی بهزادرا به بهترین وجهی ادا کرده است به آخراین خاطره گوش کنیم:

«بعد ازآن استاد بهزاد در اسب باز ینو بجام وجامه مناسب واهل‌مجلس‌راهر کدام لباس های فاخر انعام فرمودند.

دریغ ودردا زاین‌مردمان که خاك شدند

به تیغ مرگ جگرریش وسینه چاك شدند

درپایان به این نتیجه‌میرسیم که‌بهزاد نه تنهاهنرمند توانا، موشکاف و ایجاد گربود بلکه صاحب درایت دقت نظر وشخصیتی برازنده نیز بود وشکی نیست که در پهلوی کار هنرهای درفراهم آوری‌محیط مناسب برای آفرینش وآثار هنری سخت موثر بوده است وآن صد نکته‌را که حافظ شیراز حسن برای مقبولیت‌صاحب نظران یاددهانی کرده همه در وجود بهزاد گردآمده‌بود .

صد نکته غیرحسن بباید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظرشود

---

۱ - سرآمدان هنر، نگارش کریم طاهرزاده تبریزی بر این چاپخانه‌ایرانشهر سال۲۲ و ۱، «استاد کمال الدین‌بهزاد ص‌ص(۱۶۰)

فرهنگ

مجلهٔ دوماهه علمی، ادبی

ارگان نشراتی وزارت اطلاعات وکلتور

Zakir Husain Library
Jamia Nagar
New Delhi
G Akhtar Khan
26/12/89

[illegible] 1989

فهرست مندرجات این شماره

شمارۀ سوم اسد و سنبله ۱۳۶۸ — سال تاسیس ۱۳۶۸

فروغ فرهنگ

استاد احمدعلی کهزاد

«بخش سوم»

زبان و رسم الخط یونانی در ارتقای تمدن و فرهنگ و فلسفه و ادبیات و هنر آنها نقشی داشت که تاثیر آنرا بهیچ وجه انکار نمیتوان کرد . تمدن یونانی بیشتر برفلسفه حیات و به زیبائی‌های زنده‌گانی متکی بود . درمیان سپاهیان یونانی که با اسکندر آمده بودند عده یی درین سرزمین ماندند و مسکن گزیدند و عدۀ دیگر در دورۀ دو صد سالۀ سلطۀ یونانی به مشرق زمین و منجمله «افغانستان» دیار ما آمدند .

یونانی ها همانطور که به هنر خود افتخار میکرد ند به فلسفه وادبیات ومظاهر ادبی زبان خود سخت علاقمند بود ند وهرجا میرفتند آنرا با خود می برد ند ومحافظه میکرد ند ونشر می نمود ند تا سال ها قبل از زبان ورسم الخط یونانی ها در افغانستان اثری نبود جز مضامین روی مسکوکات. همین مسکوکات بسیار قشنگ وزیبای یونانی باختری ویونانیان کابلی و گندهاری نه تنها برای اثبات وجود زبان ورسم الخط بلکه برای اثبات وجود هنر یونانی ها به تمام مفهوم ووسع آن، یگانه سند قاطع در دست بود وبس.

یونان قدیم دو قرن قبل از اسکندر در شهر های مختلف ود ر جزائر متعدد مربوطه خود سکه های زیبایی بضرب میرسانید که هر کدام بحیث مدال زیبائی محسوب شده میتوانند وبعد از دو نیم هزار سال هنوز سکه ومدالی به زیبائی و نفاست از آنها پیشی نگرفته است چنانچه در صفحه های پیشتر این اثر، به کشف مجموعهٔ بسیار نفیس مسکوکات یونانی از اول چمن حضوری «شرق کابل منطقهٔ جشن استقلال» اشاره شد این مسکوکات خارج افغانستان وقسماء خارج خاک های مربوطه امپراطوری هخامنشی در شهرهای مختلف یونان بضرب رسیده و از راه سوداگری و تجارت در دورهٔ هخامنشی به شهر ود یار ما رسید. مسکوکاتی که در قلمرو خاک های فعلی افغانستان چه در باختر وچه در گندارا و کابل به ضرب رسیده در نفاست از مسکوکات ضرب خود یونان کمی نه دارد. اینجا مقصد شرح مسکوکات یونانیان باختری و یونانیان جنوب وشرق وغرب هندوکش نیست چه ما مسکوکات بسیار نفیس به تعداد زیاد در موزهٔ کابل داریم مجموعه های مسکوکات یونانی قندوز، کابل، گردیز از جملهٔ مهمترین مجموعه های مکشوفهٔ دنیا ست که شرح معرفی آنها کتابهای ضخیمی را بکار دارد چون بیشتر به زبان فرانسه از طرف علمای وابسته به هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان انتشار

یافته مقصدا زد کرمسکو کات دریجا ذکر زبان ورسم الخط یونانی
بود که تا ۵۰ سال قبل فقط روی مسکوکات دیده شده بود وبس که از
نام والقاب وصفات پادشاهان تجاوز نمیکرد .

البته یکی ازدوحرف یونانی روی پارچه های سفالی ظروف
شکسته گلی مثلاً از نیه (نمک) بنرا ه بلخ وآنچه پیدا شده بود ولی
در جریان کاوش های متداوم که از طرف هیئت باستان شناسی
فرانسوی «پول برنارد» در ویرانه های شهرای خانم بعمل آمد افلامه
نتیجه از پلستر و «ورزشگاه» شهرو از قبرستان آنها بدست آمده که
درخور توجه و اهمیت است . ای خانم نام محلی اشلاق کوچکی است
که در صدو پنجاه متری یادوصد متری شمال مجرای رود خانهٔ کوچه
ودو کیلو متری جنوب شرقی رودخانه (پنج) (آمودریا) قرار دارد.
جناح غربی این دهکده به بقایای خرابه های شهر باستانی تماس دارد
که در اثر مطالعه و کاوش وخاک برداری های علمی از ۸ ۲ سال باین
طرف بحیث یک شهر یونانی شناخته شده معذلک گمان میکنم در
اینجا مواجه به یکی ازاسکندریه های باشیم که در متون قدیمه
بحیث (اسکندریه او کسیانا) یااسکندریه اکسوس یعنی (سکندریهٔ
آمودریا) یاد شده است .

دراثر کمانه هاو کاوش های امتحانی که در خزان ۱۳۶۳ ازطرف
هیئت باستان شناسی فرانسوی در گوشه و کنار مختلف شهر بعمل
آمد تاحدی وضع عمومی شهرو حصه های علیحده و جاده هاوقنات های
آب وغیره روشن شدودر نتیجه چنین تشخیص شد که شهر اصلا به
اساس نقشه های کلاسیک شهرسازی یونانی از طرف مهندسان و کار
شناسان ورزیده طرح شده وشامل سه حصه است . بالا حصار ، پایان
حصارو ارگ ، پایان حصار که قسمت های هموار شهر را تشکیل
میدهد از شمال بجنوب درکرانه های آب پنج یاآمودریا منبسط است
وجادهٔ عمومی که دریک کیلو متری رود خانهٔ موازی باجریان آب

کشیده شده دو حصهٔ بالا و پایان شهرا از هم جدا میکرد، تا جائی که
از روی کاوش های امتحانی معلوم شد مخصص جنوب غربی شهر پایان محل
رهایش اهالی بود و در ساحهٔ وسطی این قسمت شهر بعضی آثار و
بقایای عمارت عمومی از قبیل (جمنازیوم) یعنی ورزشگاه (اگورا) یعنی
میدان مستطیل شکل دیده میشود که عموماً یونانی ها در حیاط داخلی
آن به خرید و فروش می پرداختند و خطابه های اجتماعی و ادبی و سیاسی
ایراد میکردند و عموماً پیکرهٔ خدمت گذاران جامعه را در آنجا
برپا مینمودند.

کتیبه های یونانی که تحت نظر «پول برنارد» مدیر هیئت
باستان شناسی فرانسوی از شهر آی خانم بدست آمد از دو ناحیهٔ کشف شد
یکی از جمنازیوم و دیگری از گورستان شهر برای جمنازیوم یا
ورزشگاه، به مفهوم مشخص تر (زورخانه یا به اصطلاح پهلوانی
در محیط ما به ار کاره) شهرت دارد.

یونانی ها در این مورد کلمهٔ مخصوصی داشتند و آنرا (پلستر و)
میگفتند، این جا بیشتر اختصاص به پهلوانی و زور آزمائی و کشتی گیری
و تمرین های بدنی داشت و طبق عرف یونانی به پهلوانی و زور آزمائی
و زیبائی بدنی هم ارباب الانواعی داشتند مانند: «هرکول و هرمس».
خوشبختانه که از همین ورزشگاه مجسمهٔ (هرکول) کشف شده و بدست
آمده که بی نهایت قشنگ است.

در قسمت تحتانی لوحه سنگ مجسمه که در زمین
گور بود کتیبهٔ به زبان و رسم الخط یونانی نقش شد و چنین
مینماید که یك یا دو نفر مردان یونانی که محتملاً برادر هم بوده اند
مجسمهٔ را به ارباب الانواع نیرو مندی یعنی (هرمس) و (هرکول)
اهدا کرده اند. این دو نفر یونانی (تریبا کوس) و (استراتون)
نام داشتند و فرزندان (استراتون) بودند. شاید (تریبا کوس
ستراتون) فقط نام یکنفر باشد که فرزند (استراتون) بوده. بهر-
حال واضح است که یك پسر یا پسران (استراتون) یونانی که به

ورزش و کشتی گیری علاقهٔ خاص داشتند مجسمه را به ورزشگاه شهرای خانم به (هرکول) و (هرمس) ارباب الانواع یونانی ها احامی پهلوانی و نیرو و زیبائی بدنی وقف و اهدا کرده اند.

قراریکه از تاریخ قدیم یونان برمی آید اهالی آن سرزمین به ورزش و نیروی بدنی و زیبائی و تناسب اندام اهمیت زیاد میدادند وهرجا بودند بدون ورزش و تمرین های بدنی زندگانی نمیتوانستند.

جوانان یونانی در ورزشگاه خار (اسکوس) هرکول و (هرمس) را فراموش نکرده و زیر نظر ارباب الانواع خود تمرین و بعداً استحمام می نمودند و از هوای آزاد لذت می بردند.

یونانی ها در تربیهٔ بدنی و روحی یکسان اهمیت میدادند در شهرهای یونانی ورزشگاه و مدارس فلسفه و حکمت و تیاتر و آمفی تیاتر برای نمایش ها و مظاهرات هنری و ادبی و نشان دادن درامه ها پهلو به پهلو ساخته میشد. درهمین شهر یونانی کنار امودریا درای خانم ورزشگاه و تیاتر هردو پیدا شده است. همان طور که بازی های المپی شهرت داشتند مثلیکه آن امروز هم میدان های بین-المللی ورزش های جهانی را در شرق و غرب دنیا روشن میکنند فلاسفه و حکمای آن سرزمین علم پرور، چون ارسطو و افلاطون و سقراط هرکدام شهرت جهانی داشتند و روش های فلسفی و منطقی آن ملت مهذب و مدنی هنوزهم رهنمای فلاسفهٔ امروزی است و فروغ دانش و بینش ایشان برپیشانی جهان فرهنگ معاصر میدرخشد.

درمیان شهر های یونان قدیم (المپ) و کوه معروف آن از نظر بازی ها و شطارت ها و مسابقه های نیرو و زیبائی بدنی و (دلف) از نظر حکمت و فلسفه و علوم ماورای طبیعی شهرت زیاد داشت. خوشبختانه درآی خانم هم مظاهر تربیهٔ بدنی و هم شواهد تغذیه افکار درونی و روحی هردو را یافته ایم در شهر (دلف) یونان

(اگورا) یعنی میدان داد و ستدو سخن رانی ، باوج ترقی رسیده بوده بیکره اکثر فلاسفه وحکماو شعرای قدیم یونان در آنجا بنظر میخورد وجمله های حکمت آمیزو چیزه‌هاو کلمات قصار و پارچه های اشعار اخلاقی روی رواق‌هاو درپیشانی تاق‌هاودرپایهٔ مجسمه ها و در اطراف قبل پایه ها نقش میشد تاخاطرهٔ آن نزد مردم باقی بماند. در میان سنگ نبشته های یونانی که درسال (۵۰ هجری شمسی) از گورستان شهریونانی «آی خانم» مکشوف شد یکی نوشته ئی برجسته ونفیس است یك نفریونانی است موسوم به (کی نه اس) یا (سی نه اس) یك تن از هموطنان این مرد موسوم به (کلیارك) سر (ابی فراد یوس) شعری را که درآن اثری از (هومر) سخن سر ای نابینای یونان قدیم هم مشهود است ازمیان شهر (دلف) ازمیان و چیزه‌ها نقل کرده وبر مزار دوست ویا خویش خود انتقال داده ود رصندوقه آرامگاهش در(ای خانم» نقر نموده است که ترجمه آن شعریونانی این است .

«درطفولیت خوب تربیه شو ، در جوانی خواهش های خود را اداره کن ، درپخته سالی درستکار باش ، درکهولت ناصح خوب ودر روزهای واپسین زندگانی ، بدان چگونه بدون افسوس بمیری»
این و چیزهٔ پرمعنی وزیبا که در قالب شعر یونانی ازشهر (دلف) یونان بشهر (دلف آموددریا) رسیده یاا ینکه برمزاری نقرشده ولی پیامی است برای زندگان. پیام بسیار عمیق وحکمت آمیز که روح تفکروعمق فلسفهٔ یونانی از آن ساطع است واندرز برازنده ایست که فلاسفهٔ یونان بعدازسال ها تجربه وتفکر دریافته وتمام مبادی تربیه فردی واجتماعی را در آن خلاصه نموده اند و راز سعادت و فلسفه زندگانی را ازمهد تا لحد دریک پارچهٔ شعر لطیف گنجانیده اند که برای تمام مراحل زندگانی سرمشقی از آن بهتر نمیتوان یافت .

درس های که این وجیزه برای روزهای مختلف زندگانی میدهد
هر کدامش به جای خود یك جهان ارزش دارد . طفولیت و تربیهٔ
خوب ، جوانی وخود داری از میل ها و خواهش های نفسانی و
شهوانی ، پخته سالی و راست کاری پیری واندرز دهی ورهنمایی
صحیح ، هر کدام سنگ های اساسی تهذیب آرزوهٔ فردی و اجتماعی و بشری
است ولی جمله اخیران «بدان که بدون افسوس پیری» مفهوم
واقعی همه قسمت های دیگر وجیزه را در بر میگیرد و آدمی میتواند
بفهمد که از مردن خود افسوس نمی خورد اگر در مراحل مختلف
حیات حصه های اول این اندرز های نیکان را عملی کرده باشند .
زبان و رسم الخط یونانی ، فلسفه و حکمت یونانی ، تداوی وطبابت
یونانی ، داستان و اسطورهٔ یونانی ، معارف و فرهنگ یونانی
طی دو صد سال تسلط آنها در دورهٔ اقتدار دولت یونانی باختری ،
درخاك های کشور ما ، بسیار معمول و مروج شد. یونانیان در اثر
ازدواج ، به تدریج با اهالی محلی این سر زمین ، حل ومزج شدند
و زبان ورسم الخط آنها ، در میان عده یی از هموطنان ما رایج شد
همان طور یکه زبان و رسم الخط (آرامی) در دورهٔ دو صد ساله
هخامنشی ، زبان بین الاقوام کشور های ملحق به آن امپراطوری
محسوب میشد ، در دورهٔ تسلط یونانیان در شرق ، زبان ورسم الخط
آنها هم عین همین نقش را بازی کرد . در خاك های افغانستان در
دورهٔ هخامنشی و یونانی هردو زبان وهر دو رسم الخط در دوره
های متقابل خود هم ریشه دوانیدند وهم درموازات هم باقی ماندند
این زبان ها واین رسم الخط ها در عصر سلطهٔ موریا در جنوب
هندوکش از (گندارا) تا (اراکوزی) یا از ننگرهار تا قندهار ودرعصر
کوشانی های بزرگ در سه قرن اول میلادی به تمام نیرو وقوت
خود باقی ماندند که بجایش به استناد اسناد قاطع ازبقا و دوام
آنها صحبت خواهید شد . در دورهٔ اخیر ، ازرسم الخط آرامی رسم

الخط دیگری معروف به رسم الخط (خروشتی) در کشور ما ظهور کرد و رسم الخط یونانی کم کم تغییر پذیرفته تا عصر یفتلی ها یعنی تا اواخر قرن مسیحی دوام نمود و اگر به شهادت زاير چینی «هیوآن تسنگ» که درسال ۶۳۲ وارد کشور ما میشود اکتفا کنیم رسم الخط یونانی با پاره تحولات تا زمان مقارن انتشار اسلام در ین سر زمین دوام داشت ورسم الخط (آرامی) سامی وقتی از ین رفت که اسم الخط سامی دیگر یعنی عربی جای آنرا گرفت.

* * *

پیشتر اشاره کردم که یونانی ها حینی که به سرزمین ما رسیدند چه در اقلیم جغرافیایی وچه درعرف وعادات وعقاید ورسوم اجتماعی مردم چیزهائی دیدند که بااقلیم وعرف و عادات خود شان چندان مغایرت نداشت. افغانستان پیش از یسو نسا نسان و پیش از همه منشیان از نظر معتقدات پیشتر پیرو آئین او ستائی بود (اردویسو را انا هیتا) که در اوستا بشکل زن زیبائی با تاج شعاع دار توصیف شده و الهه یا (بغ بانوی) زمین و حاصل خیزی وفراوانی بود، از روزگاران قبل التاریخ ودوره های جدید حجر که مردم به کشت و کار وزمین داری مشغول شدند پرستش کننده وپیرو داشت. غیر از (ناهید) مهر یا این (میترائی) که بشکل اولیه بی دوره های ویدی مورد ستایش بود بشکل جدید تر خود هنوز هم ستایش میشد (زرتشت سپنتمان) یا (مصلح سپیدامان) بلخی وائین او که عبارت از یکتاپرستی «اهورا مزدا» بود اساسات کلی آن درسه جمله (پندار نیك وگفتار و کردار نیك) خلاصه می‌شد عمومیت تمام داشت.

یونانی ها با مجموعهٔ از باب انواع واسطوره های مربوطه وارد افغانستان شدند ایشان هم رب الا ربابی بنام (زوس) داشتند ولی مجموعهٔ ار باب الانواع آنها لا یعد و لا یحصی بود معذ لك به همه ارباب الانواع محلی، احترام خاص قایل شدند و قرار نکه

مسکوکات شاهان یونانو باختری شهادت میدهد علاوه بر (زوس)
و (هرکول) و (اتنه) و (ژوپیتر) (دیزو) و (هرمس) و غیره بعضی از
ارباب الانواع باختری راهم روی سکه های خود نقش کرده اند

یونانی ها به شراب سازی و باده گساری و رقص و موسیقی
علاقمندی زیادی داشتند . در خاک های کشور ما چه درشمال وچه در
جنوب چه در غرب و چه در شرق بخصوص در دره های زیباو وادی
های سبز وخرم دامنه های هندوکش باشراب سازان وباده گساران
مواجه شدند و به اندازۀ باده وباده گساری دیدند که خود حیران ما
ندند. قرار اطلاعات موثقی که ازمنابع سانسکریت در دست است و
«پانی نی» عالم بزرگ صرف ونحو (تکی) درزبان سانسکریت، شها
دت میدهد یکنوع شراب مخصوص دیار ما به نام «کاپیسی» حتی در
قرن ۴ق م شهرت زیاد داشت. قرن ۴ همان قرنیست که هرودت پدر
مورخان یونانی می زیست. بالاخره قرن ۴ ق م همان قرنی است
که در ثلث اخیر آن اسکندر مقدونی باسپاه خود وارد دیارما شده
یونانی ها درگشت و گذارخود در دره ها و کوه پایه هاودر باغ-
ها و تاکستان ها مجالس باده گساری ورقص وموسیقی بر پا دیدند.
یونانی ها برای مستی و شراب وانگور رب الانوع مخصوصی دا
شتند که او را (دیونزوس) میگفتند ایشان انقدر انگور واقسام
شراب و انواع مستی ورقص وسرگرمی دیدند که در عالم تخیلات
شاعرانه میتولوژی (قصص ارباب الانواع) چنین تصور نمودند که
رب النوع شراب ومستی آنها اصلاً از سر زمین ما بود . از ین
گذشته شهری هم برای او تصور کردند که بنام (دیو نیزو پولس)
یعنی (شهر دیو نیزوس) یاد میشد موقعیت آنرا دانشمندان بادر
کاپیسا، کوهدامن ویا کوهستان ودرعلاقه هده درننگرهار قرار میدهند.
یونانی ها در مسکوکات خود بیشتر چهره (زوس) رب الارباب خود
و صورت (هرکول) حامی پهلوانی و نیروی بدنی راضرب میزدند

یکی ازشاهان یونانی موسوم به (یوکرتیدس) که در حوالی ۱۷۵ ق م در باختر به سلطنت رسید در یکنوع سکه هائی که در جنوب هندو کش مخصوصاً در علاقه کاپیسا بضرب رسانیده علاوه به زوس که روی تختی نشسته کلهٔ فیلی را که علامهٔ فارقهٔ نیروی پهلوانی محلی بود بضرب رسانید که اصطلاح (پهلوسارا) یا (پیل‌سر) را همین مطلب به خاطر جلوه میدهد و در افسانه‌ها محل رها یشگاه ها می نیرومندی کوهستانی را می‌پنداشتند که در شمال بگرام فراز ریزه کوهستان ها کم بود.

یونانی‌ها چه در کوهستان و کوهدامن چه در نجرو و تگاو و سنجن ودرنامه وپنجشیر واندراب‌چه در تا کستان‌های حوزهٔ هریرود واردک—غنداب‌وچه در دره‌های البی شنگ والینگار ودره نور وحصه های سفلای درهٔ کنر همه جا با شکاری های نیرومند و تنومند مواجه میشدند و مجالس رقص مردان وزنان راسیده‌اند. این مجلس ها علی‌العموم زیر شاخسار انبوه درختان ودر سایه های تاک های وحشی واهلی کوهپایه هاووادی‌ها صورت میگرفت‌ویونانی‌هادران بزم های نشاط شرکت می جستند، می نوشیدند ومی رقصیدند وچنان بیخود میشد—ند که دلهای یونان خود رافراموش میکردند.

موسیو فوشه فرانسوی‌در کتاب خود از (بلخ تا گزیلا) می نویسد که یونانی‌ها به اساس افسانه های محلی شنیده بودند که پهلوان نیرومندی، کمان بردوش افگنده‌ودر کوه‌های افغانستان گردش میکرد بعقیده دانشمند فرانسوی این‌پهلوان (مهشوارا) یعنی (شکاری بزرگ) خوانده میشد و حامی کوه‌ها بود و مانند (زوس) یونانی قدرت روحانی وما نند (هرکول) نیروی بدنی داشت. یونیان باشنیدن این داستان ها به‌فکر داستان های خودمی‌افتادند ومبدای اکثراسطوره های‌میتولوژی وصحنه های‌ظهور آن هارادر کوه‌ها و تاکستان های این سرزمین تصور میکردند‌چنان می پنداشتند که

(زوس) معشوقه خود (پرومته)را در یکی از غارهای (قفقاز) یعنی سلسه جبال هندو کش محبوس ساخته بود.

هفتاد سال بعد ازوفات اسکندر وتجزیه شدن خاك های مفتوحهٔ او«افغانستان» ازنظراوضاع فرهنگی، صحنهٔ تماس افکار ومعتقدات جدیدی میشود. (اشوکا) پسر (بندو سارا) نواسهٔ (چندرا گوپتا) موسس سلالهٔ موریای هندی، بااعزام مبلغان بودائی به نشر آیین وفلسفهٔ نوینی می پردازند.

«اشو کا» پادشاه بزرگ موریا درحدو الی ۲۶۰ ق م در (پتالی پوترا) یعنی (پتنه) جلوس کرد ودرسال هشتم سلطنت، در اثریك جنگ خونین که در شمال هند در علاقهٔ (کلنگا) رخ داد و چندین صد هزارنفر زخمی و کشته شده، روش صلح وبشردوستی رابه حداعلای آن رسانید وبرای آن قوانین وضع کرد واندر رهای اخلاقی خودرا در سنگ نبشته‌ها به ثبت رسانید که مجموع آن بهٔ ث فرمان های سنگی به ۳۰ قطعه میرسد.

قوانین اخلاقی‌اشو کا به (دهارمه) قوانین بودائی تطابق زیاد دارد و از آن بسیار ملهم شده و خودش حامی و مبلغ آئین بودائی بود، ولی در بودایی بودن شخص شاهنشاه موریا تازه درجامع علمی غرب شبههٔ پیداشده که منشای آن‌هم تا حدی کشف کتیبه های وی است ازخاك های افغانستان. باری درعصر اوو دراثر اجتهاد مبلغان اعزامی‌اودیانت بودائی ازهندبه افغانستان انتشاریافت.

همانطورکه فرمان‌های اشو کا درنقاط مختلف‌هند درستون‌های سنگی ودرسنگ نبشته‌ها موجوداست سه کتیبهٔ اوازجنوب‌افغانستان بدست آمده که به نام های کتیبهٔ درون ته، کتیبهٔ سرپوزه قندهار و کتیبهٔ شهر کهنهٔ قندهار آنها را یاد می‌توانیم. کتیبهٔ درون ته «بین جلال‌آباد ولغمان» درزبان ورسم‌الخط آرامی، کتیبه سرپوزه به زبان رسم الخط آرامی و زبان ورسم الخط یونانی و کتیبه شهر کهنهٔ قندهار تنها به زبان ورسم‌الخط یونانی حك‌شده است. کتیبهٔ

(درونته) که آنرا به صفت کتیبهٔ (لمپا کا) یا (لغمان) خوبتر میشناسند و پروفیسر «هنیگ» انگلیسی زیر عنوان (کتیبهٔ آرامی اشوکا مکشوف از (لمپا کا) مقالهٔ در آن مورد نوشته اصلا جزء محتویات قدیم موزهٔ کابل بود و سنگ سیاه مثلث نمائی است که روی آن فقط ۸ سطر نوشته آرامی بنظر میخورد و اولین عکس آن دردومین سالنامهٔ کابل درسال ۱۹۳۲ از طرف انجمن ادبی کابل نشرشد. درآنوقت «عاکس» اززبان ورسم الخط ومضمون آن سنگ نبشته اطلاع علمی نداشت و فقط تصویر سنگ رانشر کردند وبار اول توسط پروفیسر (مارگنستن) نورویژی به اروپا معرفی شد وعده یی از زبان شناسان اروپائی به قرائت وترجمهٔ آن اقدام کردند.

شکل این سنگ «مثلث نما» است بناء علیه از ۸ سطر آن در بالا فقط یك دوحرف و در سطر های پایان از هر جمله چند کلمه باقی مانده وپریده گی های سطرها مضمون راطوری تکه تکه کرده که ازترجمه آن چیزی به دست نمی آید آنچه مهم است اسم مستعار (اشوکا) است که بصورت «دوانام پری یا» در آن ذکرشده و گفته شده است که کتیبه، به امر پادشاه درستون سنگی حکر شده تا برای احفاد باقی بماند.

دربهار سال ۱۹۵۸ مسیحی «۱۳۳۷» هجری شمسی یکی ازمعلمان لیسهٔ احمدشاهی قندهار اطلاع داد که درسرپوزه نزد یك چهل زینه قندهار سنگ نبشته ئی پیداشده است. موضوع به اطلاع هیئتهای باستان شناسی فرانسوی وایطالوی رسید ودراثر اعالیتهای ایشان عکسها با پارهٔ معلومات مربوط، به (پاریس) و (روما) فرستاده شد وچهار دانشمند فرانسوی (دانیل شلوم برژه) «لوی روبر» (اندرهٔ دو پون سومر) «امیل بنو نیست» که هر کدام درشناسائی تمدن وفرهنگ یونان والسنه «ارمی» و «یونانی» و زبانهای باختری اختصاص داشتند کتیبه مذکور را از پهلو های مختلف تحت تدقیق ومطالعه قرار دادند.

«ژورنال ازیاتیك سال ۱۹۵۸» این کتیبه روی سنگ بزرگی

حك شده را که سرراه سر پوزه به شهر کهنه قندهار در بغل راه وجز پدنه سر پوزهٔ کوه «قیطول» است وبدو زبان ارامی و یونانی وبه رسم الخط ارامی ویونانی نوشته شده اعلان دیگری است از اعلان های سنگی اشوکا که به همان نام مستعاری که ذکرشد با کمی تحریف در متن یونانی بصورت «پیوداسس» ودرمتن ارامی بصورت «پری یادارسی» آمده وعین همین نام در یك صفحه پیش بصورت «دوانام پری یا» در سنگ نبشتهٔ «لغمان» دیده شده است کشف این کتیبه دوزبان یونانی وارامی محتوی اخلاقیات هندی ازنظر ائین وادبیات وفرهنگ ایرانی ویونانی وهندی واجتماع هرسه درسر زمین افغانستان اهمیت فوق العاده داردوبا احتراز از پیرایه های تخصصی اهمیت آن از پهلو های مختلف بکمال ایجاز ذکرمیشود.

اشوکا درسال ۲٦۰ ق م به سلطنت رسید و این کتیبه راکه حیثیت (احکام اخلاقی) دارد وده سال بعد در حوالی ۲۵۰ ق م درمجاورت مرکز (اراکوزی) شهر کهنه قندهار دردل کوه نقر کرده است.

قراریکه در سواد عظیم هندیده شده اشوکا احکام واندرزهای اخلاقی خود را که ۱۴ قطعه آن به صفت (۱۴ احکام اساسی) از طرف اروپائی ها شناخته شده علی العموم به زبان های محلی هر نقطه (پراکریت ها) صادر و حك میکرد. درقندهار کتیبه اوبدوزبان خارجی نوشته شده که یکی (ارامی) ودیگری (یونانی) است وبه شرحیکه در صفحه های پیشتر تذکر رفت این دوزبان یادگاردوره های تسلط یونانو باختری میباشد که یکی بعد دیگر هرکدام دو قرن درین سرزمین حاکمیت داشتند. درین وقت حتماً کدام زبان محلی هم در حوزهٔ ارغنداب بوده ولی به عقیده زبان شناسان رسم الخط نداشت و نوشته نمیشد.

شبهه یی نیست که اصل احکام دیگری ازپراکریت های مروج عصر اشوکا از دارلانشای سلطنتی صادر شد ومترجمان ومنشیان

یونانی قندهاری که در هردو زبان ممارست کامل داشتند وحتما به ورا کریت هم آشنا بودند ، به ترجمهٔ متون اقدام کرده اند . نا گفته نماند که متن یونانی در سرو متن آرامی در تحا تمه گرفته شده یعنی یونانی را برارامی ترجیح داده اند . اگرچه ترجمهٔ یونانی کوتاه تر ترجمهٔ آرامی لشال تروسنگین تر است ولی در تحریر اولی (۱۴) سطر آغاز کتیبهٔ ودومی (۸) سطر پایان را اشغال کرده وترجمهٔ متن (یونانی) و(آرامی) از نظر مطالعات تخصصی زبان شناسی فرق هائی دارد که در جزئیات آن اینجا کاری ندارم ولی ذکر یك مطلب قابل توجه است که برخی کلمات واصطلاحات متن ترجمهٔ ارامی دلالت به این میکند که عده یی از اهالی قندهار در ین زمان پیر و آئین (مزد ئیزم) (مزدیسنا) یا (زرتشتی) بودند . ترجمهٔ آزاد دومتن قرار آتی است ترجمهٔ متن یونانی ده سال بعد از جلوس (پیوداسی) پادشاه یعنی (اشوکا) مراتب احکام اخلاقی خود را اعلام کرد و از آن تاریخ به بعد مردم در روی زمین دین دارتر وخوشبخت ترشدند . پاشاه وسائر مردمان وهمهٔ شکاریان وماهی گیران حتی کسانیکه بر خواهشات خودحا کمیت نداشتند از کشتن زنده جان دست کشیدند وبرعکس گذشته به پدرو مادر و بزرگان احترام قایل شدند وبدین طریق زنده گانی بهتر برای همگان مفید ترشد . » .

ترجمه متن ارامی :

«چون ده سال گذشت سرور ما پادشاه (پری یاد ارسی) در استقرار حقیقت برخاست واز آن تاریخ به بعد ، بدی برای همهٔ مرد مان و بدقسمتان رو به کاهش نهاد ومعدوم شد و صلح وصفاو خوشی برتمام روی زمین پرتو افگند . چون برای مطبخ سلطنتی حیوانات را کمتر می کشتند همهٔ مردم شکاریان وماهیگران ازگرفتن و کشتن زنده جان دست گرفتند . هکذا انجا م گسیخته ها براه آمدند واحترام مادر و پدر وسال خورده گان طبق وظایفی که قسمت بر آنها نهاده تمام شد از همهٔ مردمان دین دارو در آخرت پرسش نیست و احترام این احکام برای همهٔ مردم مفید بود ومفید ترخواهد شد . » (ناتمام)

جلال الدین محمد بلخی را

در زمان و مکان او جستن خطا است

ترجمه : شفیع رهگذر

بخش دوم

ری:

۲ رم دررا تا تولی دورهٔ جوشش و عروج مذاهب و حتی ادیان بشمار
برای بیان این زنده‌گی فکری لازم است تا بصورت موجزیه
ریشه های آن اندکی معلومات بهم رسانیم. بعد از موسویت و
سلام یک دین برحق پذیرفته شد . دورهٔ اول اسلام مطلقاً یک دورهٔ
ست معتقدین دربارهٔ ذات او تعالی و صفات او و در مورد این که
باره روحانی است یا جسمانی هیچگونه ابراز نظر را لازم ندانستند
، با ایشان از طریق مناقشه و استدلال برخورد کرد به نظر صحابه
ی که امر جانشینی پیامبر را بعهده میگرفت و کفایت میکانزم
ا یزمی بود، باید از میان صحابه ایکه سابقه قبول اسلام شان
ـ بیشتر می‌بود ، طور انتخابی برگزیده می‌شد. این نخستین
اندیشهٔ دوم به هاشمی‌ها یا بنی‌هاشم که از نزدیکان پیامبر
ر تباط داشت. بنظر اینها کسی که بعد از پیامبر مسوولیت
راست را بعهده بگیرد باید از اهل بیت (خویشاوندان نزدیک

پیامبران) برگزیده شود . تا اندیشه شایسته این طبقه حضرت علی کرم الله
وجهه که داماد و پسر عموی پیامبر بود ، بحساب میرفت . تمایل
اولی که با نظر مهاجرین (از مکه به مدینه) و یاری دهنده گان انان اهل
مدینه (انصار) توافق داشتند بالاخره مورد تایید اکثریت واقع شد
ودر اسلام یك سیستم انتخاباتی بمیان آمد. بمنظور اینکه این طرز
عمل در تمام ساحات امور چون یك بنیاد عدلی بدون استثنا استوار گردد
با این ترتیب پیروان این سیستم که بر مبنای گفتار و عمل و موارد
قبول پیامبر ، متکی بودند ، اهل سنت و جماعت خوانده شدند.
به گراینده گان طرح دوم که جانبدار سیستم یا عدل (اجماع امت) نبودند
وعلی را مستحق خلافت دانسته و از اهل بیت طرفداری میکردند بنا بر
روش و طرح شان شیعه یا اهل تشیع (جانبداران یا دوستداران اهل
بیت) خطاب کردند. لذا این طرز تلقی و ادعا عکس العملی علیه طرح
عدلی صحابه بنام (اجماع امت) گفته می شد. بعدها معاویه فرزند ابوسفیان
که در زمان حضرت عمر خلیفهٔ دوم بحیث والی شام برگزیده شده
بود ، حضرت علی را بحیث خلیفهٔ چهارم برسمیت نشناخت (واو را در
قتل حضرت عثمان خلیفهٔ سوم که از امویها بود) دخیل دانسته دست
به تمرد زد و این طغیان بخصوص برای بدست آوردن مقام خلافت طرح و
پی ریزی شده بود . هردو جانب داخل جنگ شدند ودر نتیجهٔ این
تفرقه ، راه سومی در اسلام ایجاد گردید کسانیکه راه سوم را برگزیدند
ودر زمینهٔ تعویض مقام خلافت تمرکز قدرت را بیك نفر ناسازگاری وعدم
توافق نشان دادند و حضرت علی و معاویه را دوست نمیداشتند اندیشهٔ این
فرقه بجای انکه نقش تعمیری در کار خلافت داشته باشند ، جنبهٔ تخریبی
پیدا کرد وعناصری را دربرداشت که ماهیت جانبداری از انارشیزم
داشتند اینها بنام (خوارج) نامیده شدند درهمین بحبوبهٔ فکری
فرقه یا طرز تفکر دیگری هم پدید آمد که (معتزله) خوانده شد.
اهل تشیع که اکثراً با زور گویی مواجه می شدند ، این جریان

را پسندیدند ولی سنی‌ها که برارادۀ جزیی بنده بودند وعقیده داشتند که چون شر وخیر ازجانب خداست و محتملاً بنده ممکن است با این اراده اندك هم که دارد بسوی شر و یا خیر سوق گردد، بنابران در صدد جستن حد وسطی برآمدند و بسوی آن گرایش نشان دادند معتزلی ها جریان فکری خود را از سامون تا متوکل دراختیار داشتند.

این عقیده در عین اینکه فلسفی بود نتیجه یی از قضا و قدر بشمار میرفت. آنهائیکه منکر صفات ذاتی خداوند بودند، بنده را دارای اداره و اختیار کامل میدانستند. باین ترتیب وقتی مسوولیت اعمال بنده متوجه خود او می شد.

این نظر را که اردۀ جز تابع ارادۀ کل بوده خیر وشر ازاو منشاء میگیرد، تائید میورزیدند. رفته رفته موازی با این طرز تلقی فرقۀ دیگری بظهور پیوست که معتقد بودند همچنانکه کار صواب به اهل کفر فایده نمی رساند ارتکاب آن نیز ضرری به انسان ندارد ونقش کردار را نفی میکردند، این فرقه بنام (مرجئه) شهرت یافت. آنها با اعتقاد خود در واقع کسانی را که پیرو قضا وقدر بودند، تائید میکردند. معتزله که عمل یا کردار را جزئی ایمان میدانست، از این فرقه جدایی اختیار کرد.

باین ترتیب در اسلام فرقه های گوناگون بنام های اهل سنت اهل تشیع معتزله، خوارج، مرجئه، پنج اساس جداگانه اعتقادی را پیریزی کرده اند. با گذشت زمان متفکرین وپیروان هریك از این اساسات مذهبی مسایل متعدد را از نگاه برخورد های مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادند ودرنتیجه درهریك از این اعتقادات مذهبی شاخه ها، شعبه ها وفرقه های متعدد دیگر بوجود آمد.

تمام این مذاهب پنجگانه که در دورۀ امویها مورد قبول داشتند در دوره عباسی ها معروض تحولات نوین شدند زیرا آغاز نهضت ترجمه از آثار یونانی کم کم در طرز تفکر مسلمانان اثرات خود

رامی گذاشت . دانشمندان مسلمان برای دفاع از قران وآحادیث در برابر فلسفه یونان ، بران شدند تا احکام نقلی قرآن را باد لایل عقلی توافق دهند و برای بهتر به ثمر رسیدن این کار علمی را بنام علم کلام (منطق) که از ریشهٔ کلمهٔ یونانی (لوگاس) گرفته شده بوجود اوردند . این علم با نقد و کاوش بیشتر شکل متود یك یافت . همچنان دانش دیگری که اندیشه های مختلف مذاهب گوـ نه گون را ارزیابی و شکل میداد نیز بنام (ملل و نحل) یا (شرـ ایع و راه‌ها) بمیان آمدو بصورت جدا از علم کلام به رشد و گسترش خود پرداخت .

غیر از این ها در میان مسلمانان مذاهب مختلفیکه در بحث عقیده عبادت زیاد ازهم دوری نداشتند ، دوطایفهٔ دیگر که از نظر اندیشه بکلی راه دیگری اختیار کردند نیز تولد یافت .

اینها بنام‌های (حکما) و(فلاسفهٔ اسلامی) خوانده می‌شدند . اینها مستقیماً به فلسفهٔ هند وایران پرداخته وحتی برخی به او تباط اینکه بعضی فلاسفه یونانی درمصر به فراگیری دانش مصروف بودند ، سعی می میکردند باجستجوی ریشه‌های فلسفهٔ مصر درا ثار فلاسفه یونانی آنرا هم «اسلامیزه» کنند یا رنگ اسلامیت بزنند . آنهادراین راه آثار و اندیشه های « افلاطونها ی جدید » را ترجیح میدادند .

اسلام دربرابر فلسفهٔ یونان به نیروی ایمان ازخوددفاع میکرد . دیگر موضوع قضاوقدر یا ذات وصفات مطرح بحث نبود بلکه مسایل عمدهٔ دیگراز قبیل :

هستی ذاتی خداچه بود ؟ ایا جهان ازعدم بوجود آمده ؟ ایا این امکان دارد ؟ غایهٔ هستی چیست ؟ استعداد ها دراشیا یعنی نیروی تحول وتکامل چگونه است ؟یا بعد از پیدایش ان بوجود می آید یا این استعداد ازلی است ؟

مقصود از عبادات چیست ؟ اینهاو سوالاتی همگون آن مورد بحث ومناقشه قرارمی گرفت اینهاروبهمرفته مسایلی بودند که اگر یکی ازین سوالها طرح می‌شد ، فوراً حکم میکردند این شخص ملحداست اکنون دیگر عقل بر جریانات فکری حکم میراندود رمیان مسلمانان شریعتمدار تك تك کسانی پیدا می شدند که فلاسفه را پوینده گان راه حقیقت ورسیدن بدون از طریق (اشراق) می پذیرفتند .

در میان انها برخی که بیشتر ازمکتب ارسطو متاثر بودند ، بطورنسبی از اصول تجربی جانبداری می نمودند .

بنظر حکما بخصوص پایه گذاران اشراق ، هستی معنوی واستعداد اکتیف را که (عقل کل) خواندند ، این استعداد اکتیف یك مفهوم مجدد را بدست مبداد که آنرا بنام (نفس کل) یاد کردند به قول بیرون اصول تاویل عقل کل «آدم» ونفس کل «حوا» بود .

ازین دواستعداد اکتیف وپاسیف نه طبقهٔ آسمان وهفت جرم سماوی اشکال گردیده حرکت آسمانها چهار پدیدهٔ طبیعت را بمیان می آورد که عبارت بودند از : خشکی ، تری ، گرماوسرما ، مظهر این چهار پدیده عناصر خاك ، آب ، آتش وباد شناخته می شدند . در سدهٔ هشتم میلادی فرقه های دینی ومذهبی دیگری هم بدین شرح بوجود آمده بودند .

۱- فرقه (سبعیه) که از اهل تشیع جدا شده به تبعیت از شریعت پیامبر ، هفت امام رادر امور دینی ودنیایی خویش مرجع هدایت می شمردند .

۲- فرقه «اثنی عشری» که دوازده امام را تایید میکردند . این فرقه را «امامیه» و «جعفریه» نیز خوانده اند .

۳- فرقهٔ «اسماعیلیه» که بعد از فوت امام جعفرصادق امام ششم (۷۶۳م ۱۴۸ه) از فرزندش اسماعیل و بازمانده گان او تبعیت میکردند

هـ فرقه «اخوان الصفا» در سدهٔ نهم میلادی (سده سوم هجری) توسط یک جمعیت مخفی جانبدار اصول فلسفی بوجود آمد. فلاسفه موجد این آئین تالیفی بنام «رسایل اخوان الصفا» بمیان آوردند که اسمعیلی ها آنرا کتاب اساسی آئین خود می شناختند. اسمعیلی ها این عقاید شان را در مذهب خود تدوین و در عمل قرار میدادند. بنابر اعتقاد آنان «عقل کل و نفس کل» عالم روحانی در عالم جسمانی بوسیله برگزیده گان خدا یعنی پیامبران تبلیغ و تمثیل میشود. پیامبران که به لقب (عدیم) یاد می شدند، در مقامی بالاتر از امام شناخته شده و وحی آنها که امام بود «تعالی» خوانده میشد.

در عین حال پیامبران دارای شایستگی دریافت وحی شمرده می شدند که وحی را چنانکه نازل می گردید، به پیروان شان انتقال میدادند و از دانش تاویل و معنی ذاتی آنها حرفی بمیان نمی آمد درحالیکه وصی صلاحیت تاویل را دارا بود.

گذشته ازین شمار اعتقادی اهل تشیع مبنی بر ظهور امام مهدی نیز در میان اسماعیلی ها گسترش می یافت. آنها هر امامی را که بعد از هفت دوره بمیان می آمد به عنوان مهدی بذیرفته و تاکید میکردند که ساختار اجتماعی به تقاضای زمان قابل تغییر و تحول دائمی است مردم در انتظار یک عدالت مطلق بوده اند. به همین جهت نظام مطلقه ارستوکراسی مستقر در دوره امویها و بخصوص عباسیان را رعایت نمیکردند. درمیان این ارباب مذهب کسانی که اصلاحات موعود خود را در عمل پیاده میکردند نیز وجود داشتند مثلا قرمطی ها که از نظر فکری محیط متمرکزی در بحرین و احسا (الحسا) برای خود بوجود آورده و با اصول ارتدوکسی از اغاز مخالفت میورزیدند. مالیه و عشر را ملغی دانسته تجارت را دولتی ساختند و کار مشترک را بنابر ضرورت ارجح گرفتند و ملکیت شخصی را فقط به سلاح منحصر اعلان کردند. تا آنجا

که بنابراین اصول مجزا از احکام اسلامی، آنانکه اصلاً مسلمان نیز نبودند در جنگها به کمک قرمطی‌هایی شناخته شدند (۱)

جریان اسماعیلی که در ایران خاطرهٔ مزدک را احیاء و مورد پذیرش وسیع خلق واقع نشد، برعکس درعراق و سوریه گسترش زیاد یافت و در سدهٔ دهم میلادی خلافت فاطمیه‌را در مصر بوجود آورد. در چوکات این خلافت برای نخستین بار در تاریخ اسلام وزارت تبلیغ تشکیل گردید.

بعد تر طایفهٔ دیگر که «صوفیه» خوانده شد از سایر مذاهب جدا و حتی برتر محسوب میگردید، بعدها پیروان اینها که نام مسلک یا طریقت خود را تصوف گذاشتند نام طریقت شان از کلمه یونانی «سوفوس» ماخوذ بود.

تصوف که در دورهٔ اول صوفیها و در آوان گرایی اغلب سامانیان در خلال وقیام مردم علیه نظام اریستوکراسی بمیان آمد، بااساسات تجرید از دنیا و اهل آن، زهد خشکی را باخود آورد. ولی هنوز مدتی سپری نشده که به فلسفه گرایش نشان داد و رفته رفته زیر تاثیر اسماعیلی‌ها تمایلات درون گرائی (باطنی) در آنها راه یافت. درین طریقت زمره‌ها یا گروه‌های دیگری از قبیل ملامتیه وغیره نیز پیدا شدند که تکیه‌هائی ایجاد نمودند و در میان صوفی‌ها نزدیک حالت اریستوکراتیک بظهور پیوست. متقابلاً باز درمیان گروه های دیگر صوفیان عکس العمل های علیه جریان اریستوکراتیک پیدا شد. شریعتمداران متعصب از آنکه باعلم کلام و فلسفه ناسازگاری داشتند باشدت بیشتری علیه تصوف عکس العمل نشان دادند. ولی علی الرغم شریعت که عشق بازی، موسیقی، رقص و شراب را از ریشه منع قرار داده بود راه تاویل را گشوده (سلوک) را به میان کشیدند و عشق (مجاز) را [illegible]

«۱» برای مطالعه بیشتر درین زمینه به کتاب دکتور برنارد لوی تحت عنوان «اصول اسماعیلیه» مراجعه شود «مولف»

توجیه وازمسالهٔ شهوت نیز بری دانسته نمی شدبلی برای رسیدن به‌عشق (حقیقی) تعریف کردند . رقص وموسیقی راهم وسیله چذبه شمرده خوبی وبدی آن‌را به نیت شخص متعلق دانستند .
مردانگی را بصورت بزرگمردی تلقی کرده زن ومرد رادر راه رسیدن بمقام بزرگمردی در رای شایستگی مساوی اعلام نمودند .
تصوف باازبدی مهرب حتی ازاین پافرا ترگذاشت وهمه را مساوی شمرده چنان حکم راندند که انسانها چون مایع اندوبه هرظرفی که ریخته شوند، بهمان قالب میدرآیند ورنگ وشکل انرابخود می‌گیرند . خیرشرنیزامری نسبی وحتی اضافی خوانده‌شد وهرامری را که ازشخصی سرمیزد درست ومطابق استعداد او مجازدانستند .
بدینسان دیده میشود که تصوف ازیکسو باسطابقت بزمان خود جهات ازادو پیشرفته داشته به انسانها حق تنفس میداد وازجانبی باگذشت ومسامحه لایتناهی خویش یک‌مرکزبزرگ تسلی دهنده‌را بوجود می اوردلا جرم انسانهای خسته‌دم فروبسته‌در تصوف که فارغ از قید زمان ومکان حوادث‌را مظهر تجلی خداوهستی‌جاودانه تلقین می کرد ، راحت وصفای قلب خودرامی یافتند .
اثنی‌عشری‌ها براین بودند که‌مهدی امام‌دوازدهم در خفا حیات بسربرده ودرموقع‌اش‌ظهورخواهدکردولی‌سنی‌ها معتقدبودند که‌وی هنوز زاده نشده بعدآمتولد میگرددوپس از رسیدن بسن بلوغ ظهور میکند. صوفی های شیعه ، مهدی رامطابق به انچه درطریقت‌شان رهنمود داده شده می پذیرند و صوفی های سنی‌نیز مهدی‌را مظهور جاودانه دانسته او را یگانه بزرگمرد می‌شناختند
اگر طرز تلقی ها را کنار بگذاریم ، در اسلام هرچندگاه یکبار مهدی‌های بوجودمی‌آمده است .
محمد حنیفه (۸۱هـ.۷۰ع) فرزندخلیفه چهارم علی، اولین‌آنها بوده کسانی که‌در صدد دعوی مهدویت برمی‌آمدند، سعی میکردند

کارهای که مهدی موعود باید انجام میداد انجام دهند. اگر موفق می
شدند مدتی فرمان میراندند ولی اگر موفق نمی شدند، در آنصورت جناح
اکثریت پیروانشان، برای خود مهدی دیگر برمی گزیدند. حتی شاید
بهمین دلیل که قبل از یک مهدی، مهدی های دیگری بوده اند، در مردم
این تصور قوت گرفته بود که پیش از دجال (مجهول بدی) دجال های دیگری
نیز وجود داشته اند. بی شبهه این مهدی ها از اوضاع اجتماعی و اقتصادی
بهره برداری میکردند. از قبیل ادریس که در سال (۱۷۷ ه
۷۹۳ م) در افریقای شمالی حکومتی را تاسیس کرد و باز در همان خط
شخص دیگری بنام موحد الدین در اندلس دولتی را بوجود آورد ابو
عبدالله المهدی در (۵۲۴ ه ۱۱۳۰ م) بجای او اختیارات را بدست
گرفت. عبدالمومن درسال (۵۵۸ ه ۱۱۶۳ م) بجای او نشست.
ابوعبیدالله المهدی درسال (۳۲۲ ه ۹۳۴ م) خلافت فاطمیه را
در مصر تاسیس کرد. مثل این مهدی ها که موفقیت هائی بدست آوردند
کسانی چون بابا الیاس (۶۳۸ ه ۱۲۴۰ م) بابا اسحق (در همان
تاریخ) جهری (۷۶۷ ه ۱۲۷۸ م) بدرالدین فرزند قاضی سماونا
(۸۲۸ ه ۱۴۲۱ م) وقلندرچلبی (۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م) نیز بوده اند که
ازمهدی های ناموفق بشمار میروند. حتی شاه اسمعیل مروج مذهب
جعفری (اثنی عشری) در ایران (۹۳۰ ه ۱۵۲۴ م) از نگاه علوی های
اناتولی وروملی یک مهدی شناخته می شد. اکثر این مهدی ها که
ارباب طریقت بودند، در گسترش تصوف نقش عمده داشتند.
در صده سیزدهم میلادی تصوف در اناتولی وسیعاً گسترش
یافته بود. از یکطرف عدم توجه سلجوقی ها به مسایل دینی ومذهبی
وازجانبی نتایج حمله مغول واز سوئی ناراحتی عمومی عوامل اساسی
این گسترش را تشکیل میداد. زیرا حمله مغول به آسیای مرکزی ایران
و عراق سبب شده بود تا شخصیت های مهم با فرار خود
ودانشمند چون فخرالدین عراقی (۶۸۸ ه ۱۲۸۹ م)

نجم الدین داید (۶۵۴ھ-۱۲۵۳ع) او حدالدین کرمانی (۶۳۵ھ-۱۲۳۷ع) به اناتولی مهاجرت کنند وطریقت های منسوب به آنان با اندیشه هائی که داشتند، درین ساحه امکان پذیرش وسیع بیابد.

بعد تر طریقت (اکبریه) که در آنوقت احمدیه خوانده می شد، از طرف پیروان صدرالدین قونوی (۶۷۳ھ-۱۲۷۴) فرزندخوانده شد ابن عربی صوفی مشهور وشارح فصوص (۶۳۸ھ، ۱۲۴۰ع) به میان آمد.

منسوبان این طریقت که با مار وآتش بازی کرده وسیخ داغ را بچشم خود فرو کردند با این کار های عجیب وغریب خود مردم را بسوی خود کشاندند شاخهٔ دیگری را بنام طریقت (رفاعیه) نیز ایجاد کردند.

این دوطریقت دراناتولی آنوقت بصورت سرشناس ترین و گسترده ترین ها تبارز نموده بود.

سپس طریقت های دیگری بنام قلندر ریه که یک طریقت شیعهٔ باطنی شاخه یی از ملامتیه خراسانیها یا مردان خراسان شباهت داشت جامعی های حیدریه، ابدالی ها وفرقه هائی چون ابدالی های روم دراناتولی مرکزی بدور خود ایجاد کرده بودند زهد ارباب فتوت که از نظر ریشه به دوره سامانی ها می پیوست ولی ماهیت اقتصادی داشت نیز دراناتولی ازجریانات خیلی قوی فرقه وی بحساب میرفت. در هر یک از مراکز رو بهمرفته یک زاویهٔ اهل فتوت جلب توجه میکرد حتی ارباب فتوت گذشته ازاناتولی وعراق درسوریه و مصر نیز نفوذ کافی داشتند. عباسیها که که روزبه روز بسوی زوال وفتور سیاسی و اداری میرفتند ودر جستجوی یک نقطهٔ اتکا بودند، از نفوذ این امر قدمی خواستند بهره برداری کنند. خلیفهٔ والناصرالدین الله (۶۲۲ھ-۱۲۲۵ع) مقام مقتدا بودن این فرقه را

برسمیت می شناخت. کسانی که بعد از او هم به خلافت رسیدند نیز این راه پی نگشتند. پاپ پیرس مملوک سلطان ماتریزی (۶۷۶-۱۲۷۷ ع) در نامه اش عنوانی حکمدار «التینور» بنام «بکر» در ۱۲۹۲ ع می نویسد تا فرستاده گان او را بدین امر تهجذب کند.

تمایل عامه به تصوف عامل آن شد تا بیک ها، و زیرها و حتی پادشاهان بدین امر گرایش پیدا کنند. عزالدین کیکاووس اول در زمان خلافت ناصرالدین الله عباسی شیخ مجدالدین اسحق را به دربار او فرستاده خواهش کرد تا مبانی الفتوت را به وی بفرستند.

خلیفه نیز منشور سلطنت، مبانی فتوات، جازه نامه و یک عبای سیاه به او گسیل داشت. در دوره سلطنت علاء والدین کیکاووس اول، خلیفه عباسی شهاب الدین سهروردی را (۶۲۲ ه-۱۲۳۴ ع) به قونیه فرستاده تا هدیهٔ او را که عبارت از یك اسپ و عمامه بود به شاه تقدیم کند. علاوالدین در آق سرای با گروهی از صوفیان دانشمندان و علما از شیخ پذیره شد، هنگام بازگشت شیخ نیز تا قریهٔ «زنجیری» که در فاصلهٔ یکساعت راه (بوسیله اسپ) از قونیه واقع بود او را بدرقه و مبلغ هنگفتی از مدرك خراج بدست آمده انصرانیها وارمنی ها برای خلیفه ارسال داشت. بار دیگر محی- الدین ابن الجوزی از جانب خلیفه نیز د علاوالدین شد و از او تقاضای هزار و سه هزار سوار کرد و علاوالدین رای آنکه کوچك ننماید، پنجهزار سوار درا ختیار فرستاده خزلیفه گذاشت ولی این سواران هنوز از موصل عبور نکرده بودند که ضرورت دربار خلیفه رفع گرد ید و آنان به قونیه برگشتند. فرستاده گان خلیفه برای قدردانی از این کار، هدایائی گران بها به دربار علاوالدین آوردند. معین الدین پروانه برای فخرالدین عراقی زاویه- یی در توقات تاسیس کرده بود. نجم الدین دایه مدتی در قیصریه زنده گی کرد و کتاب معروف خود «مرصاد العباد» را در

انجا اوشت . سپس به‌سیواس وازانجا به‌عراق رخت‌سفربرد. ولی‌صدرالدین او لوی درتکیهٔ خودش واقع‌قونیه تقریبا مثل یك پادشاه زاده گی می کرد.

درمرا کز مذهبی آنزمان دراناتولی‌مرا کز شافعی هاوحنفی های سنی مذهب دارای نفوذ و اهمیت مساوی بودند. معتزله‌را نیز اهمیت شدید ست کم گرفت. دانشمندانیکه پیرو فلسفهٔ یونان بودند، حکمای مسلمان و نصرانی که‌مساجدو کلیساهای متعدد داشتند و درانها از دانه به تبلیغ و ترویج می پرداختند که این نمود ار عدم التفات دولت‌به مسایل مذهبی بود. افلاطون به‌عنوان «افلاطون الهی» علاقهٔ مسلمانها و بخصوص صوفیان‌را بخود جذب‌میکرد شهاب‌الدین‌مقتول که‌در(۱۱۹۱ ع)(۵۸۷ه) درحلب به قتل رسید، بنابرتبحر و تسلطی که‌در فلسفه قدیم ایران و یونان داشت، افلاطون‌را تامرحلهٔ والاتری بالابرده بود.

روابط سلجوقیها راباامپراطوری بیزانس درین دوره‌نیز باید درنظرگرفت. قلیچ‌ارسلان دوم که میتوان اورا قهرمان مسافرت های حج قبول کرد (۱۱۵۶-۱۱۸۸ ع) پس از شکست در نبردی که باااتابکان‌موصل‌انجام داد (۱۱۶۲ ع) به‌بیزانس فرارکردودرانجا به شرابپناه برد .

نورالدین زنگی‌اتابک‌موصل‌به‌قلیچ ارسلان راکه‌همسرنصرانی‌داشت مسلمان کامل نمی شمرد. پسرش غیاث الدین کیخسرو اول که ازبرادرش رکن‌الدین فرار کرده بود به بیزانس رفته‌با علاوالدین کیقباد یازده سال‌درانجابسر بردند. درانهنگام بیزانس دردست لاتینی‌ها بود . بعدها به‌رزنش‌موسوم به «مانویل‌موروزوم» به اناتولی آمده‌حوزهٔ(مندرس‌ودنیزلی) رابوی‌واگذار کرد بد . جلال الدین قره‌تای پدر«قراسونگور»و«کمال الدین قره‌تاش»یکی‌از امرای سلجوقی ازجمله لسانی‌هابود که‌می گفتند‌بعدهااسلام اورده است. کیخسرواول

رایخواری وانکار زندیقانهٔ خود ادامه میداد. حتی بهمین دلیل
ی ترمذی فتوی داده بود که وی صلاحیت پادشاهی بر مسلمانان
د ارد. همسر غیاث الدین کیخسرو دوم رومی بود. فرزند
ده ی او از این زن عزالدین کیکاووس دوم دوبار به بیزانس گریخته و در
تین یسا ز کشتش به آنا تولی د رحمایت سربازان فرنگی
سی برد. پیکار یوکی کندیستابل نیز رومی بود. کرامانی ها به همین
ت و بخاطر اتکای عزالدین کیکاووس به رومی ها و فرنگی ها اورا
ن خود می شناختند. فرزندان عزالدین در بیزانس آئین نصرانی
ذیر فته و یکی از آنان بنام ملک کونستانت خوانده می شد نصرانی
ی فرقهٔ کونیار « قونوی ها » جمعی بشمار میر فتند که از اسلام
گشته بودند این جریانات در بسیاری از بخشهای آناتولی و
موص در قونیه و مرزهای بیزانس سبب آن گردیده بود تا زبان
ی و سیما در مکالمات و مکاتبات مردم مورد استفاده قرار گیرد
ها ر یکه مولانا و سلطان ولد بزبان رومی انشاد کرده اند ثابت
کند که در حلقهٔ دانشمندان نیز زبان یونانی رامی دانستند

اگر این هاواین را که هنوز مغل ها بطور کلی اسلام نیاورده
ند و کنار گرفتن امرای مسلمان را از تعصب در نظر بیاوریم
رقت علت این را که چرا افکار و اندیشه های دور از تعصب اسلامی
لانا و حتی پرهیزوی در نشر بش از نقل قول و احکام کتب اسلامی
ردی در میان مردم به استقبال گرم وبی سابقه رو برو شد ، بخوبی
سی با بیم معین الدین پروانه صاحب فخرالدین ، نورالدین جاجا
لم الدین قیصر در رأس توسعه و تعمیم این عملیهٔ پذیرش قرار داشتند
مین امر سبب شد تا مولانا اندیشه هایش این توده های مردم و وزرای
رول و بیگ ها به آسانی گسترش یابد و خود او را هم بیاندازه

(ادامه دارد)

. سمت بدارالله .

د وګړپوهنې لنډ تاریخ او پېژندنه

پوهاند دکتور مجاور احمد زیار

د اتنولوژي نوم یو نوی (اصطلاح) لومړی ځل پر (۱۷۸۷) کال منځته راغله او د اتنوګرافي د اصطلاح وروستنۍ ده چې له (۱۸۱۰) کال راهیسې یې دود موندلی دی. د دې دواړو نومونو مانا په هغه زمانه کې له نننیو ماناوو سره توپیر درلود. انتروپالوجي د یوه ډول هماغه ازانډول په توګه زیاتره په امریکایي نوموونې (ترمینولوژي) پورې اړه لري. په اروپایي نوموونې کې انتروپالوجي د (نژاد پوهنې) او یا (بشرپوهنې) په مانا کارول کېږي یا په بله وینا فزیکي وګړپوهنې په څېر (مفهوم) او اتنولوژي د کلچرال پاسوشل انتروپالوجي (کولتوري یا ټولنیزې وګړپوهنې) په مانا اخیستل کېږي او نه یې هم دا اتنولوژي په ور اندې یو ټولنیزه (عمومي) نوم نه پوهولی (والتر هیرشبرګ ۲۷۰ مخ)

له نه په وېړه (لغوي) مانا لې سره توپیر نه لري.

اتنولوژي له اتنوس (انسان) او لوګوس (ویې، پوهه وینا) څخه رغېدلې او انتروپالوجي له انتروپوس Anthropos (انسان) او لوګوس Logos (ویې، پوهه، وینا) څخه چې دواړه یوناني ژبې پورې اړه لري. اتنوګرافي (Ethnosrlyohie) هم یو یوناني ویې دی چې د لته د دویم ټوټې څرګندې (Grapheir) (لیکنه) ده چې پیا هم زیاتره له لوګوس یا په بله وینا لوګي او لولوژي سره هم مانیزه کارول کېږي (هماغه اثر ۲۷۰ مخ).

د نوموني (ترم-اصطلاح) له مخې وګړ پوهنه هغه پوهنه ده چې بلا
بېلې وګړدلې داوی (منشا) او اولتورله پلوه په سستماتیکه توګه
ترڅېړنې او سپړنې لاندې نیسي (هماغه اثر او مخکینه) ده هر پول دوګړ
پوهنې اندمفکوره ترڅواړ او سني نوموني یا نومونو مخه مخته راغلې ده
ځکه د لرغونو انسانانو څېړنه خورا لرغونې ده چې د له بې پلاېل
پړاو ونه تر کتنې لاندې نیسو.

لومړی- په لرغوني زمانه کې

دوګړ پوهنې پلار «هېرودت» پلال شوی دی ده آثار هم تاریخي دي
او هم اتنولوژیك ځکه د. هغه لرغو شل چې هم دځېلو همهالو ده «مصر»
وګړو تاریخ او تولنېزا کړ (وضعت) څرګند کړی او هم د مخرانو د (آرت-
پنځمې پړی د مخکې ژوند) انځور کړی. د غه انځورنې او څېړنې د خپلو
یونونو (سفرونو) په لړ کې بشپړولې نو چې څو ته د لرغوني وګړ پوهنه
کاری، دد. له آثار وپه نوره له (Ethnolosy of Antigue)
(دلرغونی تولنې وګړ پوهنې څخه) ګڼه اخلی.

۲- په منځنیو پېړیو کې

دغه زمانه په تنګ الواکی (تعصب) او اساطېر وکی ښکېل وه
له هغو اړیکو (تماسو) څخه یې نا راخپستې نه دی چې له ناآروپایي
هېوادو سره یې لرل. نو ځکه د دغه پېر (دوری) اتنولوریك آثار ډېر
او ناځیزدی. لاسوند (دلیل) یې داچې دوی انساني ځانګړتاوې
پوازې په مسیحیت پورې تړلې او د همدغه تنګ الواکی له کبله ورته
نورو ګړي پوره انسانان نه بېر بېنېدل او له لکه ورو، نو انسانانو
یا انسان ویمو (تورو افریقایي) او د اسې نورو ورودولو نو څخه یې پدل چې
ژن سیا کوم پوهنیز ارزښت نه لري. ترډې چې ځینې انسانان یې د ژوی
پوهنې (زولوژي) په رڼا کې کتلې دی او نور (لکه مسلمانان او
یهود یانو) ته یې د نیم انسان یا انسان ویمه نوم ور کړی دی.

بوازي سارکوبولو په دغه لړ کې یوه ژوره څېړله راپرېښې ده مګر
هغه مهال ورته د روخواوا سانو په ستر ګه کتل کېدل.

ختیزه لړې پیاداروپایي هغې غوښتلې په دغه راز تعصب اخته نه وه
د دغه پېرې عربي، پارسي، افغاني، هندي او چینایي پوهانو خورا ګرانبیه
اثارلرې لکه : الادریسي، ابن بطوطه، البیروني (چې نن یې هم ارزښت
پوره پوه شوی یو). همدارنګه د چیني - بوداییزا پرېښو لکه هیوانځن،
لي څن او راور وسته د ابن خلدون لیکنې په رښتیا سره اتنو لوژیک
رنګه لري. (المقدمه) او (تاریخ البربر) مسوږ ته د برلوړ ستوسو
لوژیک، اتنو لوژیک، جغرافیایي او سیاسي معلومات په خورا ښه
توګه په لاس راکړې دي.

رنسانس

څومره چې د اروپا منځنیو پېړیو دوړو ګړو په پوړندلنه کې لاڅېړې
کړې هومره پیادرنسانس په پېر (دوره) کې ډېره هڅه شوې چې نور
توکمونه او وګړي وپېژني. لوی لوی پرستړونو (کشفیاتو) د څو
څېړونه پراخه لار پرانیسته او هغه وګړي تر پېژندلو لاندې راغلل
چې د مخه یې هیڅوک نوم هم نه واورېدلی لکه واخلې سمندریان،
استرالیایي او امریکایي بومیان د سویلي امریکا توکمونه او تېرونه
او داسې نور.

یونانیکونه (سفرلیکونه) و کښل شول او خپاره کول شول. لوړ پوهانو
د دوی د لیکنو پر بنسټ د توکمونو او تبرونو په د لبندي لاس پورې
کړ ژان لانتنو (Jean fantenteneau) ، ویله ګیدون
(Ville gag non)، ژان دولیري (Jean delery) (فرانسیان)
سپاکون. (پرتګالي) او لاس کازاس) (اسپانیې) داسې پوهان وو چې
په دې برخه کې یې لومړنۍ څېړنې کړې دي. زاوروسته د دغو څېړن
لیکنو پر بنسټ لوی فلسفي و یېنې (پښتو نه) پیل شول چې د لته یې دا
وروسته پیلکی وړاندې کوو؛

ـ یـاد وګړی دانسانانو په دله کی راتلای شی ؟
ـ بی اسمانی کتابه و ګړی، انسانان پالل کیدای شی ؟
ـ د په او پدوحشی ترمنځ تو پیرځه دی ؟
اودا سی نور .
۳ـ اوولسمه اواتلسمه پیړی
کلاسیزم او بومی پالنه .
کله چی سمندری بو نو او له نوری نړی سره اړیکو اروپایانو
ته د نورو وګړ و اوتو کمونو شتوالی څر ګند کړ، نو په دغه
فلسفی پیړی کی له فلسفی او بشری پلوه بری پو ښتنی ګرویږ نی وا ـ
مخته هوی. یوهان دی ته اړ شول چی د نورو ټولنو شتوالی ته غاړه
کیږدی او نور کولتورونه نه یوازی و خیرل بلکی دهغوی له فلسفی
پښتو نو څخه الهامهم واخلی چی له اروپایی نړی څخه جلا دی او
ورسره یوا ندول تمدن نه لری. دد غه پیر(دوری) څونوسیالی یوهان
دادی :
الف: ددوی په دله کی چی پرتامه لوو نکـی ګرځند وبانـی
بولی دغه کسان راځی:
لو ك (Looc) ، فورستر (Forster) پاسکینسن (Paskinson) ،
له پیر س (Laperouse) ، ر و ژ ی (Rogyeveon) او اون
کو بر (Von cou Ver) چی سمند ربان (Ocenie) ای ر اسرا ور
کړی او څیړنه یی پری کړی ده .
ب: پڅو یوهان (طبیعت پوهان) او فلاسفه Philosohlers and Natura
ددوی په دله کی ژان ژاك روسوا وولتیر (Voltaire) راځی چی لومړنی Isto
(دانسانانو ترمنځ د نابرابری بنسټ) او(تو لنیز تړون) لیکلی او بکی
یی د څولی فلسفی لپاره د وحشی په له بیلګی څخه ګټه اخیستی ده.
وانمود یوه ښکیـلاك ضد فیلسوف په نامه یاد پدلای شی چی د پدویانو
فرهنګ او فلسفه یی ستایلی دی . مو نتیسکوهم په څپل « ایرانی
لیکو نه » نی د دو وا یرانیانو په ژ به (چی فرانسی ته راغلی

او عجا یب گوری) دارو یا مصنوعی تولنه انځو روی اوله ایرانی
هغی سره یی پرتله کوی .

نورو لیکوالانو لکه هرد ریه الما ن، ویکو (Vico) په ایتا لیا او
فرګسن په انګلستان کی چی په ترتیب سره یی د بشریت د تاریخ
پښتنو نه Grur drissdor Gesclictote یو نوی سیانس
Anew Seince) او Corsi ericorsi او د متمدنی تو لنی
تاریخ Hitoryof civil Society176: نو می آثار
منځته را وړی دی ، د هغو پښتو نو په برخه کی دی . پردی
سربیره پر(۱۷۹۰) کوندرسیت ((Condercet) (د انسانی مفکوری
د تاریخی پرمختګو نو تابلو) نومی کتاب و لیکی چی یوا قتصادی
ارزیك مثبتی بالا ی شوه
دغه ټول آثار له تو لو نیکر قیا وو سره سره انسان پیژندنی په
پوهنه کی یو لوی ګام ګڼل کیږی .
د دغه پیر (دوری) پو شونور پوها ن دادی :
ـ هیوم (Hume) انګر یزدی چی (د انسان د طبیعت رساله)
یی پر (۱۷۳۹) کال کښلی او په هغه کی یی د بشرد یغی او طبیعی تاریخ
را سپړلی دی .
ـ لافیتو (۱۷۲۴) او توسین (Tussin) (۱۷۲۳) چی له یکری شخه
یی پسر جوړ شو یو او زار وپا ندی څیړ نه کړی ده .
ـ بلومن باخ (Blu new Bach) په ګو تینګن کی (د انسان
رنګسا ر نسکسی ۱۷۷۵) کتا ب و کیښ چی په هغه کی
انسانان پر پنځه ودلوویشی: ققفا زی ، مغول ، حبشی ـ (اتیوپیایی)
هندی او مالیزیا یی او د اسی نور .
دویم ـ دوګړ پوهنی الوا نو نه (تیوری) او ښوونځی .
دغه الوا ګونه او ښوونځی ډیر ا تکلی د ی او که پلستیزه پنه
۳ ورکشوی هم ده پد میتود او اسانتیا له پلوه ده .

څه پوهنځی استازی یاتوګه بلل کیږی چی لوی اندوال (مفکر) یی (P.Schmidt) دی .

مګر ددوی یوه لویه تیرو تنه داده چی د نو پسئنو او پر سیرو نو (اخذ او اعاتو او انتشا فاتو) منځمه یی په لرغونی زمانه (مصر) نی نا ملی دی. نوموړی پوهیږ وچی دمصر لرغونی تمدن پرنورو نړی یا ند لوم یومخیز اغیز نه دی ښندلی او له هغو تمد نونو څخه ګنل کیږی چی دمصر په خاوره لی پښه پرځا ی او زند انی پاتی شوی دی .

۳- شننیزاند وند (تحلیلی مفکو ری) Analitic tendances

ددغواندو نو (مفکورو) استازی فرانتس بواس (frunts Boas) او لوی ـ دی چی دا وروستنی دتولو امریکا یی و ګرو پوهانو پلار ګنل کیږی . دغه پوو نځی دد وو مخنیو پوونځیو په وراندی ځان را نیغ کړ ی دی. دمور لو لو ژیزم لومو نـه ددوی دا ثا روځورا ښه پیژ ند ویی ثولای شی. دوی وایی کوسی تولنی او ستیز و نه چی په دوو لو مړ نیو پو ونځیو کی تر ـ ره شوی دی. نا بشپړ او بی وخته دی. د همدی لپا ره دوی دسیفتیز (Synthese) پرځای دشننی (تحلیل) پلو یان دی . ما ناد اچی لو مړی دی تول فرهنګی جولی وشنل شی اوهله دی بیا پرسه فتیز سوچ و شی .

سره له دی دغه پوونځی څه پوونکی دا سی ژوروا و بار یکو د ګروتـه راغکوی چی په هغو لی تولیز الوا لو نه (عمومی نظر یات) بیځی ور کیږی .

۴ ـ سا پوهنوالہ (Psychologism) (اوفرهنګوالـه (Culturalism)

داورو پووونځیو لرغنګه چی وګړ پو هنیزو (اتنو ژیکو) الوا لو نو اوا ندونو ته بی ځبورتیاور کړه .

ددورکیم (Durkheim) پوونځی هم راپیدا شو چی سا پوهنوالہ ی پولسی .

مګردا ښوونځي اروپايي اروونه (مهاجرونه) پهېږدېو تولنو
ي کارول غواړي چې تل پر مالي شوي نه دي . دد ي ښوونځي په ترڅ
ي بو پل ښوونځي هم پرمختیا ومونده چې انیمزم (Animism) يې
لي . دد غه ښوونځي ټینګ دادی چې لومړي باید نا پرمختللي
هنګ ځپړنه وشي او بیا دي د هغو پر ټینګ پرمختللي هغه وڅېړل شي.
دي دغه ښوونځي تهېبدیا بواله هموایي . ښتوال (پهلوان ګذار)
ليوي پرول دي . ساشننه چې دد غو نورو ښوونځيو دا اوا لونه
پر مختیا لپاره يې ډېره مرسته کړې ده .

په تېره د اروپهد الوا کو نوتر دود په نې او عامېدني وروسته يې
ره وړاندې تګ مونده لی دي .

پهدغه ښوونځي کې د بیو ګروو کړنا (افراد وشخصیت) عملي د
لهوز ژونه زده کړه او نور شخي دا انسان د لومړنیو انګېزو نسه
احساساتو) په تو ګه ترڅېړنې لاندې نیول کېږي . لیفتون ، کار
پهر مروت پنچه یکت مارګريت او داسې نور دد غه ښوونځي
متازې پلرشوي دي .

٥ - چار واله :

دد غه ښوونځي لاروبان وا يې : بو ه مو سسه او يا بو سيمه
هغه مهال را پیدا کېداي او هتوالي يې جوتېداي شي . او
انا يې راڅر ګندېږي چې بو غوره تولهيز نقش ولري . هغه نقش چې د
وي تولني اوپا بوه فرهنګي سیستم په د ننه کې يې لوبوي او بیا د غه
ار (نقش) يا انګیزه لسه خپل پښو را زښت پېدا کوي چې د بوه سیستم
په دننه کې ترکتنې لاندې ونیول شي .

یو فرهنګ باید یو همهالی (سینکرونیکي) څېړنې په ډګر کې تر

څېړنې لاندې راشي او بیا دې یې (تېر) مهالیز (دیاکرونیکي) اړخونه

وڅېړل شي. مالینوفسکي د دغه میتود بنسټګر نه و خو یې او د دغه څېړ

(میتود) مثبتې خواوې ډېر ښکارونوړي دي. مارسل موس په نامه

یو کره د دغه ښوونځي اړونده دی. د دغه ښوونځي پلاروي (د ژبپو

هنې پېژندګر دی) فردیناند سوسور دی.

۶ ـ غښتواله :

د دغه ښوونځي پلوي په ټولنیزو پدیدو او پېښو د ژبپوهنې

څېړنو په بنا دی بر څېړنې لاندې راځي. د دغه ښوونځي نوی دی او

د ناشه و روښتې تیوریك ښوونځي دی چې مختنه راغلی دی.

د دغه خبرې لاندې کړو څنو دا و روسته یې پېژندنه :

ـ په ټولو الهلي تر څېړنې لاندې ونیول شي.

ـ په خپل نوالهکی باید اړیکه (تماس) برپام کې ونیول شي.

ـ بواس او لووي د ښتنیزو اندونو (تحلیلي مفکورو) د استاز و

په توګه جوړل او اړخونه تللي دي.

ـ چار و اله د ټولنیز سیستم کوچنۍ ټوټې او د هغو نقشونه

څېړي.

ـ ر غښتوال په ټولنيز ټولو کو بېلګې تر څېړنې لاندې نیسي

چې د دغو بېلګو پر بنسټ د نورو ټولنیزو پدیدو څېړنه تر سره کېږي

د دغو بورتنیو ښوونځیو تر څنګه په ناروه. د بولېنورو پوهانو

الواکونه (نظریات) هم په پام کې ونیول شي د ژبپوهنې د ښوونځیو په

تاریخ کې هم ګډون لري لکه تر هردرد (ویکو) او بولېفرانسي پوهانو

وروسته د لاز اروس او شتاین تال ښوونځي (وګریما پوهنه (۱۸۰۰ ـ ۱)

۱- اوضاع سیاسی :

حکیم ابومعین ناصرخسرو قبادیانی بلخی یمگانی از چهره های تابناک ودرخشان ادب وحکمت، از ابرمردان هدفمند ومبارز خراسان است . این والا مرد وارسته بسال ۳۹۴ ه یعنی در دهۀ اخیر قرن چهارم در قبادیان از توابع قبة الاسلام بلخ به بساط هستی پا نهاد پس از دیدن فرود وفراز وسیر وسفر در زنده گی، تحمل رنج ومشقات غربت وعزلت ازوطن مالوف در سال ۴۸۱ ه در درۀ یمگان سرزمین گوهر بار بدخشان داعی اجل را لبیك گفت و به جاو یدانان پیوست این نستوه مرد آگاه درمدت هشتاد و هفت سال زنده گی پر ماجرا- یش در زمینه های مختلف گامهای پرثمر برداشت و از مصر تا یمگان را قدم به قدم سیری کرد . اوشهد وزهرروزگار را چشید وبا ابر قدرتان زمانش مردانه مبارزه کرد وبخاطر رسیدن به آرمانی که داشت به همه ارزشهای راه گم کن زنده گی پشت پا زد ودر راهی که انتخاب کرده بود تاآخرین رمق به پیش رفت .

سیما نگاری روزگار ناصر خسرو وروشن کردن ابعاد آن کار آسانی نیست پژوهنده گان بزرگ مراکزی علمی جهان در بن باره به شیوه های گونا گون اثرات قیمت داری را تقدیم حلقه های علمی کرده اند ونگارنده که ریزه خوار خوان کرم بزرگان دانشم واز آثار ناو- هکران ژرفنگر که جستارهای علمی شان مادام رهگشای راه رهرو- ان ادب وعرفان و پژوهش ونگارش بوده است در فرا چنگ اوردن مطالب بهره ها برده ام، میکوشم که به استناد اسناد ومدارکی که در دسترس دارم تا حدمقدور در تحلیل اوضاع خراسان درروزگار ناصر

خسرو توفیق رفیق گردد و خداوند بفضل و کرم خویش این بنده ضعیف و
ناتوان هیچمدان را یار و یاور باشد زیرا بگفته حضرت مولانا بی بزرگ:

بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاه هستش ورق

اوضاع سیاسی خراسان در اواخر قرن چهارم از جهات مختلف آشفته
و درهم و برهم بود گیر و گرات ها زد و بندها تاخت و تازها همه و همه
ناشی از تلاشهای قدرت طلبانه ی امرای آزمند و عاقبت نا اندیشی
بود که شهر های خراسان را اشغال کرده بودند. حمله بغرا خان
به بخارا و فرار امیر نوح در سال ۳۸۲ جرئت اغواگران ابن الوقت
دربار سامانی را فزونی بخشید و ایشان را در بازیچه قرار دادن
امیر سامانی مطابق به میل و خواست خویش جسور تر ساخت. رقابت
های خصمانه فائق و علی سیمجوری و بعدها ابوالقاسم سیمجوری و
بکتوزون و توسعه‌طلبی‌های ناصرالدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود
ازجانب دیگر از قدرت و صلابت آل سامان بکاست و ایشان شاهان
آن دودمان را بازیچهٔ امیال امیران قدرتمند قلمرو آن سلالهٔ اصیل
ساخته بود (۳) و این نظر پروفیسور بارتولد: «شیوهٔ اقطاع سازند
همیشه ها لیا سبب جنگهای خانگی و تغییر و تبدیل دائم فرمان فرم
مایان بود.» (۴)

موقف وضع بحرانی خراسان در اواخر قرن چهارم هجری [illegible]
مرگ نوح بن منصور سامانی و ناصرالدین سبکتگین [illegible]
به سال ۳۸۷ه زوال سلطنت آل سامان را سرعت بیشتر بخشید (٤)
و با این حادثه اوضاع خراسان بحرانی ترشد و قدرت طلبان آزمند جولا-
نگاه را برای تاخت و تاز خود فراختر کردند. سلطنت دوم ابو
ابوالحارث منصور بن نوح نتوانست به جو ناسالم و مه آلود سیاسی
و نظامی خراسان اثر مثبت وارد نماید.
زیرا بروز اختلاف بین جانشینان سبکتگین بخاطر گرفتن تاج

و تخت و تکیه زدن بر اریکه قدرت در غزنین از یک سو و رقابت‌های خصمانه ارکین سلطنت بخارا بویژه سوظنی که در بارهٔ موضع گیری امیر سامانی دامنگیر ایشان شده بود . (٦). از سوی دیگر در فرو ریختن نظام اداری و سیاسی خراسان نقش تعیین کننده را دارا بود.

اسماعیل برادر محمود که بر غزنین مرکز قلمرو ال ناصر مسلط بود با اتکا به بذل بیدریغ پول و سو استفاده از خزینه دولت میخواست که سلطنت خود را پایه دار سازد چون از طرف برادر رس محمود و استعداد شگرف او در امور نظامی و اداری نگران بود . درصدد آن شد که اگر بتواند، در اثر تهی کردن خزاین کشور به برادر غلبه کند یعینی درین مورد چنین مینگارد.

« چون لشکر تصور رو فتور و مشاهدت کردند داعن تحکم و تحسب کشیدن گرفتند و در مراتب و مناصب بیش از معتاد بر خویش مطالبت کردند و در زیادت مواجب و مواهب طمع بستند تا جملگی ترکات و تخلفات ناصر الدین در وجوه اطماع ایشان مستغرق شد و خزانه خالی گشت و امیر اسماعیل به ذخایر قلاع و ودایع غزنین دست بازید و اگر زمان آن تحکمات امتداد یافتی نظم حال و مال بگسستی وجمعیت حشم بتفرق و تمزق پیوستی »(٧) از گفته‌های همین مورخ چنین استنباط میشود که پاسخ دادن به خواست طامعین وی را چنان اطمینان داده بود که حتی از تقاضاهای آشتی گرایانهٔ محمود که برای وی اقطاع وسیعی را در بلخ درنظر داشت سر پیچی کرد. اما چون به نظامیگیری اشنای کافی و وافی نداشت. از بر در شکست مفتضحانه خورده در قلعه غزنین خود را محصور کرد و بحصانت آن از صدمه اولی و کامه کبری محترس شد. »(٨) سپس از ین فتح سلطان محمود در پرتو استعداد خدا دادی که در فرماندهی داشت سریر آرای سلطنت غزنین در قلمرو و سبکتکین گردید.

این رویداد بزرگ از نظر خلیفه عباسی در دار الخلافه بغدا

نیز نادیده گرفته شد. چون آیندهٔ سلطان را تابناك میدید، بدون تعلل بیشتر منت خلفا منشور و القاب و خلعت دارالخلافه را با تائیدات فراوان عنوان سلطان محمود ارسال نمود و او را «یمین الدوله امین الملة ابو القاسم محمود ولی امیر المومنین» خواند. (۹)

عباسیان را سیاست چنان بود که برای ابقای خلافت خویش مادام فرماندهان ولات خراسان را با فرستادن منشور و فرامین علیه یکدیگر تشویق و ترغیب میکردند. و آتش جنگ و برادرکشی را در سرزمین های خلافت شرقی همیشه شعله ور نگاه میداشتند، جنگ بین دودمان صفاری و سامانی ناشی از همین سیاست بود.

وپس ازآنکه امیر اسماعیل سامانی بعمرو لیث پیروز گردید خلیفه منشور خراسان را به وی فرستاد این کاربرد خلافت بغداد موئد این گفتهٔ گنجه‌ئی است که اززبان سکندر بدارا میگوید:

« زمالك من اقطاع من میدهی»

«برات سهیل از یمن میدهی »(۱۱)

سلطان محمود که خیال جهانکشای در سرداشت و میخواست که بوسعت قلمرو خود در شرق وغرب وشمال بیافزاید وامپراطوری بزرگی را در منطقه تاسیس، نماید تمرکز دادن قوای نظامی را بخاطر ادارهٔ این امپراطوری وسیع در سه شهر بلخ، نیشاپور وغزنین در نظر گرفت. او میخواست که حاکمیت برماوراالنهر را ازبلخ و پارس را از نیشاپور و بر نیم قارهٔ هند وهرات وسیستان وبست را از غزنین استوار سازد مبنی بر همین اندیشه بود که سلطان محمود استرداد خراسان را در حیطهٔ قلمرو خویش از امیر سامانی تقاضا کرد آنگاه که این خواست طرف پذیرش قرار نگرفت سلطان بزور توسل ورزید وخواست همان بود که در مرو بسال ۳۸۹ هـ بین سپاه محمود و قشون متحد سامانی و بکتوزون و فایق وابوالقاسم سیمجوری جنگی درگرفت که منجر به پیروزی سلطان محمود گردید و سلطان بر خراسان غربی مسلط شد. (۱۲)

در همین تاریخ یعنی دهم ذیقعدهٔ سال ۳۸۹ هـ دولت آل سامان که ازدودمان های اصیل خراسان بوده درمایه دار کردن ومانده کار

فرهنگ وزبان خراسانی در برابر زبان فرهنگ عناصرعربی
ا پشتیبانی نظامی وسیاسی نیز مجهزبود تلاش عظیمی نمودند و
ن راه‌گامهای موثرومثمری را بجلوبرداشتند سخنوران چهره
وپژوهنده‌گان ژرفنگر ودانشمندان بلند نظررادر رشته های
ف علوم تشویق وترغیب نمودند. این سلالهٔ نجیب وشریف، فرهنگ
و ادب گستر دراثر رقابت های خصمانهٔ امرا ودربان بیمار تر
بنگیر تر شده بود بدست ایلك نصر پادشاه دودمان قره خان
ستان منقرض گردیده سقوط کرد. (۱۳)
تازی منتصر وابسن شهزاده سامانی بخاطر اعادهٔ سلطنت ال
ن هم بجای نرسید وی بعد از تاخت وتازیی نتیجه در ربیع الاول
۳۹۵ ه در میدان سروبدست رئیس قبیله ای ازچادرنشیان اعراب
ه شد (۱۴) مرگ منتصر دودمان نوبدولت رسیده درخراسان و
رالنهررا ازرعب وترسی که از ین ناحیه دا منگیر شان بود
ت دادو مطمین شدند دیدیگراز دومان سامانی کسیکه مردم به
بت واستعداد فرمانده‌ی او اعتماد داشته باشد نمانده است نسب
، دولت سامانی راورق بورق هر طرف باد بردو دست تطاول
ن در انقراض این خانوادهٔ شریف از استین بیداد گری
د وورق انها رادر نوشت .
ان محمود مقتدرترین، موفق ترین، دلیرترین و کاردان ترین فرمانر
وای خراسان هدفمندانه براریکهٔ سلطنت درغزنین بسال ۳۸۸ ه
یه زد. (۱۵) این بزرگمرد تاریخ در پرتو نبوغ سیاسی ونظامی
ت اندر کارشد و تا روز پنجشنبه ۲۳ ربیع الثانی سال (۴۲۱)ه
زبساط هستی پا کشید مردانه و هدفمندانه در راهیکه تعیین کرده
بجلو رفت ونام خود رادر اثر کار نامه های بلند وروشن ارهنگی
ظامی وسیاسی وعلمی در شمار بزرگمردان فراموش ناشدنی تاریخ
ی همرفته کسانیکه این وثیقهٔ ملی بنام نامی شان مباهات میکنند و کار

کرده‌های بزرگ وسازندهٔ شان را برای آینده گان وروندگان راه فرهنگ ودانش سیاست ومردم داری دانش پروری وخردمند مسجل میسازد و تفهیم مینماید تاآن شیوه ها رهکشای رهروان راستین راه مردمی وانسانی در پویهٔ فرهنگ وادب سیاست وعلم باشد، شامل کرد سلطان محمود ۳۲ سال سلطنت کرد روزیکه او براریکهٔ قدرت تکیه زد، خراسان از لحاظ سیاسی ونظامی یک قلم بیمار بود . از زمینداران چپاول گر ستون شده بودند که با استفاده از ناتوانی دولت سامانی کسبه های زمین خود را حریصانه پر نمایند وبه اهداف و ارمان های قدرت طلبی خویش نایل آیند اما سلطان امیر غزنه که طرح تشکیل دولت یک پارچه ونیرومند را ریخته بود ودر نظر داشت دولت توانمند او پاسخگوی همه نیازمندی ها بیا شد . آنچه را که اول سامان در زمینه های فرهنگی و نظامی پایه گذاری کردند در زمان فرماندهی سلطان امیر غزنه قوام دیدا کرد وبه رشد و کمال رسید چنانکه بارتولد زدرین بارا براز نظر کرده میگوید :((واگر شخص محمود دچار عواقب درد ناک وغم انگیز دستگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکم وی در زمان حکمفرمایی اش متزلزل نشد . این را فقط نتیجه اوصاف شخص وی که با جانشینانش تفاوت فاحش داشته توان دانست و توجیه کرده ارادهٔ استوار وخرد نبوغ امیر محمود از خود کامگی ها وبی بند باری ها ممانعت میکرد)) (۱۶)

سلطان، دودمان های محلی را در سیستان ، غرجستان، گوزگانان خوارزم ، کندهار، گرگان ، اصفهان ری ومولتان وحوزه های دیگر یکی پی دیگر ازمیان برداشت وساحهٔ تحت نفوذ ایشان را مربوط قلمرو خویش کرد وبدین ترتیب توانست که دولتی یک پارچه، مقتاد ومطیع که از یک مرکز واحد اداره میشد، تاسیس نماید، بنا سلطان محمود در پرتو نبوغ خود وحدت سیاسی را در خراسان ومفاضات آن

تامین کرد و یك دولت مسلط برامورزا در قلمرو وسیع تحت ارمان
مویش بمیان اورد که ارگان اداری، نظامی، اقتصادی، فرهنگی علمی
سیاسی آن از هر جهت مستحکم و استوار بود. ودر روشن شدن این
ضعیت نظر عالمانه ومحققانهٔ داکتر ناظم مانند چنین است.

((سلطان ما نند سامانیهای بخارا یکی از مطلق العنان ترین
مکمرانان در نوع خود به شمار میرفت ودرعین حال اقتدار امور مقننه
قضائی واجرای سلطنت و اختیار حیات وممات رعایا را بدست داشت.
(۱۷) حادثه مرك سلطان سرا غازی برای ازهم پاشیدن
شیرازهٔ امپراطوری ال ناصر به شمار میرود وامپراطوری که آنرا
رخی سیستانی دریك قصیده خود داهیانه چنین تعیین مینمایند:

ز اوه گیلان او را سمت تا بدان سوی ری
از آب خوارزم او راست تا بدان سو گنگ (۱۸)

لطان محمود غزنوی که اراکین دولت محمودی به شخصیت
و در امور کشور بیشتر اعتماد داشتند. بعد از خلع برادرش سلطان
حمد درتگین آباد برو زد و شنبه سوم شوال سال ۴۲۲ هـ سلطان مطلق
العنان قلمرو وسیع امپراطوری ال ناصر شد و بگفتهٔ بیهقی ((عوایق
موانع برافتاد وزایل گشت و کارها یکرویه شد و مستقیم و دلها
طاعت است و نیتها درست.)) (۱۹) این سلطان بعد ها دست
ندر کارهای تخریبی بیشتر از کارهای تعمیری با زید وبا
شتن و بستن واندن کارمندان ورزیده وا گاه
زمینه سقوط امپراطوری غزنه را مساعد گردانید اودرا ثر
شورت های کینه توزانه وویرا نگر اله بوسهلی زوزنی یکی از
زدیکان ومقربان او که بگفته بیهقی شرارت وزعارتی در طبع وی
و که شده بود. (۲۰) نیروهای منسجم نظامی وملکی را تضعیف کرددر
تیجه آن رقابت های خصمانه پدریان و پسریان روز تا روز متصاعد ترمیشد
زدوبند ها را شدید تر میکرد. سلطان که بیشتر به سیخوری

وخوشگذرانی‌وازمندی های بی‌حد و حصر خود ارو رفته بود بدون
اینکه نبض جامعه را دریابد و ز اوضاع آگاهی کسب نماید. به گفتار
بداندیشان کوتاه نگر گوش فرا داده بود و کارهای مملکت داری
را برمبنای همان طرحهای بداندیشانه به منصهٔ اجرا قرار میداد. خواجه
ابوالفضل بیهقی از کاربردهای سلطان مسعود و مشاوران و ندیمانش
داستانهای سخت پرمفهوم و عبرت باری که همگان را در هر زمان
بکار آید پرداخته و از جمله باز پس گرفتن صلات ا بیهقی است که در
بارهٔ آن چنین میگوید: «و نخست که همه دلها را بسرد کردند این
پادشاه آن بود که بوسهل زوزنی و دیگران تدبیر کردند و در نهان
که مال بیعتی و صلتها که برادرت امیر محمد داده است باز باید ستد
که افسوس و غبن است کاری نا افتاده را افزون هفتاد و هشتاد بار
هزار درم بتر کان و تازیکان و اصناف لشکر بگذاشتند. و این حدیث
را در دل پادشاه شیرین کردند و گفتند «این بدریان بسروی و
ریای خود نخواهند که این مال خداوند باز خواهد که ایشان آلوده
اند و مال ستده اند دانند که باز باید داد و تا خوش شان آید.» (۲۱)
سلطان مسعود موضوع را با وزیر احمد حسن مشورت کرد و او زین
جریان سخت منزجر شد و نتیجه ناسود مندی در آن دریافت چنانکه به ابو
نصر مشکان چنین گفت «خواجه بطارم آمد و خواجه بونصر را بخو
اند و خالی کرد و گفت خبر داری که چه ساخته اند؟ گفت: ندارم گفت
خداوند سلطان را برین حریص کرده اند که آنچه برادرش داده است
بصلت لشکر و امرا و شعرا را تا بوقی و دبدآن را و مسخره را باید
ستد و خداوند با من درین باب سخن گفته است. و سخن ناپسندیده
است مرا این حدیث و در حال چیزی بیشتر نگفتم که امیر را سخت حریص
دیدم در باز ستدن مال گفتم بیندیشم. و دی دوش درین بودم و هر

چسند نظرا نداختی صواب نمی بینم . این حدیث کردن که زشت نامه ئی بزرگ حاصل اید .»(۲۲)

سرانجام همان شد که ازآئینه اند یشه وعاقبت نگری های وزیر ورئیس دیوان رسالت بازتاب کرده بودو بونصرمشکان با دیدن نحوه کار پردازی مشاوران درخود فرورفته وامیری ازسلد و خود این چنین گفت : «ونداانم تا کار بکجا بازایستد که این ملك رحیم وحلیم وشرمگین را بدوباز نخواهند گذاشت چنانکه بر روی کار دیده آمد . واین همه قاعده ها بگردد و تا عاقبت چون باشد . »(۲۳) .

وسپس ازآن غارتگری های سوری والی خراسان وچپاول هستی مردم آن سامان ودیگر کارهای ظالمانه اوزمینه را برای از هم پاشیدن شیرازهٔ نظامی واداری دولت غزنوی مساعد ساخت . که این جریان راإز زبان بیهقی این نگارندهٔ روشن بین همان زمان بشنویم که چنین گوید: «سوری مردی متهوروظالم بود چون دست او را گشاده کردند برخراسان اعیان وروءسا رابرکند و مالهای بی اندازه ستدو آسیب و ستم او به ضعفا رسید وزان چه ستداز ده درم پنج سلطان را داد و آن اعیان مستاصل شدند و نامه ها نبشتند بماوراالنهرورسولان فرستادند و با عیان ترکان بنالیدند تا ایشان اغرا کردند ترکمانان و ضعفا نیز با یزدعز ذکره حال خویش برداشتند ومنهیان را زهره نبود که حال سوری را برراستی آنها کردندی وامیر رضی الله عنه سخن کس بسروی نمی شنود و بدان شد به های با فراطوی مینگر بست تاخراسان، بحقیقت درسرظم ودر ازدستی وی بشد .» (۲۴) چون مسعود رازی زوال دولت محمودی رادر عیاشی وخوشگذرانی وبی اعتنائی و خسود خواهی های سلطان مسعودی دید دریك قصیده کارکرد های اورا مورد انتقاد قرار دادواو را از پیروزمندی مخالفان و عاقبت نا سالم وضع رو بزوال دولت هوشیار باش گفته نظر خسود را چنین ابراز کرد :

مخالفان تو موران بدند مار شدند

برآر زود ز موران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که اژدها شود ار روزگار یابد مار (۲۵)

سرانجام در نتیجهٔ خودبینی و خودرائی و خوشگذرانی‌ها و رقابت
های خصمانه پدریان و پسران مخالفین نیرو و توان بیشتر پیدا کرده
تخریبات و ویرانی‌ها را زیاد تر کردند و ماریکه در سوراخهای
ت های خشک و سوزان از ترس بهادران گند آور و جنگاوران
ور میخزید اژدها شد و بر شهرها حمله‌ور گردید تا اینکه در غرهٔ
ضان سال ۴۳۱ ه در دندانقان منجر به شکست لشکر پادشاه فاتح
نین و تجزیهٔ خراسان شد. (۲۶)

سلجوقیان که ترکمان خانه بدوش مرزهای خراسان بودند در اثر
شهای تجزیه طلبانه و با استفاده از نحوهٔ کارکردهای خود پیمانهٔ
طان مسعود امپراطوری غزنه را پارچه پارچه نمودند و بخش غربی
از پیکر امپراطوری آل ناصر جدا کردند. ایشان که از اداب
لنت کردن و ملک آرائی چیزی نمیدانستند با آنکه به آگاهی و کار
ی از ردهٔ خراسان امور مملکت داری و پادشاهی را فرا گرفتند
خراسانیان ترکان را درین زمینه یاری کردند گرچه پروفیسور
تولد خصایل شخصی نخستین شاهان سلجوقی را نسبت به سلاطین
وی بویژه سلطان محمود و پسرش مسعود به ستایش میگیرد و ویژه
های زنده گی آنان را در برابر زنده گی هردو سلطان آل ناصر مورد
اد قرار میدهد. (۲۷).

سلجوقیان که در نتیجه اشتباهات سیاسی و نظامی سلطان محمود
طان مسعود سلطنت خراسان را فرا چنگ آوردند نسبت به غزنویان
مور کشورداری و شهرنشینی نا آگاه بودند اما زمانیکه در نیشا
ر اعلان پادشاهی کردند گروهی ازانها را ضیدان که لشکر کشی

های بی مورد سلطان مسعود و فشار تکری های مستبدانه سوری ایشان را به ستوه آورده بود بوستیساری آسان شتسا فتند و حکومت مرکزی دوباره دستخوش تفرقه ورقابت های خصمانه گردید چنانکه در غزنه و بلخ و هندوستان آل ناصر در نیشابور تیشان وری و همدان و تا اصفهان سلجوقیان در ترکستان قره خانی هاودرخوارزم شاه ملک حکومت میکردند که این وضع از نظر سیاسی ویک پارچه بودن منطقه خود خطرعظیمی داشت که امیتوانست ارامشی را برای مردم بارآورد گرچه طغرل بیگه سلجوقی با کشتن بسباسیری وآوردن خلیفه عباسی را دوباره برسر پر خلافت وطرح خو یشاوندی باخلافت بغدادوقدرت نمایی در آن شهر باعتبار خود ودودمانش افزود وتوانست که به مثابهٔ یك قدرت مطیع خود را ابارز بدهد و در زمینه های فرهنگی و آموزش نیز کارهای بار وری راانجام دهد(۲۸) سلجوقیان چون مردمان ساده صحرا بوده و زنده گی شان از تجمل عاری بود وبه پیرایهٔ دادن اموردرزمینه های فرمانده ی چندان دلچسپی نداشتند . ازانرو به همان وضع عادی در آغازجلوه گرشدندطوریکه بعضی مشاغل را که باپرداشت های اخلاقی ایشان مطابقت نداشت از دستگاه دولتی بیرون کردند وبه آنها اهمیت ندادند. (۲۹)

رشد قدرت های خورد که مولود پاشیده شدن شیرازهٔ همبستگی سیاسی واجتماعی وناتوان شدن دولت میگردد روزگار سلجوقیان دوباره احیاشد. آفت خانمان سوزی که سلطان کبور غزنه در اثر درایت ولیاقت خود از خراسان برطرف کرده ،وحکومت های خورد وبزرگ راازین خطهٔزرخیزو مردم پرور براه انداخته وهمه رامطیع دولت مرکزی گردانید بود از جنگهای خانگی بخاطر رسیدن به قدرت سیاسی خبری نبود ، در روزگار این سلاجقه آفت قدرت طلبی وبالا گرفتن جنگهای خانگی دوباره دامنگیر خراسان شده بویژه در روزگارملکشاه وپسرانش برکیارق ومحمد نظام اجتماعی وسیاسی

دولت سلجوقی در اثر ترور فدائیان اسماعیلی از یکطرف و بعد از آن
تاج و تخت از دودمان سلجوقی از جانب دیگر درهم و برهم گردید (۳۰)
شاهان مقتدری چون آلپ ارسلان و ملکشاه که دائم در معرض
خطرات گوناگونی قرار داشتند با اتکاء بر توانایی وزیر برجسته
چون نظام الملک، توانستند که قلمرو وسیعی را از مدیترانه تا سیحون
و شمال هندوکش در زیر نفوذ سیاست خود درآورند. اما در دوره
سلطنت ملکشاه فتوری در دستگاه دولت سلجوقی شد. بزرگان دولت
بخاطر وزیر شدن یکی بجان دیگر افتاده بودند چنانچه نظام الملک
با تاج الملک که بار وزارت در سر داشت از طرف فدائیان کارد
خورد، و به عز شهادت نایل آمد. (۳۱) این شیوه در کار وزیر شدن
تا بدان جا به رسوائی کشانیده شد که مؤیدالملک در بدل پرداخت یک
صد هزار دینار به خزینه دولت خواهان وزارت شد و برکیارق هم این
معامله را پذیرفت. (۳۲)

ترکان سلجوق آداب سلطنت را چون غزنویان فرا دست گرفتند
اما روی هم رفته نتوانستند که امنیت را در اطراف دیار ممالک خود و
خویش تامین نمایند. بقاعده استنباط «لمتون» سلاجقه در همان آغاز
موفقیت در امور کشورداری مواجه به دو مشکل اساسی شده اند
که میبایست در حل آن مساعی بخرج دهند. مشکل نخستین نحوه
جانشین کردن قبایل خانه بدوش و دور از تمدن ترکمان در مناطق
مدنی قلمرو سلجوقیان بود. معضله دوم پرداخت به مکانی و پاداش
سپاهیان بود، نظر مستشرق ژرفنگر چنان است که: «شکست آنان در
یافتن راه حل مسئلهٔ نخستین، یکی از عوامل شکست سلاجقه در
دوره سلطنت سنجر (۵۱۱-۵۵۲ه) بود. از طرف دیگر روشی که برای
حل مسئله دوم اتخاذ کردند اصول ملی و تشکیلات اداری و
دستگاه اداری مملکت را مسجل کرد و هرچند در این کار توفیق
کامل حاصل نکردند با این همه این اصول بصورتهای کم و بیش

تعدیل یافته بود. (۳۳) روی همرفته از نحوه پژوهش وجستار همه
مورخان پیداست که سلجوقیان در کشورداری و تامین وحدت ملی
وحمایت از قدرت مرکزی نظر به غزنویان مقام نازلتری داشتند
آنان نتوانستند که از قدرت های رو به توسعهٔ محلی در ولایات جلو
گیری نمایند واز جانب دیگر ناتوانی ایشان در حراست نظم
لشکری و پرداخت منظم بستگانی گرایش شانرا به فرا گرفتن شیوهٔ
اقطاع شدت بخشید که این روش از جهت اداری قدرت مرکزی
است واداره را از لحاظ لشکری و اقتصادی بضعف مواجه کرد
چنانکه قسمت اعظم امپراطوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان
خارج و به عنوان اقطاع بدیگران واگذار شده بود (۳۴).

آنچه که باید در واپسین تحلیل این مبحث گفته آید این است که
روزگار ناصرخسرو از نظر سیاسی توام با یک مشت حوادث و رویداد
های بوده که در آن میتوان موفقیت ها وعدم موفقیت های خراسانیان
را مشاهده کرد. تشکیل دولت مقتدری باثر ارشادت و درایت محمود
غزنوی در غزنه وسیر نفوذ آن تا هند و خوارزم و ری و سومنات و
درگیری های دژخیم منشانه و رقابت های خصمانه درباریان وهمچنان
خودخواهی های بیش از حد مسعود غزنوی وسرانجام تجزیهٔ خراسان
وتکیه زدن قومی بدوی و صحراگری برسر پر قدرت این مرزبوم از
جمله پیش آمد های است که تاریخ این سرزمین راپراز حوادث
کرده است.

این واقعات مردم این نواحی را بیشتر به زدوبند های مصروف
کرد که نتوانستند درامر دگرگونی بنیادی حیات اجتماعی وفعالیت
های اقتصادی جامعه خویش اندیشه نمایند وفکر بکار برند. از
همه مهم تر جنگ های فرسایندهٔ شهزادگان سلجوقی بعد از مرگ
ملکشاه ازیک طرف وفعالیت های تخریبی فدائیان اسماعیلی وقدرت روز
افزون فرماندهان در الموت ازجانب دیگر به نگرانی مردم در شهرها

و دهات افزوده بود. درین وقت دولت غزنوی متانت و ثبات بیشتری داشت. کشته شدن طغرل کافر نعمت و به قدرت رسیدن مسعود سوم وسپس سلطان ابراهیم غزنوی جلو ناآرامی درونی را گرفت وایشان در نیم قارهٔ هند عطف توجه نموده از مواجه شدن با سلجوقیان اجتناب کردند. ناصر خسرو نیز از وضع پریشان خراسان شکوه میکند وسلاجقه را مسوول این پریشانی وانمود میسازد گرچه سلجوقیان بزرگ از نظر سیاسی در قلمرو خویش به پیروزی های دست یافت و طغرل به بغداد غلبه کرد و الپارسلان امپراطوری روم شرقی را با طاعت خود در آورد و حلقه بندگی در گوش او آویخت. لیکن این پیشرفت ها لشکری وزود گذر بوده وهیچ کدام آنها در سر نوشت مردم اثر سازنده وپرارزنده نداشتند. مردم از ناحیهٔ مالیه وبست اندازی مالیه گیران به فغان وناله بودند ووضع اقتصادی یك قلم حالت بحرانی بخود گرفت. مقطعان چون حاکمان مستبد ومطلق العنان در حوزهٔ زیر فرمان خویش دست اندرکار شده تمام حقوق مدنی رعایا را غصب کرده بودند وحتی کسی را برای داد خواهی هم بدربار سلطان نمی گذاشتنـــد (۲۵)

روابط بین آل ناصر وال سلجوق در روز گار سلطان ابراهیم غزنوی حسنه ونیك بود وتا حد پیوند مصاهره بی پیشرفت کرد. وجوزجانی درباره برقرار شدن این پیوند داستانی شبیه به افسانه دارد ودر آن نشان میدهد که دربار غزنویان از نظر جهان بینی ها وشناخت پدیده ها غنامند تر از دربار سلجوقیان بود (۲۶) همه مورخان درین مورد که سلطان ابراهیم غزنوی پسر از سلطان محمود وپدرس سلطان مسعود از سلاطین بزرگ سلالهٔ غزنوی به شمار میرود نظر واحد دارند وی عظمت وشکوه سلطنت ال ناصر رادر مدت ۴۲ سال سلطنت خود دوباره اختیار کرد غور وغرجستان را مطیع خود گردانید وبا سلجوقیان پیوند خود را حسنه ساخت وعمهٔ سلطان ملکشاه سلجوقی را برای فرزندش

سلطان مسعود گرفت و از این طریق خویشتن را از جنگ با سلجوقیان نجات داد و توجهٔ خویش به پر کردن خلاهای معطوف کرد که از اسلاف او در درون دولت ایجاد شده بود. زمانیکه سلطان ابراهیم خود را از ادارهٔ بلخ شرمنده و عاجز یافت و نتوانست که ان شهر باستانی را در قلمرو خود حفظ نماید با امضای یک معاهده در سال ۴۵۱ه بلخ و ترمز را به سلجوقیان سپرد و امرک بیهقی را از آنجا به غزنین احضار کرد. (۳۷).

پس ازانکه غزنویان از بلخ دست کشیدند و سلجوقان قدرت و سیطرهٔ خود در ان شهر و مضافات ان استحکام بخشیدند خواستند که از آنجا بر ماورالنهر نفوذ خود را گسترش بدهند، چنانکه آلپ ارسلان به چغانیان و ختل حملاتی کرد و باد شواری های مواجه گردید. کشته شدن الپ ارسلان در پائیز ۴۶۵ه زمینه را برای حملهٔ شمس الملک به بلخ مساعد گردانید. ایاز پسر الپ ارسلان فرار کرد و بلخ مورد غارت ترکان ماوراالنهر قرار گرفت و بازدو باره سلجوقان بدان دست یافتند (۳۸) این جریان خود نشان دهندهٔ وضع نامطمئن و ناسالم از نظر سیاسی برای مردمان منطقه میباشد و اینکه ناصرخسرو اوضاع و احوال خراسان را در قصاید خود سخت رقت بار میخواند و از ترکان سلجوقی به سختی شکوه میکند که سرزمین آبایی او را در از دست بازی خود ویران کرده اند ناشی از همین وضع است.

جو سیاسی خراسان در روزگار ناصر خسرو جوی بود ناسالم آمیخته باخون و جنگ و غارت و حملهٔ آمیخته بار قابت های دژخیم مآبانهٔ سلاله ها و دودمانهای قدرتمند و نوبه قدرت رسیده مقطعان و زمینداران و خانهای و برانکار اوضاع سیاسی این سرزمین دستخوش ارمانهای بی پایه امامسلط بر اندیشه های فرمانروایان جبون و نا استوار خلافت بغداد خلیفه یکه حکومت معنوی خود را موجه تر از

حکومت سیاسی وانمود میکرد. درصدد شد که بتواند به ارمان خود را از دستیاری و کمک خراسانیان نایل آید.

نخست از نفوذ فاطمیان مصر جلوگیری به عمل آید. و دوم دیگر حاکمیت خویش را بر سرنوشت دودمان های بر سر اقتدار خراسان به نکوی از آنها نگهدارد که ارزو دوم پیشرا [illegible] ها و اختلافات و خصومت ها برگزین ولایات بر او رده [illegible] معروف گرودار خویشتن باشند و از این بغداد را نیز واجب الاعان بدانند این بود وضع سیاسی خراسان در روزگار ناصرخسرو بلخی بد یانی یمکانی حجت جزیرهٔ خراسان.

ماخذ

۱ - عبدالجبار عتبی - ترجمهٔ تاریخ عتبی - ترجمه جرفادقانی بکوشش داکتر جعفر شعار طبع تهران سال.

۲ - داکتر ناظم - حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی ترجمه عبدالغفور امینی طبع کابل سال ۱۳۱۸ س - ص ۲۳

۳ - عبدالحی بن ضحاك گردیزی - زین الاخبار - بکوشش عبدالحی حبیبی طبع تهران - سال (۱۳۴۱) ش - ص

۴ - پروفیسور بارتولد - ترکستان نامه ترجمه [illegible] طبع تهران سال (۱۳۵۲) ش - ص (۵۷۱)

۵ - رك زین الاخبار ص (۱۷۰).

۶ - ابوالفضل بیهقی تاریخ بیهقی - بکوشش داکتر علی اکبر فیاض - طبع مشهد سال (۱۳۵۰) ش - ص (۸۶۶).

۷ - ترجمهٔ تاریخ یمینی ص (۱۵۸)

٨ - همان کتاب ص (١٦٥) .

٩ - زین الاخبار ص (١٧٥)

١٠ - ابوبکر بن محمد جعفر النرشخی تاریخ بخارا ترجمهٔ ابو نصر احمد قبادی بکوشش - مدرسی رضوی طبع تهران سال (١٣٥١) ش - ص (١٢٧)

١١ - نظامی گنجوی - خمسه - با مقدمه دکتر معین فر طبع تهران سال ١٣٦٢ ش - ص (٧٨٣)

١٢ - داکتر ناظم حیات و اوقات سلطان محمود ترجمه عبدالغفور امینی طبع کابل سال ١٣١٨ ش - ص - (٣٦ و ٣٧)

١٣ - پروفیسور بارتولد ترکستان نامه ترجمه کریم کشاورز طبع تهران سال ١٣٥٢ ش - ج ز - ص (٥٧٠) .

١٤ - رك ترجمه تاریخ یمینی ص (١٩٩) .

١٥ - رك همان کتاب - ص

١٦ - رك - ترکستان نامه ج ١ ص - (٦١٦)

١٧ - رك حیات و اوقات سلطان محمود ص - (١٣٣)

١٨ - رك - دیوان فرخی ص -

١٩ - رك - تاریخ بیهقی چاپ مشهد ص اول

٢٠ - رك تاریخ بیهقی ص (٢٢٢)

٢١ - همان اثر ص (٣٣٦)

٢٢ - همان اثر ص (٣٣٧)

٢٣ - همان اثر ص (٣٣٨)

٢٤ - همان کتاب ص (٥٣١)

٢٥ - همان کتاب ص (٧٩٠)

٢٦ - همان کتاب ص (٨٣٦)

٢٧ - رك ترکستان نامه ج ١ ص - (٦٣٢)

۲۸ - ظهیرالدین نیشاپوری - سلجوقنامه - طبع کلاله خاور سال (۱۳۳۲) ش ص (۱۸ - ۱۹ - ۲۰)

۲۹ - رک ترکستاننامه ج ۱ ص (۶۴۳)

۳۰ - محمد بن علی راوندی - راحت الصدور - بکوشش محمد اقبال . طبع تهران سال (۱۳۳۳) ص (۱۵۵)

۳۱ - همان اثر ص (۱۳۵)

۳۲ - همان اثر ص (۱۴۷)

۳۳ - داکتر لمتون - مالک و زارع در ایران - ترجمه منوچهر امیری طبع تهران سال (۱۳۴۵) ش ص (۱۲۷).

۳۴ - همان کتاب ص (۱۳۲)

۳۵ - همان کتاب ص (۱۴۳)

۳۶ - فخر مدبر - اداب الحرب و الشجاعه بکوشش احمد سهیلی خوانساری طبع تهران سال ۱۳۴۶ ش ص .

۳۷ - بوسورث - غزنویان متاخر - ترجمه عبدالوهاب فنائی طبع کابل سال ۱۳۶۷ ش ص

۳۸ - بارتولد - ترکستان نامه ج ۱ - ص - (۶۵۸)

«بخش دوم»

۳- جوینده یابنده است .

انسان با کوشش و زحمت به آرزو های خویش میرسد ، پس نباید
دست از طلب بدارد و نا امید شود .

جست او را تاش چون بنده بود
لاجرم جوینده یابنده بود
(ص ۶۹ ، د اول)

* * *

گر گران و گر شتابنده بود
انکه جوینده است یابنده بود

در طلب زن دایما تو هر دو دست
کی طلب در راه نیکو رهبر است
(ص ۳۳۱ ، د سوم)

عاقبت جوینده یابنده بود
که فرج از صبر زاینده بود

* * *

سایه حق بر سر بنده بود
عاقبت جوینده یابنده بود

آدمی مخفیست در زیر زبان

این زبان پرده است بر درگاه جان

(ص ۲۳، د دوم)

همچنان ضرب المثلی است که میگوید: دهن پر شیده صد تنگه
یعنی از سخن بیهوده گفتن و خود را به عذاب ساختن خاموشی بهتر است

۲- دنیا از گپ خراب شده است

این ضرب المثل را وقتی استعمال میکنند که کسی با انتقال سخنهای
نادرست و خود ساخته میان دو کس یا میان دو خانواده باعث ایجاد
نازعه و ماجراها گردد.

ظالم آن قومی که چشمان دوختند

زان سخنها عالمی را سوختند

عالمی را یک سخن ویران کند

روبهان مرده را شیران کند

(ص ۷۹، د اول)

۳- انسان شوم اگر به دریا برود دریا خشک میگردد

این ضرب المثل را در مورد کسانی بکار میبرند که اگر آنها
را به هر کاری بگماری هیچ نتیجه مطلوب از آن بدست نیاید.
یعنی اگر او را پشت آب هم روان کنی گویا دریا خشک میشود
یعنی آبی با خود نمیآورد.

کاملی گر خاک گیرد زر شود

ناقص ار زر برد خاکستر شود

(ص ۷۹، د دوم)

* * *

گر گلی گیرد بدست خاری شود

ور سوی یاری رود ماری شود.

(ص ۲۰۸، د دوم)

من پشیمان گشتم این گفته چه بود

لیك چون گفتم پشیمانی چه سود

نکتهٔ کان جست نا که از زبان

همچو تیری دان که جست آن از کمان

وا نگردد از ره آن تیر ای پسر

بند باید کرد سیلی را ز سر

(ص ۸۲) د اول)

۳۷ـ آب برده به هر چیز دست می اندازد.

انسانی که به مشکل بزرگی گرفتار آید و در آن خطر از بین رفتن او باشد از هر کسی طلب کمك میکند و به هر وسیله یی امید می بندد.

مرد غرقه گشته جانی میکند

دست را در هر گیا هی میزند

تا کدامش دست گیرد در خطر

دست و پایی میزند از بیم سر

(ص ۸۹ ، د اول)

۳۸ـ از بیکاری کرده بیکاری خوب است ویا میگویند که: بیکاری مادر فساد است. یعنی انسان در هر صورت مصروفیتی باید داشته باشد تا لقمهٔ نان حلالی به دست آورد.

دوست دارد یار این آشفته گی

کوشش بیهوده به از خفته گی

(ص ۸۹) د اول)

افزون بر این ضرب المثلی است که میگویند: آدم بیکار یا غر شود یا بیمار.

وهمچنان میگویند که: از آدم بیکار، خدا بیزار

این ضرب المثل وقتی گفته میشود که بخواهند تنبلی کسی را به رخ او بکشند تا او دست به کاری بزند.

۴۹ـ گنده نان قاق (ناز) ویا به گویند که آدم زنده دماغ کنده.
یعنی برای زن ویا دختر ناز زیبا، ناز نمیز پدید همانگونه که
به آدم نادار پلان ناری زیب ندارد.

زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم نابینا و درد (۱)

(ص ۹۳، د اول)

۵۰ـ نان کور. درمورد چنان شخص ممسکی بکار گرفته میشود
که هرگز کسی لقمه‌ای از خوان او نشکسته باشد.

خاردان آن را که خرما دیده ای

زانك بس نان کور و بس نادیده‌ای

(ص ۹۶، د اول)

از برای آب چون خصمش شدند

نان کور و آب کور ایشان بدند

(ص ۱۲۵، د اول)

۵۱ـ مال موزی خوراك غازی.
در مورد انسان ممسکی گفته میشود که می اندوزد و لیکن سر
انجام کسی دیگری میخورد.

وانك در انبار ماند و صرفه کرد

اشپش و موش و حوادثهاش خورد

(ص ۱۰۱، د اول)

---

(۱) در مثنوی معنوی بار بار ابیاتی آمده است که فوران
اندیشهٔ مولانا پوستهٔ قافیه را از هم دریده است و مولانا خود
مجبور به مراعات قافیه ندانسته است بیت بالا یکی از آن نمونه‌ها
میباشد.

۵۲ ـ سرمه را از چشم میزند . این مثل به گونه کنایه در مورد کسی که جز دزدی کاری نداشته باشد گفته میشود . مگس رادر هوا رگ زدن نیز چنان مفهومی راارائه میدارد.

چه عطا ما برگدا پی میتنیم   هرمگس رادر هوا رگ میزنیم
گر کسی مهمان رسد گر من منم   شب بخسپد قصد دلق او کنم
(ص ۱۱۲ ، داول)

***

چون قدم باهیرو بارك میزنی   چون ملخ رادرهوا رگ میزنی
(ص ۱۱۵ ، داول)

اولا دزد به نحل دیده ات   چون متانی باز پابی تبصرت
(ص ۳۱۲ دوال)

۵۳ ـ غریب چه است که گپ اوباشد . وبامیگویند که به گپ تو کس پیاز میده نمیکند این ضرب المثل وقتی گفته می شود که بخواهند تا سخن کسی رابه بی ارزشی بگیرند و اورا تحقیر کنند واز طرف دیگر بیانگر موقعیت انسانهای فقیر در جامعه است که کس به گپ وسخن آنها و لومنطقی ودرست هم باشد وقعی نمیگذاد

ورگدا گوید سخن چون از نان   ره نیابد ناله او درد نان
(ص ۱۱۷ ـ داول ـ)

۵۴ ـ عیب آدم پولدار را کس نمیبیند .

خواجه در عیبست غرقه تابه گوش   خواجه را مالش مالش عیب پوش
کـز طمع عیبش نبیند طـامعی   گشت دلها را طمعها جامعی
(ص ۱۱۶ ،داول)

۵۵ ـ سر که بار کرده کنایه از انسان ترشروی است کـه پیوسته به خلق وجگرخون باشد

سرکه نفروش وهزاران جان ببین   از قناعت غرق بحرا نگبین
صدهزاران جان تلخی کش نگر   همچو گل اغشته اندرگلشکر
(ص ۱۱۸ ، داول)

ـ گریه مکر زن است

ن مثل در مورد زنانی گفته میشود که بخواهند با گریه احساس ترحم دیگران را به خود جلب کنند و یا در مساله ای بیگناه جلوه بدهند .

بداو را نه تندو توسن است   دشت گریان گریه خود دام زن است

(ص ۱۱۹، داول)

ـ هر کس روزی خود را میخورد .

ان را در دریکنون کنم   روزی تو چون نهاده چون کنم

(ص ۱۱۹، داول)

ـ اب و روغن به هم نیامیزند . و یا گویند که : آب را هرجا بزیر دست روغن است

نك روغن را زآب اسرشته اند   آب با روغن چرا ضد گشته اند

(ص ۱۲۳، داول)

* * *

اگر در روغن جوشان کنی   دیگدان و دیگ را ویران کنی

(ص ۸۱۴، دچهارم)

مثل شتر زانو زدن . وقتی کسی در برابر حریف خویش ناملا گردد میگویند که بالاخره مثل شتر زانو زد . ولی زانو اگردی نشستن اینجا شده

تو آن دم زن که تسلیمت کنند   وز چنین زانو زدن بیمت کنند

(ص ۱۲۶، داول)

* * *

دیو ... بلا به آمدند   همچو اشتر پیش او زانو زدند .

(ص ۲۳۳، ددوم)

۶۰- کس از خاطر کیک پوستین را در نمی دهد.

انسان بخاطر یک فرد یک اجتماع را از خود آزرده نمی سازد.

بهر کیکی تو گلیمی را مسوز　　وز صداعی هر مگس مگذار روز

(ص ۱۳۲، د اول)

* * *

بهر کیکی تو گلیمی سوختن　　نیست لایق از تو دیده دوختن

(ص ۲۳۱، د اول)

جان چه باشد کش گزینم بر کریم　　کیک چه بود که بسوزم زو گلیم

(ص ۹۰۶، د پنجم)

۶۱- مردم این بیت را که میگویند ای پیرمرو که در نمانی هرچند میکنند در زمانی دیگر بمثابهٔ یک ضرب المثل در حیات روزمره شان بکار میبرند و گاهی هم برای کسی که به کاری تازه آغاز نموده باشد میگویند که: ای پیرمرو

پیر را بگزین که بی پیر این سفر　　هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته ای　　بی قلاوز اندر آن آشفته ای

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ　　هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

(ص ۱۳۶، د اول)

هر که در ره بی قلاوزی رود　　هر دو روزه راه صدساله شود

هر که تازد سوی کعبه بی دلیل　　همچو این سرگشتگان گردد ذلیل

(ص ۳۱۲، د سوم)

۶۲- سفر انسان را پخته میسازد.

رفت آن مسکین و سالی در سفر　　در فراق دوست سوزید از شرر

پخته شد آن سوخته پس باز گشت　　باز گرد خانهٔ انبار گشت

(ص ۱۵۱، د اول).

از سفرها ماه کیخسرو شود   بی‌سفرها ماه کی خسرو شود
از سفر بیدق شود فرزین راد   وز سفر یابد یوسف صد مراد
(ص ۳۰۹، د سوم)

۶۳ - تا خود را نشناسی خدا را نمی‌شناسی و یا میگویند که:
هر کس خود را شناخت خدای خود را هم می‌شناسد.

این ضرب المثل را وقتی میگویند که کسی در مورد خود بالاتر از آنچه که هست حرف بزند و خود را بزرگ جلوه بدهد. و خود شناسی خود پایه بلند معرفت است.

هر که نقش خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسپه تاخت
زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال
کو گمانی می‌برد خود را کمال
(ص ۱۰۹، د اول)

۶۴ - چاقو دستهٔ خود را نمی‌برد.
این مثل را هنگامی بکار میگیرند که کسی از طرف کدام دوست صمیمی و یا خویشاوند خود متهم به خیانت و گناهی شود او در مقام دفاع و تبرئه خود این مثل را بکار میبرد.

کی تراشد تیغ دستهٔ خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را
(ص ۱۰۹، د اول)

۶۵ - پوستین چپه پوشیدن.
این مثل به گونهٔ کنایه امروز این امر را بیان میدارد که کسی که خاطر انجام کار مهمی و یا بخاطر تصفیه حساب با کسی تصمیم قاطعانه و آخرین خویش را بگیرد. مثلاً میگویند که اگر یک بار پوستین را چپ بپوشم بازماندن و الانیستم.

چون کنندجان باژگونه پوستین

چند و اویلی برارد زاهل دین

(ص ۱۶۳، د اول).

* * *

پوستین را باژگونه گر کنند

گوه را از بیخ و ازبن بر کنند

(ص ۱۹۲، د اول)

* * *

چون بگرادنید تا که پوستین

خردشان بشکست آن بئس القرین

(ص ۱۲۷۲، د ششم)

۶۶ ـ از کاه کوه میسازد یا میگویند که شتر کجی خود را نمیبیند ویا گویند که عیب خودراد یده نمیتواند. تمام این مثل‌ها درمورد اشخاصی بکار میرود که پیوسته درمورد دیگران عیبجویی میکنند، بدون آن که بدانند که خود نیز عیبهای زیادی دارند وهمچنان در مورد چنین اشخاص ضرب المثلی زیبایی داریم که میگویند کور خود بینای مردم.

گذشته ازاینها مثلی دیگری نیزاست که میگویند: برك پیش پایت میبارد سر کوه‌راچه تماشا میکنی؟ یعنی‌خودت دنیای‌ازعیب هستی دنبال عیب دیگرها چه میگردی.

خویش درآیینه دید آن زشت مرد

رویگردانید ازآن وخشم کرد

خویشتن چون از کسی‌چیزی بدید

آتشی دروی زدو زخ هم بدید

(ص ۱۶۰، د اول).

۶۷ - سرگین چاشت یا سرگین راچاشت معلوم میشود .
این مثل درمورد کسی گفته میشود که بروی اعتماد شده باشدو برکاری گماشته شده باشد امادیگری مطمین باشد که او سرانجام خیانتی را مرتکب خواهد شد . چرا که درچاشت موقعی که آفتاب گرمتر میشا بد بوی وتعفن سرگین بالا میشود همانگونه که بوی و تعفن خیانت او بالا خواهد شد .

پنجه زد باآدم از نازی که داشت
گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت
(ص ۱۶۳ . داول)

۶۸ - گوشت خرو دندان سگ که ویا با کمی اختلاف میگویند که کلهٔ خرو دندان سگ . این مثل ان گاه گفته میشود کهدو انسان نااهل وجاهل روی مساله یی با هم به نزاع برخاسته باشند .

ریش پدرا داروی بد یافت رگ
هرسرخر را زد دندان سگ
(ص ۱۰۸ د اول)

۶۹ - زیره به کرمان بردن و بادر ولسوالی دروازبدخشان میگویند که دوغ به دولاخ (ییلاق) بردن اگر کسی زیره به کرمان ودوغ به ییلاق و همینگونه بگویم که نمک به تالقان ببرد تحفهٔ بیهوده یی باخود برده است . این مثل را درچنین مواردی بکارمیبرند .

جدیی را جانب گلشن چون برم
قطره را سوی عمان چون برم

زیره را من سوی کرمان آورم
گر به پیش تو دل و جان آورم
(ص ۵۱ ، د اول)

۷۰ - آب و آتش به هم جور نمی آیند .

همچنان درمورد دو کس که از گذشته ها با هم دشمنی داشته باشند میگویند که ان دو باهم آب وآتش اند .

نار خصم آب وفرزندان اوست
همچنان که آب خصم جان اوست

آب آتش را کشد زیرا که او
خصم فرزندان آبست و عدو
(ص ۱۸۲، داول)

زآب آتش زان گریزان میشود
کاتشش ازآب ویران میشود
(ص ۲۰۹ ، د دوم)

۷۱ - درد دندان کندن .

میکند دندان بد را ان طبیب
تارهد از درد و بیماری حبیب
(ص ۱۹۰ ، د اول)

* * *

چونك دندان تو کرمش در فتاد
نیست دندان بر کنش ای اوستاد
(ص ۳۳۸ ، د سوم)

۷۲ - شتر زدی وخم خم ویا میگویند که شتر میدزدد وخود رادر کوهانش پت میکند .

این مثل بیانگر این مفهوم است که این عمل پنهان شدنی نیست پس انسان کاری را که میکند باید مردانه وار کار انجام بدهد از کار و وظیفهٔ خویش شرمی نداشته باشد .

جامه شویی کرد خواهی ای فلان
رومگردان ازمحله کارزان
(ص ۱۹۱ ، داول)

۷۳- پایت را به اندازهٔ گلیمت دراز کن.

این مثل را در مورد کسانی بکار میبرند که آنها در مورد قدرت صلاحیت ولیاقت خویش اضافه تر از آنچه که دارند ادعا نمایند.

که از آن دوری در این دوری گامیم
با یکی زیر ادر زاست این گامم
(ص ۲۱۷، داول)

۷۴-سگ عوعو میکند مسافر به راه خود میرود.
یعنی انسان باید پشت کار خود بگردد نه پشت گپ هر کس و ناکس

در شب مهتاب مه را در سماک
از سگان وعوعو ایشان چه باك
(ص ۲۲۰، ددوم)

* * *

گفت از بانگ وعلالای سگان
هیچ وا گردد زراهی کاروان
یا شب مهتاب از غوغای سگ
سست گردد بدر را در سیر و تگ
مه فشاند نور و سگ عوعو کند
هر کس بر خلقت خود میتند
(ص ۱۰۴۳، د هشم)

۷۵-سیاه دیدی گاو خیال کردی.
این مثل را وقتی میگویند که کسی در مورد کسی به شناخت درون آن سبده باشد واو را آن گونه که است نشناخته باشد و در مورد شخصیت او قضاوت سطحی نماید.

گفت شیر از روشنی افزون شدی
زهره اش بدریدی ودلخون شدی
این چنین گستاخ زان میخاردم
کو در این شب گاو میپنداردم
(ص ۲۲۴، ددوم)

۷۶- پشك را نگهبان گوشت ساخته است.

وقتی انسان خیانتکاری مورد اعتماد قرار گیرد وامانتی به وی سپرده شود این مثل را میگویند.

تو جگر بندی میان گربه‌گان

اندرانداز ی وجویی زان نشان

(ص۲۲۶، د دوم)

۷۷ -مگس هردوغ . کنایه از انسان شله است که درهرموضوع و مساله یی خود را بدون ضرورت وتقاضا شریك سازد و یا در هر کجایی بدون صلا بر کنار سفره بنشیند.

چون مگس حاضرشود در هرطعام

از وقاحت بی صلا و بی سلام

(ص۲۲۹، د دوم)

* * *

رو مگس میگیر تا تانی هلا

سوی دوغی زن مگسهارا صلا

(ص۲۳۱، د دوم)

۷۸- دزد هم خدامیگوید وکاروان هم خدا میگوید.

کاروموم خدا گویند لیك

درمیان هردو فرقی هست لیك

(ص ۲۲۳، د دوم)

۷۹- خاك درچشم زدن . این مثل به گونه کنایه بیانگر فریب کسی است. مثلا وقتی کسی را در خرید و فروش چیزی فریب بدهند میگویند درچشمش خاك زدم .

خاك درچشمش زدواز راه برد درمیان جغدو ویرانش سپرد

(ص۲۰۳، د دوم)

* * *

خاک زن در دیدهٔ حس بین خویش　دیدهٔ حس دشمن عقلست و کیش
(ص ۲۷۵، د دوم)

* * *

چون بریشم خاک را بر میتند　خاک در چشم ممیز میزند
(ص ۱۲۷۳، د ششم)

۸۰- در کان نمک که خر مرده هم بیفتد نمک میشود.

این ضرب المثل موارد گونا گون استعمال دارد. از جمله بعنوان گفت موقعی که انسانی نا اهلی در اثر تماس با جمعیت از انسانهای خوب و شریف خصلتهای شایسته وانسانی پیدا کند این مثل را بکار می برند.

هیزم تیره حریف نار شد　تیرگی رفت و همه انوار شد
در نمکدان چون خر مرده فتاد　آن خری و مردگی یکسو نهاد
(ص ۲۶۳، د دوم)

۸۱- دنیا را آب بگیرد مرغابی را تا به زانو.

کسی وقتی مطمئن باشد که از خطرو حادثه یی که ممکن رخ بدهد را مان میماند این مثل را بکار میبرده.

انچ خوف دیگران آن امن تست　بط قوی ز بحرو مرغ خانه سست
(ص ۲۶۵، د دوم)

* * *

بط را ز شکستن کشتی چه غم　کشتی اش بحر آب بس باشد قدم
(ص ۱۲۳۲، د ششم)

۸۲- در روز عافیت هر کس دوست انسان است و یا میگویند که دوست خود را در روز بد امتحان کن. همچنان در همین مفهوم مثلی ست که میگویند روز بد برادر ندارد.

نه نشان دوستی شد سرخوشی   در بلا و آفت و محنت کشی
دوست همچون زر بلا چون آتش است   زر خالص در دل آتش خوش است
(ص۲۶۸، د دوم)

* * *

وقت صحت جمله یارند و حریف   وقت درد و غم بجز حق کو الیف
وقت درد چشم و دندان هیچکس   دست تو گیرد بجز فریادرس
(ص۹۸۷، د پنجم)

۸۳- مشتی زد به لگدی گیر آمد.

یعنی در حق کسی ستمی روا داشت، اما خود ستمی بزرگتری را گرفتار آمد.

ای خداعی را خداعی شد جزا   کاسه زن کوزه بخور اینک سزا
(ص۲۷۶، د دوم)

۸۴- ملا ملا حافظ است، نیمچه ملا کافر است ویا میگویند که با جاهل جاهل باش با عالم عالم. برعلاوه میگویند که از بدعملی کرده بی‌عملی بهتر است چرا که انسانهای بد عمل ویا به اصطلاح عوام نیمچه ملا تصور میکنند که عالم پخته اند بناً جز نظر خویش سخن و نظر کس دیگر را نمی‌پذیرند و یا گاهی به مشکل می‌پذیرند از اینرو هیچگاه حقیقت را درنمی‌یابند.

دانش ناقص نداند فرق را   لاجرم خورشید داند برق را
چونك ملعون خواند ناقص را رسول   بود در تاویل نقصان عقول
(ص۲۷۲ د دوم)

۸۵- دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.

دوست نادان با دوستی ابلهانه خویش چنان باعث درد سر و پریشانی برای انسان میگردد که دشمن دانا نمیگردد. گذشته از زیان دوست نادان، نشان دهنده نادانی خود انسان است چنانچه گویند انسان را از روی دوستش بشناس.

زانکه عاقل را جفایی گر رود　　از وفای جاهلان آن به بود
گفت پیغمبر عداوت از خرد　　بهتر از مهری که از جاهل رسد

(ص ۲۸۸، دوم)

* * *

جاهل ار با تو نماید همدلی　　عاقبت زخمت زند از جاهلی
دوستی جاهل شیرین سخن　　کم شنو زیرا که هست چون سم کهن

(ص ۱۱۰۳، ششم)

همچنان در مورد دوستی و صحبت انسان نادان میگویند که صحبت گداست.

۸۶ - دوستی آدم ابله مثل دوستی خرس است.

مردم ما در مورد دوستی خرس با انسان قصه‌ها و فسانه های دی دارند که سرانجام تمام آن قصه‌ها این است که خرس وقتیکه دوستی و انجام خدمت به دوستش با باعث کشته شدن آن شده است و یا او را به عذاب الیمی مرد چار نموده است.

ازاینرو مردم دوستی انسان ابله را تشبیه به دوستی خرس داده اند.

مهر ابله مهر خرس آمد یقین　　کین او مهر است و مهر او ست کین

(ص ۳۰، دوم)

۸۷ - تا که طفل نه گرید مادر شیر نمیدهد.

یعنی تا زمان که از دوست خویش کمک نخواسته ای او از احتیاج چه میداند.

دایه و مادر بهانه جو بود　　تا که کی آن طفل او گریان شود
طفل حاجات شما را آفرید　　تا بنالید و شود شیرش پدید

(ص ۲۹، دوم)

تا نگرید ابر کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی جوشد لبن

طفل یك روزه همی داند طریق
که بگریم تا رسد دایه شفیق
«ص ۸۲٦ ، (پنجم)».

۸۸- گنج در ویرانه است.

وقتی چیزی قیمتی را در کلبه خرابانه یی بیینند یا دانشمند و با فهمی را در گوشه دوری بیابند و یا حسن زیبای را در خانه محقری بیینند این مثل را بکار میبرند.

چو نك گنجی هست در عالم مرنج
هیچ ویران را مدان خالی زگنج
(ص ۱۰۳، د دوم)

عقل من گنج است و من ویرانه ام
گنج گر پیدا کنم دیوانه ام
(ص ۲۱۳، د دوم)

* * *

گنجها را در خرابی زان نهند
تا زحرص اهل عمران وارهند
(ص ٦٥٨ ، د پنجم)

گنج و گوهر کی میان خانه هاست
گنجها پیوسته در ویرانه هاست
گنج آدم چون بویران بد دفین
گشت طینش چشم بندان لعین
(ص ۹۹۹، د پنجم)

* * *

چو عمارت دان تو وهم ورایها
گنج نبود در عمارت جایها
(ص ۱۲۳ د اول)

۸۹ـ مردم گاهی که خواسته باشند کسی و یا چیزی را کم بزنند و یا کثرت چیزی را بیان بد ارزند: آنگاه میگویند که هر سنگی را که بالا کنی زیر آن مثل لوده آدم است گرچه در ابیات زیرین این مثل به مفهوم کم زدن نیامده است، بلکه میگوید چشم یقین خود را باز کن و در زیر هر سنگ سرهنگ بین و یا روی هر گلیمی کلیمی را ببین که نشسته است. یعنی دنیا پر است از مردان خدا.

گر ترا باز است آن دیده یقین
زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین

*　*　*

پیش آن چشمی که باز و رهبر است
هر گلیمی را کلیمی در بر است
(ص ۱۱۳، دفتر دوم)

۹۰ـ ناف مرا به نام او نبریده‌اند.
این مثل را وقتی میگویند که کسی نخواهد تا دیگر با کار و وظیفه‌ای یا با کس دیگری و یا با چیزی سر و کار داشته باشد. مثلاً وقتی کسی نخواهد که دیگر همرهویش را به مزدوری سپری نماید میگوید که ناف مرا خو به مزدوری نه بریده‌اند.

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند
عشق او در جان ما کاریده‌اند
(ص ۲۲۲، دفتر دوم)
(یا قیدارد)

شرح چند فستیوال کته ها (۱)

در یک نسخهٔ قلمی

حمیدالله صدیقی

جورج مورگنسترن زبان شناس معروف نارویژی در سال ۱۹۲۹ حین دیدارش از چترال نسخهٔ قلمی یی را دریافت که تا اکنون اولین اثر شناخته شده دربارهٔ تاریخ و فرهنگ نورستان قدیم از قلم یک نورستانی میباشد. وی بعد از مطالعهٔ این اثر و انجام تحقیقات پیرامون آن، لکچر های را در این باره در اکادمی علوم ناروی ایراد نمود و در سال ۱۹۳۳ چند صفحهٔ آنرا به طبع رسانید.

مؤلف این نسخه که مورگنسترن مستقیماً آنرا از نزد خودش خریداری کرد، سرداراز ار (نام قبل از اسلام) نام دارد. اما وی بعد از مسلمان شدن بنام شیخ عبدالله (۲) یا محمد عبدالله (۳) مسما گردید. پدرش سردار و کافرمر نامد است و یکی از بزرگان قبیلهٔ کته بود که در برگرامتال (برگمتال) زندگی میکرد.

وی درسال ۱۸۹۶ بعد از فتح آنجا توسط عبدالرحمن با پیروان و خویشاوندانش که بالغ بر ششصد نفر میشدند از درهٔ باشگل فرار نمود و در بروستول واقع در چترال مسکن گزید و طی سالهای اخیر قرن ۱۹ و دههٔ اول قرن بیست در جاندر کمپ کتابش را برشتهٔ تحریر آورد.

این کتاب در (۱۳۹) صفحه به دو بخش تقسیم میگردد. صفحات (۱ - ۸۲)

آن از لحاظ تاریخ وجامعه شناسی نورستان خالی با اهمیت بود .
شرحی از جامعهٔ کلاه،بارسوم تاریخ وحوادث مربوط به فتوحات
عبدالرحمن را احتوا میکند. صفحات ۸۰-۱۲۹ - آن به بیوگرافی،جغرافیو
لوژی وبیشتر از همه به جر بان زنده گی خودش درخارج از نورستان
خصوصا هند اختصاص یافته است . آ زار کوشیده تا به استثنای
بعضی جاهای که بهسبك عالی نوشته باقی متن را به سبك روان هندی
با املای درست وخط زیبای نستعلیق تحریر کند (۳)
کنت کرستین سین با استفاده از لکچر های مورگنسترن و مراجعه
به اصل نسخه مطالب چندی را ازآن استخراج کرده درسمینار فرهنگ
هندوکش که در سال ۱۹۷۰ در موسگارد دایر گردید ارایه نمود.
وی در بخش دوم مقالهٔ خود که شرحی از چند استیوال کتانه
های قدیم را از روی متن نسخه بدون کدام تصرف با همان سبك
اصلی نویسنده اقتباس کرده و واقعا موضوع خالی جالب است زیرا
استیوال های قبایل مختلف نورستانی که از لحاظ فرهنگ شناسی
از پدیده های مهم آن منطقه بشمار میرود. عموما با مذهب روابطه
اجتماعی کارو تولید ، روا شناسی وذوق هنریشان ارتباط میگیرند
نتایج تحقیقات سالهای اخیر در بارهٔ تاریخ و فرهنگ نورستان نشان
میدهد که استیوال ها به گونه های مشابه ومتفاوت در مناطق جداگانه
ودربین قبایل متعدد از لحاظ موضوع ، هدف نحوه و معیار برگزاری
زیاد بوده توضیح هر کدام آنها که فصلهای بسیار مهم ودلچسپ
را در عرصهٔ تاریخ و فرهنگ نورستان تشکیل میدهد ، موضوعات
مونوگرافی های جداگانه را احتوا میکند . اما صرفاً ما در اینجا بر
اساس مقالهٔ کرستین سین شرحی از پنج استیوال معمول در میان
قبیلهٔ کته های قدیم را که بقلم یك نورستانی (آزار) در حدود
بیش از نود سال قبل ثبت شده تاجای که مقدور است با حفظ اصالت
متن اردو که به زبان انگلیس ترجمه شده پیش کش عـلاقمندان

فرهنگ مردم آن دره های و کوهپایه های هندو کش جنوب شرقی میشناسیم

بقول وی از اردر اثرش پیرامون فستیوال ها نوشته که کته ها چون مسلمان ها عیسوی ها وهندوها همه ساله فستیوالهای خاص داشته ازآنجمله پنج فستیوال در بین شان خیلی عمده میباشد این فستیوال ها عبارتند از:

Cuche کیچ - Nilon نی لون Gish Namuch کیش نموچ

اشتری چل نات Ishtrichal Not

مون ون Munvon

۱ـ گیش نموچ

دراین فستیوال که برای مژده روزد راخیر فصل بهار برا میباشد. طی پانزده شب به منظور پرستش و خدمت به معبود قبل از اسلام شان کیش (ه) وبه استقبال سال نوروز یك میخوانند در صفحه ۳۷ از کتابم شرح یافته که مختصر آ اینکه طی پانزده روز اول کته ها از طرف شب سوز یك میخو از ند وطی سه روز بعدی در میدان رقص قریه که در یك محل مناسب ساخته میشود بصورت دسته جمعی میرقصند بزرگان و روسای قریه نیز دراجرای این رقص حرکت میکنند. دیلول (۶) نیزدران حرکت میجو ید تادر این مراسم پرستش ، موعظه نماید . دراین مراسم مردم لباس های خوبی بتن میکنند، عوام وتهی دستان را دران راهی نیست.

۲ـ نی لون

این فستیوال شصت روز بعد از ختم گیش نموچ ، درگرمای تابستان برای بیست روز برگزار میشود طی دو هفته اول آن مردم بعداز شام در میدان رقص دهکده که بشکل یك ستیج وسیع و طویل ساخته میشود ، با اجرای رقص واواز که مشابه یکنوع پوجا (عبادت) میباشد ، معبودان خویش را احترام میکنند . دراین مراسم

موزیك اواخته میشود و بوجا شکل یك نمایش موزیکال را بخود میگیرد از آن در صفحه (۴۸) اشاره میکند که در این مراسم تامل خاص برای پوشیدن لباس وشرکت دران وجود نداشته هر کس بخواهد در ان شرکت نماید بعد از سپری شدن این دو هفته در طی چهار یا پنج روز مردم یکدیگرخود را با آب تر میسازند که این مراسم شبیه مراسمی مقدسیت که هند وهاطی آن یکه دیگررا با رنگ الوده میکنند البته در سه روز اخیر وشب های این بخاطر معبودانشان با لباس های زیبا رقصی مشابه رادرمیدان مذکوره اجرامیکنند همچنان طی این شب ها هر کسی در خانهٔ خودغذاهای بهتری میپزاندو به یکدیگر توزیع میدارند

۳- اشتری- چل- نات

این فستیوال چهل روز بعد ازنی لون در اخیر فصل تابستان برای سه روز برپا میشود طی این روز ها ازطرف صبح وشام درمیدان رقص میروند و رقص های مشابه الهه رادربالاگفتیم اجرامیکنند پوشیدن لباس وتوزیع غذا به یکدیگر نیز مشابه آن است

۴- گیچی (صفحه ۴۹)

این فستیوال صد روز بعد از اشتری چل نات برای مدت حد اقل دوازده روز دایر میشود طی هفت شب اول مراسم رقص را بجا میاورندو روزهشتم همه ازخانه ها برآمده بقطع کردن وجمع اوری چوب کاج میروی پردازند وروز بعدی آنهارا بامقداری ازچوب سنوبر بخانه اورده قسمتی از انرادود میکنند همچنا ن درشب چهارم به وزنده میرقص های نان را بنام معبود ها پخته و بعد از ساعت ۱۲ شب آتش رامی افروزند وپارچهٔ از آن نان هارابا کمی روغن وخمچه ٔ ای صنوبر در آتش میدازند و در این وقت نام معبودانی را که ان نان هارا به نام شان پخته کرده اندیاداوری کرده ازآنها تکریم بعمل میاورند .

درصفحه (۵۰) اثر آزار امده که آنها بعد از انکه باقی مانده نان‌ها راخوردند، معبول‌های از گاو، بز، گوسفند، وهمچنان شما نان را از هاخچه های بید میسازند که شبا نان ومواشی شا نرا تمثیل میکند. این معبول‌ها رادر یك تاق بلند وبرامده در مقابل دروردی‌ها لةخود قرار میدهند. انها به عقیدۀ خود بدان ترتیب به معبود شان عرض حال میکنند، ومیخواهند تا معبود شان چنین حیوانات را که بدوی تعلق دارند به ایشان بدهند. بعادامهٔ این مر اسم هرکس نظر به مقامش چون هنهنهٔ الد بمی یا سیاهی که طی روز های گذشته جمع آوری کرده مهیا شده تما و بر حیوانات متعلق بخود را روی دیوارخانه اش ترسیم مینماید.

ازصفحه (۵۱): درروز پنجم انها شاخچه های راکه قبلاً جمع آوری کرده برای مردها دسته های به طول ۱۵ تا ۲۰ فت وبرای زنها واطفال بطول ۶ تا ۱۰ فت می بندند. این دسته‌ها بنام های هرشخص بوده وزنان حامله برای طفلی که در بطن اش مهیا شده نیز دسته تیار میکنند. درشب همان روز بنام معبودان شان به استثنا (مون) نان پخته ودر ساعت ۱۲ شب بطریقی که قبلاً تذکار یافت، بوچا انجام داده بعداً استراحت میکنند. درصفحه (۵۲) امده که ساعت ۳ شب همه مردم ازخواب بیدار شده، لباس های زیبایی به تن میکنند. (دبلول) ازهمه اولتر به قسمت بالائی بسته‌های شاخچه که دران شاخه های صنوبر بسته شده باشد اتش زده از خانه بیرون میشود. بدنبال وی دیگران نیز اینکار را انجام داده ازخانه میبرآیند وهمه باآواز بلند سیچ، سیچ صدا میزنند که دعای خیر معنی میدهد. بعدازان دکی توقف در دهکده روانه آتشکدهٔ معبود شان بنام دیسانی (۷) میگردند در اتشکده اولاً دبلول وپشو (۸) وبعدا عامه مردم داخل میشوند. بعدازانکه تمام مردم در انجا جمع شدند یکجا باد بلول وپشو که دران وقت بیهوش میشود معبود را پرستش مینمایند. معبود ازطریق پشو بصورت

مرموزی با آنها سخن میگوید و بشو و نام آنهائی را که دعایش مورد
قبول قرار میگرد یادآوری نموده بسته های متعلق به آنها را که تعداد
شان از دو تا چهار و بیشتر نمیشود گرفته در کنار دروازه معبد
استاده میکند پیشوان استدعا هائی را که مورد قبول معبود قرار
خواهد گرفت به مردم شرح میدهد و همه مردم با وی یکجا با دستان
بسته به پا می ایستند و مردم استدعای خویش را از طریق وی به معبود
ارائه کرده جواب خویش را نیز از طریق او میابند بعد از ختم این
مراسم آنها دوباره رقص کنان بطرف دهکده راهی میشوند البته
حین اجرای رقص میسر اینکه ولی الهه موسیقی آنها را همراهی نمیکند (؟)
آنها تا زمانیکه مردان از آتشکده برنگشته اند در میدان
متذکره میرقصند و وقتی مردان به آنجا رسیدند همه باهم یکجا برای مدت
طولانی به اجرای رقص باآلهٔ موسیقی میپردازند بعد از آن هر کسی
بخانه خود رفته غذا میخورد هفت روز بعد از این مراسم هر شخص
مجسمه های مواشی و شبانان خویش را از چوب ساخته آنها را
در آتشی که در خانه های خود به منظور پرستش معبود شان
می افروزند می اندازند این مراسم مشابه جشن دیوالی هندوها
در هندوستان است.

این فستیوال برای یک روز در اخیر ماه چاوت فقط بیست روز قبل از
فستیوال اول براه می افتد در این فستیوال صبح بسیار وقت آنها از خواب
بیدار میشوند و غذا می پزند آنها در حوالی ساعت ده آنرا با خود به
قبرستان دهکده برده و مقداری از آنرا با شیر روغن، آب، شیرینی و غیره
روی مجسمه های خویشاوندان شان میپاشند معتقدند آنها این غذاها
به مرده میرسد بعداً غذای باقی مانده را بین خود تقسیم کرده
با آواز خوانی به دهکده برمیگردند آواز خوانی شان شکل [illegible] کوچ
لهجک دارد. آنرا در صفحه (۵۵) میخوانید که وقتیکه آنها به دهکده
رسیدند به میدان رقص میروند و حین اجرای رقص وار از عموما

مردان را مسخره میکنند و مردان از گفته هایشان احساس خجلت نموده از
آنها تقاضا بعمل میاورند تا آوازخوانی را توقف بدهند و به خانه های
شان بر گردند زمانیکه آنها به خانه برگشتند ومصروف صرف غذا
شدند مردان لباس های رقص را پوشیده مشابه مراسمی که قبلا ازآن
یاد آوری کردیم جهت اجرای رقص به میدان دهکده میروند آنها
بههمراهی موزیک میرقصند پارچه های را که درباره پدران، پدر کلان ها و
پدر کلان پدرشان حین مرگ آنها خوانده بودند میخوانند وارثین مرده گان
مقداری ازشیرو انواع میوه جات راباخود اورده بین هم تقسیم میکنند
بعقیدهٔ آنها غذاهای توزیع شده به مرده گان میرسد از رهچودان در
صفحه (٥٦) علاوه میکند که برعلاوه این فستیوال ها تعدادی از مر-
اسم وجشن های کوچک دیگرنیزوجود دارد شرحی آن زیاد طویل
است بنا دراین جاشرح نیافته است...»

یاداشت ها

١- کاتن یا کته نام یکی از قبایل بزرگی نورستان است که بدو
بخش عمده کته های شرقی وغربی تقسیم میشوند کته های شرقی درده
باشکل وغربی های آن در کانتیوا و اگل زندگی میکنند که سابق بنام
کتور نیز یاد میشدند وبنا برتربیه گوسفندان سیاه بنام سیاهپوشان
معروف بودند.

٢- درصفحه ٧٧ نسخه قلمی جایی که مولف جیامولوژی خویش را
بیان میکند به همین نام امده، فرهنگ هندو کش صفحه (١١).

٣- پالوالی، عناصر اجتماعی ونمادهای نورستان قدیم، فرهنگه
هند وکش صفحه (٦٣).

٤- کرستین سون، کلاتور هندوکش صفحه (١٥).

٥- کیش رب النوع جنگی نورستانی های قدیم بوده.

٦- (دیلول) یکی از پشیوایان مذهبی نورستانی های قبل از
اسلام است که درمیان سایر پشیوایان مقام بلندتری داشت.

دمیا ین یکی از الهه‌های قدیم نورستان است که به عاید
ی از محصولات و مواشی شان حمایت میکرد .

. پشو یا پنبه یکی از پیشوایان مذهبی نورستانی های قبل از اسلام
قید مسابق آنها و قتیکه معبود انی میخواهند ظاهر شوند را ین وقت
میگر ددود را ین حالت فرمان معبود به گوش وی میرسد و پشو
ان را به مردم اعلام میدارد ، (صفحه ۷۰ - ۷۲ اثر ازار)
هندوکش ، صفحهٔ (۱۹)

موازین نقد و داوری درباب

انواع شعر و آثار ادبی

گزینش از مجلهٔ دانشور هرد ۱۱-۱۲

نقد و داوری درباره آثار ادبی زبان فارسی دشوار است، زیرا ما هنوز در مرحلهٔ اقتباس هستیم تا برسیم به مرحله‌ای که از خود نیز ملاک‌های نقد و بررسی به وجود آوریم. بهترین ناقد روزگار ما کسی است که بتواند آرای منتقدان اروپایی را به درستی با آثار ادبی تطبیق دهد و آنها که دست اندر کار مطالعهٔ آثار معاصر اند نیک می‌دانند که هنوز از نعمت چنین منتقدی برخوردار نشده‌ایم زیرا ناقدانی که با موازین نقد اروپایی آشنایی دارند نقص این کار را دریافته‌اند و راه را منحصر در این می‌دانند که آنچه از موازین نقد و بلاغت اروپایی کلیت و شمول دارد، باید به فارسی درآید و کوشش شود که بر نهاد آن آثار ادبیات قدیم و جدید ما سنجیده شود. داوری درباره آثار ادبی معاصر ما آسانتر است، زیرا این گونه آثار تشابهاتی با آثار ادبی غرب دارند و به خوبی می‌توان بسیاری از آراء ناقدان فرنگ را درباب آثار معاصر خود شدن، بر آثار ادبی معاصر انطباق داد. اما این عمل در مورد آثار ادبی قدیم دشوار است، زیرا شرایط تاریخی و اجتماعی پیدایش آن آثار با شرایط اجتماعی و تاریخی آثار ادبی اروپا کاملا متفاوت است و پیاده کردن موازین زیبایی شناسی و نقد اروپایی در مورد آن آثار باید با احتیاط کامل و با بصیرت فراوان انجام گیرد

بسیاری از اصطلاحات نقد ادبی اروپایی فقط و فقط در مورد آثار ادبی ملل اروپایی قابل انطباق است و بعضی دیگر با اندکی تغییر و توسع میتواند بر آثار ادبی ملل شرقی و اسلامی نیز منطبق شود و با تغییرات و دگرگونیهایی که در محیط ادبی بوجود آمده، قسمت بیشتری از حرفهای منتقدان اروپایی را در باب آثار معاصر میتوان پذیرفت.

یکی از مسایل عمده‌یی که ناقدان اروپایی از قدیم بدان توجه داشته‌اند و از خلال فن شعر ارسطو و آثار مشابه آن میتوان دریافت تقسیم بندی آثار ادبی است؛ [illegible] در ادبیات شرقی و اسلامی اصلا مطرح نبوده است، البته در ادبیات ملل اسلامی (فارسی، ترکی عربی، اردو) به تاثیر طرز فکر ادیبان عرب، آثار ادبی (مخصوصا) از دیدگاه ظاهر آن تقسیم بندی شده است و این گویا یک خصوصیت نثر ادبی اساسی است که از رهگذر ادبیات عرب به آثار ادبی دیگر ملل اسلامی انتقال یافته که صورت ظاهر و شکل آثار ادبی را مورد دقت قرار دهند، نه عمق معنوی و حوزه اندیشگی و عاطفی آن را. از همین که شاعران و ناقدان عرب به مساله قافیه و وزن داده‌اند و موازین داوری ایشان که بر محور مساله الفاظ و ترکیب قافیه [illegible] میکند فلسفه پیدایی اینگونه تقسیم بندی را به خوبی میتوان احساس کرد زیر هنگامی که دید ناقد متوجه عالم لفظ و عیوب صوری اثر ادبی باشد، ملاک داوری و شیوه تقسیم بندی او از آثار ادبی نیز چنین حالتی خواهد داشت اینگونه تقسیم بندی که بر اساس صورت و شکل آثار ادبی بنیاد شده است بی فایده نیست (۱) زیرا از جهات بسیاری با [illegible] نقد و داوری درست است همین توجه به صورت و تقسیم بندی آثار ادبی از رهگذر شکل و فرم است که نقص عمده‌ای را در سنت شعری ما سبب شده است و آن فراهم آوردن دیوانهای شاعران ماست بر اساس

قالب قصیده وغزل ورباعی وآنگاه تقسیم بندی آن قوالب به ترتیب حروف تهجی درنتیجه این تلقی ادیبان ما از تقسیم آثار ادبی ، این مشکلات بوجود آمده است نخست اینکه شاعران قدیم ما سیرتاریخی وتحول ذهنی خود را ثبت نکرده اند هیچ دانسته نیست که حافظ کدام شعر ها را در جوانی گفته و کدام شعر ها را در پیری مگر اینکه قرینه یی خاص ، بدشواری بتوانیم در بعضی موارد پیدا کنیم دو دیگر اینکه داوری درباره جوانب معنوی کار شاعران قدیم ما دشوار شده است زیرا در تقسیم بندی دیوانها رعایت شکل ظاهری و ترتیب الفبایی ، سبب شده است که برای خواننده مطالعه در جوانب روحی ومعنوی سیریك شاعر از کارهای ، دشوار و گاه محال گردد ودر بررسی ادوار ادبی سیرصعودی یا نزولی یك اندیشه یا یك زمینه وجدانی وعاطفی را به دشواری بتوانیم بررسی کنیم. فایده اصلی این کار ، یعنی تقسیم بندی آثار ادبی براساس انواع این است که به خوبی میتوان علل ضعیف یا نیرو یافتن یکی از انواع رادردوره یی خاص بررسی کرد. وقتی بدانیم حماسه یا شعر غنایی چیست و شرایط تاریخی و اجتماعی هر کدام چیست به خوبی میتوان از ضعف و انحطاط یا اوج و شکفتگی هرنوع در ادوار مختلف سخن بگوییم . براساس شناسایی این نظریه علل اوج حماسه در قرن چهارم و انحطاط آن در عصر مغل وباز اوج غنا وشعر غنایی در عصر مغول را خوب میتوان تفسیرو توجیه کرد. حتی میتوان آگاها نه بعضی از ضعفها را ، که نتیجه عوامل خاص است) برطرف کرد ودر نقد و بررسی یك اثر ، با توجه به شرایطی که نوع آن اثر دارد ، ازقوت وضعف آن سخن به میان آورد. سنت ادبی عرب که مورد پذیرش ادیبان ملل مسلمان قرار گرفت ، این دشواریها را برسرراه نقد وداوری تاحدی به وجود آورد . این پرسش به ذهن میرسد که چرا وقتی ملل اسلامی فرهنگ وتمدن یونانی

را از رهگذر ترجمه واقتباس اخذ کردند و بسیاری از جزئیات تفکر یونانی را به دقت مورد تحلیل و بررسی قرار دادند، از این نکته غافل ماندند که موازین نقد وداوری در باب آثار ادبی را هم از یونانیان اخذ کنند. ظاهراً علتش این است که قدما تصور میکرده اند آثار ادبی هر زبانی ویژه گی خاص خود را دارد و قابل انتقال به زبان دیگر نیست و از سوی دیگر، اهمیتی که به شعر عرب و آرا عرب در باب شعر - که دیوان العرب خوانده شد (۲) - میدادند سبب شده است که خود را از آرا یونانیان در باب شعر بی نیاز بدانند و از همین جاست که وقتی در منطق، نیازمند به اخذ اصطلاحات ادبی یونان شده اند، اغلب حرف های شان پریشان و بی معنی است از قبیل سخنانی که ابن سینا و دیگران در باب تراژدی (تراگودیا) در تفاسیر و شروح خود برخطابه ارسطو آورده اند (۳) و نشان میدهد که درک درستی از این مفاهیم نداشته اند نافدان فرنگی، که از میراث تفکر یونانی بهره مندند، آثار ادبی را دور از توجه به شکل ظاهری و چند وچون وزن وقافیه فقط از دیدگاه زمینه معنوی و بار عاطفی ووجدانی تقسیم بندی میکنند به گونه یی که این تقسیم بندی مرز زبانی خاصی نمیشناسد این تقسیم بندی که در آثار ادبی همه ملل جهان با تفاوتهایی درجزئیات صدق میکند و در همه ادوار تاریخ ادبیات ملل قابل توجه است نوع حصر عقلی است در حوزه معانی آثار ادبی و خصایص عام اسالیب آن که باد گرگونه های جوامع بشری بدشواری قابل تغیر است و چنانکه خواهیم دید از همان روزگار قدیم تا کنون این حصر عقلی مصداق داشته است . ای گمان ذهن تحلیل و تجزیه گر یونانی - همان گونه که مقولات را در منطق و فلسفه حصر عقلی کرده در این تقسیم بندی تاثیر مستقیم داشته است، نظر باانواع ادبی کوششی است در راه این تقسیم بندی. انواع ادبی عبارت از مجموعه خصایص فنی عامی که هر کدام دارای

شخصات و قوانین ویژه خود هستند . هر یك از انواع شعر حماسی
نایی ، نمایشی و تعلیمی ساختمان و هندسهٔ خاص خود را داراست. مثلا
حماسه نوعی شعر داستانی است که کاملا دارای جنبه آفاقی
ست نه انفسی .

در این نوع هیچ گاه هنرمند از «من» خویش سخن نمیگوید و از
همین رهگذر است که حوزه حماسه بسیار وسیع است و در خلال حماسه
تصویر تمدن یك ملت را، در مجموع با تمام عادات و اخلاق آن به
خوبی میتوان مشاهده کرد و حتی قوای طبیعی و غیر طبیعی موثر در
کوین آن ملت در حماسه اش نمودار است. برعکس، شعر غنایی شعری
ست که حاصل لبریزی احساسات شخصی است و محور آن «من» شاعر
ست و سراینده در آن نقش پذیرنده و ندوستاثر دارد نه تاثیر بخش و موثر،
دیگر انواع نیز هر کدام ویژه گی خاص خود را دارند و این انواع
در نثر نیز مصداق پیدا میکنند هر کدام از این انواع ماده یی
مخصوص به خود دارد . در حماسه ماده یی وسیع که مجموعه یی از
حوادث مهم است همراه با اسلوبی نیرومند و سرشار - از نظر آرایه سازی
و تصویرها - ضروری است و تا یك حماسه به درجه کمال برسد تجربه
چند شاعر در چند نسل لازم است و باید که شاعران حماسه سرا از
تخاییل نیرومندی برخوردار باشند . برعکس، شعر غنایی ماده ساده و
محدودی دارد که عبارت است از هر گونه احساس شادی یا غم یا
خشمی که به گونه شعر در آید . باز در مقابل این دو نوع ، شعر
نمایشی نه نیازی به افزونی حوادث دارد چنانکه در حماسه لازم بود
و نه سرشاری و لبریزی احساسات میخواهد چنانکه در شعر غنایی
ضرورت داشت ، بلکه قدرت درنظم و سرعت و تصویرگری حوادث
(یا حادثه) را لازم دارد با اسلوبی آشکار و استوار . و برهمین قیاس
شعر تعلیمی نیز مادهٔ خاص خود را، که دانش و اخلاق است، با نظر
گاه منطقی دربر است . این انواع ادبی بیش و کم به انواع پدیده

های هستی شباهت دارند: حیوانات، جمادات، نباتات، و انسانها که در تاریخ طبیعی، هر مجموعه‌یی با خواص مشترک خود جداگانه مورد بحث قرار میگیرد. پرنده گان خصایص مشترکی دارند که در پستانداران یا مثلاً دسته ماهیها دید نمیشود.

تطور را انواع موجودات، تحت تأثیر عوامل خارجی معین طور ترکیب خاص هر کدام به‌وجود می‌آید؛ اما تطور انواع ادبی تحت تأثیر نبوغ آفریننده گان آثار ادبی و تمدنهای گوناگون است. همانگونه که محقق تاریخ طبیعی یک درخت صنوبر را از وقتی که کاشتگی بوده تا هنگامی که درختی شده مطالعه میکند تا ادبی نیز هر نوعی از انواع ادب را در سیر تاریخی خود مورد بررسی قرار میدهد که چگونه به وجود می آید و چگونه راه کمال می‌پیماید و حتی چگونه از میان میرود. بنا بر این، از چند نظرگاه میتوان تطور انواع ادبی را بررسی کرد:

۱- تطور هر یک از انواع به طور مستقل وجداگانه،

۲- دگرگونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر،

۳- تغییرات کامل در انواع.

۱- تطور هر یک از انواع ادبی!

یکی از اشتباهات ناقدان قرن هفده و هجده امثال بوالو این بود که تصور میکرد ند انواع ادبی به گونهٔ قالبهایی جامد و ثابت همیشه وجود دارند و هیچ تغییری در آنها راه ندارد؛ اما در قرن اخیر، از رهگذر مطالعات تاریخی در سیر انواع به این نتیجه رسیده اند که هر نوعی خود به خود سیری وتطوری دارد، یعنی پس از یک مرحله ابتدایی به انواع دیگری آمیزد و نمیتوان یک نوع را از همسایگان معنوی آن جدا کرد، هر نوعی مراحل رشد و کمال خود را میپیماید تا میرسد به مرحلهٔ انحلال؛ مثلاً حماسه ممکن است در یک دوره خاتمه یافته تلقی شود، زیرا شرایط اجتماعی به وجود آمدن دیگر وجود نداشته باشد.

۲- دگرگونی یک نوع در راه تبدیل به نوعی دیگر.

در آثار ادبی بعضی ملل، از قبیل یونان پیدایش انواع ادبی
دگرگونی آن سیر تاریخی و طبیعی داود؛ ولی در بعضی ملل دیگر ممکن
ست جنبهٔ تقلیدی داشته باشد، مثل آثار ادبی ملل اروپا در قیاس
ادبیات قوم یونانی. رو یهمرفته میتوان مراحل تاریخی پیدایش
واع ادبی را در آثار ادبی بعضی ملل از قبیل یونان بدینگونه
رسی کرد:

ف) حماسه

نخستین نوعی که در ادب یونان ظهور کرده، نوع حماسه است
ر ادب یونانی حماسه خاستگاهی اشرافی دارد. این نوع شعر که
ضوع آن صحنه های نبرد است، تعبیر رستی است از یک جامعهٔ اقطاع دار
فیودال) که با همسایگان خود درگیر و دار نبرد است تا حوزهٔ
سلط خود را گسترش دهد. در این اجتماع فرد وجود مشخصی ندارد،
ط بعضی از سر کردگان نیرومند هستند که را هبری جنگ
جنگباره گی با ایشان است. این نوع شعر حالت بیداری یک جامعه
ا در برابر حیات تصویر میکند. در ادب ایرانی نیز چنین است
این تفاوت که درگیریهای قومی در شاهنامه بنیاد تجاوز طلبی
ر نظام فیودالیسم ندارد و تصویر حالت سازنده گی یک جامعه است.

ب) غنایی

در یونان، پس از جنگهای پی در پی، آرامش نسبی بر قرار
یشود. نوعی نظام برشهر ها کم میگردد. مردم بهخویش می آیند
از لذتهای زنده گی سخن میگو یند و فرد درجامعه اعتبار خود را
ازمییابد و انسان در جمع گمشده نیست. در ین عصر شعر غنایی شکل
میگیرد. شعر تاثیر، شعر آمیخته با رقص و موسیقی. این نوع شعر تصویر
گر مرحله یی است که فرد، شخصیت خود را بازمییابد، خواه خود داو
شخصیت و خواه شخصیت دیگران البته در ادب دیگر ملل این امر مسلم نیست
وای بسا که شعر غنایی بر شعر حماسی تقدم داشته باشد. شواهد موجود

در ادب حماسی نشان میدهد که حماسه بر دیگر انواع، مانند یونان تقدم دارد.

ج) نمایشی

شعر نمایشی، یا شعر دراماتیک، شعری است که در جوامع مترقی به وجود می آید، جوامعی که به مرحلهٔ کمال فکری و هنری رسیده اند زیرا پیچیده ترین نوع شعر است و شاعر در آن میکوشد که جنبه های پیچیدهٔ نفسانیات انسان را مورد تحلیل و وصف قرار دهد و این کار نیازمند آشنایی به روان انسان است و جز در مرحله یی که اجتماع به حد متعالی شناخت و خرد رسیده باشد و از فلسفه و روان شناسی آگاه باشد، حاصل نمیشود. در یونان قدیم شعر نمایشی رواج داشته، ولی در ادبیات ملل اسلامی تا عصور متاخر از شعر نمایشی و اصولاً ادبیات دراماتیک نشانه یی نیست، مگر اینکه از بعضی شرایط شعر نمایشی صرف نظر شود و با توسع، بعضی از آثار ادبی داستانی ما مصداق ادب نمایشی قرار گیرد.

د) تعلیمی

شعر تعلیمی که موضوع آن اخلاق و دانش و آموختن است در مرحله یی پیدا میشود که افراد و جامعه به مراتبی از علم و معرفت سابقهٔ آن در ادب اغلب ملل دیرینه است و در ادبیات اسلامی شعر تعلیمی از کهنه ترین انواع به شمار میرود و البته سیر تاریخی خاص دارد.

دوران نثر

در هر یک از انواع ادبی، نثر به طور کلی دیرتر از شعر به وجود می آید، اگرچه به ظاهر دشوار مینماید، ولی اگر به خاستگاه روحی و معنوی شعر و نثر بیندیشیم به خوبی دانسته میشود که عواطف و احساسات (که مایه های اصلی شعر اند) زودتر از منطق و اندیشه (که خاستگاه طبیعی نثر ادبی هستند) در انسان بیدار میشود.

در ادبیات تمام ملل این خصوصیت وجود دارد که شعر مقدم بر نثر به‌وجود می‌آید. البته منظور از شعر، شعر به معنی ساده و ابتدایی آن است.

۳- تغییرات کامل در انواع ادبی

انواع ادبی تنها تطور و دگرگونی نمی‌یابند بلکه گاهی تبدیل به نوعی دیگر میشود هنگامی که اجتماع میکوشد اشکال تازه یی که با تمایلات جدید سازگار باشد. به وجود آورد نوعی به نوع دیگر تبدیل میشود. از ساده نوع قبلی نوع تازه یی به وجود می‌آید. مثلا حماسه هومر به گونهٔ تاریخ هرودوت در می آید، یا تاریخ ساسانیان در بیان فردوسی مایه های حماسی به‌خود میگیرد ویا شاهنامه اساس تاریخ نویسی دوره های بعدی میشود.

البته نباید فراموش کرد که همانطور که در عالم طبیعت ود رتاریخ طبیعی نمیتوان مرز زمانی دقیقی میان مراحل پیدایش انواع قایل شد و نشان داد که در چه مرحله یی جماد و درچه مرحله یی گیاه و حیوان و انسان پدید آمده، انواع ادبی نیز چنین است همه اینها را میتوان در کنار هم دید. تداخل این انواع ادبی، امری است طبیعی ممکن است بعضی از خصایص شعر غنایی در فصلی از یك حماسه یا یك شعر نمایشی به‌وجود آید واین در هم آمیختگی در ادبیات ملل اسلامی و به خصوص در ادبیات پارسی به گونه آشکاری مشاهده میشود و بی‌گمان عامل فرم (صورت) در این آمیختگی تاثیر فراوان داشته است.

در تاریخ طبیعی برای هر گروه ودسته خانواده نامها واصطلاحات دقیقی وجود دارد.

اما در ادب، برای شاخه های فرعی وشعبه های این انواع دقیقا نامی نمیتوان جست. برروی هم آنچه در حوزهٔ ادب قرار میگیرد وحاصل نبوغ هنری انسان از رهگذر کلمات است در دو شاخه اصلی انواع

شعر وانواع نثر قرار می‌گیرد . شعر خود جداگانه دارای چهار نوع
اصلی حماسی ، غنایی ، نمایشی و تعلیمی است و هر کدام از این انواع
دارای شاخه هایی است ، مثلا شعر غنایی شامل مدح و هجو ،
مرثیه و غزل است و شعر نمایشی دارای اقسامی تراژیدی ، کمدی و
درام جدید است وباز هر کدام از این شاخه ها شامل آثاری است
که در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند .

به دشواری می‌توان یک اثر ادبی را در نوع دقیق و [illegible]
خاص خودش قرار داد ، زیرا اگر از نظر گاهی [illegible]
باشد از دیدگاهی دیگر به نوعی دیگر [illegible]
صبغه یی ازشعر نمایشی به خود میگیرد و گاه [illegible]
وحتی صبغه یی از شعر تعلیمی . به همین جهت است [illegible]
ادبی در تمام موارد دقیق نخواهد بود و به طور [illegible]
قراردادی به خود میگیرد . در شعر پارسی [illegible]
به یکدیگر می‌آمیزند ، غزل حافظ مجموعه [illegible]
میشود از طنز تا وصف و مرثیه و غزل در خود جمع [illegible]

شعر حماسی

تعریف وخصایص حماسه :

حماسه شعری است داستانی - روایی [illegible]
قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت [illegible]
میزسنده داستانی حماسه : یکی از خصایص [illegible]
آمده جنبه داستانی بودن آن است ، بنا بر این [illegible]
از حوادث وجود دارد با اینکه در حماسه [illegible]
یی ازاوصاف و خطبه ها و تصاویر وجود دارد [illegible]
نسبت به عنصر داستانی بودن جنبه ثانوی دارند حماسه [illegible]

گذشته است به قول لامارتین : حماسه شعر ملل است به هنگام طفولیت ملل آنگاه که تاریخ و اساطیر و خیال و حقیقت به هم آمیخت و شاعر مورخ ملت است، زیرا در آن مرحله از تاریخ هنوز نقد و انتقاد رواج نیافته در آن مرحله ملل نیازمند وصایای بزرگان و قهرمانان خویش اند. آنها که ملت ها را از مرحله یی به مرحله یی سوق داده اند و به درجه یی از تمدن رسانده اند.

۲ - زمینهٔ قهرمانی حماسه : بیشترین بخش حماسه را اشخاص و حوادث اشغال میکنند و وظیفهٔ شاعر حماسی آنست که تصویر ساز انسانی باشد که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم از لحاظ نیروهای معنوی با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد. تخیل همیشه نمونه های عالی و ایدیال را در گذشته میجوید؛ اما عقل و منطق این نمونه های متعالی را در آینده جستجو میکند. همانگونه که نستور قهرمان سالخورده ایلیاد هومر میگوید: (هیچ کسی نمیتواند از مردمان زندهٔ این روزگار) خود را با آن قهرمانان باستانی مقایسه کند. آنان حتی در خوردن و نوشیدن نیز حالت برجسته و استثنایی دارند.

۳ - زمینهٔ ملی شعر حماسی : این حوادث قهرمانی، که به منزلهٔ تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جاری است و آن عبارت است از خصایص اخلاقی آن جامعه و نظام اجتماعی و زندگی سیاسی و عقاید او در مسایل فکری و مذهبی .

الف) اخلاق عصر:

ایلیاد تابلویی است که جامعه یی که هومر در آن میزیسته؛ جامعه یی با نظام اقطاعی (فیودالی) و خصوصیات ویژهٔ آن : روش

رنگ و نوع نبردافزار ها، طرز لباس پوشیدن و نوع عمارتها، خصایص روانی جامعه از درشتخویی وساده گی وانتقا مجویی. شاهنا مه نیز تصویری است ازجامعهٔ درجه‌زنی ترین خصایص حیاتی مردم

ب) تصویر مردم:

طرز تفکر مردم وعقاید شان درباب آفرینش وزنده گی ومرگ آنچه به حیات آن سرزمین ومردم پیوستگی دارد درحماسهٔ آن ملت سرزمین تصویر میشود. ایلیاد تصویری است ازمردم یونان. به همین مناسبت که بعضی از ناقدان آنرا نسوی گفته اند: «شرط حماسه این است که هم از جنبهٔ تخیل وهم از نظر تصویر عقاید مردم کاملترین اثری باشد، همچون دایرة المعارفی اززمانه ومردم باهم.» بدینگونه پیدا ست که جز شاهنامه در ادبیات ما، اثری که مصداق کامل حماسه باشد، بدشواری میتوان یافت.

۳ ـ زمینهٔ خرق عادت، یعنی جریان حوادثی که با منطق وتجربهٔ علمی همسازی ندارد یکی دیگر از شرایط حماسه است در هر حماسه‌یی رویداد های غیر طبیعی وبیرون ازنظام عادت وجود دارد و این خوارق عادات از لحاظ رهگذر عقاید دینی آن عصر توجیه میشود. هر ملتی تا یدماوراء طبیعی خودرا به عنوان عامل «شگفت آوری» درحماسهٔ ویش به کار میگیرد و بدینگونه است که در تمام حماسه‌ها موجودات آفریده هایی غیر طبیعی، درضمن حوادثی که شاعر تصویر میکند، ور میکنند. در ایلیاد، نقش خدایان کار های ایشان، پیوسته جلی میکند. در اود یسه نیز چنین است. در شاهنامه حدیث سیمرغ ودیو ایند وروییـن تن بودن اسفندیار وعمر هزار سالهٔ زال و... رویداد

هایی است بیرون از عادت که همچون رشته استواری زمینهٔ تخیلی حماسه را تقویت می‌کنند.

در تغییراتی که حماسه در تاریخ می‌یابد، عوامل «شگفت انگیزی» یعنی عوامل توجیه خوارق عادت دگرگون می‌شوند؛ زیرا عقاید ماوراء طبیعی یک قوم دگرگون می‌شود. مثلاً در اقوامی که بت پرست اند یا به تعدد خدایان معتقدند، راه توجیه خوارق عادات، با اقوام مسیحی متفاوت است. در مسیحیت، قدیسین آیین مسیح و فرشتگان وسائط نجات آفریده‌های اساطیری را می‌گیرند. گونهٔ دیگر از عوامل توجیه خوارق عادات وجود دارد و آن اعتقاد بسیاری از اقوام است به سحر و جادو و عالم ارواح و جن. در تمام این سه نوع، اساس کلی عقیده است گاهی تخیل شاعر نیز خود عاملی است در پرداختن بعضی پدیده‌ها.

در میان ناقدان قدیم اروپا بر سر این موضوع اختلاف که عامل توجیه خوارق عادات، یعنی عنصر اصلی «شگفت آوری» باید ثابت باشد یعنی همان الههٔ اساطیری یونان باشد یا قدیسین آیین مسیح و خدا و فرشتگان بدل شود، زیرا عقاید جامعه دگرگون شده است. بوالو در فن شعر خویش منحصراً همان خدایان و پدیده‌های اساطیری را می‌پذیرد؛ اما شاتو بریان در نبوغ مسیحیت عکس این عقیده را داشته است در نظر شاتوبریان باید بر اساس عقاید مسیحیت سخن گفت؛ زیرا تمدن مسیحی، شعری می‌پذیرد با صبغهٔ مسیحیت.

هندسهٔ شعر حماسی:

هر حماسه، ناگزیر باید از وحدت کامل برخوردار باشد. این وحدت حاصل چند امر است:

نخست، اینکه یک حادثهٔ اصلی در آن وجود داشته باشد تا حوادث دیگر را در پی آورد، دوم، اینکه یک قهرمان اصلی در آن باشد که حوادث را راهبری کند. حوادث را در چهار اصل می‌توان تصویر کرد:

(باقی دارد)

ددلي اوشهي د قصې دوه نور راويان او ناظمان

(۲) عبدالباقي:

د دلي اوشاهو د قصې يو ناظم عبد الباقي دی، د ده هم د دې قصې
زباني روايت د نظم په قالب کې راوړی دی، نظم يې خاص شکلي
سکښت نه لري. غزلي، مقامونه، رباعي، تيږه مخمس او اسې لوبې او
نور ډيکي شامل دي. د دې قصې ناظم هم له فرهنګ ادبيات (۱۲) پرته بل
چېرې نه دی، معرفي شوی. پښتو منظوم تذکرو نه دی ضبط کړی، البته
د عبدالباقي په نامه موږ دوه تنه نور شاعران پېژنو چې يو يې عبدالباقي
مهداني (۱۲۲۰ – ۱۳۱۱) هـ.ش د پښتو او لسي شاعر و، د ده منظومات يې
موږ ته معلوم دي (۱۲).

بل شاعر عبدالباقي افغان (۱۳۴۴ هـ.ق مړ) تېرستان او اجهات
لتهذيب العبادات په نامه د يوه اصلاحي منظوم کتاب (۱۳) خاوند
دی، د اثري هم پښتو تذکرو ضبط کړی دی مګر دغه عبدالباقي چې د دلي
اوشهو د قصې ناظم دی بل څوک دی او له دغو دواړو عبدالباقي نومو
شاعرانو پرته دريم عبد الباقي دی چې لا اوسه لا هم پښتو تذ-
کرو ته لاره نه ده پيدا کړې.

دا عبد الباقي د ديارلسمې پېړۍ شاعر دی او د شمال مغربي سرحدي
صوبې په کښت (کمت) او سی سيمه کې اوسېده. د ده په خوله احمد کې
د غول ګهای په باب داسې وايي

نوم عبدالباقي زما ګټ کې سکونت کوم
وار په صفتونه یا نبي ستا د زینت کوم

دی د خپلو شعرونو په مقطعاتو کې خپل نوم کله عبدالباقي او کله باقي راوړي، د ده خپله قصه د ۱۳۰۰ هق کال د شعبان د میاشتې په لسمه نېټه سرته رسولې ده، ده پخپله ویلي دي:

د یارلس سوه سنه وه اتمه میاشت
ورځ لسمه د شعبان ای قیل و قال
باقي خپل د متخط پرې وکړه قصه بس کړه
اوریدونه یې محتاج د ګیټ او ل

دعبدالباقي د دلي او شهو قصه په تحفة العشاق مشهوره ده، او په هندي نامه په ۳۲ مخونو کې غالباً په ۱۳۷۱ هق کال په لاهور کې چاپ شوې ده.

دعبدالباقي د دلي او شاهي قصه له حمد و نعت وروسته داسې پیل کړې:

دا قصه درته کوم د عاشقانو
د پخوا زماني خلق صادقانو
چې یې واورې څوک زړه به دې خوشحال شي
یا د پله لوچې د لي نومې پوهوانو
دی په چېچ په هزاره په اوسیدلو
بهادرو په خپل وخت کې پهلوانو
ګورو ده وه په شینکي کلي کې یاره
ورو يې نه وو ډېر اوچت په خاندانو
او په دې بېتونو ده خپله قصه کړې ده:
د دلي نه دوه پلې ګیرچا پیر شوې
د عاشقو مې ښکاره کړو درته حال

د ندامت واخله په مزېداره

مادې راوړي هم ستاد پاره

شوندې پرې سري که شه هوښياره

راته څکارېږي زن په غم چا ته کړي

شونې زړ ګي پرې پرې

شوندې په سرې لرم ښې مزېداري

اې مدجاري خپل يارد پاري

ته چوړ خبر زما په پاري

«عبدالباقي» عاشق وهي را ته ناري

شونې زړ ګي پرې پرې

دپومنځام ذرې بيته:

به خوبونه پددې ښه کا انتظام

پهخوبو له په دې په کا اختتام

په ښه ښه شه که ته شي هرڅه سپه دي

په په پدې کېدي په که هر کلام

«باقي» واې لل زه سوال کوم له رب نه

حاصلېزې په ادب درب الهام

ماخذونه

۱- د لي او شهي دصدر خان ختک دخيال بخاري په زيارد پښور-
چاپ پښتوا کيډ مې، ۷۶ مخ .

۲ - همدا قصه ۶۹۷مخ.

۳- مرحوم نوري (۱۳۵۲ ه ش . مړ)د دلي اوشهي دقصي شفاهي
شکل دملي هنداري په دوهم توک کې خوندي کړيدي

۴ -د دلي اوشهو د قصي مقدمه ۴۴-۵۶ مخونه

۵ـ پښتو منظومې قصې عبدالکریم پټنګ ۱۳۵۷ هـ ش کال د کابل چاپ دولتي مطبعه ۳۰ـ۳۲ مخونه.

۶ـ د دلی شهی مقدمه ۴۰ مخ

۷ـ پښتو منظومې قصې ۳۱ـ۳۲ مخونه

۸ـ فرهنګ زبان و ادبیات پښتو د زلمي هیواد مل، ج۱ د ۱۳۵۶ هـ ش کال چاپ تالیف او ترجمې ریاست د پوهنې او روزنې مطبعه ۱۸۳ مخ

۹ـ پښتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال ګڼه ۱۲۲ـ۱۳۰ مخونه

۱۰ـ پښتو (مجله) د ۱۹۵۹ ع کال ګڼه ۱ ۴۱ مخ (۱۲) فرهنګ زبان و ادبیات پښتو ج۱ ص۲۹۲

۱۱ـ پټه پاڼې ګلونه د زلمي هیواد مل تالیف ۱۳۶۲ هـ ش کال چاپ، د علومو اکاډمۍ د پوهنې او روزنې مطبعه ۲۰۲ مخ.

۱۲ـ پښتانه شعراء ۲ د پوهاند رښتین د ۱۳۲۱ هـ ش کال چاپ پښتو ټولنه په عمومي مطبعه ۶۷۲ مخ.

۱۳ـ تحفة العشاق دلاهور چاپ ۲۸ مخ

نقش اسطوره ها در ایجاد آثار هنری

مهدی دعاگوی

استفاده از اسطوره ها و بکار گرفتن آن بعنوان قالب برای ایجاد یك اثر مستقل مخصوصاً برای تاتر یکی از بارزترین تحولیست که ادبیات قرن بیست آنرا پذیرفته و در رمانها زن و گنجینه های ادبی و هنری، والاترین غنای هنری بر آن مقام داده است.

مشهورترین و ارزشمندترین نمونهٔ این شیوهٔ نمایشنامهٔ «اولیس» اثر «جیمز ژویس» است، که معروفترین نقاد جهان تیاتر «تی-اس الیوت» تقریظ شیوا و بلند بالایی در مجلهٔ «دایال» بر آن نوشته است. الیوت می نویسد:

«ژویس» (۱) در نحوهٔ استفاده از اسطوره برای حالی نمودن مشابهت ها و تداوم حوادث امروز و روزگاران گذشته، روش و شیوه یی را بکار برده که بدون تردید قابلیت آنرا دارد که دیگران آنرا بعنوان یك سرمشق و دیباچه یی ممد کار خود پنداشته و از روش او استفاده نمایند.

چه کاربرد «ژویس» بهیچ وجه صبغهٔ تقلیدی ندارد و نمی توان آنانی را که به تبعیت از او گام برمیدارند، مقلد دانست. درست مانند دانشمندی که اگر از کشفیات (انشتین) برای حصول مقاصد تحقیقی خود استفاده میکند، کاری بر مبنای تقلید انجام نداده است.

قالب گیری از اسطوره ها در نفس خود یك نوع تنظیم و شکل دادن و قسماً نمایان ساختن نابسامانی های تاریخ معاصر چیز دیگر

مت ، چنانچه «یاتیس» هم به شکل و گونه‌یی از این روش استفاده
کرد . و در واقع او از این دیگران این راز را اولتر کشف
کرده و اول کسی است که این ضرورت را ادراک نموده و به این
گام نهایت مهم و بزرگ و عملی را برای امکان پذیر نمودن
ترکیب کارهای با ارزش در عالم هنر برداشته است . چه «اقتل
یاتیس» بود که این شیوه را در نمایشنامهٔ منظوم خود به نحوی ماهر
ملایم بکار برد و بعد «اونیل» نیز از آن پیروی کرد .

«قایل شدن تمایز و ارزش در دایرهٔ والا تری بین استفاده از
اسطوره و نمایشنامه‌های تاریخی کار سهل و ساده‌یی است و پیچ
می شود بطریقیکه مستلزم است بین این دو تفاوت سالم و مستقل
قایل شد . مثلاً در نمایشنامهٔ معروف تاریخی «امپراطور و مردی از
جالیله» اثر نمایشنامه نویس مشهور «ایبسن» وجوه مشترک زیادی
میتوان سراغ نمود که با همین شیوه موردی برای بحث دارد . » (۲)

ولی از جهات کلی اگر این منظور مورد ارزیابی قرار می گیرد
مرابطات به طریقی خاص آن مطالعه میشود، آنچه نقطهٔ روشن و
اساس در موضوع محسوب میشود مقاصد و هدف و منظور نمایشنامه
نویس است . بدین تفصیل که یک نمایشنامه نویس و یا یک نویسنده از
اسطوره، زمانه و یا تاریخ با ضوابطی باید کار خود را انجام دهد که
اسطوره یا افسانه و یا تاریخ نه بحیث مواد و مصالح کار، مشخصاً مورد
استفاده قرار گیرد . بلکه از اینها بائست بصورت قالبی برای ترسیم
یه یا بیان تجربه ها استفاده شود .

اگر از نمایشنامه‌های منظوم چشم بپوشیم
به سراغ نمایشنامه‌های منثور میرویم در بین

دایرهٔ مهمترین نمونه های این نوع نمایشنامه‌ها را نویسنده گان
فرانسوی ایجاد کرده اند . «کوکتو» در نمایشنامهٔ «ماشین دوزخی»

«سارتر» در نمایشنامهٔ «مگس‌ها» و «موریس اورون» در نمایشنامهٔ «تیری مول نیه» از این شیوه بوجه احسن استفاده نموده‌اند.(۳)

آنانی که اسطوره را به صورت قالب برای ریخت آثار خود انتخاب کرده و پرسونای آن آثار خود را نگاشته اند، زیادند ولی در میان آنان آنکه خود نمایی بیشتر میکند و جلوهٔ به خصوصی در کارش هویدا است همانا نمایشنامه نویس مشهور «ژان انوی» است که نمایش نامه های نظیر «اوریپدس» «انتیگون» و «مده» را بو جود آورده و در آن قدرت ایجاد و ابتکار خود را به ثبوت رسانیده است .

«ژان انوی» با این ایجاد، تحولات مهم وشگرف ودرعین زمان خارق العادهٔ در تیاتر جدید بو جود آورده که به قول نقاد ان وتیاتر شناسان این نمونه‌های موفقیت‌آمیز استفاده از قالب اسطوره پرداختی است که در روند ورویداد های تیاتر آینده نقشی عمیق وتاثیر بسیاری خواهد داشت .

«انتیگون» اوین وژان انوی :

اگر به تاریخ کهن تیاتر نظر اندازی شود «انتیگون» «اوریپدس» را فقط «سوفوکلس» که بین سالهای (۴۹۰ـ او ۴۰۶) قبل از میلاد میزیست نوشته است ، و به این طریق «انتیگون» فقط یك اسطوره است، اسطوره‌ایکه آنرا «سوفوکلس» زائیده و بوجود آورده ولی باز هم همین تاریخ تیاتر است که چندین «انتیگون» را به استشهاد میگیرد که آنهم مال یا اثر چندین نویسنده است اگر روی هریك صحبت شود ، لاجرم صحبت به درازا خواهد کشید به طوریکه بحث از دایرهٔ یك مقالهٔ موجزو کوتاه بصورت یك کتاب قطور و ضخیم درخواهد آمد .

اماچون بحث ماروی «انتیگون» نوشتهٔ «ژان انوی» است لذا محور صحبت همین انتیگون است وبس .

«ژان انوی» نمایشنامه «انتیگون» را در سال ۱۹۴۳ نوشت.
درنمایشنامهٔ «انتیگون» شخصیت‌های بازی بهمان صورت اساطیری اند ولی هدف وغایه پی نمایش نامه، بصورت یک کل برای بیان خصوصیات زمانی درنظر گرفته شده که نویسنده درآن زمان زنده گی می کند. یعنی حالت بیان معاصر رادارد واین خصوصیت مرابطاتی را حالی میکند که میان معاصر وحوداث اسطوره موجود است.
اهمیت موضوع فقط قالب اسطوره است و درقدم بعدی، بارزترین ارزش نمایشنامه دراین است، که ضوابط ومعیارها، خصوصات و قرارداد های که تیاتر کلاسیك یونان داشت، در « انتیگون» نوین این ضوابط و قرار دادها به شکل ساده و روان و موافق به حالت‌ها وشرایط زمان تطبیق شده است.
مثلاً در«انتیگون» نوین یعنی تخلیق «ژان انوی» کلیه بازیگران نمایشنامه درآغاز نمایش، بصورت دسته جمعی وارد صحنه شده ویکی ازآنان چندقدم جلوتر آمده وخطاب به تماشا چیان می گوید:
دوستان! اینها هستندهنر مندانی که برای شما «انتیگون» را بازی می کنند.
سپس تشریحات مفصل تر وبیشتر رادرباره شخصیت بازیگران ارائه داده اشاره بیکی ازهنرمندان مشغول سن نموده و به صحبت خودچنین ادامه میدهد.
ـ این دخترکه لاغر اندام که اینجا نشسته وخاموشانه حوادث را تعقیب می کند، چند دقیقه بعد «انتیگون» خواهد شد. این مقرر است که او « انتیگون» نامیده شود او مکلف است که نقش «انتیگون» را ازآغاز تا انجام ایفا کند. زمانی که پردهٔ تیاتر بالا میرود. او بوضوح می بیند که « ایسمین» خواهرش باجوانی مصروف صحبت وخنده است. مرد بسرعت دور میشود. بعداً صدای شنیده میشود: «یکی از مایان امشب باید بمیریم».

«ژان انوی» را عقیده بر این است که با این حالت رابطهٔ شخصی
بین تماشاچی و صحنه به نحوی موثر قایم میشود زیرا تماشاچی بوجه
احسن با نحوهٔ حرکت نمایش نامه و شخصیت های بازی نامه آشنا میشود کلاً
آشنا کرده میشوند ودر نمایشنامه باز هم صدایی شنیده میشود که
گوینده را همکاران می پندارند.

ـ این مرد قوی هیکل وتنومند «کریون» نام دارد. آن جوان
که پای دیوار تکیه زده و رنگ اصلی چهره اش زائل شده به نظرها
میخورد، قاصد پست کم حرف که میل به صحبت ندارد. حالا شما
تماشاچیان تا حدودی اشخاص را شناختید و اینان سرگذشتی را
برایتان بازی می کنند که شما بدیدن (تماشای) آن آمده اید، یعنی
سرگذشت «اتاکل» و «پولی نیس» دو پسر «ادیپ» را. قرار براین
بود که هر یك از اینان بصورت متناوب یکسال حکومت کنند
ولی اینان باهم جنگیده و سرانجام هر دو پای دیوار شهر از پای
درآمده اند.

در اینجا گوینده از صحنه خارج میشود تمام بازیگران بالنوبه
از صحنه خارج میشوند، لایت صحنه تغییر می کند و بازیگران به
ترتیب نقش های شان وارد صحنه می شوند. (۳)

در خصوصیت کار ووضعیت عمومی نمایشنامه آنچه در خور توجه
است و آنچه چشم گیری مؤثر دارد همانا، شیوهٔ نمایشنامه است
که نمایشنامه های ناتورالیستی بصورت عمومی از آن بی بهره
اند یکی از نمونه ها ویا تم های نوین آنرا می توان بیان یا مقدمه
آغاز نمایش دانست، این حالت، مشخصاً بخاطر استحفاظ تداوم
وهم آهنگی و یك پارچه گی قالب اسطوره صورت گرفته وبه نویسنده
امکاناتی را میسر می سازد تا از محدودهٔ قالب اصلی عدول نکند.

شصت سال قبل از امروز موازین و خصوصیات نمایشنامه های
رومانتیك را نمایش نامه نویسانی مانند «ایبسن» و «استراندبرگ»

رعایت نکردند ودر هالهٔ اندیشه‌های نوآفرین‌شان، آنچه خواستند
بوجود آوردند وساختند که حقاً خوب ساختند وخوب آثار بدند
ولی امروز فرم رعایت نکردن وفرار از موازین وقوانین به شیوهٔ
دیگری عرض وجود نموده که بصورت عمومی مرهون قدرت خلاقه
ونوآوری های «ژان انوی» است درست مانند (الیوت) که قالب
گیری های اسطوره یی رادر نمایشنامهٔ منظوم «قتل در کلیسا»
خود ابتکار کرد .

بازهم نمایشنامه «انتیگون» که محور اصلی صحبت ماست .
((انتیگون)) بدون فاصله ، بازی میشود. یعنی فاصله میان سن‌ها یا
پرده‌ها وجود ندارد واز آغاز تاختم یکسره بازی میشود ولی مهم تر
ین وهیجان انگیز ترین صحنه یکه در واقع صحنه اصلی نمایشنامه
محسوب میشود، تقابل وروبا رویی ((انتیگون))و((کرئون)) است
درست موقع که ((انتیگون)) روی لجاجت وسخت سری تمام، برای
بخاک سپردن برادرش پافشاری می کند ،طبق قانون جان‌خودش را
درقبال این کار گروی نهد. این‌صحنه تجربهٔ انسان‌رادرهنگا-
میکه به مردو راه قرار میگیرد ،در انتخاب یکی از دوراه به
شکل کاملا بارزوموثر نمایش میدهد و چه خوب ازقول(انتیگون)
نقل‌می شـــود :

انتیگون ـ من‌نگفته ام بلی!! شما اصرار دارید! سیاست شما
ضرورت‌شما، داستان‌های‌میان خالی شما چه تاثیری میتوانند بر من
داشته‌باشد؟؟

من میتوانم که به هرچه که دوست ندارم بگویم ((نی))
برای اینکه‌من یگانه قضاوت کننده استم و... شما.. . فقط میتوانید
حکم اعدام مرا صادر کنید ا.. برای اینکه شما گفته اید (بلی(٥)
جان‌مطلب در این است که در ((انتیگون)) اثر ((انوی)) سلطهٔ
قالب، بر محتوی تسلط کامل دارد ولی در نمایشنامهٔ منظوم

((قتل در کلیسا)) این خصوصیت چشم گیر نیست واز اینرو قاطع می توان حکم کرد که نمایشنامهٔ ((قتل در کلیسا)) یک ((انتخاب فنی)) است ولی (انتیگون) یك (تجربهٔ انتخاب) که بین این دو تفاوت های زیاد در حدود حد فاصل موجود است .

برمیگردیم باز هم به موضوع انتیگون با انتیگون نوین که چه سرنوشتی را دنبال میکند.

نتیجه بی‌چون نمایشنامه رعایت‌قانون است . قانونی که استثنا نمی شناسد وباید یکسان تطبیق شود . مجری این قانون ((کرئون)) است. اوست که باید تصمیم بگیرد. یکی از اجساد بزیر گرمی آفتاب بگندد و دیگرش دفن شود. اهمیت ندارد کدام یك باید دفن‌شود و کدام یك هم گندیده. این کار بخاطر پایان یافتن‌شورش مردم باید انجام شود. اینکار به منظور تطبیق قانون ونظم زنده گی اجتماعی باید عملی شود. در اینجا ((انتیگون)) هم باید به حیث یك قهرمان کاری راانجام دهد که شایستهٔ یك قهرمان است وقتی اومی شنود

کرئون - بخاطر دیگران نه بخاطر برادرت !! پس برای کی ؟.

انتیگون - برای خودم !! فقط برای خودم !

این خود بودن وخود گفتن ازلحاظ شخصیت یك نمایشنامه آنهم در حدود یک قهرمان نمایشنامه، به این ساده گی که ادا میشود وبیننده آنرا می شنود نیست چه این تا کید خاص نمایشنامه است که چه در آثار کلاسیك وچه در نمایشنامه های غیر کلاسیك نقش فروغنده دارد . فروغ بخاطر آنکه در روشنایی آن باید قهرمان نمایشنامه راهی را بگشاید ویا هی را تعقیب کند که برای یك قهرمان ممکن است. قهرمان هر ذات عادی ندارد ، قهرمان نما یشنامه ها مخصوصا نمایشنامه کلاسیك هیچگاهی از میان مردمان عادی که کا ر ها واعمال عادی را انجام میدهند، انتخاب نشده اند.

«چخوف» نویسنده ودرام‌نویس مشهور روس برای قهرمانان خود
ارج بزرگ میگذاشته وروی این ارج گذاری در بسا موارد روی
پله تردید می‌ایستد برای اینکه قهرمانش با بدیهای قهرمانی را
بشناسد. چنانچه وقتی درعمل، قهرمان درشکایت قرار میگرفت
قهرمان رادر لابلای کلمات گیر میساخت تا مبادا خدشه یی به
مقامش عاید شده باشد.

مثلا یکی از قهرمانان چخوف وقتی در تردد قرار می گیرد چنین
نجوا میکند: بلی! همه ما ازیاد می‌رویم - سرنوشت ما همین است و کاری هم
ازما ساخته نیست. همه آن چیزهای که امروز به نظر ما مهم وجدی
وپرمعنا است، یک روزی فراموش میشود ویا ازاهمیت می افتد.
این مشکل ماست که ما نمیتوانیم حدس بزنیم چه چیزها درآینده بزر
گ ومهم خواهد بود وچه چیزها هم پوچ وناچیز ومسخره. دراینصورت
اگرقهرمان، کاری که شایسته ودرخور انجام عمل یک قهرمان است
ازخودنشان نمیدهد، ضعف آن در تشخیص وشناخت عمل است
نه در ارادهٔ او. اما «اینتیگون» با گفتن «برای خودم» وضعیت حالت
وموقعیت خود را تشخیص و تثبیت نموده است و به اینطریق خود-
ش واراده‌ش را نیکو شناخته و برای انجام آن هر گونه فرجام برایش
بی تفاوت خواهد بود بهمین ترتیب درنمایشنامه «قتل در کلیسا» از
زبان قهرمان شنیده میشود.

درهرموقعیت ودرهمه شرایط انسان می تواند بین خائن بودن
ونبودن یکی راانتخاب کند. این یک تردداست، تردد یکه ازنگاه
ان نمایشنامه نویسی آنرا «کشمکش ایشی بنی شده» هم می توان
خواند. ولی این موضوع که چرا قاطع نیست وتردد بکار رفته بحثی
است که درآن کیفیت عمل وخصوصیت عمل کارقهرمان موردمداقه
است یعنی اینکه حرکت قهرمان در کدام یک مسیر است واین حرکت
باموقعیت وشخصیت قهرمان چقدر سازگار ومتوافق وهم آهنگ است

وقتی این نتیجه حاصل شد باید در آن صورت قهرمان و موقعیت آن
تقویت میشود مثلا از زبان «اتللو» در نمایشنامه «اتللو» می‌شنویم

اول شمع را خاموش کنم بعد نور حیات را . . .

این از لحاظ ذهنی یك تردید است ولی منکر کشمکش هم نمیتوان شد
که در هر صورت قهرمان هنگامیکه در تردید قرار میگیرد بر اساس
سنت نمایشنامه نویسی، باید تردیدهم نتیجه را ارائه دهد ولی نه بیرون
از دایرهٔ آنچه که میگوید بلکه بموازات آنچه که گفته است.
در «انتیگون» آنچه میگوید قاطعیت دارد. اصلا تردیدی وجود ندارد که
این در نفس خود یك امتیاز است، امتیازی که یك قهرمان اساطیری همیشه
داشته است. «ژان انوی» با همه نگرش های که در رد این امتیاز را
زایل نکرده و از آن محض بعنوان وسیلهٔ بیان واقعیت ها استفاده نموده
درست موافق به تعریفی که «الیوت» نموده است الیوت عقیده دارد که

«یك وضعیت و یا بخشی از حوادث گاهی سبب می‌شود احساس را بر
انگیزد که واقعیت های عمیقی میتواند آنرا بیدار کند.»

نقطهٔ مشخص و قابل بحث این است که نویسنده گان میتوانند
افسانه یا اسطوره را قالب قرار داده تعدیلات و تعویضاتی دران
وارد نماید مشروط بر اینکه وضعیت و سلسله حوادث را به شکل و شیوهٔ
رساتر گویاتر، دقیق‌تر و زیباتر بیان کند.

در غیر صورت فقط کاپی خواهد بود گفته شود با قالب گیری های
ناشیانه و مستبدانه اثر اصلی راهم باخود یك جا بگورستان دفن خو-
اهد نمود چه رسد به اثر قالب شده. «ریمولد و بلیامز» معروفترین
محقق و نویسندهٔ عرصه حاضر در مورد استفاده از اسطوره و نحوهٔ برداشت و
اصول تجربه و قالب گیری از اسطوره چنین عقیده یی دارد که در یکی
از مقالات خود آنرا انعکاس داده است.

در برداشت و قالب گیری از اسطوره بمعناء یك هدف مشخص و یا
یك تم معین را نویسنده گان مورد توجه خاص قرار میدهند مثلا در نما

نمایشنامه معروف «مگس‌ها» که «سارتر» آنرا نگاشته «موضوع قبول و گناه» سخت طرف توجه بوده است و بهمین منظور «سارتر» نقطه بخش را هدف مشخص قرار داده است.

در این میان آنچه نقطهٔ مشخص و درخور دقت فراوان است نحوهٔ برداشت «سارتر» است که کاملاً این برداشت به تفسیر فلسفی‌اش متکی است و اگر تاکید اصلی نمایشنامه ارزیابی شود بدون تردید این تاکید روی اصول فلسفهٔ استوار است که «سارتر» بدآن اعتقاد و اتکا داشته است.

ولی در نمایشنامهٔ «انتیگون» وضع به این منوال نیست چه در «انتیگون» قالب اسطوره در نفس امر زبان نمایشنامه که هدف نمایشنامه را القاء و رهبری می‌کند و این یک خصوصیت است که این خصوصیت بستگی کامل به طرز اندیشه و تفکر «انوی» دارد.

مثلاً در «انتیگون» یک سنت پاره شده و از آن سرپیچی بعمل آمده که این سنت بستگی دارد به تاکیدی که بنام «امید شرف» در نمایشنامه ذکر شده است ولی از آنجائیکه این تاکید موافق به طرز تفکر اندیشه نویسنده نبود و وجه ارزندهٔ در آن احساس نمی‌گردد از اینرو آن تاکید را نپذیرفته و مطرود قرار داده است.

«قسمیکه» «سارتر» بر مبنای روش فلسفی خود نمایشنامه را وسیلهٔ برای بیان افکار اندیشه ها و عقاید میداند.

لذا در هر حالت و وضعیت باید این حقیقت از تائید بدور نماند که قالب گیری از اسطوره ها امریست مجاز و در مواردی هم شاید ضروری ولی باید نویسنده گان بصورت عمومی بدلایل فراوانی که موجود است در اصول قالب گیری روش و اسلوبی را بکار ببرند که لازمهٔ تاریک دراماتیست است نه شیوه و روش یک فیلسوف.

در هر صورت اگر عالما نه در این کار قضاوت نشود و پیرامون فوق و عرضه های اسطوره یی و تجربه های که از آن حاصل میشود و ا-

قهرمانانه ارزیابی نگردد بدون تردید آنچه بر «اسکاروایلد» نویسنده و دراماتیست مشهور و «ایبسن» نویسنده و درامه تاتیست و همکارانشان نازل شد بر قالب گیرندگان دیگر نازل خواهد شد.

ویکبار دیگر گفته های «اسکاروایلد» را قالب گیرندگان در محکمه تکرار خواهند کرد.

یعنی اگر خراش کرده‌ام اعدام کنید و اگر زیبا تر و مقبول تر ساخته شده مستحق مکافات و امتیازات میباشم که در هردو صورت، هردو را نسبت به من مضایقه نکنید.

«مواخذ»

۱- تحلیل اسطوره ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان شماره ۱۰۱۷۳

۲- نظری به «اسپرطوروس مردی از گالیله» ترجمه ایرج زهری مجله تماشا سال ۲۰۳۶

۳- انتیگون آغاز کار بهجت امید کیهان شماره ۱۰۰۲۲

۴- « « « « « ۱۰۰۲۳

۵- کتاب بازیگر ترجمه بهدخت دولت‌آبادی چاپ تهران

۶- کوشش برای شناخت هنر ترجمه محمد تقی فرامرزی کیهان ۱۰۷۲۱

۷- نگاهی به اسطوره نوشته هوشنگ اسدی مجله تماشا سال ۲۰۳۶

۸- دیالوگ های منظوم چاپ المان دموکراتیک

بیا بیا ناسته چه زه له دې مدیریت نه ایسته کېږم ددې جریدې
مدیریت مسئولیت په غاړه و اخستلای شي. ما په هغه وخت کښې
لوی قلم په لاس اخستی و او ددې مدیریت ته و هو سېدم. اوس د غه
دې د اوږد زمان سیوري شو او زه د جریدې مدیر شوم. زه هم عینا د غسې
ارزو لرم او هغه به هو ډېر چه د جریدې د قلمي همکارانو کښې داسې
زلمیان و روزم چه په راتلونکي کښې د دې جریدې د مدیریت ده غاړه
واخلي.».

د لته زما د پلار هغه ارزو زما ده زړه کښې غزوني وکړې چه د اشکې د
«لشکې» او «قلمکي» په شان یو وخت د (مدیر عبد الله بختاني)
عبارت هم ود اخبار په تندي کښې چاپ شي.

داسې هم شوه. پلار مې لا ژوندی و او زه دری نیم کاله د
(زیری) مدیر وم. د هغوی د وفات نه وروسته د ننگرهار د مجلې د
ننگرهار (پخواني اتحاد مشرقي) د دوو ځلانی او نژدې پنځه کاله
د «هیواد» د دوو ځلانی د مسئول مدیریت د مقام افتخار هم را په برخه
شو.

د اتحاد مشرقي په ډېر شوي ګڼه کښې د ګل پاچا الفت پوخوندور
انتقادي شعر اولسي چهار بیتي په فورم هم خپور شوی وه د هغه
یو بند مې تر اوسه په یاد دی او داسې و:

د ډاکترانو په دارووی که د طب په اکسیر
د ملایانو په دعاوي که په دم د فقیر
نه په توتکو نه تعویذ ووی که په هل کوم تدبیر
نه لو په خدای په خپل مریض لره شفا غواړو مونږ

د شعر په لوستلو هر څوك پوهېده چه د شاعر «مریض» د غه بېوزلی
نادره، ناچاره، اوو روسته پاته اولس دی. د هغه شعر مې څو څو
ځله ولوست. ویلای مې شي په هر محفل کښې لوستلو او بخپله مې هم
د هغه اقتضا هو ډېره او هغه خپل شعر مې جریدې ته واستاوه.

د جریدې د راوتو په وروخ په منتظر ناست وم چه اوس په «د اتحاد مشرقي» راورسېږي.

یوه گڼه یې ترېلې او یو مضمون او شعر یې ترې لولو ته بسته خوړ او خوند ورو مایه هم خپل ابتدایي شعر و نه او مضمون نه لیکل او هغه به چاپېدل ز ما عادت داو چه خپلې لیکنې به مې د جریدې موزع په لاس استولې یوه ورځ چه هغه ماته جریده را وړه وې ویل:

مدیر صاحب در پاندې سلام ویلي دي. هغه وایي چه زه غواړم چه تا ووینم. نو ته ووایه چه زه د معارف مدیریت ته در شم او که ته د مطبوعاتو مدیریت ته راځې؟ ما په زړه کښې ووې چه گوره تواضع ته یو لوی مدیر او عالم او لیکوال او شاعر د یو بېچاره عادي مامور او محصل شاعر د ملاقات غوښتنه کوي او وایي چه زه به د رشم ما هغه سړي ته ووې چه زما له خوا هم سلام ورورسوه او زه به دېر ژر د مطبوعاتو مدیریت کښې د هغوی خدمت ته ور سېږم.

زه ورغلم. یو نرم طبیعته متواضع انسان په ډېر وقار او متانت د مدیریت په چوکۍ ناست و. سره لښتنا ستو. خبرې مو کولې له هرې جملې هرې کلمې او ان تردې چه له هرې موسکا او اشارې نه یې د الفت خواخوږۍ، صمیمیت او مهربانۍ معنا څرگندېدله. زما د کار کورنۍ، تحصیل او ژوند په باره کښې یې پوښتنې وکړې. زما په یاد دي چه یې راته وویل: ستا تحصیل له مانه زیات دی کم هم نه دی. د هغه کتابونه چه ما لوستي دي تا هم لوستي دي. ریاضي او طب مانه دي لوستي او تا لوستي دي نور و کړه مطالعه وو کړه څېړ-ونې ولوله. شعرونه او مقالې ولیکه. قانه لوی سړی جوړېږې. ته وپوهېږه چه زما د لومړي نیو شعرونو نه ستا د ولومړني شعرونه ډېر ښه او قوي دي... او زما د تشویق لپاره دا سې نورې خبرې یې هم وویل
له دې لپاره هر څومره
ته خو اوس په اداري کار مقرر یې.

مخکښې لاړشي تا نه به يو اداري سړی يا محاسب ميرزا جوړشي. ته
خو لوی ملايي، دشاعرۍ او ليکوالۍ استعداد لرې. ته بايد ليکنې و
نړۍ او د ژوند دريابه پوری د تاليفاتو خاوند شې. موږ نږدې ميرزـ
ايان لرو مګر عالمان او ليکوال د ډير کم دي. خصوصا په پښتو
ژبې خو د ګوتو په شمير دي.

ماوو ي: د مرافعې قاضي صاحب غوښتل چه زه قاضي يا مفتي شم
مدرسه او نه منل. معارف ته لاړم چه معلم شم. لمړود نه قاولوا او ورته منتظر يم

هغه ووی: به علته هم منتظر او سه او زه د لته په مطبوعا تو
کې هم ګورم چه در ته کوم مطبوعاتي کار پيدا شي.

نور دې وروسته ما خپل شعرونه او منظومونه پخپله د مطبوعاتو مد-
يريـ ـته وړل او الفت صاحب به د اصلاح نه وروسته خپرول
تله نا تله د هغوی نورته هم قلم او د هغوی د صحبت له فيض له
مې استفاده کوله.

* * *

په هغه وخت کښې د حق انز حمو رواج نه وو د تال په پای کښې
يو وروخ الفت صاحب ته ولاړم نو د مطبوعاتو اداري ماسور نه يې وويل
چه هغه د پښتانی صاحب جايزه راوړه چه يې ورته وسپارو. دا د مطبو ـ
عاتـو د مستقل رياست يوه رسمي تشکر نامه او دوه کتابونه وو چه
په اتحاد مشرقي کښې زما د خپرو شوو آثارو په جايزه د مطبوعاتو
مديريت په ادرس استول شوی وو. کتابونه يو د صديق الله رښتين
تاليف (د پښتو ادب تاريخ) او بل د صلاح الدين سلجوقي تاليف
(افکار شاعر) و. الفت صاحب زما د آثارو د ارزښت په باره کښې
هم ډير څه وويل او زما د مطالعې په لړ کې دداسې کتابونو د لوستو
اهميت يې هم راته څرګند کړ. ريښتيا هم د دې جايزې په اخيستو او
د الفت صاحب په خبرو زه بې اندازې خوشحاله هم شوم او ليکوالۍ
او شاعرۍ ته هم ډيرو هڅولم.

د ۱۳۲۶ د حمل د میاشتې وروستۍ لسمه وه. زه د الفت صاحب کورته ورغلم. په حجره کښې یې یو بل لوړ دنګه سوټر سړی هم ناست و سلام علیک او د روغبړ وروسته الفت صاحب ما ته مخ واړاوه او یې ویل پښتانۍ صاحب تاسو مولانا صاحب نه پیژنی؟ — ما وی: نه هغه وویل: دا خو مولانا قیام الدین خادم صاحب دی. ما وی: ما خو دده ډیر شعرونه او مقالې لوستې دي خو نه او پندونه یې هم زده کړي دي. ښه شو چه په خدمت یې هم مشرف شوم.

خادم صاحب ما ته د مهربانۍ ډېرې خبرې وکړې الفت صاحب ته یې مخ واړاوه او وې ویل: هلک ځوان دی خو پوخ پنځاری «خوند او پند» ته دې یې پام دی. الفت صاحب وویل: هو! ځوان دی خو مونږ لوی هم دی ددی وخت کتابونه یې هم لوستې دي په استعداد لري. مونږ او تاسې باید خوشحاله و او سو چه شعر سود «خوند او پند» په لار روان کړی دی...

خادم صاحب بیا ورته مخ واړاوه او وې ویل:

باچا! دې دې په خبره پوه کړی دی که نه؟

الفت صاحب ممتاز اری موسکا سره ځواب ورکړ: دی خدای پوه کړی دی. هغه اکر لوی چه مونږ او تاسې یې لیکواو هغه لیکي چه باید وې لیکي.

خادم صاحب پخپلې جدي لهجه وویل: لو ګوری ورته څه کتاب راواخله چه امضا یې کړي او پاخه روی یې هم قرې واخله...

الفت صاحب د وینې زلمیانو د نوی جوړ شوی پښ حزب کتاب را واخیست. د هغه سرسی امولوست او لاسلیك یې وکړ. پوه شوم چه د (وینې زلمیانو) ترعنوان لاندې د محمد طاهر صافي د چاپ شوی شعرخه ممتاده؟ او داچه د الفت صاحب، خادم صاحب او نورو په آثار کښې د وینې زلمیان یا د یوې داسې ټولنه ك دي؟ اسوی را

وتلی شین پلخه گېز اوټ سی هم دحق الشمول په ناصه ور کړېدی وخت کښې زما میاشتنی تنخوا (۱۶۶) افغانی وی .

هو ا ترردی پښې دوه میاشتې دمخه ددی حزب پتحت ابنوول شوی واودهغه لیکوالو شاعرانو غړو په خپلو لیکنو ، شعرونو، خبر واوونا وو کښې د خلمی په معنا دویښ زلمیانو هوسارت راوړل او داجتماعي اولي ضرورتو او په منطق یی دهغهدمرام څرگند ونه کوله . یواژې دحزب او دلی دجوړېد وخبره یی نه ساتله اودهغه مرام یی داجتماعی مطلب او د لیکوال او شاعر دنظر په توگه بیانا وه دی کښې شك نشته چه در وښا نفکرانو ترمنځ مفاهمی ، تبادل افکار اومشوری له ډېر پخوانه موجودی وی .

ددی موضلی ارمان اومقدس تعهد په رڼا نی زه الفت صاحب خادم صاحب ، طاهر صافی اواور وویښ زلمیانو ته لورهم نژدی شوم محمدطاهر صافی دننگرهار دتعاونی دیپود موسسی رئیس اوخادم صاحب یی دتفتیش مدیر و.دوی سره می ناسته ولاړه لوره هم زیا ته شوه .دالفت صاحب او خادم دافکر له رڼااو ادبی پانگونه می ډېره استفاده کوله . څپل هرا ثر به می ددوی له نظره تېره کړه ددوی تر اصلاحاتو اومشوری وروسته به می چاپ ته ورکړ . ددوی هرچاپ شوی آثر به می څوځو ځله په غور ولوست .دمطالعی دروازه راته لورهم پېرته شوه . دلیکلو کار راته ډېرشو . دمطبوعاتو اداره راته څېله اداره او دخادم صاحب اوالفت صاحب کورو له زما څپل کوروله شوو.

څومره چه ویښ زلمیانو ا نکشاف کاوه هو مره زما ادبی اړیکی هم نورهم پراخېدله . په کال دوو کښې د ی درجې ته ورسېدم چه زما دنظم اونثرهره پارچه به چی بو ځای کښې خپره شو ه بیا به نوه مرکزاوولایاتو نورو مطبوعاتو هم اقتباس کړ ه «دپاته لری»

فرهنگ سکوت

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست، کاشکی اهلیت «شنودن» بودی، تمام گفتن می باید و تمام شنودن، بر دلها مهر است، بر زبانها مهر است و بر گوشها مهر.

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست
خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

فرهنگ سکوت از مصطلحات پائولو فریره، کارشناس بزرگ آموزش و پرورش برازیلی است. پائولو فریره یکی از چهره‌های درخشان و شناسای عصر ماست که متاسفانه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی او را نداشت و مدتهاست که اورا بسایر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در ژنو با شهرتی بین المللی زیست میکند او یک کارشناس آموزش و پرورش و در عین حال فیلسوف و متفکری گرانقدر است. کشف فرهنگ سکوت در دنیای مستمندان و استعمار زدگان و انتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش ذوق سلیم اوست و نظرش باختصار گویای این مطلب است که در نظامات خود کامه و یا ممالکی که در تارهای مخفی و آشکار استعمار محصور اند آموزش و پرورش رسالتش منحصراً «رام‌سازی» و اسکات مردم است. سکوت و مهر نقش اساسی در برنامه های آموزشی این ممالک دارد و گفت و شنود (دیالوک) و بحث و انتقاد نوعی بی ادبی و وقاحت است و حتی به دریده‌گی تعبیر میشود و لی احترام به استاد و اطاعت از او

بر هر دانش پژوهی فرض است. این اطاعت و احترام در محیط کارگاه ها وادارات هم میباید میان کارگر و کارفرما و رئوس و مرئوس رعایت گردد و طبیعتاً سلسله مراتبی بوجود می آید که در تمام شئون زندگی ارمانها عمودی از مافوق به مادون در وضعی آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد وانتقاد گاهی در عداد جرائم محسوب می شود ، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالك برقدرت سرمایه استوار است ودر نتیجه طبقات ممتاز متوسط و فقیر نمایشگر در آمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقهٔ ممتاز برطبقهٔ متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از طبقهٔ فقیر برتر میداند و مجاهده می کند تاخود را به طبقه ممتاز رسانند تحصیل کردگانی هم که درجهٔ دکترا دارند بردانش آموختگانی که لیسانسیه هستند ولیسانسیه ها برمتوسطه ها نوعی مزیت وبرتری احساس مینمایند و دیپلمه کوشش میکند بهر زحمتی که شده خود راپه مدارج لیسانس ود کترا برساند تا درآمد و حیثیت بیشتری کسب کند خلاصه علم مثل پول در این جوامع اسلحه دفاع ونوعی وسیله درآمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میبرد ، دارندهٔ دیپلم هم ازدارندهٔ لیسانس میباید حساب ببرد ونسبت باو احترام آمیخته به ترسی داشته باشد ، بدیهی است علمی که این چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترساندن کم سوادان از با سوادان و سواد آفرینی کار دیگری ازآن نمیتواند برخاسته باشد، واگر روزی دیدید ثروتمندان ثروت خود را خالصا مخلصا دراختیار مستمندان گذاشتند،دانشمندان اینجوامع راهم خواهید دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت ودور از ادعا وارعاب دراختیارمردم کوچه وبازار گذاشته اندودر پیشبرد جامعه گام برمیدارند !

پس تا سیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که درآن پول مقدم

بر علم است تغییر نکند ، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بخرید و فروش نگذارند و در پی سود جویی نباشند ! اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزش چنین جامعه ی تجارت را نفی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون از سطح تجارت را کار غیر تولیدی ومضر دانستند، این دانش پژوهان درعمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند . چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اتاقهای در بسته گم خواهد شد و اگر این اعتراض تکرار شود از محیط کار عذرشان خواسته میشود . با درنظر این پایان غم انگیز پائولو فرره باصل دیگری اشاره میکند و آن «آزادسازی» است که اگرآموزش و پرورش رهائی بخش نباشد و انسانها را از قید مشکلاتی که دارند آزاد نسازد امر بیهوده یی خواهد بود .

مفهوم آزاد و آزاد سازی کمی خیال انگیز ودور از دسترس بنظر میآید و حال اینکه اینطور نیست در زندگی روزمره هرلحظه بود و نبود آنرا احساس می کنیم و وقتی به تعریف همبر پرنامار کوزه به آزادی دقت کنیم مساله خیلی ساده میشود ، او میگوید : آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه هاست . یعنی مثلا اگر مردی روستائی محصولش را سل برد و کسی برایش گفت که تقدیر این بوده و باید با فقر بسازد و شاکر باشد که خودش را سل نبرده است، وظیفه سواد آموزان روستائی اینست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سیل بند وجود داشت محصولش راسیل نه برد و این ارتباطی به تقدیر وسرنوشت ندارد باید کوشش کرد تا سیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است ، اما اگر سواد آموزان با این اکتفا کردند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و نفهمد که میشود سیل بند احداث نمود و راه اقدام را یاد نیاموختند رسالت واقعی خود را انجام نداده اند و این سواد آموزی نتیجه وحاصلی نخواهد داشت . درتائید این نظر ژان

ـ گالتونگ کار هماس بر جسته آموزش و پرورش سوئدی نظر پائولو فریره را تائید و در حقیقت تفسیر میکنند ، اگر روزی همه مردم جهان باسواد شوند چه روی خواهد داد ؟ و خودش فی الفور در جواب میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد، چون ساخت اجتماعی و اقتصادی جهان بگونه ایست که چنین اتفاقی را خنثی می کند، یعنی باسواد فقیری که به علت سیستم غلط اجتماعی اقتصادی نمیتواند با عوامل و افرادی که موجب فقر او شده اند مبارزه کند با شخصی که چون او فقیر ولی بی سواد است هیچ فرقی ندارد چون هیچکدام نمیتوانند خود را از بند مشکلاتی که دارند نجات دهند و از فقرهائی بایند فقط آنکه سواد دارد میتواند فلان سند را امضاء کند یا خرج روزانه اش راجمع بزند والا گرهی از دیگر مشکلاتش نخواهد گشود و این بدیهی است که کافی نیست .

فرهنگ سکوت پائولو فریره یادآور فرهنگ دیگری است که مایکل هرلینگتن نویسنده کتاب «فقر را بالات متحده» در کتاب خود عنوان کرده است وآن فرهنگی است که در مقابل هر پیشرفت و توسعه و رهدی «مصونیت» پیدا کرده و محکوم است که همچنان باقی بماند درست مانند فرهنگ سکوت که در مقابل بحث و انتقاد و اعتراض مصونیت دارد، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته اند فریبا نی ماشینها و اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده و مال اینها را روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع حالتی باژگونه دارند، زیرا هر اندر قدرت تولیدی در کشورفوقانی جامعه افزایش یابد، فقر و گرسنگی در بن قشر سهمگین تر می گردد و طبیعی است که روز بروز از حجم قشر فوقانی کاسته میشود و بر حجم قشر زیر بن افزوده میگردد ولا جرم فرهنگ فقر روز بروز در گسترش است ـ این حالت گفته حکیمانه ژزوئه دو کاسترو ، اولین کاشف پدیده سیاه گرسنگی را بیادمی آورد که : «عقب افتاده گی

خود بخود امری نیست بلکه ناشی از توسعه یا تنگی دیگر است»

آزاد سازی وخود یاری که محور سواد آموزی جدید است و
به مثل عالم بخصوص ممالك درحال رشد توصیه شده است تازمینه
رشد وتوسعه حقیقی خود را برپایه آن قرار دهند واز رشد وتوسعه
کاذب که نوعی بازی اعداد وارقام است پرهیز نمایند ، توصیه
تازه نیست ، بلکه همه وقت در اعصار وقرون بصورتی دیگر راه
گشای خردمندی وتوسعه فکری بوده است - اگر تاریخ فرهنگ مرور
کنیم پدیده «عرفان» ونظام آموزشی آن برجسته ترین پدیده فرهنگی
و نظام آزاد سازی وخود یاریست که متاسفانه مثل سایر خصیصه ها
وفضیلتهای عالی خود نه فقط در اعتلای آن نکوشیده ایم ، بلکه
بر اثر بخدمت گیری آنرا در حد ماده ای مخدر تنزل داده ایم و
خانقاه وخرابات را بسان های مجلل نودولتان اشانده ایم و
آنچه روزی عامل تحرك وخلاقیت بود امروز بصورت مسکنی خواب
آور بمصرف گرفته ایم - اگر به علل پیدایش این پدیده متعالی که
در درجه اول تعصبهای قشری متشرعان وسپس ظلم وجود حاکمان
متجاوز وبالاخره تمایل ذاتی انسان به کمال ورهائی از بندهای
پیدا ونا پیدای جسم واندیشه بود وبتدریج انگیزه جهان وطنی و
فضائی که جان انسانها در آن متحد باشند برآن افزوده شد ، بدقت
وخالی از غرض بنگریم می بینیم که امروز در جهان چنین قدرت
معنوی را در خود ندارند، پس اگر روزی ما آنرا به کمك متفکران
صاحب نظر دستکاری نمائیم ودر قالبهای متداول زمان بریزیم و
با یك زیر بنای اقتصادی که خوشبختانه سیستم تعاونی جهانی کار
آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یك سیستم آزاد سازی جهان
بدنیای سر خورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم،
با رفع چنین سوء تفاهمی که بد نیست تشابه اندیشه هارا در امروز
ودیروز با دقت بسنجیم و در این زمینه نمونه ای از اندیشه

شمس تبریزی را نقل کنم، شاید پاره‌ای اندیشه های نو ما را برای رهنمون شود :

خیال نمی‌کنم معرفی شمس تبریزی لازم باشد کافی است که بدانیم درباره ذات فکری او جوهر اندیشه‌های مولانای بزرگ است و مولوی خلاصه عرفان شرق. او در عصر تاریك و پرآشوب مغول و ایام پرهراس و مخفی از تفتیش عقائد خلفای عباسی همان احساس را داشته که امروز پائولو فرره با طرح فرهنگ سکوت ازدنیای استعمار و استبداد دارد :

هنوز مارا اهلیت «گفتن» نیست ، کاشکی اهلیت «شنودن» بودی تمام گفتن می‌باید وتمام شنودن، بردلها مهر است ، برزبانها مهر است وبر گوشها مهر .

آنچه جان کلام شمس است، تمام گفتن است، یعنی چیزی که مردم را بیدار کند و به کار آید و به احقاق حق برانگیزد و تمام شنودن یعنی آنچه انسان از دل وجان گوش کند و از آن لذت برد و سودهای روحش نباشد، و این دو برای شمس فراهم نبوده. همچنانکه برای پائولو فرره هم در برزیل میسر نبوده است .

- یا وقتی به تك روندگان درعلم و دانش سرزنش خطاب می کند که :

- اگر در این راه شده سروری و سجاده‌نشینی و شب و روز میکوشی صادقی ، چرا دیگری را راه نمی نمائی و او را برخوان هرگوشی در می‌اندازی؟

فوری گفته گالتونگ بخاطر می آید که میگوید : آنها که در نظام آموزش وپرورش آزادی بخش شکوفا میشوند خواهان آنند که دیگران را هم بی منت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش ملك خصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید بدیگران انتقال داده شود .

همچنین وقتی از تحصیل علم بخاطر امرار معاش بیزاری میکند و میگوید :

تحصیل علم جهت لقمهٔ دنیوی چه میکنی ؟ این رسن از بهر آنستکه ازین چه برآیند نه بهر آنکه ازین چه به چاههای دیگر فرو روند ، بند آن باش که بدانی من کیم و چه جوهرم و به چه آمده ام و بکجا میروم و اصل من از کجاست و این ساعت در چه حالم و روی به چه دارم .

آنا گفته ژان گالتونك بخاطر می‌آید که میگوید : دانش نباید برای کسب منفعت یا فردگرا باشد ، یعنی شخص بدانش خود بنازد و لفاظی کند و دیگران را بحسرت اندازد و از علم خود بترساند ، بعکس باید گفت و شنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً آموزش و پرورش میباید به روی ارزشها متمرکز شود .

ـ خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند که در عرفان راستین انزوا و تك روی مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که دیگران را چون خود آگاه سازد و در آزادسازی دیگران مجاهده نماید ، همچنین خود یاری و به اراده خود متکی بودن و احساس مسئولیت کردن از اصول است ، چنانکه شمس بالصراحه میگوید : هر مشکلی که شود از خود گله کن که این مشکل از من است و کسی که این طریقه را می‌پذیرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلك و مذهب آزادی کامل دارد ، همچنانکه شمس میگوید :

هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگهدار و هر اعتقاد که ترا سرد کرد از آن دور باش .

ملاحظه میفرمائید که چقدر روح دموکراسی و آزاد سازی و خودیاری در این گفته ها موج میزند و جا دارد که آنها را سرسری نگیریم و به اندیشه های نو تطبیق دهیم و از آن راه تازه‌یی باز نمائیم برای اینکه به این بحث پایان دهیم و ضمناً خوانندگان عزیز را

هم در اشتباه نگذاریم میگوییم سعدی علیه الرحمه فرهنگ سکوت را تائید
نمینماید چنانچه در شعر آغاز این بحث ملاحظه مینمائید حکایتی از
بوستان باختصار نقل می‌کنیم تا رفع شبهه گردد و بدانند که خطا بر
بزرگان گرفتن خطا نیست ـ سعدی نقل میکند که شخصی برای
پرسیدن مشکلی نزد امیر مومنان علی ابن ابیطالب (ع) خلیفه وقت
میرود و علی جوابی که بنظر میرسد باو میگوید، درین میان یکی از
حاضران مجلس باعتراض میگوید یا امیرالمومنین اشتباه میکنی و
علی بدون اینکه برنجد یا آشفته گردد یا حالت خاصی شود میفرماید اگر
تو بهتر میدانی بگو و آن مرد بقول سعدی چنین میگوید :

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت
بگل چشمه خور نشاید نهفت
پسندید ازو شاه مردان جواب
که من بر خطا بودم او بر صواب
بچشم کسان در نیاید کسی
که از خود بزرگی نماید بسی

آنچه سعدی در تک بیت آغاز مقال گفته بنا بمصلحتی بود
نه همیشه در تمام ادوار زیرا که هر صاحب نظر مصلحت اندیشی پیش
می آید ولی نظر اصلی بالاخره بنحوی گفته میشود . اگر سعدی در آن
زمان بر خطای بزرگان چشم می‌بسته ، بسا امکان داشته که موجودیت
خود چشم نوزد و خطر افتد و چه بهتر که چنین خطری نکرده تا از آنچه
پدید آورده قرنها چشم دلها روشن بماند . «لگین»

امام محمد غزالی در آیینه های سه گانه

مکالمه، معامله، مکاشفه

حیدری وجودی

امام محمد غزالی از آن تمثال یافتگان نورانیست که حقیقت
وجودی اش جواب هرسوال باطل پیمایان ومنکران حقیقت محمدیست:

۱- امام غزالی را در این سه آیینه که حضرتش از آنها به مکالمه معامله
و مکاشفه عبارت کرده است میتوان دید، یافت و شناخت. و همین سه مرحله
را حضرت شمس حکمت گفتار، حکمت کردار و حکمت دیدار خوانده
و حضرت مولانا دوره های خامی، پخته گی و سوخته گی یافته است
و مولانا جامی دید، یافت و شناخت تعبیر کرده است و بزبان قرآن علم
الیقین، عین الیقین و حق الیقین عبارت شده اند.

۲- مکالمه عبارت از فرا گیری دانشهای نظری و سپردن آنها است
با برخورد انتقادی در راه رسیدن بحق و حقیقت، و معامله عبارت از
عبادت ذکر و فکر و ریاضت است درجهت رسیدن به ایمان الهی
مکاشفه شناخت حقیقت اشیاست فراسوی علوم حسی وعقلی.

۳- با این رابطه پژوهشگران بزرگ در شرق و غرب بادید صائب
ونافذ، در یافت و شناخت این سه دورهٔ کلی زنده گی غزالی را تمام
پژوهش های شامل و کامل نموده اند. و ما میتوانیم با مطالعات آثار
آن استادان درجه دید و یافت پژوهش ابو حامد غزالی را بشناسیم
در پرتو شناخت از نظر و عمل آن امام و لت پیروی نماییم

۴- امام محمد غزالی با همه تفوت استعداد و عشقی که در فرا گیری
دانشهای روزگار خویش داشت همه دانشهای متداول و غیر متداول آن

دو رآنرا آموخت، نه تنها آموخت بلکه در هستی اصلی اش هضم و حل نمود
که به وسیلهٔ آنهمه قوت در حوزهٔ نظامیهٔ بغداد به اعتبارات بلندی نایل
شد اما هیچ یک از آن دانشها و اعتبارات آن قوت و مایه را نداشت
که مرغ دل ناآرام غزالی را آرامش تمکین و یا تسکین اصلی بدهد.
زیرا امام با همه قوتهای وجودی و تمایل اصلی از دوران کودکی
در جستجوی «گمشده» خویش برآمد و باید بدرسها از نظامیهٔ نیشابور
تا نظامیهٔ بغداد در آئینه های مکالمه، معامله و مکاشفه سیر کرد اما
کمال وجودی خود را چنانکه میخواست نیافت، کمال وجودی «گمشدن»
دانشها در عمل و ظاهر شدن حقیقت در زندگی عمل انسان میباشد.

۵- به این علت بود که غزالی با جهشی از دام و دانه های قیل و قال
و جاه و جلال فرعی و رسیدن به جاه و جلال اصلی با قوت پر و بال حال که
آنرا «ذوق» میخوانند فراسوی معلومات و محدودات سیر کرد

۶- دفتر صوفی سواد و حرف نیست
جز دل اسپید همچون برف نیست

زاد دانشمند آثار قلم   زاد صوفی چیست؟ انوار قدم

۷- حجة الاسلام باور خود را در بیتی چنین اظهار کرده است:

مرا تو راحت جانی معاینه نه خبر   کرا معاینه باشد خبر چه سود کند

همچنان واقعهٔ معروفیست که در راه جرجان دزدان اموال امام را بغارت
بردند، درمیان اموال یادداشت هایی از دوره های تحصیل امام وجود
داشته و غزالی از دزدان با گرمی و نرمی زبان در خواست که همان
یادداشت ها که حاصل بیست سال سعی و تلاش او بود پس بدهند، یادداشتها
را برایش داداند و رئیس دزدان خطاب به غزالی گفت: اینگونه علم
به چه کار خواهد آمد که در برابر بیست سال کوشش و رنج بدست آید و
آنرا دزدان بغارت برند!

این نکتهٔ پر معنی نیز بر روح بزرگ غزالی تاثیر گذاشت و در پی
آن شد که از خبر به معاینه برسد.

بدینگونه گمشدهٔ خود را که عبارت از یقین قلبی است در روشنی نورمکاشفه یافت و با شناخت حضوری فرمود که: تامکاشفه ومعامله به مکاشفه منتهی نشود یقین واقعی حاصل نمیشود و با این یقین رو بجهان تصوف و عرفان آورد . این جوش و پرش امام ناگهانی و اتفاقی نبود بلکه با تاثر پذیری از مطالعات در آثار صوفیه و عرفا وصحبت های حضوری با بزرگان این طایفه ، غزالی بزرگ آگاهانه اول وقال مدرسه را ترك کرد و باروی آوردن او بجهان عرفان پشت و بازوی عرفا و صوفیه چنان قوی شد که پشت و بازوی مسلمانان با اسلام آوردن حضرت فاروق اعظم.

۸- اظهار باید کرد که امام ازدانش های حسی وعقلی عام و تام انکار نه ورزد بلکه آنهارا در رسیدن به شناخت های اصلی کم مایه ومحدود میداند واین دانش های نظری ر غرور ما پدید آید کاه و علت وپندار کمال شناخته است »

عقل به ترز پندار کمال ... نیست اندرجان توای دوالجلال

غزالی معامله را و سیلهٔ تصفیهٔ قلب و سر بوط به سعی انسان وفضل الهی میداند اما مکاشفه را مربوط بفضل الهی میداند که جهد انسانی دران تاثیری ندارد .

۹- واین مقوله درا ینجا صدق پیدا میکند « به بها نمید هند به بهانه میدیدند » بهر حال غزالی بزرگ در هفده سال اخر عمرش در اثر ریاضت وتصفیه قلب دریافت که نزد یکتر و مستقیم تر در کشف حقیقت از هر راه دیگر راه دل است . غزالی بدین باور است که اگر جهان ناسوت را بوسیله حواس جسمانی میتوان درك کرد ، عالم ملکوت را باید بوسیله قوای دیگری درك نمود ورای جسمانی این اساس قوای دیگری که بدانوسیله میتوان عالم ملکوت را درك کرد الهام و کشف است که محل آن دل میباشد . بلی : جام جهان نما دل انسان کامل است .

۱۰ ـ امام غزالی دل را لطیفهٔ ربانی وروحانی میخوانند وآنرا به آیینه تشبیه مینماید وهما نگونه که صورت اشیا در آئینهٔ انعکاس میابد حقیقت اشیا در دل به صفا رسیده منعکس میشود. باین دید غزالی نخستین مرتبه مثالی را بدین گونه طرح نمود که: نقاشان چینی وروسی باهم مقابله کردند که رومی ها دو صفای دیوار کار خویش پرداختند وچینی ها در تناسب ووزن رنگها که در نتیجه کار نقاشان چینی در دیوار صیقل یافته رومی ها انعکاس یافت چنانکه بیننده در کار شان تفاوتی را مشاهده نکرد. که این مثال را مولانا در مثنوی شریف به تفصیل بیان کرده است.

۱۱ ـ پژوهنده بزرگی که حق امام را بخوبی ادا کرده است میگوید: اگر چه کارهای غزالی وعطار در عمق وسطح تفاوتهای فراوان دارند ولی تعلیم شان قرابت بسیار دارد، همچنان، وجود تفاوت وناهمگونی زندگی غزالی ومولانا تعلیمات این دو بزرگ راهمسان می پندارد و علاوه میکند که هر کس بخواهد به عرفان تصوف خراسانی همه جانبه آشنایی حاصل کند بدون آگاهی از آثار واحوال این سه مرد بزرگ خاور ممکن نیست.

۱۲ ـ باین اساس دلی را که غزالی لطیفه ربانی وروحانی میداند وآنرا محل کشف والهام میخوانند در آیینه ابیات مولانا مطالعه ومشاهده مینمائیم ونور کشفی را که در دلهای پاک غزالی ومولانا تابیده می بینیم ودر روشنی وگرمی آن نور چشمداریم که دیده ها ودلهای ما نیز گرم وروشن گردند:

آینهٔ دل صاف باید تا درو

وا شناسی صورت زشت ونکو

آینهٔ دل چون شود صافی وپاک

نقشها بینی برون از آب وخاک

صورت بی‌صورتی بی‌حد و عیب
ز آیینه بیتافت موسی را زجیب
آن دلی آور که قطب عالم است
جان جان جان جان آدم است
دل اگر هفتاد چو این هفت آسمان
اندرآ و آید خود آنجا نهان
آن دلی کز آسمانها برتر است
آن دل ابدال یا پیغمبر است
گر نشاید دل مرا لهان راز
جان بسوی عرش آرد تر کتاز
در فسرخی عرصهٔ آن پاك جان
تنگ آید عرصهٔ هفت آسمان
آسمان را این بزرگی از کجاست
که دل پاك ولی الله و است
گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست
در دل مومن بگنجم ای عجب
گر مرا خواهی در آن دلها طلب
گام در صحرای دل باید نهاد
زانکه درصحرای گل نبود گشاد
این آباد است دل ای دوستان
چشمه‌ها و گلستان در گلستان

ماخذ:

۱- فرار از مدرسه، حسین زرین کوب، ص ۱۱ ، ص ۷۸ ، ص ۱۷۹
۲ - لب لباب مثنوی ، حسین واعظ

۳ - فرار از مدرسه، حسین زرین کوب، ص ۱۸۲، ص ۱۸۳

۴- همان کتاب - - ص ۱۷۹

۵- حدیقه سنائی چاپ هند

۶- مثنوی مولانا جلال بلخی

۷- برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها .... احسان طبری ص ۲۰۸

۸- غزالنامه، جلال الدین ص ۳۹۹

۹- فرار از مدرسه، حسین زرین کوب، ص ۲۸۶

۱۰ جامی و ابن عربی، مبلغ ص ۳۰

۱۱- مثنوی مولوی

۱۲- فرار از مدرسه، زرین کوب، ص ۱۱

۱۳ - تئوریها و انکشافات در اشعار مولا، محمد عبادزاده کرمانی ص ۲۰- ص ۲۱

Acc No. 124803
Date 30.8.95

FARHANG